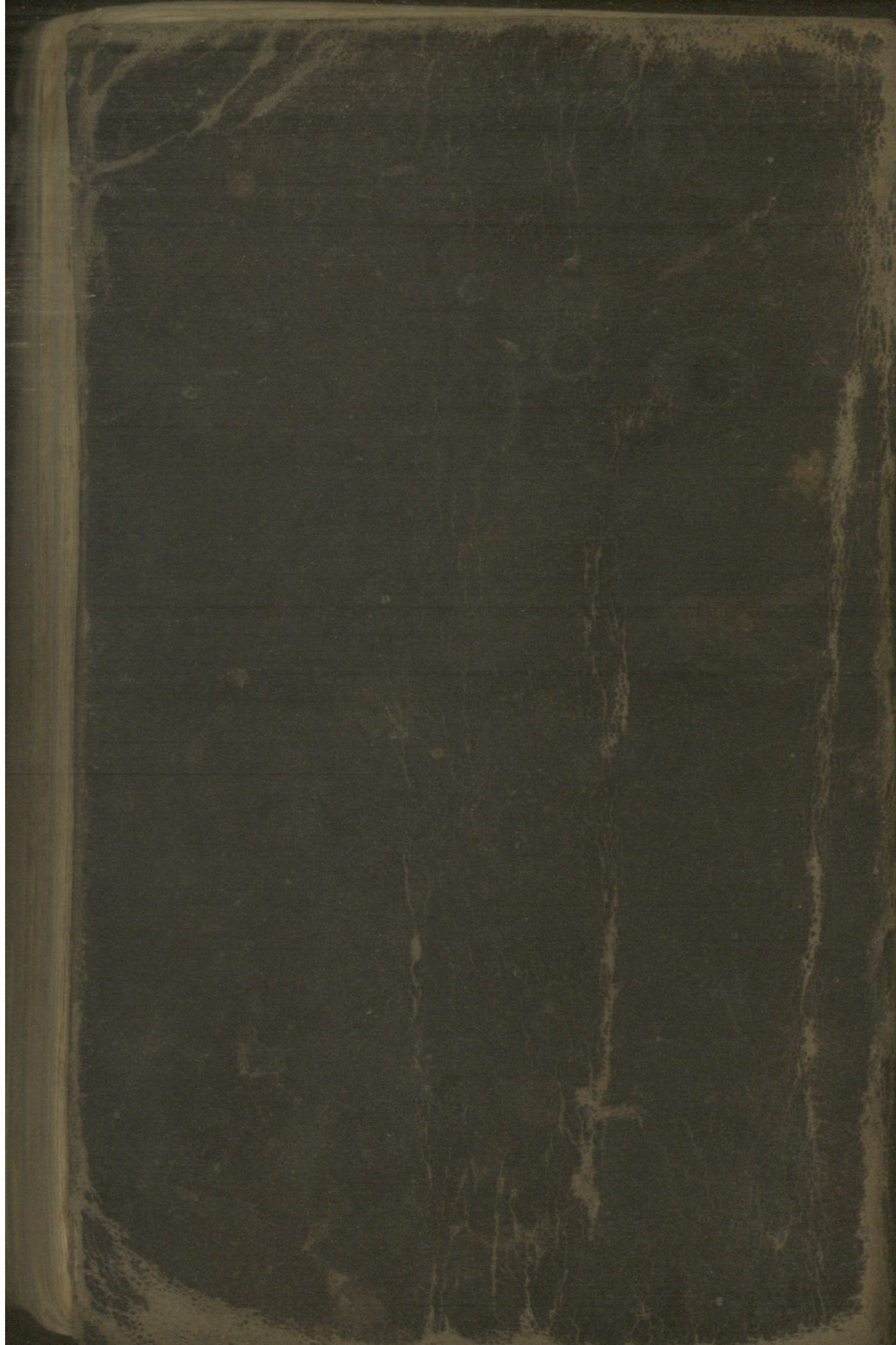


[illegible]

سکنه با ذو الجناح

گفت ای سگ وفا چه شد تاج سرم — خبر تازه ده که سرت بکجا حرم
ذو الجناح گوید — ذو الجناح گوید
با چنین حال که تو سوی خیام آمده — گوشیا گرده ملک خاک بسر برده
امام آمده — ذو الجناح گوید
اگر او رو ده اسب با من بتو گو شاه — وای بر حال من و غم فزای حرم
خبر مرگ حسین — ذو الجناح گوید
یا بیا کز گریه کنم یا ز غم بمیری — یا ز آن ورد که اثر غم جعفر
با که از رو بروی — ذو الجناح گوید

 [illegible] هنده با نو جراب هنده با زینب

گفت ای زن بگشتی در کار او ری در کل سگ داری ... ای ینحن ... یک بیت خوری شد جعفر ...
گفت نماز این سرال و در گذر از ... نصیب ... از زره عباس ...
گفت از گدا یای قرقه یا ... ای عاجزی ... گفت قد اسر گه جنب ...
گفت ای زن ما را شر انم از اهل حرم ... گفت اگر بودن شاه را اودر ...
چگفت ای زن ما را شر ... گفت پس و داع صم اودر ...
گفت اگر ... درجه زنب حای ... سرود ... عمیر
گفت ... ما را در ... نزل ... بود ... رفت ... صاحب ...
گفت هیچ ... بود ... تا ... اسر ...
گفت روز شب ... ای ...
گفت ای ... زینب ... را
گفت ای ... که ... شد ... را
گفت ای ... حاکم ... سرای ... بود ... سوی
گفت ای ... ز غم ... نشوام دی

رقعه فراقیه

نسیم گیسوی مشکین شنید شهد ... رشید چون که شام جماعت اثرا
زروی آتش دل چنین شنید برجستند ... بجان نثاری آن شرر بسر کر بستند
براه وفا زویرانها صد استعمال ... تمام باشر و پای برهنه استقبال
یکی گرفت طبق راز خادمان بزند ... یکی بدر طبق تنباک ومی گردید
نسیم آنکه بنیاد ارد صیغه زرتوش ... کشید زروی طبق برزد آتشی بر سرپوش
صدا بلند شد زخشتهای ویرانه ... درشمع گشت فروزان امان ای پروانه
رسول خدای بداد صبره والحزن ... زتن جدا شرابک بیدر بچند چنین
زبس دراز شب دیگر ... راه ... را امدارتف آتش به تعقیب خورشید

هر یک ان سرای کرچند بدر برشد ... عرض کرد برادر
بیا ز جای ترد چشم اشکبار ای آتش ... بیا غبار رهت تا جا نثار ادعت [illegible]
بیا که از غم رویت نمانده صبر شکیب ... وصال روی تو سرمایه قرار من است
گرش علی نبی است رقعه که نوشته بر درب سرپوش را

هم که سنه عزیزان که ای زاری جانم ... ز راه آنکه تشنه دیدار وصل جانانم
چند که ای گل من ای بی جان ... چراغ محفل من ازچه زود افسرده

رقعه فراقیه

صبح فراقت [illegible] دیدی که لب فرو بسته
دل از شکسته‌ها [illegible] کشیده سخن [illegible]
نغمه [illegible] نوای [illegible] بلبل [illegible]
چرا همچون [illegible] بودی
نور [illegible] جان [illegible] بودی
[illegible]

در این رقعه فراقیه [illegible]

مژده رسید که شب هجر بپایان آمد تجرا به شهر سالار شهیدان آمد

چشم بگشا و ببین ای عابد بیمار زهم که تو را بهر عیادت ننه حرم آمد

ام لیلا بطلب عطر و گلاب و شانه که سر اکبر تو زلف پریشان آمد

ام کلثوم روان شو ز پی استقبال سر عباس تو چون مهر درخشان آمد

نوعروسا بسر راه بتعجیل بیا که بعزیت بام دامادت شتابان آمد

سکینه بخراش بیا خسی نما ناله برآ که سر خواهران تو گل خندان آمد

4

مهدی حیدر [illegible] صلاح سید محمد [illegible] شنبه

[illegible] هفت تان ماند حواله حوالات [illegible]

ضعیف در زمان عمر [illegible] شد ایام [illegible]

[illegible] هر جا [illegible] شعر [illegible]

[illegible] یکبیر [illegible]

شد در عهد مهدی [illegible]

[illegible] حلیفه [illegible]

[illegible] از عقب [illegible]

[illegible] ام [illegible]

افسو لهذا [illegible] کنف [illegible]

[illegible] حدیث کرد [illegible]

[illegible] فرمود کم [illegible] یا فتی [illegible]

القاف [illegible]

سن [illegible] زید [illegible] رسول [illegible]

[illegible] ابابکر [illegible]

بخواند [illegible] فراموش [illegible]

اللهم یا مذکر الخیر و فاعله [illegible]

[illegible] محمد وال [illegible]

[illegible] النسیان

رقیه در خرابه شام

جان عمه یکی رفت ضیاء بصرم تا که از لطف کشد دست نوازش بسرم

عمه چه شد پدرم

که ربندم شهر بازار و کهی بزم شراب کو بیا بی پدری کرده چنینی دربدرم

عمه چون شد پدرم

ما مگر خانه نداریم که اطفال عرب رو بسوی خانه و من مانده در این [illegible]

گر نگردد ز فن روی چه خورشید نهان نیلی از سیلی اعدا رخ همچون قمرم

بسکه در دل بودم حسرت دیدار پدر هر طرف می‌نگرم جلوه کند در نظرم

رقیه با سر پدر

بابا در این خرابه ببین حال مضطرم / شد خشت بالش سر و شد خاک بسترم

گفت عمه‌ام پدرت رفته در سفر / صد شکر کامدی ز سفر باز بر سرم

اکبر همره تو سفر کرده حالیا / جان پدر چه شد که نیامد برادرم

این دختران شاه بسنگم بسر زنند / بنگر که روزگار چه آورده بر سرم

بابا ببین چگونه شد از سیلی عدو / نیلی رخ سکینه مظلومه خواهرم

بابا نبودی آنکه [illegible] زنند / که تازیانه بر سر و گاهی به پیکرم

بابا بکش تو غریب بز لطف / ما را تو در مدینه جد مطهرم

از خواب بیدار شد

یاران پدرم دگر کجا رفت / امد ز نظر دگر چرا رفت

احوال بدوش باب بودم / شب همره افتاب بودم

اکنون بر سینه اش نهادم / چندانکه فراق شد زیادم

۵

رقیه خرابه شام

خرابه را تو صفا ده که مهمان امد / خبر به لاله گلی ده که باغبان امد

که ای گروه اسیران کنید استقبال / که میرسد شه تشنه تهی حجر و جلال

که ای گروه اسیران سر حسین امد / سپاه تعزیه داران شه حسین امد

عمه جان بردار سرپوش از روی طبق / تا ببینم که را داری بحر [illegible]

سو به بابا جان صغیر شد حیرت ... / تا که بردار سرپوش از روی طبق

اه وا ویلا به ... کو کم من ان کودک جدید

[illegible] زینب [illegible]

بابا در این خرابه ویران خوش امدی / ابا ببدن اهل عیالات خوش امدی

بابا در این خرابه تنها نشسته ام / به تشنه حرامیان تاوان خوش امدی

کو بکفر [illegible] / با شربه [illegible] اسیران خوش امدی

[illegible]

46

بسم الله الرحمن الرحیم

بستم بستم خورندها و کزندها را
شل دست شل پا شل گردن و نگار
مادرت جبرئیل ماند بدرت جبرئیل باسر جبرئیل
دارم به سر جبرئیل نقابکشی و کرکی ما فرداصبح صبا
کوف بستم

لوزا احمد بستم زبان عقرب با صد هزار سبحان
بی کل قران کوف بستم

بستم دم مار عقرب بستم زهر از دم نیش هرگز
نگیشم نبت اژدها ازدها گفتم بر روح نوح نبی
خور و دگفتم بر روح نبی کل خاتم دا و صاد و در دو گفتم
رستم کوف بستم

بستم دم مار و نیش عقرب بستم نیش دشمان بگذرسونم
سبحا قرنا قرنا قرنا بر روح نبی سلام کردم بستم

اعوذ برب السماء والعظمه من شر کل عقرب در طبل و حیه
سبحا قرنا سلام علی نوح فی العالمین

در مجد جامع ف

ابتدای روضه خوانی کاری را اعظم حرم اوری

تاریخ ۲۴ محرم الحرام ۱۶ سنه ۱۳۰۵

گندم داده نصد داده ۱۰۶ گندم

ده من

جمله

دفعه
دو من گندم
جمله

روزی خدا پی سر دم کیان آید محمد که بوریا دو
اگر سر نور اید بر وطبا بر ود مراری تمام نهر هار
اگر سر تو نهادند دروی خاک هم سر خود در زد
سکه چرخ از روح و عون کود داد
کبر دی رضای گو او دی محمد اکرم

تاریخ ادل ماه محرم الاول سنه ۱۳۵۵

دفعه	دفعه	دفعه
جمله	جمله	
دفعه	دفعه	دفعه
دفعه		

بسم الله الرحمن الرحیم
اعوذ بکلمات الله التامات التی
لا یجاوزهن بر ولا فاجر
من شر ما برء ومن شر ما ذرء
ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
سلام علی نوح فی العالمین انا
کذلک نجزی المحسنین انه من عباد
المؤمنین [illegible] یا نوح یا نوح
یا نوح یا رب العالمین

سه عمل کرد عجب [illegible] که اصل از تمام عملها [illegible]
[illegible] اول [illegible] یوم الجمعه [illegible]
دوم در [illegible] سیم در [illegible] خواند
یکوقتی [illegible] علما [illegible] را جمع فرمود بساط کنند
برای فلان [illegible] طلب [illegible] خواه [illegible] آورد [illegible]
[illegible]
سعد [illegible] در [illegible] خواند در خانه [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یا [illegible] الله یا [illegible] شفا [illegible]
گر کاملکا [illegible] عقرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ برب السما وصحيا ومن شر كل
عقرب وحية كفاك ربك ربي
لحمك لحمي جسمك جسمي يا الله يا محمد
يا علي احمد آمد بجمن بوت فتاح الله
بسم الله مجيد الله بسم الله قرع الله
بسم الله سماء الله بسم الله لا حول و
لا قوة الا بالله العلي العظيم الفامنا
پره پرما كاني كنكره كنكا كوتا
تنكره ساكوتا عصيا هنا ماكوه
كوكا كوه كوكا كوه كوكا دم بند كيم

صلوات است

من صلی علیه مره ثم سبعه من دو نوبه ورزه
کرست هر کرزه ازش رن زانید ناقص ای ماهی کوهرای
حران دو رکعه دکر صلوه یدرش رای ابو جهل حقه سیل در محمد ای
درشت سراج ملک عبد اصابع ای در راست حضرت حسن
ملک مرده صلواه ای نظام الملک غلام ای
هفا کار زنان است کنکه شتر دام صلواه هم کنند
هم صلواه وهکا ای ارجات عائشه سر صورت محروم ای
روز اهند اهر ساعت ای حضرت اسم سمیل کنکه الحمد ای
موسی از در ناعلم زکر دنکر لو اسطه صلواه بنی سنوا ای

۳۵ ۴م ۴م بکلد جعفر
اکر کر اهت بور زان مکان
برود کواید البته را
۴ ماتم که پدر پدر پدر انم
۴ ماتم که ۴۴ ند آرم

الوحلی محروه
لوح الرحیم
علی محروم

راه کفند در سالطیف ترند وکلوم الحی اهل باغیبنه را رفت

دم ببند کردم دم ببند بحکم شاه
ببند ببند از جهت عقرب هفت ببند شجعا
شجعا شجعا قرنیا قرنیا قرنیا قرشیا
قرشیا قرشیا اسکن بحق تو یا امیر
المؤمنین از هفتاد و دو کروه مار
خود ونه کروه عقرب دم بسته زهر بسته
کردم که نافع باد بروح رسالت پناه صلعم

بیت

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه
ای چه بسا عاقلی که دنیا و معاش بر او تنگ شده
وکم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
ای چه بسا جاهلی که رزق داده شده

خیر الکلام ما قل ودل ولا یتنقط به
[illegible] لمن کان به [illegible]

9

هذا الذی ترک الاوهام حائرة
این است که وهم ها را حیران نموده است

وصیر العالم النحریر زندیقا
وعالم نحریر را کافر نموده است

کلما ازداد علما ازداد حیرة

کل ما فی الکون وهم او خیال

[illegible]

نفرت عن اوطان ۲ طلب العلی الخ

خداوند هر را در چند قرار دام بیدگان [illegible] عراو

[illegible] اول را الخ دوم عزت الخ

سوم رضایت [illegible] الخ چهارم علم را در [illegible]

الخ [illegible] ابراهیم ادهم [illegible] الخ

فرمان [illegible] شد الخ [illegible] باید

[illegible] الخ عبدالله [illegible]

[illegible] ابراهیم در [illegible] الخ [illegible]

ابراهیم [illegible] در [illegible]

اول [illegible] الخ ملک [illegible]

[illegible] الخ

سوم ملک [illegible] سلیمان [illegible] الخ

چهارم [illegible] الخ

ابراهیم [illegible] در [illegible] نام [illegible]

ابراهیم [illegible] الحال [illegible]

[illegible] یکی [illegible] کرد در [illegible]

[illegible] فال [illegible]

[illegible] رفت [illegible]

[illegible] شد [illegible] رفت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

رفت [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] رفت

بوزید بسطامی که سلطان خدا بود شیخ شقیق بلخی گریان
شیخ می‌گوید روزی کنار دجله بودم تشنه‌ام آمد
گفتم با نوشیدن هر قطره کسی بیمار نشوم کم
هر کار برای نفس گیر برای خدا کن
وهم هم از نفس [illegible] ای از خدا جاه

دهم هم خدا نفس تو بند بند را جی بی
تشنگان رفت بعد صد وقت آمد دیدم
روی آب پیدا کرد گفت تا شیخ چند بار رفتار
کردم روی آب بودم الکرسی ۳ بار ا
رکرده بودم الحال با طهور در زیر ابراهیم
الحی ابراهیم را از بغداد آمد عبور
کند دید طبیعی نشسته بود نان تر داد
ابراهیم گفت هزار درهم ...
حوض کی گفت رض بوجب

گفت آه گفت بی علاج بکنم دوا دار در باید
سالی پنج زنت شکلات کوری مسجد دوم سنگ درد
حیله تواضع اهل حلم دیگر صبر در باونه
بیوقت بزرگ و بدرنت [illegible] هندی بگو . دیگر بال
عشق بزرگ و بایت خدمت کس دانش نون در زیر
آن کس و باکه محبت بر هم زن و با دلقری سردگی
دو روز فرج العقاب را دیگری بدانست سالای
با کرد حفت رکن شد در سحرگاه تاریک در راه
تاریک جم گریان و دل بریان بخور با نور بحث [illegible]
و معرفت حاصل شد خدا ندارد رفت و لطف
نور انها برد

درباره احسان رحم

هل جزاء الاحسان الا الاحسان خداوند سه بار در کلام مجید

سه مرتبه عمر از یاد می‌کند اول طول دادن اگر رنج و محروم [illegible]

دیگر گیرد صبر الی دوم جلوس در ماندن الی بهم احسان خلقی

یکی بکشتی [illegible] الی زن گرگ بر حرام الی عراقی سگی بر علم حامد نور الی [illegible]

لقمان [illegible] ردای [illegible] در بکار که حکمت داد الی

بره زن اسماء را رها کرد [illegible] سلمان احسان به دهر الی

حکایت زن [illegible] شد [illegible] دار را [illegible] آمد گرده

طفل چهار ساله در دست [illegible] بر سر [illegible] شد الی

حکایت از رتبه احسان به فقرا

فرض نان [illegible] کر بستند حکومت

بصره دست های او را قطع کرده‌اند

طفل چهار ساله او را بسته با دل گفت

ادای   اللهم صل علی محمد و آل

فصل ششم

روایت است که چون جنگ شد در آن میدان

[illegible] از حرکت ذو الجناح از جولان

نه شد [illegible] طاقت داشت

نه ذو الجناح دیگر تاب استقامت داشت

بخشید پا در رکاب آن خلاصه ایجاد

[illegible] زین [illegible] شد [illegible] افلاک

[illegible] افلاک

اگر [illegible] افلاک

[illegible] گرد

[illegible] بود

[illegible]

یا ایها الذین امنو من ازواجکم ولا اموالکم
ولا اولادکم عدو لکم فاحذروهم

یا ایها الذین امنو لا تلهکم اموالکم ولا او
لادکم عن ذکر الله

~~یا ایها الذین امنو~~ انما اموالکم و
اولادکم فتنه والله اجر عظیم سی علامت
جمع کردن مال برای ... طاقت زن بر
شوهر زن دختر ... کاری برای خود
... از ... بستان خود ... در ...
روح ... داد ... کرد ... دو
... دم ... کرد ... الخ
امیر رسید به قبرستان خبر داد الخ

خبر دیگر رسید به قبرستان ... اگر ... مردها جواب
دادند ... خبر ... ما ... عرض کرد ... خریدند
مردها جواب ... خبر داد الخ ... حکایت
... الخ ... چراغ الخ ...
زن ... زنده کردن الخ زن به ... مرد ... خود را
... کند ... علم در ... مکر زن الخ
حکایت ... هر کس از زن خود ... الخ
... برای زن کشته شدند الخ سلطان ... الخ
زن بنی اسرائیل الخ
... از ...
... گفت ... بس ما ...
هر کدام ... مال ... الخ حکایت
سه برادر ... هر کدام ... الخ
... زن ... از ... الخ

فهارست شیخ

کتاب در مطالب

حکایت دختر دیده زن ای مطلوم بیرهانم الخ

کار جنبی حکایت ان جوان ز بیت المقدس
امد حکایت صفه که عمر داد در شهر هاج زن عاشق
الجوان شد الخ حکایت شش نفر را کرده
کرده ببرند اور درشی بلان حضرت حکم کرد

حکایت جوانی که در مسجد گریه میکرد حضرت امیر رسیده
لران کرد نخص کردید ده نفر همراه امدن شش نفر
بوده محال امد تدبیر کردند بدید تو مرده است
بگویم ماشی گوی بگویند نمی دانم الخ حکایت
داور طفل مات زنها عاشق دیدلی الخ

حکایت الحی لیلای بنت فرحه با ان الخ
حضرت در زمان خلافت حضرت در گرمه

16

عبور کنند چند نفر [illegible] میل بگردند وکاه دود
حضرت امور امدند الخ حکایت ماهی فرد
شهر بهار در زمین نعت کردند دعا کرد صلح کرده ورد الخ

حکایت دلی بنو زعرض کرد شهر حق ان ماندند
فرمود در طفل حاشه تو دید علیه قسم کنند ببند الخ
بر گشت دید شهر قسم بعد [illegible] شهر بحث کرد عرض کرده
ما زنان لما قطعت ما علیه فرمود بهر صدا دند علی مرد علیه را
ملکی حضرت ادم از نور رسالت جو بر ایمان در مکه زا
خلق کرد [illegible] از ان زمین زنور [illegible] دیگر مسیح الخ
رضی لوح قلم از نور [illegible] بهشت حور العین زنور زما حلد
روشنایی ظلمت بر طرف شد حکایت [illegible] فعل وکید زدنیای
ملائی حضرت نظر کرد [illegible] تعالی اسم طلا نه قمر اندام
نمان شد [illegible] کس [illegible] حکم بکرد [illegible] در جاری عشرت الخ

حکایت مرد زن [illegible] در دید چهار چشم [illegible] عورت
چهار با فرمود بخواب [illegible] محمد کرد [illegible] بخواب [illegible]

حکایت دو برادر به سفر رفتند و زن داشتند
در یک رباط فرود آمدند هر دو را بیشتر شد و خرد ویرا
دعا کردند الخ

درباره مطالب ثبت

ان زنگ کمر خادم حضرت صادق خر بود در صحرا
مرحوای نمی کند زنگ مطابه در گردن او باشد وحش
الناس حذا [illegible] حکایت شده باسم لحراح
حکایت کعبه را دارد در این زنگ درجواب
حضرت فرمود بر گردن لعنت الخ

حکایت دلکم مرده حکایت مدعظ بکربلا
سے عبد به دیدن رفت اورا الخ

یک شاهد نقل کرد که در چهار تار کشف کرای می
نقل کردم حمل نقل بر کردم هر کس ممنز زخانه
ثت درجواب رماد هون حمام در خاکبر بود
هم دارم هر را به هر بابل مقام رسیدی
صدای از بعث چند نز نسے دروسے دروغ عکس
در رسد کاری در کشب
اصل بیت حضرت
زچهار حلال هبهر حرمتی دارم لول کرد رما کمم دا

رسیدم با مسالم زنا کنند بت برسیدم بر زن کردم
مطلع زایل لیف دور دیکم حسب سندیو نه برای
بردی شفاعت پدر بزرگ [illegible] ماری رکند آنان را
حکایت علامه حلی فرمودند رسید بت درجواب دید
کلمه صاحب تبر الخ حکایت چرا لو بردی که مالش
که بر مس برملی بخوانند بنده بر دو درسی راه برلو
مالی مرد حضرت الخ حرکو مومنی که بر رسول درخور کرد
کعب حرمت علاوه کند حافظ زن دفاع سید بهند
بدبدن او را بده بطلے اماری بترا الخ

عمل صالح نجات سه بهداران سه نفر در سفر رفتند بار
بارش الله رفتند در غار سنگ بزرگ آمد در غار را گرفت
الخ

و ابحاث خلفاء من قبل در طایفه هفت هزار
سال پیش ادم نزاع ملائکه الله بدر زدند
گرفتند شیطان بر دند آسمان اول الی حط رسید
قریل شد خاک بیاور الی جسد ادم ساخته
شد شیطان رفت الی ملائک سجده کردند
شیطان تکبر حسد و تکبر کرد و قیاسی و عمل
قیاس اول من قیاس شیطان از لوح علی
انسان تمام حارث عزازیل مبوسد الی
درکی را صحاح طرب الو حنیفه عمل قیاسی
حجت ها دو سوال
زرنا قبل ارسته ولوا
ارکان را وران در حصص مردارت حرم ان حکم مرده
الاسی حدث انکشف در تر الی معانی کثیر حرص علیه
معانی تسلسل اول مقامی منطقیه عکسه سط ...

تمامش

حکایت شناسی یک چشم در صحرای حسن الخ

ای طلعت تو نورا مظهر الخ

حکایت سلطان احمق الخ

حکایت ساکردی کوسی ملک بصورت اورد
خوک شده بود برانکه دیگر را ندیدها قبر الخ

حکایت شکار کردن روز شنبه ماهی یهود الخ

حکایت مائده عیسی چهار صد نفر زن
مرد مائده خوردند اری بس شد عیسی
وضو گرفت سر پوش بر زنت دیدند خالی
حلوا کرطلا خرمای درخت های سرخ بحرا
ند نمک ما لا ریز دیگر ماهی بانری
عمر بود کنند الخ دیگر دو عمل که کردمان که دا
حرما و لیکن دانه دار

چهارم بیمانی اکمشی مصور دوا نقل
مشغر کرده فعال الله اندانه دشتی
بر الا الخ هجم هارون رسید ساقی اندکر
دار رسیدند خطه دس خوک الخ محمد
کی کوه حاج رحمی

جماعت یهود که اهت ز بند محسن دادند عیسی نفرین
کرد خوک شدند رفتند شهرها و شاه عیسی را گرفتند دزد
الخ سم حرعیسی نکهای حافر الخ

ز کراة ... الوات الحیات

الذین یکنزون ... و ما الخلو

حکایت آن شخص رفت مکه در بیابان راه رفت آنجا در
همان لدار زده ... شید از دوها شد الخ

حکایت کسی جوانی عرق بود هر کسی سالح جو زر را
در دریا انداخت و بلکه العوسد بدن حل رسند بد
دید مال انکس را گواه داد به هیچ کسی نشد ندا الخ

حکایت آن شخص را گواه مال سیداد تمام مالرا
در کاروان همرا آورده بود را در دل او دیا شتا خطاع جانی
رکنند در راه بر هر عارض کردند رشتند روبان مال
بعض آن حرامی شد حال ناقه رز هلاک الخ

حکایت در در بیت نب خانه مشغول الخیر بود جمع
کرد انداخت کتب الله در حجره دیوار آنکه در
راحت کند بار الفاد الطرف زمان در گردن او

الخ حکایت کسی بره رفتار در سلمان . روزه
حکایت ... کو زمر ترص شد و صف بحلقه کعبه
می در عم کند رسید دیاه حسد عذر زنها الخ

اذ قالت الملئکة یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک
و اصطفاک علی نساء العالمین چهار ملائکه یا چهار زن محبت
کردند اول ساره دوم رابعه رفت پرستش الخ
حکایت زم کشتی حکایت عروس حضرت عیسی الخ
سیم مریم حکایت از نیستی بدن خانه زکریا الخ
چهارم فاطمه زهرا الخ

اسم اعظم چهار عدد

آدم علی نبینا واله	نوح	موسی	عیسی
٢٠٥	٨	٦٠	٢
اصف برخیا	حاکم لا الله	ابراد ارسی الخ	
١	٧٠٢		

سبب نزول آیه هل اتی آخر شد حکایت طعام ویطعمون
طعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا بیمار شدند و نذر
کردند که روزه بگیرند چون شفا یافتند روزه گرفتند امیر فاطمه
و فضه خادمه روزه گرفتند روایت امیر المؤمنین رفت نزد
شمعون یهود گرفت سه صاع جو روایت دیگر است
رفت از یاری یهودی سه صاع از وی گرفته دیگر
صدا کرد و در زنبیل نهاد و بیاورد چون افطار شد
مسکین را عرض کرد و دادند فاطمه علیها ... حضرت
نازل شد سوره هل اتی را نازل کرد . . . . الی
آخر
و بعضی این اخبار را در وجه تأیید نازل شدن و یطعمون الطعام
انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا الی آخر
آخر
و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه
در شأن علی و اهل بیت نازل شد حضرت امیر بیت ... عارف
... گفت ... اهل بیت ... آورد
دل ... هر که ... رفت ... عالم الرحمان

می‌فرستم طعام ... امروز رفت ... کرد و ... فاطمه
رسول ... عرض ... بعد ... صبر کرد ...
... همه ... خواب کرد ... فاطمه
... بود ... الله ... خدا ... کرد
... حضرت ... را گرفت فرمود ... داد
و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه ... فصه
... دادند

حکایت ... عمل ... دادن ... رفت
... الی آخر
...

حکایت صدقه دادن در حال رکوع انگشتر ... آیه
انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکوة وهم راکعون شیخ طبرسی از جمع ... عطا
روایت می‌کند ... سائلی ...
... رسول ... صدقه ...
... انگشتر در حال رکوع انگشتر ...
... سبب نزول آیه شد ... دیگر ... نزول

عرض علماء ... ایدندر حضرت شمر عرض کردندر سببی ترشح
من نون رادصی قرار دار ولیدز کماکشت الی ایله مارل سیدایمان ایلکم
سلمان ننده تاری سمت الحمد مرحوم محیی سید شد نالدب
سرچی یح بعلال ورق او لیوله ماوی لود ماحراج ث م
سعد حرد زلفره جهار روز طلا قیمت زرلشه دالی ایکیر
ازطوق بی لمن نه نوره علی ادراکنت ازالکت اوبرود
اوزدیتم نیعی تحیند

سعد در

حضرت امیر ورحاته حرز سود الدیردن دنیار قرض کرد
ردن امدو تدبعید بدلو ارکرارکرد ادوار سجد شد
عرض خروادیه شمر شمر لیدز بار طهرسود ر حورت علی در حضور
سود شمر لی بازدیعی زبهمد بردن الدیر سورما علی سحر اهم
مهمان لتر نام علی جواب ندار علی رضی شد سعد درر
مالکدار حج ادبرز کانه سعد بهنی ادور حدیث
سرالح

[illegible]

اسامی ائمه

پدر پیغمبر عبدالله
۲۵
مولد مکه

پیغمبر مادر آمنه | علی والده فاطمه | فاطمه مادر خدیجه
۶۳ | ۶۳ تولد ۱۳ رجب | ۱۰۸ [illegible]

امام حسن تولد [illegible] | حسین تولد سوم ربیع الثانی | امام محمد [illegible]
۴۷ | ۵۸ | ۵۷ یا ۸ [illegible]

امام جعفر | موسی کاظم | رضا مادر [illegible] | خرداد
۶۵ یا ۶۹ | ۵۵ یا ۶۵ | ۲۵

علی نقی | حسن عسکری | امام عصر
۴۱ یا ۴۲ | ۲۷ یا ۲۸

تولد پیغمبر ماه ربیع اول سوم یا دهم یا یازدهم در مکه
بعثت پیغمبر بیست هفتم ماه رجب یا بیست هفتم رجب از بعثت
زمان [illegible] وحی [illegible] ربیع اول بوده
وحی [illegible] چهارم رمضان بوده
[illegible] سال طول کشیده سیزده سال در مکه
ده سال در مدینه طیبه

مژده ایدل که مسیحا نفسی میاید / که ز انفاس خوشش بوی کسی میاید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش / زده‌ام فالی و فریادرسی میاید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس / موسی اینجا بامید قبسی میاید

هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست / هرکس اینجا بامید هوسی میاید

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست / اینقدر هست که بانگ جرسی میاید

جرعه ده که بمیخانه ارباب کرم / هر حریفی ز پی ملتمسی میاید

خبر بلبل این باغ مپرسید که من / ناله میشنوم کز قفسی میاید

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی / میخواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نموده گل / تا از درخت نغمه توحید بشنوی

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گو / تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر / کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

درویشم و گدا و برابر نمیکنم / پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی

دل بر جهان مبند که این چرخ دلربا / هر روز بر سری بنهد تاج خسروی

بر سر آنم که گر ز دست برآید / دست بکاری زنم که غصه سرآید

منظر دل نیست جای صحبت اغیار / دیو چو بیرون رود فرشته درآید

بر در ارباب بی مروت دنیا / چند نشینی که خواجه کی بدر آید

بگذرد این روزگار تلختر از زهر / بار دگر روزگار چون شکر آید

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند / بر اثر صبر نوبت ظفر آید

صالح و طالح متاع خویش نمودند / تا چه قبول افتد و که در نظر آید

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر / باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید

سحرم دولت بیدار ببالین آمد / گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام / تا ببینی که نگارت بچه آیین آمد

مژدگانی بده ای خلوتی نافه گشای / که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد

گریه آبی برخ سوختگان باز آورد / ناله فریادرس عاشق مسکین آمد

ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست / که بکام دل ما آن بشد و این آمد

در پی صید دل خلق زلف حلقه کمند / ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم — که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم
من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست — که ازان دست که می‌پروردم می‌رویم
دوستان عیب من بیدل حیران مکنید — گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم
گرچه با دلق ملمع می گلگون عیب است — مکنم عیب کزو رنگ و ریا می‌شویم
حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی — گو مکن عیب که من مشک ختن می‌بویم
درپس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند — آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم — بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق — هر دم از نو غمی آید به مبارکبادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق — که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود — آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم
سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض — به هوای سر کوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار — چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت — یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازاوست — عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازاوست
پادشاهی و گدائی بر ما یکسان است — که بدین در همه را پشت عبادت خم ازاوست
بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست — به ارادت بکشم درد که درمان هم ازاوست
زخم خونینم اگر به نشود به باشد — خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازاوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد — ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازاوست
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل — آنچه در سر سویدای بنی آدم ازاوست
سعدیا سیل فنا گر بکند خانه عمر — دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازاوست

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند — دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری‌چهره عاشقانه بکش — که یک کرشمه تلافی صد بلا بکند
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند — هر آنکه خدمت جام جهان‌نما بکند
طبیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک — چه درد در تو نبیند کرا دوا بکند
تو با خدای خود انداز کار و دلخوش دار — که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
ز بخت خفته ملولم بود که بیداری — بوقت فاتحه صبح یک دعا بکند

عبرت بگیر ای دل غافل ز روزگار — رفتند همرهان عزیزان ز روزگار
ماندیم ما ز عقب و کاروان ز پیش — شیر گشته هم گرگ اجل را ز پی شکار
شادی مکن ز مرگ عزیزان که این غرض — ریزد بکام تو اجل زهر ناگوار
تابوت دیگران چه گذاری بدوش خویش — فردا تو هم بر آن چوب شوی سوار
در تن بسوم اجل چو همراهان چند — برباد رفت و جمله دیدند خاکشان قرین
عقرب قرین و مور فنقش بیش مار — پهلو بخاک دیده حسرت در انتظار
در تنگ لحد که بفریاد ما رسد — غیر از علی امام بحق شیر کردگار
داری اگر محبت حیدر خدا بدل — خوش دل بخواب ایمن از حرز نور [illegible]

چند خواهی پرورش از بهر تن — تن رها کن تا نخواهی پیرهن
این خیابان وارث تو که مرغ [illegible] — مردنت ار آید از کفن
مردن را زحمت عریان به پوشش — شر ز ران که خاک شو ناند بدن
تن نگاه ای خواجه ز تیمار تن — تا نیکی جان کاهی از تیمار تن
جان مهذب دار هم چون جبرئیل — تن مهذب دار هم چون اهرمن
دامن ابلیس را از در آن — مایه عیسی را از تن فکن
مغز خواهی جام [illegible] — عشق خواهی کوس [illegible]

ای دل دارو احکم با عاشقی — این نکو تو بی هوا تا صادقی
کوی دولت این سعادت خیزد — گر به پای دل برخورد جان تیز رد
گر همی خواهی حیات عیش خوش — کاد نقش خلق را اول بکش
در جوانی کن نثار دوست جان — رو عوان بینی ذالک را گزان
چند نشر آدم بهشت جای مرد — قدسیان گردند همراه بسجود
یک نجهت ما کرد تقدیس تمام — بهر این مدحت سر و دل حرام
تو طمع داری که با صد [illegible] — داخل جنت شوی ای روسیاه

ای برادر دل از همه دنیا بکند — طالب دنیا مگرد دوستی مکند
دل بعقبا بند گنج دل قرار — منزل عشق شب [illegible] از زمین بلاک
زین جهان فانی خلق [illegible] — عاقبت در فرق خود [illegible]
گر تو نی رستم یل ایران ستان — یا تویی اسکندر [illegible]
گر تو نی [illegible] دارنده عالم [illegible] — یا تویی یوسف [illegible] جلال
گر تویی سهراب [illegible] — عاقبت بر [illegible]
[illegible] — [illegible]

تن ادب زلف نیست بجائی ادبست   نه همی لباس زیبا زیبست تن ادب
اگر ادب بحکم نیست زبان دگر پیش نهی   چه میان نقش دیوار میان ادب چیست
بحقیقت ادب پیش دگر نه برخ باشی   که همان سخن گوید زبان ادبست
خور و خواب خشم و شهوت   شغب است و جهل ظلمت
حیوان خبر ندارند ز جهان ادب   اگر آدمی دو زنده خوئی ز طبع ببرد
در همه عمر زنده مانی گردان ازان   رسد ادب بجائی که بجز خدا نه بیند
بنگر تا به هر یک نشان ادب

از خدا جوئیم توفیق ادب   بی ادب محروم ماند از فیض رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد   بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در میرسید   بی شراء و بیع و بی گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس   بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان از آسمان   ماند رنج زرع و بیل و داسمان
باز عیسی چون شفاعت کرد حق   خوان فرستاد از غنیمت بر طبق
مائده از آسمان شد عائده   چونکه گفت انزل علینا مائده

یکقدم رو بسوی قبرستان گذار   برکش یکدم زچشم اعتبار
پنبه غفلت زگوش خویش کن   بشنو از ایشان غربت پیشگر
هر یکی گوید ز حال خویشتن   قصه‌های جان گداز از جان من
آن یکی گوید بدم شاهی عطوف   عالم از تیغم همی بودی مخوف
دولتم بودی بحر در اندر گرد   از جواهر وز فواخر در قصور
آن یکی گوید بدم ماهی منیر   عالمی بودی ز عکس حسن اسیر
این زمان با خاک یکسان گشته‌ام   این همه ناز و نیاز از یک ستم

هشت هم در رنج بردار از دل کسی   در جهان یار نی قند کسی کار کسی
کعبه رفتی دل بدست آور دن فضل نیست   کو دمی مثل کسی که بکرر اجر بیدار کسی
هیچ بیدار نباشد خفته از کسی   چونکه در خواب شد رس از جسم بیدار کسی
هیچ کس تر رشت بی نبوذ خراطی رضیح   بر تحمیدای هیچ جا و فا اندیشه کسی
گر راه صحبت جهان خواهی که باشی دل آن   خویش را راضی بکن هر گز در آزار کسی

توانگری نه بمال است نزد اهل کمال / که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال
من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم / تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
دل ای حکیم بر این عمر هلاک مسپار / که اعتماد نکردند بر جهان عقال
مکن بچشم ارادت نگاه در دنیا / که پشت مار بنقش است و زهر او قتال
بعمر عاریتی هیچ اعتبار مکن / که هیچ روز دگر میرود باستعجال
کنون که رحلت خیزیست روز عمر تو / دریغ روز جوانی که صرف شد بمحال
برفت عمر و نرفتم بشرط راه ادب / برای چه نه تا دل برفت چیدمی نشال

این چه شوریست که در دور قمر میبینم / همه آفاق پر از فتنه و شر میبینم
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است / قوت دانا همه از خون جگر میبینم
اسب تازی شد مجروح بزیر پالان / طوق زرین همه در گردن خر میبینم
دختران را همه جنگ است و جدل با مادر / پسران را همه بدخواه پدر میبینم
هر کسی روز بهی میطلبد از ایام / علت آنست که هر روز بتر میبینم

بسی بگردید و بگردد روزگار / دل بدنیا در نبندد هوشیار
ای که دستت میرسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
این همه رفتند و مای شوخ چشم / هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
ای که وقتی نطفه بودی در رحم / وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ / سرو بالائی شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدی / فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی بر قرار خود نماند / وانچه بینی هم نماند برقرار

زلف مرد نخود دست گدا به بشجود   مرگ اندیم مرد و عبودیش نه رو جود

انکه در بازو نمی بجهان غره شو   که محال است در این مرحله امکان خلود

انکه در شدت فقر و پریشانی حال   صبر کند کی جو نه از دریه سر اند سعدد

خاک راهی که در او بگذری ساکن شو   که عیون است جنون است حسد دیده و دود

دیعه این قدر بدارد که براد بکری   ای برادر که نه محوری جا تند به حسرد

دست حاجت چه بری نزد خدا و ندی   که کریم است رحیم است غفور است و دود

ماندیم در نه به صفت چاه اندام   از بد حادث ابتجا به پناه اعدام

اهریر و منزل عشق ز سر حد عدم   تا به اقلیم وجود این همه راه اندام

سبزه خط تو دیدیم ز بوستان بهشت   مطلب کاری این مهر گیاه اندام

با چنین گنج که شد خازن او روح الامین   گدائی به در خانه شاه اندام

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست   که در این بحر کرم غرق گناه اندام

ابر و برود ای ابر خطا پوش نه بار   که بدیوان عمل نامه سیاه اندام

بیا که قصر عمل سخت سست بنیاد است   بیار باده که ایام عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود   ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر   که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد   که این عجوزه عروس هزار داماد است

چگویمت که به میخانه دوش مست خراب   سروش عالم غیبم چه مژدها داد است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین   نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

ترا ز کنگره عرش می زنند صفیر   ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

رضا بداده بده وز جبین گره بگشا   که بر من و تو در اختیار نگشاد است

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل   بنال بلبل مسکین که جای فریاد است

یکی ماه رخسار با فر و جاه   تنفر نمود از غلام سیاه

غلام سیه چهره شد تنگدل   چنین گفت با آن بت سنگدل

که ای زهره روی عطارد جبین   بر و لمم مکن حقارت ببین

که با جمله تاریک دیگر رخشم   همه عنبر افشان نیک گلشنم

ترا آنکه رخسار چون نیز داد   مرا صورت لیلة القدر داد

اگر قطره ای رسانی فنی   بروی تو افتد بود چون حجی

ز دانا حال حسنت بیع صد بتود   خریدار حسن تو به چند بود

دگر ز بیاض تو بر عکس کار   بر و لمم شود نقطه انتظار

[illegible]

حافظ

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد / آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود / طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش / کو به تأیید نظر حل معما میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود / او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست / واندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم / گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد
این همه شعبدها عقل که میکرد اینجا / سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید / دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

سعدی

چه کسی در آید از پا که تو دستگاه داری / گرت ادستی هست دشمن نگاه داری
بره بهشت فردا نتوان شدن ز محشر / مگر از دیار دنیا که بسر راه داری
همه عیب خلق دیدن نه مروت است مردی / نگهی بخویشتن کن که همه گناه داری
ره طالبان عقبا گرم است و فضل و احسان / تو چه زین نشان مردی که بجز ابد کلاه داری
بکدام روسفیدی طمع بهشت داری / تو که در جریده چندین ورق سیاه داری
بره خدا قربت طلب ای ضعیف همت / که نماند این تقرب که به پادشاه داری

نراقی

عمری است که اندر طلب خواجه دویدیم / هم مدرسه هم صومعه هم میکده دیدیم
با هیچ یکی زوست ندیدیم نشانی / از هیچکسی هم خبر او نشنیدیم
در کنج خرابه پس از آن جای گرفتیم / تنها دل و افسرده و نومید خزیدیم
سر بر سر زانوی خماری بنشستیم / هم بر سر خود خرقه صدپاره کشیدیم
هر بزم که آمد همه زینسان شکستیم / هر تیغ که آمد همه بر فرق خریدیم
جامی ز رحیق همه خون بلا لبریز گرفتیم / هر زهر چه بد همه خون جگر نوش کشیدیم
هر لوح که در مکتب ما جمله نوشتیم / هر صفحه که در مدرس ما جمله دریدیم
گر تشنه شدیم آب ز جوی مژه خوردیم / هر وقت گرسنه شد لخت جگر قوت مکیدیم
با مجد صفای چو تو ره مقصود سپردیم / المنة لله که بمقصود رسیدیم
خرم سحری بود که ز یار خوش آواز / بشنفته که زرشن چنین آید بشنیدیم

دنیه این قدر ندارد که بر او رشک بری | یا وجود عدمش را غم بیهوده خوری
نظر آنانکه نکردند بدین مشتی خاک | الحق انصاف توان داشت که صاحب نظرند
عارفان گرچه بقا نیست و ثباتی نکنند | گر همه ملک جهانند به هیچی نخرند
تا تطاول نه پسندی و تکبر نکنی | که خدا را چه تو در ملک بسی جانورند
دوستی با که شنیدی که بسر برد جهان | حق عیان است ولی طائفه بی بصرند
ایکه در روی زمینی همه وقت آن لت نیست | دگران در رحم مادر و پشت پدرند
گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز | گوسفندان دگر خیره بر او می نگرند
این سرای است که البته خلل خواهد یافت | خنک آن قوم که در بند سرای دگرند
ایکه پای از سر نخوت نه نهادی بر خاک | عاقبت خاک شد و خلق بر او میگذرند
کاسه بخت الناس بدانسته خلق | تا درختی که نماند ثمرش غنیمت ترند
گل بی خار میسر نشود در بستان | گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز | مرده آن است که نامش بنکویی نبرند

بغما

سیاه نامه تر گشته بر ز جرم و خطاست | ز قهر و لطف خدا دل میان خوف و رجاست
چنان بوادی غفلت دوانیست ما خسته ایم | دلم بجهان قطره و کهنه دریاست
دلی ز کثرت عصیان راه بجای بهشت | دلم سینه بروز بش ز هول روز جزاست
دعا مجوی ز دنیا بغیر یکته نخنی | که عمر قافیه دارای ایام را نه مهر و نه وفاست
احمد رسید رسول است و چراغ | بپناه راه هدایت مرا که رهنماست
بغیر آنکه کنم روی التجا به کسی | که کشور ره عزتی خدای بی همتاست
اگرچه غرق گناهم لیک خوشدلم | که ضامن گنه خلق سید شهدا است

سحر چو شمع بخلوت شدم بشور و گداز | شنیدم از دل غیب ندا رسید آواز
که تا بکی بخودی خود بخود مشغول | بسوی حضرت ما آی از سر نیاز
کمال روی ندیدست بخاک در که او | ز عمر رفت ز دست دگر نیاید باز
نمود صرف بغفلت مدام عمر عزیز | نظر بحالت خود کن دمی بخود پرداز
ز راه کرم به خود تو شیشه [illegible] بردار | بسوی او در دی ملک را بغافلش شاز
یکی تو حرف بگیر از غرور دگر از جواب | تا نبرد حضور بیش تو سر افراز
اگر ابلیس عمل تو بجا آوری کردم کفم | بشرط آنکه حقیقت بود نه روی مجاز
امیدوار چنانم به فضل رحمت او | که جرم ما همه بخشد شاه حجاز

حافظ

ما ز یاران چشم یاری داشتیم | خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
تا درخت دوستی بر کی دهد | حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفتگو آیین درویشی نبود | ورنه با [illegible] تو ماجراها داشتیم
شیوه چشمت فریب جنگ داشت | ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم
نکته ها رفت و شکایت کس نکرد | جانب حرمت فرو نگذاشتیم
گلبن حسنت نه خود شد دلفروز | ما دم همت بر او بگماشتیم
چون نهادی دل بمهر دیگران | ما امید از وصل تو برداشتیم

یا اسم سین واحد

یا سلم

ای[illegible] ایران و ایران دیار جهان

بس از تجارت ایران و[illegible] رنگ جمع

شنیدیک بلاد او بیاسم ایشان خدمت ایشان

پس اجازه بیدار ان برفت شیرین

بلاد دیده اینی ادب بقصد فرشد

سه ای با خلاصه الحاد و ایمان نهان

کجان نمایت اکنون رسیده زبنده داد

شه زنی سرفت به برجوشد جان و جانش داد

سرور الطف بزانی و کلاه در دواخ

نفت جان بجواب جمال تراث و جمال

مشکل ابت جدائی میان ان روح بدن

[illegible]

قاسم بن حسن آلوقت که اجازه میدان گرفت

از آنزمان که به بزم نشسته پدرم عمو تیم نوازی کن و بیا بسرم
عمو تو بس نیشی [illegible] بودی سبب چه شد که ز من ترک لطف نمودی
شهادت اگر بر جوان نات دست بنمی نطلوم برده ز زیادست
بیا بیا بخدا فارغ از ملالم کن عمو بجان بسته [illegible] حلالم کن
عمو بیا دنظر کن بحال افکارم ببین چگونه بچنگ عدو گرفتارم
نرفته تا ز تنم جان عمو بیا بسرم که تا بروی تو بار دگر کنم نظر
خوشم که بدر رفته اگر جوان رفتم ولی فغان که لب تشنه ز جهان رفتم
عمو ز مهر دل مادرم تسلی کن بگو که یاد تو هم ز جوان لیلا کن

وقتی که اجازه دید ملفوظ بسته ادست

ای عمو بکیدم بار از جنگ دشت | ز زهر سم مرکب اعضام شکسته
لحظه کن صبر و بیتابی در برم | نرم شده از سم مرکب پیکرم
رحم کن بر من تو از لطف عمیم | ای عمو جان من یتیم من یتیم
در زمان کودکی گشتم یتیم | تا کنون بودم ز حسرت دل دو نیم
حال لاتدرسیت پای مردنم | نرم کرده یدر ز سم مرکب تنم

قاسم حسن

عمو فدای تو گردم بدار رسیت از جنگ
بکن تقابل ست، دیر نمای در رنگ
تو صیک بکنی جان برفت از اعضایم
شکسته از سم اسب استخوانهایم
بیا بیا که رسیده وقت طلبیدن
بیا بیا که بود وقت جان سپردن
ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم شده
ز بس بیداد دیده ز تیغ [illegible]
بیا بیا که اجل آمده [illegible]
بیا بیا که ز شرب [illegible] مایل
بیا بیا که لب تشنه [illegible]
بیا بیا بنگر [illegible] خشک دیده
عمو [illegible] بکن نگاه بکن
بیا ببین [illegible] اشک آه بکن

قاسم حسن

الهی یا الهی نور زنور دل زارم گرامی — خدا یا کام نا دیده کامم
پس از قاسم دگر عمرم تمام است — به دل بودم امید شادی داد
به قاسم حجله دامادی را — الهی یا الهی یا الهی
بحمدالله که قاسم شاد گردید — به دشت کربلا دامادی گردید
به بزم قاسم رضا خونابه — نهاده عرقه خون اندر بیابان

الهی یا الهی نور دیده

عروس قاسم ای گفته اند — سه بزم ما از بحر دامادی
جنابرد ز حجله ای جگر خون — به بینی داماد مانده عرقه خون در

الهی یا الهی نور دیده الحی

جان به تنم نهاده — زرد رخ گل را — که خون های سوز رخ گل
بدند هیچ دامادی چنین تر — شب اول نخواند دامادی زرد
حجله گور الهی الحی

[illegible] حال امام با [illegible]

ای شیخ [illegible] کلبه — ای غم مرگ تو از دل زار جانی
اول از داغ تو صد گونه ملالت دارم — دوم از زردی جنس ترم و خجالت دارم
تو که رفتی به جنان رو بعد از سر تو — بعد ز پس وار دل احوال دل زار تو
خرم و شاد ز دامادی تحفه خوشنودی — عاقبت زار بشم سبب لکد کوب شدی
بود امیدم از عمر گرانمایه تو — که پس از من بعروسش تو فندق سایی تو
حالیا بی کرم با غم اندوه تمام — نوروزی جانب فردوس در فردوس
روح پاک تو بجنت به عزیزی کرود — نو عروس تو به غمزه آن کنیزی بردار

قاسم امد اجازت جواب از گوی جور

عباس کشته شد علم اکبر شهید شد — گشته ترب شباهه وحدد کاری عمو
کردن کسی نیز تو از رشید وقت — رخشنده بده مرا سوی کفاری عمو

دوم جواب داد

منا ز دیتیم در دگر رحکم بلا — با بیمان برادر حکم یا اللّه
قاسم ارزن حدای طلبد وای ار — یا حسن در صف محشر حکم یا اللّه
عمو جان برد حجبه ایا قاسم مزده بر — هزار رحم به سینه اکبر قدای تو

خدایا لفظ حال از شب این حکایت | را با نجابت بد نهید شکایت
امان مادر غم دل بشمارم | سلمان حرقان به اعتبار رشت
برقم سر دون کج بشین عمو | که کریم لرزدن هلک ز حضرت او
به پیشه هر ها ق تر بیدام کرد | بسر مردن که زد در اتمام کرد
سلمان ما ای فرخ کو | انیس بوس بشبهای فرخ کو
نشتم ای خدا با حالت زار | سر هو در اگذارم بر دل خاک
الا ای خاک بابا ندارم | غری بابم نبردیم سر گذارم

امام هود دار

دست یای کی در کربلا خدمت کنی | رود رخز برو ما خلد رانیت کنی
کو قبضه تو همان خیمه سبز جیت | بر در خیمه سرار نه حسیع نه جست

واحوره دار

لیکن ... ملیکانی جهان روا باشد | که دیده است عروسی به حنا اشد
گه ای فخر ره ترمانت شتاب بکنی | بی حیای عروسش خطاب بکنی
گر مانکت رخش از خون خضاب خواهد شد | عروس را اولاد از این کجا خبر باشد
بخون طپیدن تماشای صانش خواهد شد | ز خون حنا کف دست ناشن خواهد بست
دهان زخم دهان عروس بوسی او است | لباس غرقه بخون جامه عروسی اد

شه زهر خ اب نوشه

عزیزان از زهر جرخ سرم عروسی
که دوده این جهان زقیر داشته
که دادا او در عطش
عروس هم سر اید در ...

نقش الفرد در خیمه

رحمه کاه در ازید تخت را ما که هاشم زینب افتاد است با شادی
یکی عروس ماند زدن داما و کنیز الاخط ذر خون طپیدن داماد
نگو بس ... نشان و ... که ... هست الوا ...

چراغ خاک زندان ...
...
علما با عماری سپاه ...
خلاق جمع کرده ...
شن نیزه ...

سر ... حرف ...

شب که رسید هلش تا زدواشت — دردل با حلقه زنجیر داشت
روزها مانند یار رکیده نه — دردل ای کرد او با علطله
در تفرع ای کی خفد و بهر تنهان — ای یاه داد خواه ای کس ت
تنگ شد در کوشه زندان دلم — سوخت از برق حوادث حاصلم
ساخت کارش تا ز قضا — دری عصر نه هجر ...

چه در زندانها ... ماند جسدی ... جعفر کم ... ان ملعون برای قتل ... الزور
زلحت در زهر الود ده به نزد ... که باید سیل فرا ... نیدای کل کلاه ...
چه ... خادم اندر ... نظر ... اگر ... جان اگر
... ولی
مزایش ... کرده ... زمر ... در کوشه زندان ... خواری
روحش ... زن ... نالان ... بیا ... گنبد ... دیگر ...
... یارش هلیل ... نهادی روی بر دیوار چون ...
بکفا کر ... رهد جان زور که ... زندان ...
در ... کف ... با هلیل ... چه ... بر ...
ای یا یا

سر سے من حیفی

الحمد از جفا زد شرر اندر جگرم — کو طبیبی که بیاید ز محبت بسرم

که اینشی که با درد دل اظهار کنم — باید اظهار غم خویش بدیوار کنم

دم مرگ گشت و کسی نیست که از راه وفا — کند آسوده ام از محنت زهر حیف

ماندم در گوشه زندان بغم رنج و ملال — مدتی شد که ندارم خبر از اهل و عیال

روزگاریست که غربت شده از کوی وطنم — زنجیر شفقت شده کا بیهوده تنم

عرض اینکه برشند ز من حالی تو چون — شد بنی زخم از سیلی ایر فرق دون

ما صیدی کو که تعبعوه پند خری — تا کند گریه بسی ز زمن زغم پدری

~~اه از این ... که ... الغربا ...~~

مصیبت ای ... بیاد دلم — حسین بچهره شد ز غربت بیتیم

... ای ... یار ... — ... باعث گیاه دم جان ...

... — که کرم کشده ...

اگر از گردنم زنجیر ... — ... در وقت بردن ...

بیچاره ما در این زندان گرفتار — ... خلق والله ...

بوقت غسل دادن ... — تا ... آید ...

سر سے ...

ز بس چرخ جهودم شد جگر لخته — چه الف رکشم بروی تخته

تن هرایه جدا از هم کبیر دار — بکو صبح بروی شهر بگذار

که روز رحیم زار زار ناشاد — تخوابنید یکیتی در شهر بغداد

یا مخلص الشجر من رمل وطنی — یا مخلص لی من ... فرقت ...

یا مخلص الولی من ... — یا مخلص ... الحبس ...

یا مخلص ... لا ... لا ... — خلصنی من ید ...

دلم تنگ آمده در کنج زندان — خداوندا ببین حال غریبان

گهی زنجیر گیسو باید بچلوم — گهی چرخی زند سیلی بر دوم

دگر زین زندگی کشته شد بر — خدایا تا کی بمانم زیر زنجیر

... در کنج زندان بی جلو داری — کسی دارد غربت غم ...

نه خبر از ... — ... غربت کسی ...

ای ... حرب برن ... — ... ره ...

... — ... حال ...

... خدا ... — از ... دل ...

مرثیه موسی بن جعفر

گفت موسی بن جعفر سوز الم　　ای مسیب بیا ای ... یا علی ...
گشته نزدیکی تنم　　بیابی نغم ما یتیم

ای خدا کو ساید رضا دلبرم　　و حرم کو که ببیند و جشم ترم

زهر ما رون زده اسم بر جگر　　این شب جهر دانم نداز سحر
عمرم امد به سر　　بر خی خون جگر

ای مسیب وقت جان دادنم　　کنده زنجیر بردار از گردنم
وقت جان دادنم

گر جای کشته شد از جفا اکر تشی　　بود به بالینی او بنو اخواهر کشی
یا جدا شد سر تشی　　در بدار خرشتی
نه خواهر بود در برم نه پسر
آنقدر زهر گر

خوردن زهر

سبد الم شد جید خون جگر　　وای کسی در ارم جدا در برم ..
جه بود اندر زهر زود آتش بجانم　　که سوزد کل شعر ... انم
مصرع ای کسی الخ

... سر وقت ما بیای
همراه ما باید بیاید در درای
لیک ای خیر نیرم انکه زره رسیدیم
ز زبانهای ... ز زرت ... از جگر گشتندم.

چون موسی کاظم ز جهان رحلت کرد
ماتم ارش بغیر جهان بنمود
تابوتش اگر جهار کس داشت بدوش
جسمش نه بی کربلا پامال نبود

طور زائیدن زن [illegible]

بیاید دای زن [illegible] ختم

به چند بند محل [illegible] [illegible] علامت [illegible]

[illegible] [illegible] سکی جای [illegible] جزای علامت

سکی جای [illegible] [illegible] بدری

شده نوشته از [illegible] [illegible] علامت

شدی نوشته [illegible] [illegible] رود

به چند بند محل [illegible] [illegible]

بیای ما [illegible] مبارک باد [illegible]

[illegible] نوشته اشاد [illegible]

شدی نوشته [illegible] وارد [illegible]

به چند بند محل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شد چه زهر جفایش مأمون شوی خانه روان   پر افکند ز دانا بد و صد پاره شد جان

جانش از زهر در تب و تاب و دلش از غصه کباب   با ابوصلت چنین کرد در آن لحظه خطاب

ای ابوصلت چگویم که چه آمد بسرم   زهر بیداد عدو زد شرر اندر جگرم

بود در قتل من امید دل قاتل من   تا که از زهر ستم یکسره خون شد دل من

ای ابوصلت بگو شادی اعدا پیشند   تا نیایند و نه بینند در خانه ببندید

فرشم از حجره برافکن که من زار حزینم   ام چه چیدم بدهم جان بروی خاک زمینم

رخ نهم روی زمین بستر خود خاک کنم   یاد از آن پیکر صد پاره صد چاک کنم

یاد آرم که پس از آنهمه بیداد و جفا   تشنه لب سر جدا کرد ز تن شمر از قفا

ای امان لحظه که فرزند غریب الغربا   شد گرفتار جفا از زهر و تیر ز زهر [illegible]

ای ابا الصلت

مردم از زهر جفا

فرشم اندر حجره بر چینید و در خانه ببندید   تا غریبانه بمیرم کردی خاک سیاه

تا کسی ناله نشنید

مردم از زهر جفا

نه طبیبی که کند چاره درد دل من   شد طبیبم احمد و خون جگر تشنه [illegible]

مردم از زهر جفا

ای [illegible] که مردم نه غریبانه زار   که [illegible] بوعلی جز مرگ را

[illegible]

بیرون ای باد صبا دهات مقصوم نمای خواهر اخلاقی تو چهل است به بالین ما
پاره جگر بیاور که تهم زبیر سرم بر دم از زهر جفا
با مرا تو یکدار زد ستر فراق مهجور یاد بتی
او را عرب تمی

در وقت مرگ خشت غریبه بدیدی در زیر سر نهد عوض متکاه غریب
انجا که غریب ناله ناراز کند مادر نبود که گریه بسیار بکند
انجا که غریب روبه دیوار کند با لبهان غریب خشت جای باشد
مادر نبود که گریه بسیار کند

بر رضا شد از جگر زهر پاره حسین زخمی قربون شد ستاره زار
رضا زیر سر بالینی خشت نبود حسین بالینی اگر بود گر نبود
رضا را وقت مردن یار بسیار حسین یک تن آه کی قبار
غریبانیت بر دور طبیب امان زینب سر دون نهر غریب
اگر زنی زغربت جان سپاری تقدیر دارم عزاداری بنوازم
غریبان خشت زیر سر کذارند بغیر از هیچ سجید جای نزارند

خوش آنکه درد دل با صبا کنم حضیض حدیث خود بر آنی یار شنا کنم
غمی که گشته نهان از زمانه در دل من بر آن سرم که بصد شور بر ملا کنم
بهر کجا که تو مجلس عزای رضا زدیده خون بفشانم رضا رضا کنم
رضا به شهر خراسان غریب قبر نجات حدیث غریب اگر اجازه کی کنم
زخم زنتم جگر های نشانی آتش اگر زغربت مظلوم کربلا کنم
زبیکر تنش به هر اهم کشته بال و یا ز رخش میرشی گشته جدا کنم
زخم بلمه طفلش سکنه بر شرام و یا ز زینب کلثوم بی نوا کنم
به باغ خلد جهانم زخم باطلعه خون گر ز عروس مادم کشته جوا کنم
جدا جدا دل اهل عزا بشر ازنم اگر رضا نجب او را جدا جدا کنم
رسیده کار بجائی که رد کم خف غریبی پرسش رابه بر تقی کنم
رشته کام او روکی بسوی نقو برای ما طاهیت به بر کی کردیم
توجه به بدید کم بحشم پر آب گریه بخون طپیدن ادرا مصطفی کنم
نخل زدا قعه کربلا سر کی بهر کجا که ته مجلسی به پا کنم

شاهیکه بارگاه وی از عرش برتر است — در شهر طوس قبه ایوانش از زر است

سلطان ترک و عرب شاهنشاه دین رضا — فرزند برگزیده موسی بن جعفر است

حکمش روان بجمله سلاطین روزگار — بر جیبش و طبیبش و ملک [illegible] است

ابر بر ضیه ملک ز حکم کردگار — بر آسمان درگه او سایه گستر است

سائید سر ان جهان جبهه نیاز — بر درگهی که مدفن آن پاک گوهر است

انجا که آفتاب جلالش کند طلوع — خورشید [illegible] ازو ذره کمتر است

خورشید گشت روشن از نور روی [illegible] — گر ز سمت طوس مطلع خورشید خاور است

حقا که اوست شید [illegible] روزگار — زیرا که جده [illegible] حیدر [illegible] است

هر کس که بر امامت وی [illegible] — [illegible] نسل زناست کافر است

رفت از جهان به زهر خراسان غریب — وز زهر [illegible] دل [illegible] است

یاران غریب [illegible] در دیار طوس — ناله غریب [illegible]

در شهر طوس ماند [illegible] غریب — [illegible] غریب [illegible] بغداد اندر است

[illegible] غریب [illegible] — گر [illegible] است

[illegible] غریب [illegible] — گو [illegible] باب حیدر است

[illegible] رضا [illegible]

[illegible] غریب [illegible]

[illegible] غریب [illegible]

[illegible] غریب [illegible]

[illegible] غریب [illegible]

[illegible]

رشید

رشید ... ... علی بور بر

رشید بیتی حس گفته ای ... عرب

رشید بیتی ... نظر اما ... بکند

فی مردم ... در نظر فراق حایل بکند

هرکس رود در نظر فراق ... سلیمان

فراق ... شد نیست اما ...

ای ... ور سته ام ... ای جم ... سکسته اکر

کو ... دیده ترمی کو ... که سر ... ندر

با ... رو کار روان ... با ... ای ... چه دردی

ای جان ... کجای هنره اکر ... کجای

دردا ... جان بردی بایدم ... بردی

رشید ... و

این ... کرد ... خارش این ... عالمی زشت

این ... که جد کامکارشت برده ... کردکارشت

این ... خار ... شت

این زیاد روی ... بکود گفت حرف که ... دل سنگ خاره کرد

... بکود تا که ... رکسی منت خدا ... زد خاره کرد

... که ... ته ... جه ... نه رحم بر ... نه ... خاره کرد

... کو ... بته تو را ... خار ... به جنک ... کرد

رشید ... زدل ... گفت ... خود ... باید کنار کرده

چرا چو نی ناله نکنم در عزای رضا — چرا فغان نکنم در مصیبت ... رضا
چرا به شهر نزنم دست غم ز رشک غریب — چرا به پا نکنم مجلس عزای رضا
غم تمام جهان بر دلم هجوم آورد — چو یاد مرام زبان ماه غم فزای رضا
رضا غریب رضا بیکس و رضا مظلوم — دوا سرشک و ز خون جگر غذای رضا
ز لختهای دل و اشک چشم ماتمیان — مگر علاج شود درد بی دوای رضا
بر آستی دلش از سنگ خاره سخت تر است — هر آنکه می نشود زدن دلش برای رضا
خدا نیامد رضا از کسی که زره ظلم — رضا نمود دل خویش بر جفای رضا
رضا به شهر خراسان غریب رفت که تا که — کسی نبود در آن شهر آشنای رضا
بجای خویش ولیعهد کرده مأمونش — اگر چه کرد ولی کرد به رضای رضا
رضا نبود رضا ولی عهدی او — ولی قبول نشد نزد او ابای رضا
عجب نمود ولیعهد خویش مأمونش — بجای تخت تابوت و ادهای رضا
هزار حیف که مأمون بی حیا آخر — نکرد شرم ز پیغمبر و خدای رضا
بهشت جو کلید رسید نمود شمولش — خدای داند دانی در روی بید وای رضا
بخانه آمد و در حجره رفت در بسته — که تا ز حجره کسی نشود صدای رضا
بخاک تکیه زد و فرش حجره را چید — دریغ و درد که شد خاک متکای رضا
میان حجره ز درد جگر همی نالید — جگر کباب شود بهر نالهای رضا

غریب رفت ز دنیا میان حجره غریب — نمی کشید و مویی قبله کرد پای رضا
غریب مرد و نگفتی بوقت جان دادن — بحسرت پسر افتاد چشمهای رضا
غریب بود شهدا هر و نی نشود غریب — غریب بود حسین وحید بنوای رضا
رضا بزهر جفا کشته شد بگفته طوسی — ولی نکشته بریده سر از قفای رضا
غریب مرد بغربت رضا ولیک نرفت — بنوک نی سر فرزند اقربای رضا
رضا اگر چه بغربت رسید شد بسموم — ولی اسیر نگشتند طفلهای رضا

خوشتر آنکه درد دل خویش با صبا گویم — حدیث خون دلان یار آشنا گویم
غمی که کشته تو ای زمانه در دل ... — بران سرم که بصبد ... بلا گویم
بهر کسی که شود مجلس عزای رضا — ز دیده خون فشانم چنانچه گویم
رضا بشهر خراسان غریب رفت چو آب — حدیث غربت او را چسان کجا گویم
ز غم زنم بجگرهای تشنگان آتش — اگر ز غربت مظلوم کربلا گویم
ز پیکرش سر آن تیغ که شد پامال — و یا ز رشته حنجرش که شد جدا گویم
غم یتیم طفلش سکینه بیرم شمرم — و یا ز زینب و کلثوم بینوا گویم
بباغ خلد چکان ز چشم فاطمه خون — گر از عزای ماتم که شد عزا گویم
جدا جدا دل اهل عزا شود زانم — اگر مصائب او را جدا جدا گویم
رسیده کار بجایی که روکم کف — غریب بیرش ز ابر شفا گویم

شهیدا قسمت تو خیمهای اسیران از من
کربلا منزل تو ۲ شام غریبان از من
صحن میدان ز تو راه بیابان از من
نوجوان اکبر صد پاره ز پیکر از تو ام لیلای جگر خسته نالان از من
صف شکنی چو عباس دلاور از تو ام کلثوم گرفتار یتیمان از من
سر روی نیزه کی خواندن قرآن از تو روی ناقه عریان نشستن از من
خوردن حربه جفا ریختن دندان از تو کردن از تنچه خود خاک گریبان از من
طفل شش ماهه بی شیر اصغر از تو تنها لوی شیر مرده نالان از من
پاره پاره شدن سینه سکینه از تو ما در زمانی ز خجسته گریبان نالان از من
تن بی خاک و دوستی بی کفن عزیز از تو جمع عزیزان شده بی سامان از من
سر نعش برادر در

بی حیا نعره هذا حی زاد شرر زد خیمه ها بکه اتش او در جهان افتاد
پس بازار زیکه ان عصر منزل رو گرداند که با اهل حرم تنها برگ
اندر کشته افتاده به هامان حی توان و بی صید به یاره در خون ایش لب
اندر جای افتاده بدهای خون کشته زخم از ستاره برتنش افزون جای لب

دشت سابان از تو روی نیزه کی خواندن قرآن از تو شهد زکا خوردن و کفن پوشیدن از تو ... سجده ... شدن از تو ...

زینبا اخر عمر است بود روز فراق الفراق زینبا دار ز فراق
توبی تو شام روی قر بیابان عراق الفراق زینبا دار ز فراق
زخم تن بی حد ولب تشنه دل کشته کباب های وای زینب تاب
یکنفر داد رسی نیست زاین قوم جفا الفراق زینبا دار ز فراق
مادرم گو که بهندد زد ما جم تر الفراق زینبا دار ز فراق
الدادم یا مرم

نوحه زینب

خسرو تشنه لبان گفت ای خواهر فرش
زینبا نالان کس نیست
تشنه ام اب ز زدم تیغ کوس اشت
خواهر اکبر به دشت است
میدان فرزد که بودی پر ز دشت جوش بی
هم دا اطفوش تیب
لحظه دیگر با مال رسم قبرش است
زینبا نالان کس است
گریه از زهر کس اندر سفر شام مکن
روز چون شام مکن

ام لیلا ... اکبر ...
... زینب ...
... عباس ...
صدر زن ...

زینب با زار گونه

زینب به بشرنی دید | چینی رشن برادررا
برچهر به محاسن زرد | از کثرت غم بشرا
گفتا به دو صد زاری | زینب بکجا بودی
آخر تو برادر جان | هر شب بر ما بودی
آخر تو بگو ای بشر | ای زاده پیغمبر
بر روی چرا جبهات | با شسید در خاکستر
تنها تو چرا رفتی | با خون سنگین دل
گز ظلم تو را بدبهد | در مطبخ خود منزل

بشرنی دیدن

زینب آغوش نعش نوک سنان جای تو بنوشت | مطبخ و خاک سینه منزل جای تو بنوشت
بی حیا آنکه نهادت بر روی خاک تن زر | عرش را مرتبه خاک کف پای تو بنوشت
زینب ای دوست بمهمان خود رفتی | جان بقربان جای تو در رفاقت اعدای تو بنوشت
ای مادر زهرا جات تو افتی خاک سیاه | تو هم از رشک که اینگونه مداوای تو بنوشت
وره دوست گذشتی زبشر مال عیال | هیچ کس را بجهان همت والای تو بنوشت

شهید بخون غوط در الوداع | روم بی تو ای همسفر الوداع
زجا خیز ای همسفر از وفا | چرا گشتی از همرهانت جدا
زجا خیز و بنما تو یاری مرا | که آمد زمان سواری مرا
بنو در سواری تو دلجوی من | بگیر از ره مهر بازوی من
ببین رشک غم پای در گل مرا | زجا خیز و بنشان بمحمل مرا
خداحافظ ای پاره پاره تن | خداحافظ ای کشته بی کفن
برادر تو ماندی بکرب و بلا | روم من بخواری بشام بلا
برادر تو و نعش یاران تو | من و ماتمهای یتیمان تو
تو هم صد پاره اکبرت | تو و کودک شیرخوار اصغرت
مرا و فغان ناله زار زار | من و ماتمهای رباب فکار

زینب در نعش نعب روی زمین جای تو نوشت
خار و خاشاک زمین جای تو نوشت
خاک عالم به بشرم که ز زشتی دستان
جای یک بر شه من در همه عضای تو نوشت

نوا ریزن عرش عار تنم
عابدین بگفت که ای عمه جرجار تنم
دار کربلا بخندم دیمار سندم
من بمار بگریم کجا دفعه ای
که بر بحر علم بحر کجا رم شدم

شور شدن زینب زینب زمین کربلا [illegible]

ای زمین کربلا این کشته جان من است جان من از جان عزیزش در کجا جان من است

ای زمین کربلا این مهمان خرابی نشود آب بر مهمان ندادن شرط مهمانی نشود

ای زمین کربلا گلدار را زارش کنند پیش زاران ظلم ستم بر جسم افگارش کنند

ای زمین کربلا من شش برادر داشتم ماتم عبدالله و عباس [illegible] اکبر داشتم

مردم [illegible] اکنون سوی شام با حال فگار در کف اعدا اسیر و دیگر و خوار و زار

نه دگر دارم برادر تا غم شادم کنند یا که از دشت ستان شر آزادم کنند

نه علی اکبر که تا بینم قد دلجوی او نه علی اصغر که تا بوسم روی نیکوی او

ای زمین کربلا گلدار این گل را سوار کنید این گل تر را [illegible] بیرون ز گلدار [illegible] کنند

با یاد گلواه [illegible] از روی نعش گل گذر [illegible] که آزار [illegible]

سوار شدن زینب

بیا یاد ای [illegible] که سر بار فنا رفت [illegible]
کجای نه [illegible] محمل [illegible] نه [illegible] محمل زینب
بیا علی ای علی اکبر [illegible]
شدی تو کشته ز خنجر نه [illegible] محمل زینب
[illegible] ای ماه [illegible] عروسیت مبارک باد
شدی تو کشته ناشاد کجای ای [illegible] علمدارم
رجا هر ای علمدارم علمدار [illegible]
بودی در علم گرفتارم [illegible]
بودی قیامت کیا [illegible]

زینب سر نعش برادر

ای برادر بفدای تو صد پاره تنت مانده در خاک بیابان ز چه عریان بدنت
چه اول بر [illegible]

من ز قتل تو خبر داشتم اما نه چنین که پس از قتل ستم شستر ان کفنت

کر [illegible] سینه الجان تن خواهر تو التفات [illegible] از چه سبب نشوی [illegible]

جامه کهنه صد پاره چه ارزد که این وه چه اند [illegible] از گردش چرخ کهنت

گل گلدار زینب ز چه شد خاک بسر فارو فا [illegible] زینب جسم چو برگ [illegible]

جای زهرای خونین خالی و حیدر و [illegible] تا نه بیند سرت بر [illegible] صد پاره تنت

مجلس یزید [illegible] گفتگو و [illegible] چوب زدن یزید

تا چند زنی ظالم چوب این لب عطشان را بردار از این لب ها این چوب خیزران را

آخر نه تو را این سر مهمان تو بود ای کافر تا چند روا داری آزردن مهمان را

در نزد تو تقصیرش جز خواندن قرآن چیست با چوب نیازارد کشته قاری قرآن را

هر چه زنی ای چوب بر بوسه گه احمد او بوسه مدام از مهر زد این لب و دندان را

تا چند کنی ظالم خون در دل اطفالش تنهای پریشان بر آن جمع پریشان را

گلدار پیمبر را آیینه خزان کردی الحال مکن خاموش این بلبل خوش الحان را

بر بند چوب [illegible] سر بر [illegible] خاک [illegible]

[illegible] تو بر سر را [illegible] بصد خواری بهتر ز [illegible] دست [illegible] داری

مجلس زینب خواهش کردن او جرکت بسیه

سوزم مدام زغمت بگو چه چاره کنم | کدام درد دل خویش را شماره کنم
نبود بس بمن الیمه دیگری فن | بشهر کوفه و شام اندرون اسیری من
که حال خادمه قوم بد بتیز شوم | بخانه زاده ال زنا کنیز شوم
به هر عادتم الیمه جز عزیزی نشست | تو الکه که مرا طاقت کنیزی نیست
مرا بس است غریبی و حال دربدری | مرا بس است یتیمی و دردی پدری
همین بس است که اندر برابر نظرم | زنند زند لعین چوب بر لب پدرم

نوحه

شوی ختیه اگر گرد خواهر حزینم | تا بر سر صحر تنگری حنینم
رو بخیمه خواهر که از عطش کبابم | در غیب هان سیر دن اسیا اتشتم
روز بهر قتلم اینک ابتاره | خوبی از ساره نشتر ازکی م
نیزه نشان است کار دره به پلو | تیر بوالحلوق است خرد چو جنم
رو تک که بانه نفی و قد زوقتی جا | ازلکد سکه سینه حزینم
همه قن تو از اذل بلا استد | تو بلا کشیی و هر من بلا اتشتم
تو اسیر است ارمی شهد کرم | نوا ران نبالیه در ران گیسم

فرکشم در اغوش تعش اکبرت را | نزد روبخیمه نزدعا بدیم
بایر و بخیمه یا مرا نه بنی | یا به بیند و چشم تا تورا نه بینم

[illegible]

امشب اندر بیابان غریب یانیم | ساربان بربر ندبن یار نیم

[illegible]

[illegible] وقت حرکت کردن

اخر از کوی تو با دیدهٔ گریان رفتم   امدم با تو با لشکر عدوان رفتم

گر تو با جمله تهدات لسوی جنت رفته   من سوی شام بهمراه اشراف رفتم

چشم بکشا و تو نظر کن که چسان   با دو رسته بر جگر لعبان رفتم

الیه تشنه جگر اندر توان شط فرات   اب بر ریش که تو با لب عطشان رفتم

صد زین ای کشته عطش لشکری ارسته ایشان   باشی اسوده که با جمله یتیمان رفتم

خاک بر فرق من دو خواهری من که تورا   جسم صد چاک فکندم بیابان رفتم

نه همین جسم تو عریان بزمین ماند که من   خاینت شام رکتی یا دل بریان رفتم

با روی بسته برکرمن در کردن   با رسته دل سوزان گریزان رفتم

سر لعس حالی رنگ کنف

ای برادر که جدا کرده شراز بدنت   ای قربان تو اندی بدن بی کفنت

گریلا بید وطنت

حلق بی رحم بدانسه که تو جان منی   تو چی رفدای تو حلق حسنت

رفت عرشی و با خاک چرایک جای کرده ام بکشت هم امکن تو

گریلا بید

چندان عمامه را بکنند و گور برش ژنت

هفت صد هشت که جای کو علم دارتوان جلوه رحشده من

ام لیلای بیره مرده و حق با لای سنده کربلا که حسید

نوان ما سیم ان اکبر کل ژنت

کربلا رحطنت

[illegible]

صبح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ومن صاحب و طالب ... قتيل

[illegible]

وكل حي ... سبيل

انما الامر ... الحلل

ما اقرب الوعد الى الراحل

ای شمر و ها دشمنت شکر احمر ...

اولاد نبی کم ای شمر بی حیا در بحر کم ای شمر

ای شمر نکنی با ترحم ما را تو بیر بهائی مردم

ای شمر نکنی ما نوارار ما را تو بیر بهائی بازار

ما حیا در بحری فیارم فرزند و برادری بدارم

لوترک المعظام للّا

العو بر بمانت احمد فاطمه را بی سے و حزن الحسنی

یا خلیفة الماضیا وثمال الباقی

لیث الشما بر طبقت علی لا ماضی

ثبت الجبال قد تکد کت علی شهدل

... حیدر یا لا یا لالی و ربلا و فیرانی

تکیت تتسور اتشان دهان تکومت سرو رضت اورانی

در کار تو عقل و دانش وجان حیران کردون زقبه بر کردان

کجا مدینت کربلا عربانی کجا سر تو به نیزه قران خوان

ما ریزش بدر

چه خوش گفت ان علیل زار بیمار به بیت ناقه اندر بین بازار

که ما از تو جدا افتاده ام نزار سخت از خبر افتاده ام

که دیدم ... بسا دل در زندان تن بیمار ... ضرب تازیانه

تن بیمار زنجیر گران بار امان از راه دور رنج بسیار

لعوبان بترت بر ل ... ما نشر از جگر خونبار ... ل

بکر از سے حرا عدت ... بکر از سے حرا زنگ ...

بزرا داع جوان از کرده بسوء مرگ تو شعر کرده

چرا افتادی ای نونهال نوترم / ندیدم کام ز دنیا ای اکبر جوان ترم

غم تو کرد بیک لحظه ای جوان پیرم / ببینی چگونه به بالینی تو زهرا مادرم

ندیده بی ادب ز تو بابت تشنه لبت / چی تشنه خوابیدی چه شد آداب

جای آن در شب نگرید

ملول گشته دل داغدار رباب است / که چی بگریزم ای نور دیده داماد است

محراب پیش عدو آید قدر شکسته مرا / بجمله بردی آخر بروشنای دیده مرا

(بزبان حال)

غرق خون اکبر ناکام فتادی به برم / از چه این گونه تنها ای توبه پیش

ای ستاره سحرم

ای گل گلشن اولاد علی شبیه رسول / هیجده ساله زهاجر دو ماشا گلم

خبر مرگ تو با یک حرم منتشر است / مادرت منتظر خواهر خونین جگرم (ستاره)

دیر طالع شدی ای اختر نگو شرم (ستاره) / جمله عشق به ستم زیر ایست چکنم

هیجده ساله بودی و رفتی ز برم / تو بخون خفتی ما بیت به سر گریان است (ستاره)

مادرت سینه زنان بسوی رخت که تنه شیرم (ستاره) / جز ای غرقه بخون نو گل گلدار حرم

جسم صد چاک تورا چنین مادر به برم

ای علی ای نو گل باغ حسنی / ای که گشته گور چراغ حسینی

عاقبت ای یوسف بیت حرم / گرگ اجل برد تو را از برم

ای که عیش با تو عزای تو شد / خون گلوی تو حنای تو شد

شد بیدل ابر ز نور سیم شادیت / گشت نقش خلعت دامادیت

خواهرم این نکته بیاد دهد / لیک خدا صبر به لیلا دهد

~~[illegible]~~

خبر آمد که در بستان امارت / زمینها از خون اکبر لاله زار است

خبر را در شهر لیلا رساندند / که اکبر آمد و نعش به بار است

علی اکبر

دانیکه چنین از غم اکبر جگر داشت / چه حالی اکبر ز دل او که خبر داشت

مجنون شدی شهر به شهر ای بیهادی / لیلای جگر خون گرا ز قصه خبر داشت

ناآمدم اخر که فرزند بر دست را / او دیده حسرت سوی نعش پسر داشت

پدر بیا تو بر سرم نگر دو دیده ترم / بخون طپیده پیکر گریه خنده پدرا

پدر ز دست تو از دنیا / بیا سوی قتلگاه (پدرا بیا بر سرم) / پدر بگو به من که خواهم

بکش نقله پای من / به سینه چشمهای من (پدرا) / به پیش رخهای من

پدر بیا الخ

علی اکبر

الا ای عقاب ای مبارک قدم / مرا نزد بر سوی حرم

عقابا مرا بر سوی مادرم / که مرهم گذارد بزخم سرم

عقابا تو دانی که هستم جوان / نباشد مرا تاب دیر و دشمنان

عقابا نما خدمتم را بجان / مرا تو به نزدیک بابم رسان

عقابا در این جا جنین بی کسم / غریبم بیمار و بی مونسم

دریغا ندارد علی اکبری / نه عباس نه عون نه جعفری

عقابا [illegible] سری خواهرم / که شاید علاجی کند با شرم

امیدم که زخم سرم وا کند / تواند که او را مداوا کند

[illegible] اشاره

ای که شد خاک بلا بسترم / گشته صد پاره تن اطهرم

جان پدر زود بیا بر سرم

وای بر احوال دل مادرم / بود ترا حسرت آن گذرها

حجله عیشم نمائی بیا

حال مرا خون گلو شد حنا / جان پدر زود بیا بر سرم

تار شده هستی مرا ای پدر / بر سرم از راه وفا کن گذر

تا نبینا بم بحالت نظر / جان پدر زود بیا بر سرم

علی اکبر

گشته زمین قصه بلا پر درد / تا که بیا هم شری سطحا برد

عرض سلام بر صغرا ببرد / جان پدر زود بیا بر سرم

جان پدر تو به بلای زار / شد جوانت بیدرم احتضار

هیچ مکش در ره او انتظار / جان پدر زود بیا بر سرم

غرق بخون بین رخ اکبرم

بر سر نعش پسرش علی اکبر

ای چراغ دل وای نور دو چشم ترم / وقت آن شد غمت جان زود از پیکرم

نوجوان اکبرم از چه پژمرده بینم تازه گل احمرم

جز تا بر تو دهم ز اشک روان آب حیات

نوجوان اکبرم

من چگونه [illegible] بر شد بجگرم مادر تو / گرچه [illegible] به بستر اکبر [illegible]

نوجوان اکبرم

[illegible] بر سر زانوی من اکنون ز وفا / بر دو [illegible] ساعت دیگر [illegible]

نوجوان اکبرم

تو شدی فارغ و ماندم من عهد [illegible] غریب / رفتی و داغ نهادی بدل [illegible]

نوجوان اکبرم

خرد [illegible] بیا تا بنهد از دل و جان / مرهم از مهر بزخم سر تو خواهرم

نوجوان اکبرم

علی اکبر

خفت در خون پر چون دلبر یاور | ای تو نور بصر چون دلبری یاور
همه گلهای چمن داده ثمر وقت بهار | جز تو ای نو ثمر چون دلبری یاور
چه شود گر بکذر از لشکر دریک | با نیغ به بر چون دلبری یاور
مادرت منتظر آمدنت در حرم | تو چه خوش خفته دلبر یاور

گفت لیلا چقدر ناله بر سرکنم | نوجوان اکبر من نوحه تا در سر کنم
بر شده کار که زیوانه تو اخرکار | هر زمان یاد از آن نوجه محرم

عطف سر علی اکبر گفت

نوجوان مرغ سر سلسله زیر جیره مایل | بود سبا بتان برای فرزند بسمل
الهی باتوان عهدی که کردم احسان کردم | حیا بیا جوانان آمد اخرا ای

سرنعش علی اکبر

بیرشت لیلا چیه امام وحید | سرنعش شهزاده اکبر سعید
بگفتا که ای نورسن ناامید | حرام است حرام علی ما

علی اکبر

چه خوش باشد که لیلا منتظاری | به امیدی رسید امید داری
چه خوش باشد علی اکبر بیاید | بر اجان گرامی در بر آید
چه خوش باشد که لیلا دل شاد | خدا بخشد بدیشان ای دلدار
سنان آمد گفت صد پاره گردد | بدوران مادرت آواره گردد
بریدم جنت داماد برایت | نه نشتم تو را خر در عزایت

ای غرقه خون تو نور چشم ترمین | ای یار یار تن تو علی اکبر حسین
ای نور دیده من زنم چه حاجت | ای خاک پیره بر سر قسمت چه حاجت
زد تیغ کینی ز ظلم که بابا سر ترا | انداخت سر زمانی که زنگی لحن ترا
ای نور دیده باز دی دیده باز کن | خیمه است حرف پدر حرف ناز کن
بر خیز ما بریم بسوی خیمه بکرت | دل که نهان چشم براه تو مادرت
در خیمه اردیت بچه روی تو او کنم | هم چون شب زفاف بانتی دور کار
باشد ببرا غم بس تو دولت بدل | با یاد حسرت شب دامادیت بدل
بکذاحیات عروسی تو و حجله حکا | بر خیز ای پسر ارب هست تو حجله گاه
هم ابسی نقره تو تا بتوانم زینت کنم | خوش کرد زخت هر بیست دیب کفار

ـــے اکبر کر نقش عے کف

بدرشت بلا چون اقام وجید | شر نقش شهر ازده اکبر سید
بکجا کہ ای نورس امید | حرام حوالم عے بالے

بال

ضیاء دل دیدہ کام ـــے | چراحفتہ ای نونہال حق
زجا خیز بکیر کمال حق | زہر کہ تو کشتہ ناکہ جی حوالم عے
زجا خیز بکیر حق بہ کس ثبت | عریب نمارے بوس سے
اسیر حق فرقہ ناکس شت | حوالم حرام عـــے
نہ بینم بدر حلہ شوبت | بکردم بہ سر جنت داماد بیت
بمیرم بسر بهز ما کا بیت | حوانم حرام عـــے
بدل دختم از زفای حفرا | جکر دو زیری قدم کمان
بکبری عصای من نا بران | حرام حرام عـــے
زجا خیز ہی مادر شقطر بست | بدرت بلا بکس یاور ست
بسی زور اے الرحق کافر شت | حوالم حوالم عـــے

حدتہ بار حدو اری | بربادم رخت داماد ہی

۵۸

۵۷

حران کل عذارمن | امید روزگارمن
ستبہہ حدوباب من | عے اعے عے
کل احمر ستے تو | سرو رشتہ سے تو
ـــے اکبر سے تو | عے عے عے
کہ دیدہ حان وایدرشتر | بروی دامن بار
بحر مای حو جگر | ـــے عـــے ـــے

اکر زار شیدم رود رود | ای بحرت نا امیدم رود رود
حلہ عشت بہ بینم وای وای | عاقبت ترک تو دیدم رود رود
بروی نقش اکبرام بیلاد | ہمی گفت رو بابانہ اہ
اکر رفتم ہدیہ با دل زار | ز اندیشہ کم صغرا جز زار
اکر برسد ہے اکر چہ باشد | بکویم من بهر کس از تنی جدا شد
اکر برسہ ر عے جیا شد | باو گویم عرد سے شی عزا شد
بدادم بوی ... | بمیان قن وتو افتد جدای
کلہ از تو حرام من زجا | شکایت دارم از کربلا

علی اکبر

ای پسر مه‌رو نسیم لطف و شادی کنم ... شهر بطحا را چراغان کرده است
مادرم خیر النساء آید تو بزم شادیت ... مصطفی از در جنت خلعت داماد
ام لیلا حجله عیشی ترا زیور کند ... عمت زینب تماشای علی اکبر کند

علی اکبر وداع با مادرش

مادر را روضه به تماشا ناله کنی ... می‌رود اکنون فغان ...
گریه بر فرزند هجده ساله کنی ... فی زمان ...
من نه لیلی بلکه مجنون توام ... بی تو زندان ماند در دلم خون ...
ترا ده لیلی مرا مجنون مکن ... لیلا قربان ...
چون که کفوش تیر شان حال کرد ... مادرش بر سر زنان ...
ای خدا از ای حالم ... هجده ساله ... برد
ای خدا شب ... روزها ...
تا بود شب ... دل ... روزها ...
ای خدا بر تو ... ایمان ...

ای گل گلزار ... خواب ... خاب ... ایا در خضاب
خون گشته تو دند زیب آب ... ان فی الجنه ...
تو جفا ... بی روی ... داغ عباس دلاور ...
مکه ذا ... علی اکبر ... ان فی الجنه ...
اکنون تحیه گهواره تو ... چشم ... نظاره تو
جان فدای تن صد پاره تو ... وای بر حال دل زینب بیچاره تو

ان فی الجنه ... ای گل تازه گل گلزار رسول
غنچه تو رسی ... کشته ... تو عقول
... ان فی الجنه ...
گل ... خاب کش خاب تو ای در خضاب
... سر تو ... نخله طور
ان فی الجنه ... گاه بر لب ... نور
گاه ... خاب کن خواب تو در ... بلا
... ان فی الجنه ...

ساربان

ساربانا رحم بطلوی که / منما قطع نظر کن تو معصومی که
تشنه لب گشته شد ام محرومی که / رحم کن ای خدا از بهادری

بچه تقصیر کنی دشت همی از بند جدا / نرم کن قطع نکنی زانکه بود دست خدا
خوف کن از دل غم دیده اه زهرا / رحم کن ای خدا و بدر بابا اری

ساربانا بخدا زخم فراوان دارم / هم بدل داغ غم تازه جوانان دارم
بدنت خورده سه تیر ران دارم / رحم کن که ای خدا بدر بابا ای

تا که بردم بکشتم انکشت / دیگری برد لباس از بدن اطهری
تو دیگر قطع نکنی دست من از بیکسی / رحم کن که ای اندا ای

ساربان

ساربانا دست من بدست خداست / ساربانا دشمن مشکل گشت دشت
دست من مشکل گشای کند / دست من کار خدای می کند
ساربانا بی علی اکبرم / ساربانا رحم کن بر ما درم
ساربان ریزش دست آن دیدی / تو زما لطف فراوان دیدی
ساربانا و پسر عم حیدرم / زاده خیر النساء اطهرم
ساربان گر کمری اه بس / سوختی در خلد زهرا جگر

ساربان

الا ای ساربان دشت نگه دار بر دشت مرا ای خودنما
ز رای خلعت اهل خیابان دشت مکن عریان برادر ساربان
دگر اندر دشت به بریدن ندارد که زهرا طاقت دیدن ندارد

ساربان قطع مکن شب دیگر آمدن رحم کن بر دل و بر حال دل زار من
دشت بردار که انگشت برادر زرنگین به بریدند پی بردن انگشتر من
بی‌حقوقی چقدر لطف نمودی بحقت یاد کن طالع زار من مرحب جد من
ساربان تو خواهی دگر از من که مرا بس بود داغ جوان رکب علی اکبر من
ساربان دست نگه دار که امید وفا از پی دیدن ما در رحم پرور من

برادر جان بکن رفتی بخوابی / که زینب را نکردی تو جوابی
برایت در دل ما کی قرار است / چه خواب است اینکه بیداری نداری
ولی حق داری ای جان برادر / که میدانم نداری در بدن سر
برادر جان کجا رفت سر تو / چرا صد پاره گشته پیکر تو
برادر جان چند عمامه تو / که از تن کرده بیرون جامه تو
همراه تو از زنان ستمدیده / بگو ای امام ای بی قرینه
فلک ازره کرد از غالمانم / فراقت سوخت مغز استخوانم
تو چون رفتی از این دنیای فانی / نخواهم بعد تو دیگر زندگانی
امان از درد بید زمان زینب / اجل کو تا بگیرد جان زینب
پس از تو کوفیان بردند ما را / بغارت بعد از هر سو ره از پا
جفاها کوفیان با ما نمودند / عجب قربان تو از رها نمودند
ترا البسته سر از تن بریدند / تن پاکت کجا کف خون کشیدند
ز روز تازیانه سراسر جفاها / ببازو ریسمان بستند ما را
برادر تمرا ز کوفه جانب شام / سر عریان ما بر عالم
دریغا کشته در هنگام پیری / بضب خوابرت رفت اسیری
تو را این کو ... الا حزن / من و شام خراب محنت انگیز

لباس کهنه بپوشید پیر زینت / مگر که بر کشند خصم بد منش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر تیر و ز / تنی نماند که بر کشند جامه کفنش
که گفت زینت او خصم بر کشید لباس / لباس کی بود او راکه پاره شد بدنش
ترجیع ریف زهرا جیان نکند کو تربت / گر زنوان به پدر برد بوی پیراهنش

تو باشی و بیجا ره صاحب جوان
که ابتر شدم از تعجب ایمان
تو دیدی تو غلطان نور دیده
که ما در دیدی داغ دیده
تو دیدی جا بستی یا عباس یا اکبر
که مظلوم کربلای جگر
برادر جان تو ای یکجا بستی
جدا نشد که تمام غم علوی
برادر جان داغ کودکان
تو باشی بر زبان شریکم

ای زبان قسم روی هنوری شام سر برید ایم کو نهان ما تو زبان
ای زبان کربلا بودم جان تو نه وحی بودم زاب نه خوی ز زبان تو
ای زبان کربلا بودم نهان تو تشنه بشی معشیب ای تر کلوی او
ماکه رفتم ای ا بسته حبی تنها بود بی غرقه کردم که امشب یاران اینجا بود

عباس

انشت در غصه کجا دلبرای غم زنشد
تا قیمتی را که از زم که برادر غم زنشد
بی کسی جای چه در دیده حقیقتی کرد
چشم غم غزالان حرم چون پی زنشد
نوکر بیمار حرم بکه افروزتر بکر ظهر
گفت با خوشی که ای با رحم تو برحم کند
ما بیقرار گفت قضا ابر ۱
قسمت تو تیغم فرق با محرم زنشد
اه از تیغم که زنده اعد به سر کشته او
در دم آخر بشنی از سوز جگر آه عدم زنه
گفت ای جان برادر [illegible] کشته تو
تو ام در دم [illegible]

اه از این قد رسای تو حیف را این ببند که علم کشته زخم خون بدل ماتم

٦٢

[illegible]

داغی عباس از داغ تو چه بر دارم	تن در از در دلیر ار در دارم

شعله روی تو بلندم می پاسدم	که چراغ شب داماد دیگر دارم

از دو چشمه صبر رفتم سر کسی	شعله دارم از آنکه برادر دارم

از صد ای بسم دشب کرم کفن	خاطر جمع که زنید که یار درد دارم

چقدر
دامن زخم تو رشد زینب که من	نتوانم زر بای نعش تو بر دارم

از ... زینب

جواب زینب زظلم قتل شد به بردن داد | کشید پا ز رکاب و بروی خاک افتاد

بناله گفت برادر رس بفریادم

بیا بیا که برای چه جها بخاک افتادم

دو دست از تنم جدا کردند | بیا بیا که فکر کنی به برادر گردد

باز افتادم بیاد کربلا — غم رسد هر دم ز یاد کربلا

کربلا آتش بجان انداخت — ناله را ور در زبانم ساخت

رفتن عباس و شط فرات — دیدی سازد مرا امیر از حیات

غران سر و فیر (؟) اهل ادب — دیده کی سقا بمیرد تشنه لب

ریخت چون اشک برایش تر از آن — از حمایت او نیاد از صدر زمین

گفت ای خاک و عالم زیر پا — می روم بهر آب چشم شوی حرم

کودکان هیم انتظار تدای خدا — انتظار آب دارند ای خدا

آبروش ریخت چون بروی خاک — گفت او را کف اخا از تن جدا کنند

۵۱ چون ماه پیکر ترش تیغ — آشنا کردند برگوش حسین

مانت سروش و دوما کشته تشنه — گفت ای زینب پشتم شکسته

زینب آمد از حرم با اضطراب — دیده چون کرد با قد انحنا تب

گفت خاک بر سر برادر چرا — یا حسین سر در گریبانت چرا

گفت زینب رفت عباسم از دست — بی برادر گشتم پشتم شکست

هر کسی داغ برادر دیده است — حال عباس دلش فهمیده است

دریای برادر خود هان نثار شد — تا کشش بیاد رفت چه آتش نکاه ریخت

کارش زدست رفت چه پشتش ز کار رفت

٦٤

عباس

[illegible]

سر رفت [illegible] و [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] عباس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گرفت از کف حیدر آب کوثر [illegible]

حضرت عباس بر [illegible] اکبر

ای برادر چه شود گر تو بیائی ببرم — تا ببینی که ز اعدای قوم چه آمد بسرم

به رهت منتظرم

خاک غم باک بنمائی تو چشم من زار — تا بروی تو فتند باز دگر چشم ترم

به رهت منتظرم

شیر پروا ز حرم دارم و از تیغ جفا — حیف صد حیف شکستند ز کین بال و پرم

به رهت منتظرم

هر دو دستم ز بدن گشته جدا از ره کین — زد عمود از ره بیداد دنی بر سرم

به رهت منتظرم

دم مرگست بیا کز ستم قوم دغا — تو شدی بیکس و من در دم خون غوطه ورم

به رهت منتظرم

بر روی نعش برادر

خیز ای ماه که در لجه خون غوطه ورم — تا بنعش تو بدین حال نه افتد نظرم

آه خون شد جگرم

گرچه داغ اکبر جگرم کرده کباب — لیک از مرگ تو شکست برادر کمرم

آه خون شد جگرم

داده طفل مرا وعده بجرعه آب — که بره منتظر من [illegible] اندر سرم

آه خون شد جگرم

من که [illegible] ز قفای تو پس از رحلت تو — [illegible] ما شده در بدرم

آه خون شد جگرم

اخی یا اخی ای ضیاء دو عین — زداغ تو شکسته پشت حسین

اخی یا اخی ای علمدار حسین — جمال تو شمع شب تار من

خبر داری ای نوجوان شهید — که زینب زاین غصه شد ناامید

مهیا برای اسیری شده — سکینه مهیای سیلی شده

ریخت چنین یک تیر بر [illegible] — از حکایت او [illegible]

گفت ای خاک عالم بر سرم — من روم تا آب چنین سوی حرم

کودکان چشم انتظار ای خدا — ابر رویش ریخت چنین بروی خاک

گفت از کف افتاد چون [illegible] — آه چنین ناله بر شد [illegible]

اشنا کردید بر گوشش [illegible] — قامت [illegible]

گفت [illegible] بیا [illegible]

[illegible] اندر حرم با اضطراب — [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] برادر [illegible]

ای کشته راه داورم　　ای پشت و پناه لشکرم
سقای سکینه خواهرم　　عباس جوان برادرم

گفتم که در این جهان بمانی　　شاید تو که بعد من بمانی
زینب سوی وطن رسانی　　عباس جوان برادرم

امشب همه دشمنان بخوابند　　اهل حرم در اضطرابند
اطفال من از عطش کبابند　　عباس جوان برادرم

بر جز که یاوری ندارم　　فرزند و برادری ندارم
بیاری بهای عمر گسارم　　عباس جوان برادرم

دیدی که فلک با ما چها کرد　　ما را الم تو مبتلا کرد
دست تو را ز تن جدا کرد　　عباس جوان برادرم ندارم

چه شد آن دست بلندی که به آواز بلند دعوت [illegible] بازوی حیدر
زرد رخیمه چه برفتی و نبری تشنه تعجب دارم از آنکه [illegible] اگر
همه شب حرف و فرزند زینب کلثوم اندی لیلا که چرا [illegible]

غرق بخون برادرم　　کشته بکون برای ای وای برادری

یوسف ناچار اخی　　صفدر زور کارم ای وای برادری

وعده آب دادی　　طفلک نورسش مرا ده وه که چه آب میبری
ای وای برادری

ماند خیمه و حرم　　جنت سکینه خواهرم　　در ره انتظار تو
ای وای برادری

دعا دو بیمار زینب خدا اما بکو　　بردن جای [illegible]
دست جسم کنارش اگر هست دست [illegible]
دعا ها [illegible] حیف که بکبد [illegible] صدا
دست جسم قربانی [illegible] حدر
قربان جا که راه مدن شدی جاک ای
[illegible]

حضرت عباس

پس بیامد شاه اعظم ایشت　　بر سر نعش علمدارش نشست

ناله عباس با صد شور شین　　آشنا گردید بر گوش حسین

تکرار) تا نهت سر روشن دوتا گشت بشکست　　گفت ای خواهر بنایم شکست

زینب آمد از حرم با صد شتاب　　دید خم گشت قد آفتاب

ای برادر دیده گریانی چرا　　ای حسین سر در گریبانی چرا

گفت خواهر رفت عباسم ز دست　　بی برادر گشتم پشتم شکست

سر نهادش بر سر زانوی یار　　گفت کی نالیده سرو سرفراز

بود امیدم برایم یاری کنی　　سالها بودم علمداری کنی

ای دریغا شد امیدم نا امید　　بی برادر گشتم قدم خمید

از چه شد یری ساقی لب تشنگان　　تشنه جان دادی لب دریا روان

در حرم گوید سکینه العطش　　طفلها از تشنه کامی کرده غش

خبر از جای علمدار سپاه　　آب بردار و ببر در خیمه گاه

کی شنیدی در عرب یا در عجم　　هیچ سقای بمرد تشنه لب

سر نعش عباس

شدی از دنیا　　روی در جنت المأوا

به نزد مادرم زهرا　　ابوالفضل ای علمدارم

بگو با مادرم زهرا　　حسینت بی کس و تنها

میان لشکر اعدا　　که شد ای ابوالفضل ای علمدارم

مرا خیمه میرا که جانی کرار　　چرا از روی سکینه خجالت دارم

سکینه آب رفتی خودت پاره جگر　　شده که جرعه ای برای او بیارم

برو بگو سکینه پدر رفت عزیزم　　خدا گواه است عمو از حالت گریه دارم

حر بوده حسی

چرا افتادی از زین چشم خون بارم　　بروی خاک تو بدیدست ای علمدارم

سکینه تشنه لب ات آب بیاور　　بخیمه گاه چه برم جواب تو بخواهم

بخیمه گاه نباید جواب در نظرم　　بخیمه گاه تو گریک خانه ی ام

نه دست ز ردیف به یهی من دارم　　کجا با جان بر دارد کجای جنجا دارد

تنور خولی

بجز اینم که چرا آنهم چراغان شب — ندانم آنکه گداهای عزیز مهمان شب
پرنده‌اند مرغان بدور مطبخ ما — مگر که مطبخ ما حضرت سلیمان شب
بگوش میرسیدم ناله غریبان — مگر که منزل ما مسکن غریبان شب
ندانم اه چرا از تنور آید دل شب — بلند به جانب تنور صوت گریان شب
صدای ذم ذبیح رود ری شنیدم — نفهمی که فاطمه مادر شهیدان شب

جای کم شده ای رودی رود — بحال خم شده ام ای رود زار
زیارت بردیدم جان جا در — تو را که کشته دیدم جان یار
اگر شنید چرا خاک بگرد یار — کفن برجسم صد جا کی بگرد یار

عزیز کربلا منزل مبارک — شریف زینب حیدر منزل مبارک
عجب مهمان نوازی کرد خولی — تنور دود داده جا منزل مبارک
بیا فاطمه زهرا زینت تنورم — زآب دیدگان منزل مبارک
زادم اکبر تو قد لیلا — شده همچگان منزل مبارک
شدم هاشمی که کرده عزیزی — بدشت کربلا منزل مبارک
زند فردا عبدالله بر آن لب — بچوب خیزران منزل مبارک
روم کرم زینب کنج زندان — که ای زندانیان منزل مبارک

زن خولی به سر مقدس

گفت ای سر زکجا آمدی — اندر دل شب خانه ما آمدی
میکرم ابدکس و تنها و زرد — کاشکی خبر داشت زنو مادرت
ای سر پرخون ز درخت که حید — تیغ که رگهای گلوت برید
گلشن رو بدبخت با صد اشک — ای سر پرخون بدیدت در کجا
جایه خم که بدیدت با غفت — فرقه تو از سنگ که شکافت
ای سر پرخون تو گو کشته — گری سلمان تو مگر کیستی



فریاد از آن دمی که سکینه بر دخترش   یک باب ما نجید از آن کفن کهنش
ای تشنه شراب طهور از چه جرعه   ها در خورده خنای رفته از و تنش
ای تشنه خراب رفته دراین خرابگاه کرا   بر هر آب ریزه با قطره می برش
یا این همه جراحت راین آفتاب گرم   نگداخت پیکر تو ما عد لیت بهالحوش
خاتم ز زینت داده سلیمانی چرا   همانه طوری است خوابیده در حوش
ایا که زینت تو برون کرده چادرت   بر هر رو به جبه کش چامه بر تنش

بابا چرا فتاده … پیکر تو   چه حالت است این سر و دختر تو
… قدر اعدا امامم   دی فراق نخوانیم بر بستر تو
جانان آفتاب گرم سوزان   چرا عریان فتاده پیکر تو
بگریه جای کرد قیامت   که بردن کر داور را ز بستر تو
شب عشق لیلی را که دار   که به چند حیله بر اکبر تو
سه جای بابا بر مو نقش را دی   ز بند سیلی بردی دو دختر تو

بابا کدام ظالم بی رحم سر از قفا
رگهای گردن تو بریده از ره جفا
بابا تو با یتیمان بسی مهربان بدی
حیف شد که بیکسه بذاری تفقدی
بابا عزیز کرده تو خار و در بدر
ما طفله کودکان تو گشتیم خون جگر
بابا امان ز سیلی شمر ستم شعار
از ضرب تازیانه عبیدی جسم ما فگار
بابا ز بید سخت تو جسمهای ما
آتش زدند خیمه بر تنهای ما
پیراهن از بدن ما [illegible] کنده بی لباس
سر برهنه بگیرند ما به کوچه زار

۷۲ سکینه خوانی رسیدن بنعش پدر گوید

الا ای چه گل پیکرت چاک چاک | ز ترب سنان و تنت روی خاک
ترا یا نبی را گل گلشنی | ترا یا حسینی و باب منی
پدر جان که در خون کشیدت | کدامی جفا جو گلویت برید
کدامین لعین دل دو نیم نمود | بدین خورد سالی یتیم نمود
زجا خیز یک لحظه جان پدر | بسوی پریشان ما کن نظر
زجا خیز ای باب غم پرور | بکش دست از مرحمت بر سرم
چه باشد نوازی ز احسان مرا | نشانی ز شفقت بدامان مرا
دلم سوز دای شاه ملک عرب | که کشتند تو را اخر ای تشنه لب
پدر جان بگو ظالم که شمر دغا | ز هم کرده رگهای حلقت جدا
زمانی که زین میروی از تیغ | جدا کرده سر از تنت بی دریغ
دریغا نبودم که تا از وفا | کنم تر گلویت ز اشک روان

سرنغمه

سکینه گفتگو با شمر ملعون

بزن ای شمر تو سیلی بر رخ انور من تا زبان سر زند از کین تنت اطهر من
خاک عالم به سر من
بس بود درد یتیمی تو مها زار مرا رحم کن بر من و بر حال دل مضطر من
خاک عالم به سر من
ای خدای شمر یتیم من دلغمش [illegible] با چنین حال که افتاده بخون در بر من
خاک عالم به سر من
کشته باب مرا تشنه لب اندر لب آب زده آتش به دل غم پرور من
خاک عالم به سر من
تا به بر خود داشتم نیست ای شمر لعین گوییا رفته ز تن روح من ای کافر من
خاک عالم به سر من
آنهم عزیست و عزا دارد بکدار در بیرم نشود این خاک بلا بر سر من
خاک عالم به سر من
افتابش کنید ز ار کذار پدر را تا که سایه بکشم افکندش سحر من
گفتگوی سکینه بس بود خاک عالم به سرم بر دلها رسی

چرا بدفن و حنوط تنت نیامده است مگر نداشته ای زمانه داد
بدیده به بیابان که چه شان صورتم شده نیلی که شمر بر خسارم زده

۲۳ روزی از سعدی و از رها کربلا فرقه سکینه

نسیم ای خدا نعرای گری بالیم مرا از دل شام جان در آید
خانم کربلا شد عمه نزدیک که بوی شمشیر باب حیدر آید
بگوش عمه ز گهواره گور صدای شاهزاده اصغر آید
مهار ناقه را یکدم نگه دار که استقبال لیلا اکبر آید
مران ای ساربان یکدم دا که سر راه عروسی مضطر آید
دو ایمه دارم التماسی قبول خاطر زارت گر آید
یکی منزل در این صحرا که گریم دوباره شمر دون با خنجر آید

۷۰

[illegible]

القاب شریف امیرالمؤمنین

مولی الموالی مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب
و الشهاب الثاقب و الهزبر الثالب و نقطة
دائرة المطالب اسد الله الغالب غالب کل غالب
و مطلوب کل طالب صاحب المفاخر و المناقب
امام المشارق و المغارب الذی حبه فرض علی
الحاضر و الغائب مولانا و مولی الثقلین الامام بالحق
و الامیر المطلق الی الخلایق امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

مهد ربک در جواب سام

گفت ای زن کیستی در کجا داری وطن گفت تنها نیست سؤال درگذر
گفت تا هستی از کدام این فرقه ای عاصی گفت ای زن ما اسلام را [illegible]
گفت اگر هستی عرب اندر چه شهرت جای بود گفت [illegible] در مدینه [illegible]
گفت بهجت اشتیاق بوده با جر [illegible] گفت [illegible]
یا [illegible] و نیز [illegible] را گفت ای [illegible]
[illegible] ای خوانده [illegible]

[illegible]

سکینه خواتون از زبان ... اکبر

تو قاتل اکبر من جوان مرگ نمکینه ما را بچشم همه زینب نظر نکنی عمه

چه باره کرتوم ار عمه کا مبادا زتو دیکر نه جوان تو کم از تو

دیکر جوان تحرد زجان پروردم بیاد علی اکبر و شب و شبها کردم

خدا الکه تم تو خبر ته تنها که بود روی کنار ابدر سرا حوا

کتان کنی پدرم اما کند نظر ترا نه بردی جان زنم قو به کاکا اکبر

... دید حال کند

ای وای شهر ... کو ای هم عزان سکینه ام کو

کو لیوتو دیده ترش کو تو جریک سر او فش

یا قافله اوا کر روان بود هر دم جه درانی در جهان بود

ای جان برلام کجای بحشره دکر زکی ای

در بادی ستم جان سر و یار برسم کو ترد دی

از ... جادی ... ا ... ای کل کجا تو را کنم

جوان جاره کار تنا بدر رفی تا جار زدم به بیشی دوشن

فرسود لال ... کاهم

[illegible]

در بحث ح [illegible]

بیلی تق اسب چرا از رخ مات آمده
شاه را بردی و تنها ز فرات آمده
از صدای خبر در بدری می‌شنوم
از رهلت خرجه بدری می‌شنوم
وادا ارشی شنه ایا یب شل فرات
کوی ابم سلامت ز رهای آمده است
یا زیر لگد خم لبهای آمده رشت
از روی لیشت تو بر کوزه ز زیان افتاده
هکر از بشت تو بابم ز یاهی افتاده

سید ... در طفل ...

بروی ز حرجه انما دختر ان افکار روان چه رگ گلی شد بیانی جار
دب بهر که تنها دسوی او شد چه خود ز خوف سر با جه بید ...
ز فرد را به ان طفل جان بس که تنها نه پای رفتن نه جرئت تنهای دا
دوان ز خوف چه قدری دلان ... ز باد در آمد و بر سر افتاد گریان شد
رسید ز بر نگه با گرا تعالف نهاده سر به پای ... ز ...

عرضی نکردم به طفل چاره جز رفتن
به التماس درآمد به ناله و شیون
اما گرفت سر ز کوههای گرم نشست
ببابه ده در صواب او ... دیده
تنی از لغت ره به بازار لغب
رسید دیگر به ... محمل ...
[illegible]
به بند اسی دم ... خرم
بیا ز مهر کشی سوی قبله ...
[illegible]

مجلس ... حرف ... بایتی

ای سر ... چون ... هشت ... که چو ...
تخت بلند ... تا کجا ... عاید ... سر ...

ای سر ... چون ... در ... که به ...
جمع ... که در ... رنگش ... به ...

عجب ... لعل لبان تو | زده چشم ... جان تو
زلفکان ... تو | به خیال ... ای صنمی
تو ... داشتی | ... خوب ...
بر چشم ... دل ... | به خیال ... ای صنمی
زده دم ... | ... چشم ...
به سر ... اگر | به خیال ...
های ...
به ... اگر ... | نه ...
... | ...

مجلس ...

... لعل ... | ... دل تو ...
... تو ... | ... خیال ...

... | شدی کشته آخر به تیغ ...
... | کجا ... یار ...
...

... در کجاست | ... در کجاست
... در کجاست | ... در کجاست
...

... | خراب ... جهان را ...
... | ...
...

... خراب ... | ... خراب ...
... خراب ... | ...
... خراب ...
...

مکهم که یتیمم شه بهاب . کنون کشته شید از جفت درخراب
بر سال زینب را اسیر و ذلیل فکندم نه یار و نه کس گریون طناب

نه سال

دیگر بیت

~~ساقیا بیده~~

ساکت زدی بر ماتم مجلس که ای — ای یار و ای یار و زود ی
ساقیا بیده که شب ... شد — که برادر وار ز دیار زار شد
ساقیا بیده که اگر کشته شد — پیکرش بخون اغشته شد
ای شراب از که ... — تا بیده ... بخون اند
ای شراب ... ای کل — ... نکردن باشد

وصیت فاطمه زهرا

بیا بنشین وصیت با تو دارم — ... غمگسارم
فلک افکنده طرح بیوفائی — ... وقد هجرائی
اگر رنجیده از من ... — حلالی وبده از من ...
حلالم کن بجان نور عینم — ... حسنم
چه رفت روح از تن زار — ... خاک سپار
دگر خواهم ز ردی مهربان — بیا ... قرآن بخوان
شب ... — ... احوال زارم
بجای من ... — ... مهربانی
که بعد از مرگ من ... — یتیمند ... زند

وصف ماطه زرا سجی بیت

نتهی آندر کتابم بی بریم   وصف با تو کویم ای بریم

سنه بال اجرام دفاتر تو   گشیدم رخ دلگاشتانه تو

بر دران عراد زه برکردم   نشانه گاه تر زبان خو کوزدم

سنه نال غم بردی لسینه گشتم   زنی بر هوای لشم رشتندم

اگر انجم رای فن بر بدی   اگر زحمت رای فن کشیدی

به خشایم بجان تر زخم   برهند کربلا لعن خشم

نه بر تن زحمت که ده دراد   بکر نبید کسی در نره ماه رراد

برن ~~[illegible]~~

دنیا رکوتی بر صبح شانه   مسی انکه بر سر قدم روانه

صد اند صوت قرشی بکوانم   سلی با بد ابلی علت فروشم

ستة صحبت زهر باز صبوار

جنانب به عکوم   وصت با نزن کریم

مرسی دلبر زدلم   سال ای در حرم رسی

عمر دزر دره عکوم   سکیه رکنه بار دلم

زدان سع کری   بان

دمان تر ظهر عامر درا   حسم کنکوسا

امان زلبد زکریا   سال

جبو رشد تراهی بر تشی   روان کرد وتوب در دمی

نورست های کجای حی   مال

بن لوسه کوی او   برف بوسه بر روی او

کواهر ند روی او   سال

دود حون لمر سراجر   به سا صلحه بدست گر

امیرالمؤمنین اشعار زیر را در ... فرمود

نفسی علی زفراتها محبوسة　　یا لیتها خرجت مع الزفرات

روحم درعلقق اضطراب　　ای کاش روح خارج از ضربات

لا خیر بعدک فی الحیاة و انما　　ابکی مخافة ان تطول حیاتی

نیست خیر بعد از دنیا از برای من　　گریه کرد می طول عمری

ناله حضرت زینب به امیر ...

از دار دنیا کردم کناره　　کشتی زینبا شد از بس حاره

زینب بیم آتشت ای ریحان　　کلثوم فرزندا کشتی تو اهل جهان

گفتا خواهش شاه ولایت　　زهرا از رویت دارم حجالت

در خانه من زحمت کشیدی　　یک روز هرگز زعمر راحت ندیدی

کلثوم زینب فرزند دلبندت　　از بهر مادر در شورشهای اشت

ماهه فرسوده

گفتا سفارش از بهر طفلان　　دارم بخویت ای شاه مردان

البته زینب زان غافل نمانی　　با این همان کن مهربانی

زینب نگرفتند باغ فدک را　　حرمت نکردند حق تو مک را

٨٠

وصف ماحیه

گفتا که زهرا در ... کردند جهت　　با جور طغیان عقیب خلافت

از ظلم فاروق با مصطفی کو　　بنما به بابت بازو و پهلو

اب حسن شد الماس ارزه　　رنگش چنین شد بر روی فیروزه

گفتا که رحم کردم و دااعت　　گریم به بابم یکبیر بیابت

سوزد دل من هر حینم　　هر جا که باشم در انتظر تیشم

گفتا زرویت من شرم دارم　　در دل عماری از تو ندارم

در چشم تو رو زمن رخنه باشد　　در خانه من غم دیده باشد

... روان سوی جنت
... بر طفل بگیرد

[illegible]

فاطمه علیها

روز و شب چشم براه علی اکبر دارم   قلعه‌ای در جنة ام ...

ای بابا باز ز رنگ قاسم داماد اکبر رخ   فرزندانم زر قدای هر رخ ز کی اعدا

کز فراغت همه دم بر دل فرزندانم   کشته شد لب تشنه آن خبر به یار ...

از سر هجر رشت حال ویران   پدر ردم تو در کربلا کشته شدند

اکبر و اصغرش از خون خود آغشته شدند   دست غم فاطمه بر سر زد و شد ...

بلبل باغ حسین ز نوا شد خاموش

نامه

۸۲ ... رنجور

فاطمه علیها به پدر

نوشته بود که بابا ز هجر میمیرم   بیا بیا که من از غم خود قیامت سرم

۸۱ نوشته بود که بابا بدیده گریانم   تمام اهل حرم را ز فرقت تو پریشان

نوشته بود بخط خود آن ستمدیده زینب   سلام من برسان به نعیم جنت

بجای اهران عزیزم بگو محبت کن   سکینه را ز همه بیشتر رعایت کن

بگو بسر بخدا اشتیاق سکینه بوده   همیشه دیده به در دروازه دوخته بود

نوشته بود که بابا تورا مبارک باد   لباس عیش عروسی قاسم داماد

نوشته بود بعباس با دو صد ارمان   عمو جاد ز بابام تو زینت بردار

نوشته دختران علیها بعطر   که ای پدر گله دارم من از غم اکبر

بخط خویش تو بنویس انجا پدر   که با کجا ال ... شد علی اصغر

بگو رود ... سلطنت علی اکبر   برادران ... علی اکبر من

بی شفاعت ... که ملکه اکبر من ... تحفه

سی واقعه فاطمه سلام

کریم اول حال زار فاطمه حال چشم اشکبار فاطمه
آن بلاکش در وطن بیمار بود همچنین ز هجر پدر خون بار بود
از فراق کشتگان اکبرش بود سودای عجب اندر سرش
بود غافل زانکه اندر کربلا کشته اکبر کشته تیغ جفا

چه نوشته نرسا را داب بر من نوشته اکبر کتابت
در یوم جمعه در ماه محرم در کربلا شد افغان شیون
دشت مملوم ز رتن جدا شد ما عروسیش عزا شد
خدا فاطمه خسته دل چه بردار به آن نقره سینه عملکتی چه در نظر داری
خود حال پدر با برادرم مزرم که از روی برادر بر سر گل بزرم

نوشته بود که ای باب زار فگارم هنوز خفته به بستر علیل و تب دارم
فراق همدم و هجر تو آشنائی جانم سرشک دیده دوا خون دل غذای من
پدر چه شد که زمن دست دل ببرد شستی مرا نهادی در غیب و دیده بربستی
پدر مگر شدی اکه زجان بیزار دق من در این مرض تو معلوم کشته مردن من
پدر بیا که ز هجرت حزینی و دلگیرم اگر ز درد نمیرم ز غصه میمیرم
ز تاب کیری اگر پدر نباشد یتیم ز شوق دیدن اصغر رسیده جان بلبم
شنیدم شد قاسم بکربلا داماد تو از زبان من او را بگو مبارک باد
پدر چه شد که نیامد برادرم ز دغا مرا ترد تو ارد به دشت کرب و بلا
تلک بیهوده ز شهر مدینه در بدرت ندانم آنکه چه اندر کجو قیامت به سرت

تا کی به سر راه فراق تو نشینم تا چند بگویم که نیامد پدر من
سوغات ز شهر تو چه آوردم مرا نصیب توچه که اگر بیاید بو بر حسن
تاردی کرد بدنهان ز نظر زخم جگر تو چون شد جگر
تاردی لو کردند نهان از نظرم تا با زخم جگر تو چون شد جگرم

نوشت بود که بابا هنوز بیمارم — در انتظار روخت ای پدر گرفتارم
نوشت بود به عباس زره‌بازی — عمو بیا ز بابم دست برداری
نوشت بود دگر العلیله به خطر — نموده وعده خلاف ای پدر علی اکبر
نوشت بود به قاسم سر عمو باشاد — عروسی تو بکربلا مبارک باد
نوشت بود که ای نور چشم بیمار — به بوس عوض من تو دو دست علی اصغر
بابا بیا در نزدی چون بیمار بنگر — هزار درد حق ز ما گمکنی

اندر وطن غریب و بیمارم ای پدر — شد دل تو جدی به پرستارم ای پدر
رفتی بکربلا و نگفتی که در وطن — فرزند علیله تو چه بی کس دارم ای پدر
تا یکی نیزه دارم علی اکبر کربلا — تا بد به پرسش من زینب دارم ای پدر
گویا که کرده‌ای فراموشم از نظر — عباس ای عمو که ندارم ای پدر
از خواهرم سکینه توقع داشتم — تا بد به پرسش تن زینب بیمارم ای پدر
بیمار و زار بود دل بیمار بارد — دارم شکایت بسیار ای پدر
جانم به لب رسید و هستم با انتظار — تا رو تعزیت بیاورم [illegible]

گفت که ای مرغ چه داری خبری — از چه آغشته بخون بال و پری
بهرچه افسرده به کنج افغان ستی — میزنی آتش به دل و جان من
آتش ام ای مرغ مزن بر جگرم — باب کجا رفت بود اندر سفر
خیل عزیزان همه همراه او — جمع غمزده در راه او
انیم همدم و بالین و بستری — نشست بحجره جده سرا یاوری
با تن بیمار و بغم مبتلا — منتظرم بالله کربلا
آمده جانم بلب از اشتیاق — سوختم ای مرغ ز سوز فراق
حال تو هم نزد سرای کیست — در بدن تو زخم جدائی کیست
این همه بر باد بده حاصلم — این قدر ای مرغ بسوزان دلم
تا شاه بکو خون تو از حلق کیست — چون دل من بال تو پر خون ز چیست

جد بیا تازه خبر آمده — قاصد با بکم ز سفر آمده
جد جبیا رحم بحالم نما — بردم از این غصه هلاکم نما
نشسته تنها کسی ندارد جری — که نه پدر دارم و نه مادری

فاطمه علیها جواب مرغ

گفت که ای کشته بغم مبتلا / ما صدم و سرمست ز [illegible] بلا
قاصدم و شوم بود فال من / نامه من خون پر و بال من
اعلام ای فاطمه با حال زار / تا که برون از قدر از انتظار
خیز بگیر جامه نیلی به بر / باب تو باید دگر از این سفر
هست بهی خون تن اطهرش / تشنه بریدند سر از تن پیکرش
در دم آخر عطش کرد غش / باز بهوش آمد و گفت العطش
ای پدرم مرگ بسی جوابم دهید / بهر خدا جرعه آبم دهید
کس بحرم شمر جوابش نداد / کشته لب تشنه و آبش نداد

جواب مرغ

گفت الی مرغ چرا غرقه بخون بال و پری / داد از بی پدری
باز بگو مرغ که نو داری ز عزیزان خبری / داد از بی پدری
گفت ای فاطمه زینت دامان اندام / داد از بی پدری
قاصدم از شاه شهیدان خون جگری / داد از بی پدری
فاطمه گفت بابا سفر دارم من / داد از بی پدری
تا به کی پس ما بس تنها بگذرد سری / داد از بی پدری
گفت ای فاطمه آخر قتیل حسین / داد از بی پدری
دیدم از جسم جدا دست علمدار جدا / داد از بی پدری
دیدم اکنت بخون اکبر و الاکبری / داد از

نامه سکینه علیها

بسم الله الرحمن الرحیم

~~لك الحمد یا ذا الجود و المجد و العلی / تبارکت تعطی من تشاء و تمنع~~
~~الهی و خلاقی و حرزی و موئلی / الیك لدی الاعسار و الیسر افزع~~

من الامة الضعیفة العلیلة الحقیرة المسکینة فاطمه
الی ابیها الحسین علیه الاف التحیة و اضعاف
التصلیة و علی اعمامی و عماتی خصوصا عمی العباس
و علی اخواتی و اخوانی خصوصا اخی الرضیع
علی الاصغر اما بعد یا ابه فکانکم خلفتمونی
و متی الی متی انتظرت انما و من یموت

تا روی تو گردید نهان از نظر من / تا با رحم بحر تو خون شد جگر من

گفتی که فرستم به برت اکبر ناکام / از سینه پر از شور کشم ناله و فریاد
از جور [illegible] داد / ابی واقعه صد داد

از بسکه نشستم شب و روز راه کشیدم / از دوری او دیده شده سفید ایدیم

شام بیمار قرار

چه غربتست در این شهر ز چهار طرف
بلند ناله اطفال رنج و نغمه چنگ است
مگر ستمدیدها ز حمله زور رسیده بود
که دستهای زنان شما حنا رنگ است
غریب شهرها یتیم مهمان شما
اگر غریب نوازی در این بلد ننگ است
چرا زنید شما سنگ چوب ای مردم
اگر جهان بشما از وجود ما تنگ است

بیمار کربلا زین العابدین

ز کرب و بلا علیل ناتوانم ز آرام دل و سر ز جانم ز گرد رهیا که ناتوانم
کمند بست و ثبت استخوان ز گرد ره ما سوی شیر شهی تو در
[illegible] آنان قدر ز نکس تو یا شیخی داری تو نصفی و سفیه
باید که ز تیغ تیز کافر گرد د سر ز جدا انکر بابر تو روی شام گرفته
در نزد زنید قرار ام ز نخر با دشت بسته انفاث ز چوب بشکست

و سکینه اندر قتلگاه [illegible]
السلام ای پادشاه انس و جان   السلام ای والی کون و مکان
السلام ای کشته راه خدا   السلام ای شاه بی‌سر اقربا
السلام ای اول هر آخری   السلام ای باطن هر ظاهری
السلام ای کشته تیر سنانی   السلام ای آنکه نام تو جانی

در شام چو در خرابه زینب نزول کرد | برگرد با شمع سحر که بیان حال
که یاد اگر بگوی شهیدان کدر کنی | برگو تو با جبیب عزیزم که گفت حال
برگو خرابه منزل اهل عیال شد | یا شوی تعال اهل ال اهل و عیال
روز و شبانه گرسنه به سر بریم ما | هم روز دار رفته رفتند و صال
فرمان برسم تصدق بماند | بر ما گیاشت رشت روا صدها که حلال
~~دارد سکنه الدوام~~
لا سیما سکنه که دارد علی الدوام | ورد زبان خویش که یا عمی لعال

آیند کسی در جهان مقابل زینب | نه شرف هیچ دیده در زمان چو دل زینب
بگشت شاد دلش ز غم زمانه زمانی | ز آب غم به بر بسته گرشا گل زینب
نشان زانده که شرو شبانه بشط | بدید شر رفعای جبی مقابل زینب
نشاده دیده چه در خاک شرو قامت اکبر | قرار صبر و تحمل رون شد از دل زینب
برو زنا فه اکو نشان بعترت لیکی | شر جای نشان نبود و مقابل زینب
بره شاه نبود بغیر لشکر عدوان | بغیر مهر نیله چهره حایل زینب
نه آب بود نه نان نه تشنه چرند | به کشت کنج خرابه نشام نزل زینب

زینب چه دید پیکری اندر میان خون | چون بمان و زخم تن غم ار آتش فزون
بیحد جراحتی نتوان گفت که چند | با حال پیکری نتوان دید کم چون
گفت ای بحزن طپیده بباشد خیم | اندیشت اینکه در ابری بود تا کنون
تکیدم فزون رفت که رفت از کنار | ایم اختها به پیکر او چون رسید چون
~~باجواب نبود ای وکم گشته است راه | باجواب بوده اینکه برابر بوده~~
گر این جبین تابت او زره بر پای | ور این جبین رابت او زره بر نگون
گر این جبین من سر او زره گر نشان | در این جانی فرین تن او زره غرق خون
باجواب بوده ای که گشته راه | باجواب بوده اینکه برابر بوده همچون
بر گفت پیکر پشت که جان شور تا | اندر ضجر زینب نکان بروزن
کی عهد بکیب گلشن یا ان اندی بیا | ره کم گشته غرش بیشان اندی بیا
اندر کمرتش دو حمز ابرا خواهی خطاب | ار بافه خورشیش از ماهی زد بر اصفر
چون خاک چشم پاک بر او در کشید | رشته شنی نهاد رخ خود رخ جبار
لعل ای گلو بریده سر الوت کمان | از حیث کشته پیکر با کتب گوی خطاب
ای سر کاروان که آرام برشت خمر | ما را رسان منزل مقصود خویش
ای ملک شن صغیصم دیگر کار دان اکبر | و بی جانی بی جنب دو هر برادر

عقف

شب واقعه فاطمه صغری (علیها)

گفت صغرا ای جگر خون بکه نوحه سرائی / ای علی اکبر چرا با تو نشد کربلائی
چه بگویم که چه محنت کشم از درد جدائی / می زدن آه از آن دل که تو بهر دوائی
عهد نابسته از آن به که ببندی نپائی

زادل کاش فرزند مادر ایام نزادم / که چنین در غم هجران فراق تو فتادم
شکر فرهاد در هشت رز سرابت زدادم / مرد بان تیغ کشیدم که چرا دل بتو دادم
بابد اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

ای برادر چه بنوز که از بنفرائی نیست / با دو چشم که زرآهی اندرونست غم علامت
ترسم از رفتن که دیدار تو قیامت لقا نیست / غم بیماری بگشت بمانی علامت
همه سهل است تحمل بکند بار جدائی

روز تا شب بشراره تو را حرام نبوم / گشت لیکن که سراغ رخ دلجوی تو جویم
هرسم غنیست بنیز از رخ بیگری تو بوم / گفت بودم که بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی

همه صغرا همه شب روی تو بود خراب جهید / لیک در روز تملی زیبائی وصال تو به حسد
همه از دیدن رخ خواب فرد از به نشسته / پرده بردار که بیگانه خود ...
تو بزرگی در راسته کوچک نه نمائی

شب واقعه شب علی اکبر

گردنش ز نیکی کربلا چه آفات / گشته عیان در زمانه شور قیامت
گفت به اکبر به ستیز آفات / آنکه تو داری قیامت است نه قامت
و نیزه تنیسم است که سحر اشک آیت

گرچه ملک حرف زخمه دهگر گردت / از وطن آواره همره پدرت گرد
در دم تیغ بلا و غم سپرت گرد / هر که تماشا بر جوان قمرت گرد
سینه سپر تیغ تیر بلاست

کوهی بنا بر رخ تو روشن جاشنید / از رخ حیرت لعارضت نگرانند
خود نه همین خیره بر تو اهل جهانند / اهل فلک تیغ بر تو خیره بمانند
گر تو رخی بجوابگاه قیامت

حمله عشق تو ای پسر بنستم / یکدم از آن آرزو به عمر نرستم
داد اجل گر رها ز غم نرستم / عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم
باقی عمر را به اشک نشستن است

توکشتی که گرفتی بهر دلی وطنی | که نه در انجمنی نه برون ز انجمنی

جگرخراش جفا جو خراش هر جگری | سخن گذار و سخن آوری و خوش سخنی

نه در جهات و نه خارج از جهات ای | که در نظر تو منظور چشم مرد و زنی

گهی بمحفل صلحه حاکم عدلی | گهی بمعرض جنگی و تیر و تیغ شکنی

محمد نه علی نه حسنی تو کی | که گشت گلشن رویت فراز هر چمنی

توان حسین عزیزی که حجر مادر ما | و صد هزار دلی کرده ای بزد و کفنی

توان حسین عزیزی که ز خنجر تیز | هنوز جگر غم شیعیان خسته تنی

توان حسین عزیزی که وقت جان دادن | جهان معالجه کردی بکهنه پیرهنی

توان حسین عزیزی که اهل بیت ترا | به شیشه رنگی جهل را ببک رسنی

توان حسین عزیزی که زیر نعل ابد | زمین حرب بکفناه خورشی ...

شش واقعه

ای حسین کشته که عالم همه حیران او است | دیده ... که جانها همه حیران او است

هرکی بنگرد نور و حسن جلوه گر است | هرکی بنگرد جلوه ستان او است

رک جل بوی گربلاتی دارد | کہ بدان ... که در جامه او است

نطق عالم همه عاشق شیدای ویند | ای قربان عاشق تو ز ... که حیران او است

گرت شاه جهان بجهان ... | اشک بر ... که ... او است

زنی تیز ... در ... کده جان ... | کفن او رکه ... جان ازند ...

هر جگر خون دل از زر دیده ... | که ز عشق خانه دلها همه بیت الحزن ...

بکه ... که لب تشنه جنیار ... | که کرم که سر ... بر ... عریان بدن ...

ادم ... سرزه ... سنان | ... که کوم زمه ... بر تن ...

استخوانی اگر ... او باقی ماند | الهی از ضرب ... یکی اندر ...

کفنی ... زحالی ... داد ز خون | سلطان بود که کفن تن او ... کفنی ...

... واقعه

ای حرکه لب تشنه ... بدر ... | لاله شوران ... رواج ...

تشنه لب ... سلطان ... کافر | تو حکردی که لب ... بدر ...

... تشنه بداد آب ... بلند | ... دو رو رها ... ...

... سلطان ... ... صباح | سر بر ... تو ... اگر ... ...

... ... سر ... بر ... | عرصه ... خون ... ...

بود ... ... | ... ...

بس واقعه [illegible]

بلبلم نغمه کردن کم از کی غربت | ای دلم زود در رسانا ناله‌ای غربت

خواهر غریب است یا دو غربت شد دهم | [illegible] سکینه [illegible]

سوزد دلم حالی غریبان کربلا | در مصیبت صعب در دل [illegible] غریب

[illegible] غربت داد طفلان [illegible] | در [illegible] حضرت زینب [illegible]

اندر شور [illegible] خوش [illegible] | [illegible] کاه [illegible]

در [illegible] سوی [illegible] | در کربلا حسن غربت به [illegible]

بس دو [illegible]

ز [illegible] | از آب و دیده [illegible]

چون [illegible] آب و [illegible] | باد [illegible]

از [illegible] اگر [illegible] | [illegible] روان [illegible]

از [illegible] | با [illegible] سوال [illegible]

بس [illegible] واقعه

با دم [illegible] اندر صف [illegible]

این زبان در کام [illegible] از زبان در کام

وان [illegible] اندر سر اصحاب [illegible]

[illegible] گروه [illegible] طلام

[illegible] در [illegible] ابد

سر در دهم که اندر جنگ [illegible] تمام

[illegible] که [illegible]

[illegible] کرد [illegible] حال [illegible]

اکرم [illegible] جعفر [illegible] تمام

[illegible] چون طایر [illegible]

وحش [illegible] بیابان [illegible] چون

[illegible] سلام

[illegible] وقتی [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

بیا روم دلا سوی کربلای حسین   به پا کنم در آن غم سرا عزای حسین

بیا روم به بینم با قناره کجا   رسید در آن سرهای قمایلت سای حسین

بیا روم به بینم با بریده کجا   رکینه شمر ستمگر گشته از قفای حسین

بیا روم به بینم زر تیر خنجر   که تر نمود لب خشک جان عمو های حسین

بیا روم به بینم وقت جان   که سوی قبله کشیده دست و پای حسین

بیا روم به بینم جسد عباس   کجا فتاده ز با دست در زمین های حسین

بیا روم به بینم علی اکبر   کجا بتور تیر جان چه فدای حسین

بیا روم به بینم زینب افگار   کجا سینه سپر بند برای حسین

ای شه حرف کجون عرصه غم بس دلا مارا   سری ما بیان که سوی تو آید صدا

نو شه گشوده انجا دو شاه نهد گذرا   صم اهید سوی تو در ساره گذارا

ماندیم بیتر تو سعدان محبت   کشید از رشته و بر دیده بدنهد بلا

اب بهر به زنرا انوکه سه در خان   معمد بود دیدام چه در آن اعضا

ساربان دیت نوز رسیدند سر بار   زان حلق تشنه که زهد ار لو سیاه

تن سیه رانه بیرت رسید مهای حرم   خود دیدام به دل دست ... حرم

از زهر سو رسیدند بر دل سیه رانه   صحرای دات ... کرد رعمر ظلم

ای شهید که جدا شد سرت ز تنت   ای غریبی که شد ای بلا وطنت

گرد یعقوب فراق بود زیوسف روزی   که چه اگر کلان افتادنی که از محنت

به جز آب جگر دی طلب است که خصم   کشته لب تشنه گوشش نداد ندای بیمحنت

به تو ای شاه نداد آب بکر نشر بزند   کز عطش دود درد جای نفس آرد اهند

بود تقصیر یوسف آیه که بعد از کشتن   نرم کردند ز ضرب سم مرکب بدنت

به تو ای یوسف کم گشت ز ضرب سم اسب   تن کی شد که بگویند به شد پیرهنت

بر ما هم شد هر لحظه سوی کربلا   بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا

تشنه آب فرات ام ای جان   ما نکرده در قتل فرزند کربلا

صد کربلا ... گردم   همچو ... سالار

س واقعه

بود طفلی ز حسین در حرم آل — حسینی حلق حلقی د[illegible]
روح او محو کبری ادیسه — عمر کوتاه ولی نام نکو عهد[illegible]
تشنه دیدن طلا رشهدان کرد[illegible] — از سرا پرده روان جانب میدان گردم
ما درش غنچه بستان برتیت نهاد — گفت ای شیر بخورد رکورا بدباد
بعد از آن اهل حرم را به حرم برگردانید — خشک را لحظه رشته بدبیه رسانید
شه دین گفت که ایم تکلی ابدی — که بیمار دراز شب جرا اندازی
ایدام ما که بدام نورستهٔ گردم — در زیب آیم آنه تازی اصغر گردم
نکوه ایسف جدم نه بیم گرم — لعل بی دستی عباسی دلا درگیرم

توجه

نهد حسین در اثر شاد ور دو دری شکر قشانده صحیفه برسینه نها دو یکبارش بحث بند
گفت ای جان کرای تکلی اهداری — تز بیمار دراز از این قوم کلی الابدی
گفت الطفل که رزراه وفا اقدام — بلامات توز سر پرده سرا اقدام
جسم تر تشته تشنه مهر تو وراث گلی — وزنیم جسم خوبی تو تشنه مایل
به چی کر شکایت شد الطفل صغیر — اسهر اندر فیل حلق ما [illegible]
اسهر آمد تیز حور ورا بالا برد و الطفل دست خود را ز تر تیغ سر ده
ویکی یا بی الجنة الطفل عمر فرس درو صه

س واقعه دخیل ۹۱

حیف کذشت زدنیا به چای تشنه لب — مرا مکش که هنوز دلم رهان کراشت
مکش تو عم مرا ای فدائی جانب [illegible] — اگر ضیده حرم نیکش بیا که هنم
انطالم دست الطفل قطع کرد اما در اداء عمو
شهید شد

مدارس آيات خلت من تلاوة — ومنزل وحي مقفر العرصات
ترى فيئهم في غيرهم متقسما — وأيديهم من فيئهم صفرات
ديار رسول الله أضحى بلقعا — ودور زياد أصبحت عامرات
وآل رسول الله تدمى نحورهم — وآل زياد ربة الحجلات
وآل زياد في الحصون منيعة — وآل رسول الله في الفلوات

ای آنکه کریم و خالق معبودی — ده در در مرا از رحمت بهبودی
در حاجت ز تو خواهم جه تو خود — ادعونی استجب لکم فرمودی

أفاطم لو خلت الحسين مجدلاً
وقد مات عطشاناً بشط فرات

إذاً للطمت الخد فاطم عنده
وأجريت دمع العين بالوجنات

أفاطم قومي يا ابنة الخير واندبي
نجوم سماوات بأرض فلاة

قبور بكوفان وأخرى بطيبة
وأخرى بفخ نالها صلوات

قبور ببطن النهر من جنب كربلا
معرسهم فيها بشط فرات

وقبر ببغداد لنفس زكية تضمنها الرحمن في الغرفات
وقبر بطوس يا لها من مصيبة [illegible]

او را خراب دیدند بحال بد شب دیگر در خواب
دیدند جامهای خوب پوشیده سؤال کردند گفتند اندر اثر
یکبیتی خوانده‌ام بخشیده شدم سؤال کردند آن شعر کدام است

لا أضحك الله سن الدهر إن ضحكت
وآل أحمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم
كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

نفسي على زفراتها محبوسة
يا ليتها خرجت مع زفرات

لا خير بعدك في الحياة وإنما
أبكي مخافة أن تطول حياتي

فلمّا رأوك ثابت الجأش غير خائفٍ ولا
خاشٍ نصبوا لك غوائل مكرهم وقاتلوك
بكيدهم وشرّهم وأمر اللعين جنوده
فمنعوك الماء وورودَه وناجزوك القتال
ورشقوك بالسهام والنبال وأنت
مقدمٌ في الهبوات ومحتمل للأذيات
قد عجبت من صبرك ملائكة السموات
فأحدقوك من كل الجهات وأثخنوك
بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح
ولم يبق لك ناصرٌ وأنت محتسبٌ صابر
تذبّ عن نسوتك وأولادك حتّى
نكسوك عن جوادك فهويت إلى الأرض
جريحًا

فلاندبن علیک صباحاً ومساءً
ولابکین لک بدل الدموع دما
واسرع فرسک شارداً الی خیامک قاصداً
محمحماً باکیاً فلما رأین النساء
جوادک مخزیاً ونظرن سرجک ملویا
برزن من الخدور ناشرات الشعور
علی الخدود لاطمات للوجوه سافرات
وبالعویل داعیات وبعد العز مذللات
والی مصرعک مبادرات والشمر
جالس علی صدرک ومولع سیفه نحرک
قابض علی شیبته بیده

هزار حیف نبودی روز عاشورا که یا رب نیامم بدشت کربلا
کنون ملاقی ان برکزیده شا   لاندیشک که کل حال یا جد

هزار فرقه بی قتل وقص وکهنه تو   نظاره کرده بلندی بدی کنکنه تو
که تیر اعدا دلش نشست روی سینه تو   لاندیشک که کل حال یا جدا

شدی نوکشته بی زخمها نمایان شد   هزار حیف تنت پایمال اسبان شد
سر میزتو اندر تنور پنهان شد   لاندیشک که کل حال یا جدا

روانه شد که طفلان بیاد شیرخوار   بروی خار مغیلان دویدند در شب تار
طناب حلقه کرد زند بگردن بیمار   لاندیشک که کل حال یا جدا

بی تقاعت انت بیکشته جان دادی   به شب غریب نزبردی ریشار دادی
لبان خشک دم چوب خزراتی دادی   لاندیشک که کل حال یا جدا

الطراة

لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الاسلامَ وَاَعْطَلُوا الصيام

لقد اصبح رسول به موتورا وَعادَ کتابُ الله

مَهجُورا فقامَ ناعیک عندَ قبرِ جدک رسول

زیارت امام زمان

السلام علیک یا من نحره منحور وصدره
گلوی بریده شده بود   وسینه اش گشاده
مکشوف

السلام علیک یا جسمه غرق بالدماء

یا من دمه غسله وشیبه قطفه
محاسن سینه ادرته
والتراب کافوره ولنسج الریاح اکفانه

السلام علیک یا سلیب العریان والذبیح العطشان
برهنه

السلام علیک یا من شیبه بدمه خضیب
محاسن خون خضاب
دخلت زینب ورحله نهب کربلا غریب ونزید
صورت خاک آلوده
اسیر عار شد

الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته
المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه
المرغوب الیه فیما عنده النافذة امره
فی السماء وارضه الذی خلق الخلق بقدرته
ومیزهم بحکمته واحکمهم بعزته واعزهم
بدینه واکرمهم بنبیه محمد ص ثم ان الله
عز وجل قد اخل المصاهرة لنسبا
لاحقا وامرا مفترضا لنشج بها الانام
واوشج بها الارحام والزمها
الانام قال عز وجل وهو الذی خلق من
الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان
ربک قدیرا فامره الله یجری فی قضائه
وقضاؤه یجری الی قدره وقدره
یجری الی اجله فلکل قضاء قدر ولکل
قدر اجل ولکل اجل کتاب یمحو الله
ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب

یا نسوة ابشرن بالمفاخر
واذکرن ما یحسن فی المحاضر
واذکرن رب الناس اذ خصنا
بدینه مع کل عبد شاکر
والحمد لله علی افضاله
والشکر لله العزیز القادر
سرن بها والله علی ذکرها
وخصها منه بطهر طاهر

فاطمة خیر نساء البشر
ومن لها وجه کوجه القمر
فضلک الله علی ذی الوری
بفضل من خص بآی الزمر
زوجک الله فتی فاضلا
اعنی علیا خیر من فی الحضر

[illegible]

اول ام سلمه رجز خواند
سرن بعون الله یا جاراتی
واشکرنه فیما مضی وآتی
بارک لنا واحفظ محبها غدا
هر لحظه یا قاضی الحاجات
وآها که هذا نعیش وآها وآها

دوم ام هانی دختر ابی طالب بود
ان اباها سید الانام
وامها ملیکة الایام
وبعلها قسورة الآجام

[illegible]

سیم بنت زبیر بن عبد المطلب واها لهذا ثم واها واها

لو اننا نلنا المنى نلناها

ان اباها وابا اباها

قد بلغا في المجد غاياتها

رسیده لب بسهی و اعلا الخ

چهارم حفصه دختر عمر رجز خواند

یا اخوتی ان تنظرن مصباح الدجی

حرفی که در شان سید

ومن بها للناس كلا اليها

لو لم يكن للمصطفى وصية

ليس له في الدهر كفوا يرتجى

پنجم عایشه دختر ابابکر رجز میخواند در سر عروس

ان اباها كان خير الناس

وامها مليكة الاجناس

وعمها الحمزة والعباس

شعر بود و بعلها ذو شدة والباس

ششم ام انسی رجز میخواند در شب عروسی

طوبى لها سيدة النساء

ان اباها كان خير الانبياء

وخیر

وبعلها سيدة الاوصياء

طوبى لاهل الارض والسماء

واها لهذا العشق واها واها

گفت سکینه غمش حساب ندارد جسم من امشب خیال خواب ندارد

درد دلم جگر تشنه‌ام کباب وای بران کودکی که آب ندارد

حضرت علی اصغر چه سان پر سترها چون شد امشب که اضطراب ندارد

بابا در کربلا بیا به سایه ضمه پیکر تو تاب آفتاب ندارد

رو کنری سر الماسی کی که یکه بازوی او طاقت طناب ندارد

گردش دهر کربلا چه اقامت گشته عیان در زمانه شور قیامت

کعبه به اکبر به [illegible] قامت ای که تو داری [illegible] لقامت

دامن [illegible] که [illegible] کرامت

گرچه فلک خون خسته در جگر کرد از وطن آواره همره پدرم کرد

در دم [illegible] بلا غم بسیرت کرد هرکه تماشای روی چون قمر کرد

سینه سپر کرد پس بی ملامت

گرچه شاهی که بر تو دوختی جانند از بر حیرت [illegible] نکرانند

خود نه [illegible] غرفه بر تو [illegible] جانند اهل فریقین بر تو خیر نما قبلا

گر تو داری در جهان کاه [illegible]

گله عشق تو [illegible] یکدم از این آرزو بعمر نرستم

داد اجل کرد ما [illegible] عمر بشور [illegible] عاقل از تو نتستم

با [illegible] غم [illegible]

سس واقعه حسن

از تو طعنت اندنوازی نرنشتی	گاه ای کفیته تو حق کای حسنی
برشراندن حقت ربی دل افکاز	زسران طعنت رسب اسکلمار
لحظه لحظه گرحضی ای کردنش	از حسن وهجرها سان تش لعطقنی
کرز لبهای حرضر ای حکند	حزر دلتهای حسن حوب [illegible]

[illegible]

عمیات [illegible] دار و [illegible]
[illegible]

نصیحت

نصیحت که جایه بعداز روضن
چه دارو ی بلخ [illegible] ر [illegible]
اگر کو ش دار [illegible]
نخرکای و علط خوش [illegible]

حدیث [illegible]
او ارفعا [illegible]
[illegible]

و [illegible] که [illegible]
که شعر [illegible] ریحی و [illegible]

[illegible]

امروز بیهای بزم حرد بگشت	درنند دخصان خلیل بمرود بگشت
درنند وکس نکته دراین بار زبند	اوز خرد نغمه داود بگشت

اکنو بیند تست بیلو و لعره بزنید	صبا دیه و قوف د و یدن خفاید
اشگبه بر بر سنگ حلالی بر دو نهار	سر به بخشم گور کشیدن حفاید

حافظ

قیمت دُر گران مایه بند احمرام	حافظا گوهر یکدانه مده جز بخواص

هر که بلکفا ربحت کنان	گوش بدارد بخود دگوش مال
رند و لان برده بداند که گشت	انکه بدارد بخدا استغناال

و کنک خواب دیده عالم تمام کر	من عاجز از بیان و او ز شنید نش

زید نحس حیف است محمل گوییمش	به که بر تفصیل اکمل گوییمش

شنو این نکته رفتن ای هوشیار	تا که ز زر رشا زهت من کنوار

مستمع گر او شناسد بد بود و واعظ از ... [illegible]

در سخن گر کند مستمع   قوه نطقه ... [illegible]

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

جایی که عقاب پر بریزد   از پشهٔ لاغری چه خیزد

بلبل به باغ و جغد به ویرانه ساخته   هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

این سخن از رشتهٔ طویل و تو طول   ... [illegible] رها کردم فضول

در باره زبان زشت ... [illegible]

زن و دروازه ... [illegible]

که از بنگر زبان ... [illegible]

درخت بنگر زن صد ریشه دارد ... [illegible]

... [illegible]

در صفت امردان ... [illegible]

ای امرد ... زبان تو و خندان ... [illegible]

... [illegible]

بر سر لفظ ... [illegible]

از لفظ ... [illegible]

... [illegible]

که روز ... [illegible]

جای که ... [illegible]

[illegible]

قرب سلطان ... [illegible]

... [illegible] ... الفت ... [illegible]

عیب دنیا ... [illegible]

نخست ... [illegible]

کوز ... [illegible]

[illegible]

دنیا ... [illegible]

[illegible]

در توحید باری

کمال توحید بود دید زینبی که در او
تخم نیکو کشت خوشا [illegible] و یار و کتاب

درباره [illegible] نیکو

لیک از آن ره مر تعقلی بود نادان بیوفا
[illegible] بار و کرد

در رفق کلام [illegible] مرکب
لیک از آن ره تخم نیکو [illegible] از آن [illegible]
[illegible] هم مرکب [illegible] کنند

نقل خط [illegible]
شیخ تو را [illegible]
از [illegible] و [illegible]
بلکه قدر [illegible]
[illegible]

در ترک حرص
ز [illegible] ما خوردن روزی تمام [illegible]
[illegible] حرص از دل ما [illegible]

[illegible] هان ای [illegible]
[illegible]

کفت [illegible]
[illegible] ای [illegible]
اندر [illegible] نمودی
[illegible] نمودی
[illegible] دلم [illegible] نمودی

درباره [illegible]
[illegible]
[illegible] کند

در رضا و قضا [illegible]

سر به تقدیر [illegible] به [illegible]
که [illegible] قضا و قدرت
[illegible] تقدیر کند کس [illegible]
[illegible]

درباره حکمت
[illegible] به [illegible]
تو دار [illegible] حکمت [illegible] جز [illegible] حاصل کند
که [illegible] کردی در [illegible]

در [illegible]
[illegible] داریم

ما با [illegible]
[illegible]
[illegible]

هفت [illegible] عشق را عطار [illegible]
ما هنوز اندر خم یک [illegible]
[illegible] در [illegible]

او [illegible] هنوز او [illegible]
[illegible]
[illegible] رفت

[illegible]
[illegible]

نشانه داری [illegible]
[illegible]

در [illegible]

[illegible] نکته [illegible] درشت بیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

حکمت و فلسفه از [illegible]

علم طب از [illegible]

[illegible] اقلیدس [illegible]

هندسه [illegible]

حکمة الالهی از ارسطو است

علم طلسمات و علم نجوم از افلاطون

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

باز آمد گل به باغ از غنچه‌گانی چه رفت

عاقبت [illegible] سستی ایام [illegible]

[illegible] این حاصل [illegible]

بس دراین [illegible] دانه [illegible]

سلطنت [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] آرد [illegible]

[illegible] گل [illegible] غنچه [illegible] انده [illegible]

گر تو هم از رفتن [illegible] ترس [illegible]

صاحب [illegible] دارد [illegible]

یک روز آمد [illegible]

یادگار [illegible] حلیل [illegible]

امد قبر پدر خانه‌ات — ای بغدادی تو کاشانه‌ات
خلق تمام بهر دیران‌ات — ما دعلما علما یا علی

بر سیدم تا به قبر بگوش — نشست کسی تا کند ادراک هوش
بشنوم هر دم از زبان پدر خروش — ما دعلما

زینب خونین جگر پدر در حرم — گر که بیاید به برم قبر ۲
نعره زند تا که به بیند سرم — ما دعلما

غلغله از عرش فرون بر شد — خاک جهان زیر قرشته
در دو جرا عارض حیدر شده — ما دعلما

خبر زچاه شه دلدل گزار — بار دیگر بشو تو به دلدل سوار
تا بر کابت بدوم بنده وار — ما دعلما

گفت زچاه شه والا تبار — یکقدمی چاه تب بشید کنار
بزد محراب زتو پایدار — ما دعلما

کوره جهان فی ز تو حاصل عام ۲ — امدن سجده‌ای شد تمام ۲
بادیه مانند بر صبح شام ۲ — ما دعلما

غربت بی ملجم ابن رحمن — هر دو بمسجد چنین غم حسن
غم خوران گشت بمسجد انجمن — ما دعلما

بر شد از بند خدای جلیل — سینه زنان نوحه کنان جبرئیل
داد ندا که علی شد قتیل — ما دعلما

دلدل سینه پوش کنم — از گریه خود ابو تشت کنم
دو شمشیر در آغوش کنم — ما دعلما

خلق تمام بهر دلیل نهار — بحر گریند چه ابر بهار
سبز محراب زتو یادگار — ما دعلما

کوکبه بتر دعربت کنم بر سرم — کاشکی نبودی که جهان قبرت
تا کمر دشمن پر از خون ترت — ما دعلما

بو مرثیه اهل بیت کربلا بکجه خبر اولدی

نسیم حالوا کوی بابم — مرا از زر شام حالان برآید

حکایم کربلا نه عمه برد رنگ — که بوی مشک ناب و عنبر آید

نگو تم عمه ازلهو کرده گور — صدا از ~~شمر دون~~ شاهزاده اصغر آید

نهارها قبر را بیلدم که دار — که استقبال سلطان اکبر آید

مزان ای ساربان بیلدم که دامی — سر راه عروس حجله آید

دلی ای عمه دارم التماسی — شود خاطر زیارت گر آید

مکن منزل در این صحرا که ترسم — دوباره شمر دون با خنجر آید

ای شه مظلوم چنین وا روی / بی کس و محرم چنین وا می روی

دیده من دیده یعقوب نشست / طاقت من طاقت ایوب نشست

ریگ و تن بی آرید چوب نشست / ای شه مظلوم

خوب بود عالم را از نماز / نیست برادر ز بدن دست دراز

خون وضو ساز و شروع کن نماز / ای شه مظلوم

ای چو تو شمع استغفا / نزد [illegible] زیر خدا

سینه بریان سر [illegible] وفا / ای شه مظلوم

کربلا منزل تو شد یا اخی / روی زمین فرش تو شد جای تو

غرقه بخون نعش تو شد یا اخی / ای شه مظلوم

[illegible] مهمان [illegible] ما الله [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

بابی الغریب الاوطان ای ز وطن آواره

بابی شهید العطشان ای جسم پاره پاره

آخر ای جان برادر تو ز ما کردی کناره

از ازل چون قسمت این شد چه کنم چون [illegible]

تو بکربلا [illegible] رو به [illegible] با

بابی الغریب الاوطان

من به بزم مجلس عام [illegible] کرده [illegible] شام

تو و قاسم اکبر ناکام تو طفل شیرخوار

بابی الغریب الاوطان

من به کعب نیزه عدوان [illegible] جمع ایران

تو [illegible] قرآن تو جسم پاره پاره

بابی الغریب الاوطان ای ز وطن آواره

[illegible]

ای مرکز دایره امکان

وی زبده عالم کون و مکان

وی زبده عالم [illegible] باشنده

تو شاه جوان [illegible] لالهیوب

خورشید [illegible] حیاتنده

ماهک ایلانی [illegible] حیاتنده

درگاه طبعت جوده بنده

تأیید بو تزخت بدنده

مانع به حرف زور عدنده

صد ملک زاهد تو چشم راه

ای یوسف مصر ... از جاه

تا والی مصر وجود اولشده

سلطان سریر شهود اولشده

در دولت ابدیت بلا انفتح

در [illegible] لا حقنج

وامرو [illegible] یاری باد

زیر [illegible] اصل ساری دل شاد

عبیدیته [illegible] زنجار اوردی

نه ایلک روان [illegible] وردی

الله [illegible] وسیله ابلیج

سمیه [illegible] ایکی [illegible] ایلیج

کیمه [illegible] سینه دل [illegible] ابردار دی

بیر جواب گراتی [illegible] اجری

اکرم [illegible] سن [illegible] دل اجری

زیل [illegible] عظیم خلاد اجری

یا رب یا رب یا رب [illegible] ادعوک

لطفات [illegible] کمال جمیل

یا رب بحرمتی [illegible] اندل

یا رب یا رب [illegible] العباد

یا رب یا رب [illegible] صادق

یا رب بحق [illegible]

بحق [illegible]

[illegible] ابن لعلی

[illegible] فاتح [illegible]

یا رب [illegible] یا رب

یا رب بحق [illegible]

[illegible]

تر رانش

[illegible] با ... [illegible]

دو دختر شاه عجم بانوی سالار عرب — کفت با ترکی خود ان [illegible]

از عراق اعدام از کید مخالف به عراق — به حقیقت شدم از عشق حقیقت به حجاز

بهوای گل روی تو بدام افتادم — زر اسیری بکف قوم لئام افتادم

ما رها بکه به وصل تو رشیدم فن زار — حزن جفا دیده هر انکه رسید در کلدار

مدتی بود که در خانه تو اسیر درم — فن از این فخر به ایران سر باسودم

بی سبب نام نکردند مرا شاه زنان — به حقیقت نه بود مثل منی زن بجهان

فخر بکردم از اینکه راه رهای با ماه — دو دختر شاهم و بانوی شه ما در شاه

لیکن امروز قضا بخت مرا وارو(ن) کرد — سر خط سیاه غصه بر خاک خود گردد

به کردارم رفته شرنه دل نه دیده — یارهی جکرم دریم خون غلطید

تو ام کنون سر سودای تو نهادی داری — غربت ان [illegible] مرا [illegible] بکدار

شاه فرمود که ای یار جفا دیده حزن — بید مثل ان مرد بیک دیده حزن

زندانی بجی خسته حرام است حرام — نشت جای تو پس از حزن نه کرده باش

باید این لحظه تو در خانه زین بنشینی — در دیار پدر خویش بکان بکذبخت

شعیه باالله تو بیا از در انصاف درا — دو دختر کبر به رتبت که بشب شب ترا

سر بی جاد رو بد نفقه بزاده برار — تو هم ز فتنه ذوق نتره هر اهر دبار

حلمت حیثت که تو پس حدای اکر — زینت خسته دل را ز سر باجر

محلس این زیاد در امد و زرم ترید — چه سخنها که بان بور زیاکه به سجر

زینب فرمود   نهر بانی

حرم های مظلوم حبیدل خیال دادی   شد آگهی قرار ز تکیه کوس

نهر با نوحه

جگرم چه چاره دارم بی بستری کرمان   کرار ابن جهان با لم نبوده

نمادر دا اثر کرامذید ایثرود بنکر برانداد ی   عمر بزرد لعرفتم مازمانه

همرفتم به همراهش   ترانه بکش ملکری اکر ابتم

ایثرد لنکر برابتم   شکسته کرسلد   بدست کی لیاری

ای مادر مارا در این صحرای جرحار

ای مادر دیکر لعدز تو مارا یکشند بدروی خاکش

رندید فرمودند

هنحوارنم عمت زینب نشاند روی دامانش

شکسته رکوبد

مرو مادر که نکیرم ~~[illegible] حود اهر رو بکم مادر بصحرا~~

نهر بانوی کربد لرارشد

روم در دامنکم نعش سید شهدا که بود شه هر باده افتاده فرزند ما

که السلام علیک   الله شرعی

ای هلال ابهم مصرعی   تو خفته به بر

افتاب خاک بر سرم

تو خفته در عبالت اکبر خواهد شد

سر زمین به بستر لرزه اخواهد شد

روکم نهر عنقه

روم در دامنکم نعش حمله شهدا

112

۱۷ هلال الحسین ... در ربع شو [illegible]

[illegible]

ماهی آقا بهادرم آشنا   بر سرم حرف تو ماند هر کس
ماهی کفنی که درمانده فریادرسم   ماهی درماندم آقا بهادرم از کس
محبوب همه جا با که هم خود رستم   سر از رگ قلب جان
ای همه جهان فروان خرابات ما رسیم
همه از تو که ارباب وفا را شناخت
ما مار تو باشیم تو ما را شناسی

[illegible]

[illegible]

با جال فکار
در حرم بنشسته با جاه و در رکاب
نور انور با جهر زر شهبار   نور لنور با بهار و در استقبال
با اضطراب   سر را آمد زمان
آمد از خرابه بیرون   ... ای مادرم خرسنا
سعد که نیست حلالم کنی حلال   کسی عروس
سرو زینب زهرا بتو را صدا

[illegible]

باز در عرش برین بانگ غم و زاری
شیعیان را بجگر زخم الم کاری شد
در فلک خون دل از چشم ملک جاری شد
چرخ از خون شفق یکسره گلناری شد
وای علی کشته شد شوهر زهرا کشته شد

کشتی دهر از این غصه بگرداب افتاد
که علی غرقه بخون گشت و بمحراب افتاد
جهرهٔ مهر جهان تاب سیه فام افتد
روز روشن بنظر تیره‌تر از شام آمد
امد ایام غم و عیش بانجام امد
بانگ جبریل ز عرش از ره اعلام امد
که ز شمشیر جفا شرع و دین را شکستند
مرتضی مرشد جبریل امین را کشتند
رفت زار جه این ناله جان سوز شنید
زینب از لجه غم رخت صبر درید
سوی بالین حسن جو ز غم بدوید
کف خونین ز جا شام شد صبح سفید

از فلک ناله باواز جلی میشنوم
از ملایک خبر قتل علی میشنوم
اندو شهزاده بهم دیده نم ناک زدند
خاک کردند بسر جامه جان چاک زدند
اتش از آه درون بر دل افلاک زدند
سوی محراب قدم با دل غمناک زدند
در محراب پدر دید که خم گردیدند
مرتضی کشته شمشیر ستم گردیده
اندرون دم تن انحضرت بی تاب و توان
هردو بر داشته گشتند بسوی خانه روان
جون به نزدیک رسیدند علی کرد بیان
بکذارید روم خود بسوی خانه روان
کس نبادا ره خانه رفتنش افتد
که دل زینب ز غصه بتشویش افتد
گفت در خانه جه حالت ان بدن بی جان را
خواستندی نیل جه جش حسن نعمان را
دید نعمان جه بسر و سرور اتش و جان را
زد به سر دو دست و زجان کرد بلند افغان را

گفت اینی درد که ظاهر شده بی درمان است
بشنوید نکته دیگر که پنهان است
زین سخن در حرم افتاد فغان در حرمانی
حسن از شدت غم لخت جگر فرو خون زد و
زینب زار برآورد ز دل شیون و شین
اشک غم جز این است که جاری شود از چشم حسین
هم بگشود تشنه دهن و شوش بگریست
هم گریبان حسین دید برادر بگریست
گفت ای جان پدر اشک مریزان ز بصر
که برای تو مرا خون رود از دیده تر
نیست پیکر هم مرا ایمن ز تیر سه پر
لیک در کربلا چون به جای تو سفر
پیکر پاک تو صد پاره ز تیر شود
سینه ات در دم مردن هدف تیر شود
رود از مردن و ... زخمی تن تو
لیک در خاک چه افتی ز جفا پیکر تو
چاک شد پیرهن چاک به جان در بر تو
نیست جز قاتل بی رحم کسی بر سر تو

دیگه گوید سخن از آب جوابت ندهند
بلب آب کشند تشنه و آبت ندهند
تشنه برند ز تیر جفا سر ز تنت
آورند از تن صد چاک برون پیرهنت
بزنند شاد زنانه ز ضرب سم مرکب بدنت
نه کسی دفن نماید نه بپوشد کفنت
جسم صد چاک تو بر روی زمین می افتد
لرزه زین واقعه در عرش برین می افتد
اکبرت پیش رخت کشته ز تیر شود
گلوی نازک اصغر هدف تیر شود
عابد سوخته دل در غل زنجیر شود
ام لیلای جوان مرده زمین گیر شود
روی نعش تو چو کرد سکینه دختر تو
پا برهنه سوی شام رود خواهر تو
بعد کشتن سر پاکت سنان خواهد شد
گاه بر راهب و گه دیر نهان خواهد شد
گاه آزرده ز چوب خیزران خواهد شد
گاه در حقت لب هم نشان خواهد شد

[illegible]

[illegible]

وهب بن عبدالله کلبی

ای مادر از من راضی شدی مادرش گفت

رضای من اگر شرط است در خون خفتن مادر

نمی گردم رضا تا بینمت از تیغ اکین بی سر

نمی گردم رضا تا من نه بینم زیر شمشیرت

بباشد جان تو از جان اولاد نبی بهتر

بکوش اندر جهاد فرقه اعدا تو ای فرزند

هزاران جان تو بادا فدای اکبر و قاسم

ترجیع

فخر عرب وهب ای [illegible] زیبای [illegible] نوکدخدا جوان سعادت [illegible]

شد همچو شمع خزان گلستان فاطمه بار رحیل بسته جوانان فاطمه

شرمنده تو یا سی برابر است با تو جوانان تو [illegible] همراه است

زور که ما زو [illegible] ما خریدارم زو [illegible] گذشتم

بر جان [illegible] رشته الحمد ما را به [illegible] درادش [illegible]

[illegible]

ای مادر زار من [illegible]

رضای [illegible] خفت مادر

[illegible]

جواب نصرانی

عمر سعد گفت

آنکه دم در طلبش می‌شتافت / در پس این پرده نهان بود [illegible]

نصرانی گفت

آدم صفی دید در ظلمت زمان تابیده خورشیدی دید زروی
خاک نشسته خلیلی دید شعله‌های فشانی بشب
ذبیح دید مهای قربانی / الوجی دیدش نیل خانه [illegible]
نور از رخ یعقوب دید از یوسف حیات [illegible]
یونس دید در کام نهنگ گرفتار شده است
زکریا دیده مجروح ز اره جفا یحیی دید مذبوح ال زنا
احمد دید از فرق شجاعت پیاده شده
نوح دید در کشتی در دریای خون جنبه کشتی [illegible]
بیجا شکسته

نصرانی

چه دید حالت زارش جوانی نصرانی / بگریه گفت امان از این ستمگری
ز حال بیکسی او کباب شد جانم / کجا رسید شهر فرنگ کجا این آنم
تا بردن برم ز رشک خصم معروش / کم تعالیه زخمهای تا بروش

خدا کند که نباشد ز اهل ملت ما / وگرنه خاک جهان عالم نفرق سر ما
کسیکه کشته حقیقت پاره پاره پیکر او / چه کافر است که خنجر بدید حنجر او
به خنثی گفت که شربت ز روی غصه ما / خجالت ز روح محمد کالبدها و
حرام زاده تو کشتی نبی همه بنجی را / بدار بکشی تو چون یهود عیسی را

امان که خاک نظر کیمیا کنند / آیا بود که گوشه چشمی بما کنند
یک نگاه آشنای یار شد / نقطه محرم [illegible] محرم اسرار شد

در تورات اسم جدم ایلیو سطاب است اسم پدرم [illegible]
اسم جدم [illegible] در انجیل اسم جدم مار غطاطا است
در زبور [illegible] [illegible] [illegible] العلیا است

راهب گفتگو و جواب شر

ای شر اندر نظرم جلوه بجی داری ... از رخت نور عیان چون کف موسی داری

با سیه ائی در زر چرخ برند ادی ... خوش بشر وقت وکوته نتقی اوده

جان یاد فدای تو که جانان تسیب ... ز تو شر هندام اشر که تو مهمان تسب

بر زخاک شتری ایا زصه ای لمعه نوز ... کو شیا بود تقاعت بروی خاک سور

زصه پرده گل روی بخون احمر تو ... کو شیا تشنه بریدید سر از پیکر تو

نیم اگه که ترا بوده چه اخر تقصیر ... کاین همه زخم رسیده بشرت ار تشنز

رند همه زخم جراحت که تو بر داری ... من ندانم چقدر زخم به پیکر داری

جواب شر براهب

راهبا من زاده پیغمبرم ... مهمان اندر گروه کافرم

گر خبر جویی ز من العم نصیب ... باش اگه من عزیزم من غریب

رحم ننمودند بر احوال من ... اب را بستید بروی اطفال من

روز عاشورا بفرمان یزید ... کرد شمرم بالب عطشان شهید

کشته یاران من ز خورد و کبار ... هشت یا فی غیر اهل بیمار زار

دنبه زنان که هستند اسیر دشمنان ... اهل بیت بیکس بیمار ند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زد عمر در حرم آتش و شد در اسیر — عترت شه بیابان مرا یا جدا

نهادند بگردن غل و زنجیر بیمار — عابد خسته نالان مرا یا جدا

بروی نیزه سر قربان و زمین پیکر — شوی شام یتیمان مرا یا جدا

ساربان قطع مکن دست من از پیکر من — رحم کن بر من و بر حال دل مادر من

دست بردار که انگشت من امروز زکین — بر بریدن پی بردن انگشتر من

به حقوق ما چقدر لطف نمودم بحقت — یاد کن ظالم از آن مرحمت بی مر من

ساربانا تو چه خواهی دگر از من که مرا — بس بود داغ چو اثر که علی اکبر من

ساربان دست مکن دور که اندر وفا — از پی دیدن من مادر غم پرور من

ای بیک بکنر شر و سامان یا جداه — غرق خون بین تن یاران یا جداه

داد از این امت بی رحم که از تیغ ستم — سر بریدند جوانان مرا یا جداه

بین که از تشنه بیداد ز پا افکندند — اکبران سرو خرامان مرا یا جداه

یاد کن حرمله خاسر زنش نمود از ره کینی — اصغران بلبل بستان مرا یا جداه

شمر با خنجر بران به لب آب برید — از قفا حنجر عطشان مرا یا جداه

زد عمر در حرمم آتش و بنمود اسیر — عترت و همشیره بیمان مرا یا جداه

نهادند بگردن غل و زنجیر بپا — عابد خسته نالان مرا یا جداه

بروی ناقه عریان به اسیری بردند — بسوی شام یتیمان مرا یا جداه

[illegible]

در حکمت صفات

حضرت علامه مستظهر عصمت ارض ابراهیم و کلمه لو ... شریف که بلکه

روی بحره آوردی. مرادم هر که بر لدله ادعوا ایتدی گرداه چنین بیر

برقلب بمزایش یوزدها. چنین حضور برتبه برار دیش داریش آید

مرانشقاق ارشادی سلیم دیمکدن الم نشرح لك صدرك

بیلک دن تحواید دیمکدر اشارت ارادن کسی تقصیر

و وضعنا عنك وزرك بر زبان می اید کرکز اولش

درکلکی تثبیت دیهلوی حصه ازدر طوب لدارن معنی

الذی انقض ظهرك ظهوری مسکور زنیره ایش در الحال

مراخرانی یادی ورفعنا لك ذكرك ... دربیان می آوردی

دیتر دلدوز جمله گورش ارحمت ... یخت ... بلار

۱۲۵

... بریر امیدی دیرکاه صاحب کوراش ابتدا

ان مع العسر یسرا ایرجهره احباب سوکیش دطیع

هدایت آثارش معید ارفرایح کاردار ... کان معیت

حجابها بانفس دیشطان را راله ... گورکنجا دا

فرغت فانصب ... عشق دیشه اوارش ... ظهور

آیت ... ایرات بانفس ... ایم ... الهی هدایت ... نور

که والی ربک فارغب

شجاعت عرصه

خفتگان ساحل امان را چه خبر ز شتغرغان غرقی
چابک سواران هامون و بیابان چه خبر ز ضعفان
پیاده بالان است   ز زر زرگان ردش این است که در مرد قسمی

زره لطف برادر دل اصحاب دهند
روش این نیست که لب تشنه اسیابی را
بگذرانند و پیاله دگرش آب دهند
نیز رسم لطف تو دانی که چه باشد یاران
نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند

ز برق دم ذوالفقار دودم   بهم سوخت درهم همه خشک و تر
تو گفتی شراقبل دم زد بصور   عیان شد در آن دشت یوم النشور
محجبان پرده برداشتند   بقطار گردن برافراشتند تند
سماوات انسان بحوجران همه   سرانگشت عبرت بدندان همه
که یارب چه روز است تا روز الست   مگر باز قدرت هم براورد است الی
محمد صف جنگ شوالزلی است   بنیروی مردی شاه علی است
ز اعراق که چه تنها درندش و کردی   ز روز حشر باد مخالف او زردی

شجاعت

چنان ز بند ضعف ز حمله های چپ و شستی
که هر قبل اتمانی پوش داد بر درنشستی
ولی حیف کس نشسته نیست به کس نشست عرب نشست و جا روی کرسی نشست
دریغا ما ز رنجی اگری   ندارد هواداری یاوری
اگر ماتم اکری داشتی   ز آن قوم یکی زنده نگذاشتی
دریغا که رزم رشتان در هم رفت   قدرشی زبرباز خفت هم رفت

گر بنگوا فتنه نظر چهره بچهره رو در رو
بکوشد هم نجم تو را گفتند پنهانی رو در رو
بیرون از فراغ تو چون دل ار غم
دجله بدجله یم بیم چشمه بچشمه جو بجو
دجله بدجله یم بیم چشمه بچشمه جو بجو

جان تا قامت من قابل قربان تو نیست
درنه دل نیکم هیچ بسامان جان تو نیست
شب بد حال بود وضع پریشان که مرا
بستگی جز به سر زلف پریشان تو نیست
ز تو ای کان ملاحت همه کس بهره ور است
بر سری نیست که شوری ز نمکدان تو نیست
هر که شد بسته به تو ز قید آزاد است
کشته تیغ غمت آنکه ز زندان تو نیست
قربت ای کعبه مقصود اگر دست دهد
باکی از کعبه ره و خار مغیلان تو نیست
روز محشر که دهد کس پشیمان نکند
سمت روزی دو که چون همراه تو نیست
لجه زد از این آب دلم گشت هم از چشمه چشم
دیگر ای ابر مرا چشمه به باران تو نیست

آنان که پیشتر به تو گفتم غم دل ترسیدم
رستم ار زنده شوی ورنه بیحس بسیار است

تا کی پرا بنابشه سودی ندهی

ای نخل بی بار و ثمر مگر از قرود اخبر نداری که خبر بسیر و شور و شر
نداری چرا بجز حرص و آز و شهوت در آفرینش گوهر ندار
گرسنه گروهی بقرص جوی جان سپرند - گروهی دیگر
حاصل رنج آنان شمرند به بین هزاران فقیر و مظلوم
ملوک و مملوک رجال هم بی خبرند -
حذر کن که در روز حساب ندائی برسد ز اهل کتاب
کای یار سیده ز پستی بوجود حاصل از زاد و بود تو
چه بود در این دار خراب - ندانستی ای
بیخرد آدمی در جهان قدر آدمیت که ز خلقت بین
آدمی در طبیعت چه بود حکمت که غیر آزار بی نوا
بسر هوای دگر نداری بیدا که جز جای پای

در این گذر که اثر نداری – چاهد [illegible]

این لغزها چه اثر جز طعن شیخ و شاب

۱ شیعیان گوش بر این نغز بیانات کنید
" بعد از آن هم زشتی گشت و مباهات کنید
۲ چون صفوفات ملائک بسما در وجدند
" پای کوبان همه آن جمله بخود مات کنید
۳ از صفا گرد هم آئید پی بوس و کنار
" گوش افلاک ز پر بوسه پر از اصوات کنید
۴ گو بباقیم در این نشئه تو پر کن ساغر
" شاهدان گوم هر چهره چو عکات کنید
۵ با دل شاد ز هر پرده م مطرب بنواخت
" کف زنان از سر خود دفع مهمات کنید
۶ قدسیان راز فلک دست عدو بر بندند
" امر حق گشت م شیطان مطلبات کنید
۷ احمد امروز برون کرده ز تن جامه میم
" چشم دل روشن از آن شعشعه ذات کنید

۸ او وراء امروز بسرا قسر شاهی چو نهاد
" گفت ای اهل جهان ترک جنایات کنید
۹ من رسولم ز خدا و سندم قرآن است
" گوش هر لحظه بر این گفته و آیات کنید
۱۰ بطن قرآن م رموزات و بیانات عظیم
" اهل دل گوم در او کشف کرامات کنید
۱۱ منکر از راه حسد در پی او میگفتند
" باید این ساحر دیوانه ملامات کنید
۱۲ گفت یک آیه بر این طرز اگر آورند
" بعد انکار و بخود لطف کمالات کنید
۱۳ زان صمد آمده ام تا م ضمنم بر دارم
" سجده بر خالق دانا خفیات کنید
۱۴ این جهان چون نگری مزرعه آخرت است
" خوش بکوشید در این خاک زراعات کنید
۱۵ دل هنرست تو این سلطانی ما
" اندرین قاعده ها مصرف اوقات کنید
۱۶ حامل آماده بر ل عاطفت حد مردال

ده گفتن عیب دگران بسته دهن باش
وز خوبی خود عیب‌های دگران باش

یک نظر حال دل ... صراحت کردم
گشته ام سبز شد و داد زراعت کردم
... دم ...

حال سؤال کردن قطعه

از لبت سؤال کردی که اگه ند — فرصت بلب گشودن
یار بردار شب ابر توته فرای تو — گفتم زان چنین ...
در قامت شیرازی تو ... کرد — از ... مهر اگر ...

اگر در جان ... با دل ...
... عم

در راه خدا چو کوب ادمی رل
ملکعب بی رسپ زنکیه دل
ما تبرالی زیارت دلها کن
که اسوه ان ز ... شتیه یکدل

تا به بهاران چو خط لاله عذار — سبزه دیر ...
خصم تو گریان چو ابر در آزار — یار تو خندان چو ...

ان سفر کرده که صد قافله دل همره اوست
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش

دران بساط چه تا ظفر به ... باشد
... کند التفات ...

امروز دیگرم ز فراق تو شام شد — تا دیدن جمال تو عمرم تمام شد
بستم بسی خیال که بینم جمال دوست — اهم نشد میسر و سودای خام شد

هر صبح دم که تحفه شکر خدا کنم — اول دعای جان عزیز شما کنم

ای کرده رخت غارت هوش دل من
عشق تو شده خانه فروش دل من
شری که سفرهان ازان محرو سهند
عشق تو فرو گفت بگوش دل من

جان در طلب وصل تو شیدائی شد
دل در خم گیسوی تو سودائی شد
اندر طلب وصال تو گرد جهان
بیچاره دلم بگشت و هرجائی شد

کهتر مهتر د و ضیع و شریف — همه زر و روزگار رنجور اند
دوستان گر بدوستان نرسند — در حقیقت ز روزگار معذور اند

ما بی تو دمی شاد و لباس نزدیم — خوردیم بسی خون و دل دم نزدیم
بی شعلهٔ آه لب ز هم نگشودیم — بی قطرهٔ اشک چشم بر هم نزدیم

گر بر بزنی بجرا در گذرانی — چند گنجید قسمت بگردانی

ای نه دله ده دله هر ده یک کن
صراف وحید باش و خود را یکه کن
یک لحظه باخلاص بیا بر در دوست
گر کام تو بر نیارد آنگه گله کن

جی یوسف پدر گوسی دم نیسی
ایکه ~~دلشد~~ [جوان داوید] همه تو تنها داری

زیاده از حسرت ار یک گله نیست ای
یجان پاک عزیزان که در دلش باشد

امر سعاش

ای آنکه عیان کنده رازو شیب   غرق اشت به نعمت تو هر خلق لب

نیکو کن آر سعاش فن بی سبب   بنود زتوانائی وجود تو عجب

دنیا چه قهب علی جهان پای بسته اودب

هر کس فریب او نخورد ناخوش اوش

هر که خوش مقام نشسته اوشه   از لطف حق کلید شفا غیب زشت اوشه

یکی نیقه رضا که بوزندان نشین   ما را اگر زند بدر ز سکنه ا

اللهم ارزقنا توفیق الطاعة وبعد المعصیة وصدق النیة وعرفان الحرمة واکرمنا بالهدی والاستقامة وسدد السنتنا بالصواب والحکمة واملأ قلوبنا بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا من الحرام والشبهة واکفف ایدینا عن الظلم والسرقة واغضض ابصارنا عن الفجور والخیانة واسدد اسماعنا عن اللغو والغیبة وتفضل علی علمائنا بالزهد والنصیحة وعلی المتعلمین بالجهد والرغبة وعلی المستمعین بالاتباع والموعظة وعلی مرضی المسلمین والمسلمات بالشفاء والصحة وعلی موتاهم بالرأفة والرحمة وعلی مشایخنا بالوقار والسکینة وعلی الشباب بالانابة والتوبة وعلی النساء بالحیاء والعفة وعلی الصناع بالمراصیع وبسعة وعلی الفقرا

بالصبر والقناعة وعلی الغزاة بالنصر والغلبة وعلی الاسرا بالخلاص والراحة وعلی الامرا بالعدل والشفقة وعلی الرعیة بالانصاف وحسن السیرة وبارک للحاج والزوار بالزاد والنفقة واقض ما اوجبت علیهم من الحج والعمرة بفضلک وجودک وکرمک یا ارحم الراحمین

کل یکانم بر آیه زنده باشد

کل بر احر البر برده

گل بی روی یار خوش نباشد

بی باده بهار خوش نباشد

طرف چمن و هوای بستان

بی لاله عذار خوش نباشد

گفت شخصی شبی تر دم خویش   شخن از لتوی کرم تقیتس

وقت صحبت دو حامد ایدکار   اولش خوشتر اشت یا انجام

زنان رشنه هر چه اندی سخن نشنید   غنچه ب زیر لب خنده نه

در چرا لش بکعبه تر دانه   سیحی ذل فریب زنده انه

در بوده حضرت امیر حضرت ص

اذا كنت في بلدة غريبا فعاشر بآدابها

ان الثمانين وبلغتها قد احوجت سمعي
محتاج گوش

الى ترجمان
سوی ترجمه کند

انما الدنيا فناء ليس للدنيا ثبوت

انما الدنيا كبيت نسجته العنكبوت

يشيب ابن ادم وتشيب فيه الخصلتان

تشيب الطفل من قبل المشيب
پیر شد — پیری — پیر کند

كن في الدنيا غريب كانك عابر سبيل

الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها

قال امير المؤمنين ع في ديوانه الشريف

كم من قوي قوي في تقلبه

مهذب الرأي عنه الرزق منحرف

كم من ضعيف ضعيف في تقلبه

كانه من خليج البحر يغترف

اذا حرّ ترعا وتعلف ما تهوا

واشد اجياعا طز تتود لا تروا

گهر درصحبت وصلم
گهر از کوه ...
جهان را ...
دو کرد دارم
با همیشی اند

ایکه در دهر گرفتار نه بند هوسی
جلتی گر مرد این مرغ هوس ادقفسی
سفری پیش و رفیقی نه نه زادی همراه
نه صدائی ز بعیری نه نوا از جرسی
اندرین راه بسی وادی پر گرد است
گوشه مرد اوکه بیی داد بمنزل برسی
هین نه گوشه بی ان النظر ادری
پیش ادا تا که گرفتار نه به قید عیسی
کوی بخت به جهان زنده دلانی بریدند
که بدید جهان نشان منظر یک قلبی
یا به فلک جهان مرتبه اش کوتاهست
منتاب این همه ای انکه سواد فرسی
حکمت امرو که مستی دمی صافی دهر
ماله لن مردد دوگاه چنین داد نسی
مصحف ای بر پیش کرده

اذا عاش امرء ستین عاما   فنصف العمر تمحقه اللیالی
ونصف النصف یمضی لیس یدری   لغفلته یمینا عن شمالی
وثلث النصف امال وحرص   وشغل بالمکاسب والعیالی
وباقی العمر اسقام وشیب   وشغل بارتحال وانتقال
فحب المرء طول العمر جهل   لقسمته علی هذا المثال

روزی معاویه و یزید و عمرو عاص نشسته بودند مالی جهت ایشان آوردند
معاویه گفت هر کس شعر نیکوتر گوید این مال که از و باشد —
معاویه بالبدیهه گفت
خیر البریة بعد احمد حیدر   الناس ارض والوصی سماء
عمرو عاص گفت
مناقب شهد العدو بفضله   والفضل ما شهدت به الاعداء
یزید گفت
کملیحة شهدت لها ضرائرها   والحسن ما شهدت به الضراء

حکیم عاقل دانا کسی بود که سخنی فصیح گوید و کم گوید و نیکو گوید

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ   هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست   در بهر طمع بال و پر خویش بیاراست

از راستی بال و پر خویش چنین گفت   کامروز همه ملک زمین زیر پر ماست

گر اوج بگیرم بپرم از نظر خلق   بینم اگر ذره بود در تک دریاست

گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد   جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست

بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید   بنگر که از این چرخ جفاپیشه چه برخاست

ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی   تیری ز قضای بد بگشاد بر او راست

بر بال عقاب آمد آن تیر جگردوز   از عالم علوی به سوی سفلیش آورد

تیرش عجب آمد که ز چوب است و ز آهن   این تیزی و تندی و پریدن ز کجا خاست

چون نیک نظر کرد پر خویش در او دید   گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

کم گوی و گزیده گوی چون دُر / تا ز اندک تو جهان شود پُر

لاف از سخن چو دُر توان زد / آن خشت بود که پُر توان زد

یک دسته گل دماغ پرور / از خرمن صد گیاه بهتر

پیغمبر(ص) فرموده علم علمان علم الابدان و علم الادیان

در باب دو علم گوئی بیت است / دان جمله فقیه یا طبیب است

می‌باش طبیب عیسوی هوش / اما نه طبیب آدمی کش

می‌باش فقیه طاعت اندوز / اما نه فقیه حیلت آموز

در رشته سخن لطیف آمیست / لیکن از سخن صواب است

آب ار چه همه زلال خیزد / از خوردن پر ملال خیزد

بالال بود درین کجی خود / بهتر ز هلال در زیادت

جدا از جسم ما در دل ما خواهند

هند هم در کربلاش فریاد

همه ره جانم که دکلک تا به اهل

غنچه نام ... به نکو ... هتور

دل بسته جاوید یافت هر که نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

خدایا ... رسان تربیه کوچک ما را

ده دشمن ...

سال ... انحصار ... در ایران

... مرداد ۱۳۵۴

ومن كلامه عليه السلام

اِنَّمَا الدُّنيا دارُ مَجازٍ وَالآخِرَةُ دارُ قَرارٍ
فَخُذُوا مِن مَمَرِّكُم لِمَقَرِّكُم وَلا تَهتِكُوا اَستارَكُم
عِندَ مَن يَعلَمُ اَسرارَكُم وَفِيها اختُبِرتُم
وَلِغَيرِها خُلِقتُم فَاِنَّ المَرءَ اِذا هَلَكَ قالَ
النّاسُ ما تَرَكَ وَقالَتِ المَلائِكَةُ ما قَدَّمَ
لِلّهِ آبائُكُم

بعضی از کلام معجز نظام مولای متقیان است

اینست جز این نیست که دنیا دار گذشتنیست که لابد از
این دنیا باید گذشت و آخرت داریست باقی که
فنا ندارد پس ایها الناس بگیرید از درود
کردن خودتان ازاین دنیا علیکه برای آخرة
که مقر شما هست که باعث نجاة باشد و پرده
حجاب خودتان را پاره نکنید نزد عالم الغیب
که حقتعالی است و میداند سرهای شما را و در
این دنیا امتحان کرده شد این واز برای
غیر این دنیا خلق شده این که آخرة باشد
پس بتحقیق که مرد وقتی که بمیرد مردم
میگویند ازاو چه باقی مانده از اموال
اما ملائکه میگویند برای آخرتش چه از پیش
فرستاده

مرجع کل عالم خداوند است
ومرجع آباء شما خداوند است

حیف ناامید نشدن از رحمت

هرچند پی طاعت نشدم بس عظیم   هرچند گناه تو عظیم است عظیم

هرچند بزرگی تو عظیم است عظیم   ناامید نشد خدا کریم است کریم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقتی از ازدیاد شدت فقر و کمال عسرت مضطر شده
که عریضه بدربار معدلت مدار سعادت آثار حضرت ظل الله
روحی الفداه عرض کنم و نسخه فهرست را در ادنی نامه
برنگذارم که کمال فضل و ملانت من خوانندگان را معلوم شود

عرض داشت کمترین بندگان و بدترین بردگان و زندگان
ها بشد علماء فاسد قدما کاسد شاه جدید بادکار و والد
ماجد عمده فضلت الفضلاء بر شل المتوالی منحل السلطنه
صاحب ریش سفید هاشم بن المفند حرسه الله عن عثرات
تعمده بلجهات نیرانه اینکه این دعاگو از زمان صباوت
و سادگی تا اوان غباوت و افتادگی پیوسته به تحصیل
علوم میلی بنهایت داشتم و دقیقه از عمر خود مهمل نگذاشتم
و با سعی جمیل در زمانی قلیل علوم بسیار بیاموختم و خرائش
هنر نیندوختم چنانچه در سن هشت سالگی بعون الله تعالی
تمام هجی را از حفظ کردم و در این مرحله از اطفال
رسانیدن بلکه از اعیان شبستان گوی سبقت بربودم

آن گاه بعلوم دیگر پرداختم پس سالها زحمت کشیدم
تا از حرف جر فرق نیافتم بسوی نحو شتافتم حیدری در خدمت
قطب الاقطاب نجم مرتعش خان رنج بیهوده بردم تا جمیع
مطالب نحو از خاطرم محو شد منطق را در خدمت ابو
الهام قائد زکی دشتابی بورزیدم و نفهمیدم و درا
علم ساعت تشریح الافلاک شیخ جبکر را در خدمت فخر
المحققین و دخر المدققین جمال بهارلو خواندم
یک دوره اصول خارج را در خدمت شیخ الاسلام
کمارج ولی خان ممیز هو قرشدی فقه استدلالی
را از ساحت ابوالمعالی حی بنظر ملکمل نخوردم علم نشف را
از مهر منیر رود و اتفی فرا گرفتم کتاب بحیثطی را در خدمت
دال خان خشتی را مباحث کردم شرح لمعه را از
بالیوز مسقط اصغا نمودم کشکول حمد لله مستوفی را
در خدمت آقا یورقلی رام جردی خواندم تا طبیب حاذق
شدم هراکلوس شیخ اسکنبوس را در خدمت خبی خان

سک جران دیدم تا در علم ریاضیه از استادان ماهیه گذراندم
جفر او در خدمت ضابط جفر آموختم و ادب را از رجال سلطان
عرب فرا گرفتم از ~~[illegible]~~ علم سلوک بیطلوب شدم و در علم گرش
پیکر ماندم در علم اخلاق از زمره فاق شدم و در علم حکمت
اشراق از اهل سباق محسوب شدم تا اینکه بعون الله تعالی
در هر فنی یک فن و در هر انجمن یک تن شدم شعر شاعری پرداختم
در این فن نیز کرتها بیهات جم و دیوانها انباشتم سالیان
دراز بود که اشعار رفیع هزل و شحنانم لاینحل ماند لبود
هیچ کس را مایه نبود که عقده از کار مشکل بگشاید دیرحی پیدا
نماید تا اینکه داغی دل همگی هنر را فرهنگ قدم همت
پیش گذاشته و همت بران گماشته که پنهان هر از شرح
نماید تا علوم مکتومه و اسرار مکنونه که در این اشعار
بود ودیعت گذارده ام بر مردم آشکار شود

(۸) [illegible] بمعود

سید محمود دل از جیب حضرت [illegible] دجال
ای جلیل از جیب دردار [illegible] اشرک
[illegible] برادری زینب
~~[illegible]~~
گفت ای دل [illegible] ما حرف [illegible] ای دل
تا دل اگر نخست [illegible] برادری زینب [illegible]
[illegible] دل ما لال [illegible]
[illegible] برادر ما [illegible] با حلقه [illegible]
سهی دلی ما [illegible] برادر [illegible]
[illegible] سر [illegible] از [illegible]
اینها [illegible] دل [illegible] حسته دل ما لال [illegible]
اولاد [illegible] تو باید از آن [illegible]
[illegible] از این [illegible] لوحا را ابراز [illegible]
بعد از [illegible] جان [illegible]
خورده [illegible] وجاید [illegible] از د
طفلان ما [illegible] ترتیم
بخرد ما [illegible] و [illegible]
بی بنیاد هم در این [illegible] ترتیم
باید افتد [illegible] بحار [illegible]
بند برادر زیا بنده قربان [illegible]

مرحب خری طفلوتن سلمی عقل

ایمیم ارشت فرل دسرکهی داری باز وقت سرگشت بده مهلتی بهر بمار

دادادن بشن ازان مهردسه ملک حجاز رودالوی قتیله شود ندیه زار و نیاز

گاه خم بهر رکوع ان در بهر وجود گاه بر خاک نهاد ندرخ بهر سجود

راست کردیده ارشیده نانی مرتن ان ستم پیشه بتخود دو چشم تر شان

تیغ بگرفت درد رخون فکنند پیکرشان اشتاضیحر کتی کردم بر جسم شان

کوچه سال هیاه قانه آهٔ زرد ابه ۱۴۳

چهار راه حسن آباد تیرزل دوکتر حکمه سلطه

ناهیل اعتماد دوکتر اشرف الحماه

بار الها ای پناه بیکسان　　خالق جان رازق روزی رسان

از ازل یار مظلومان توئی　　آخرین مهد محرومان توئی

عهد کردم هر چه خواهی آن کنم　　جان خود را در رهت قربان کنم

عهد کردم سر دهم پیکر دهم　　نوجوانی چون علی اکبر دهم

عهد کردم تا در این دشت بلا　　اصغرم را در رهت سازم فدا

عهد کردم دست عباسم ز کین　　قطع گردد از یسار و از یمین

عهد کردم در کف قوم شریر　　خواهرم زینب شود از کین اسیر

بار الها راضیم در هر بلا　　این من و این لشکر و این کربلا

این من و این جان و بنین اموال من　　این من و این دختر و اطفال من

راضیم یارب که بینم جای که　　چشم یاران در میان خون خاک

راضیم یارب شمر از قفا ببرد سرم　　یا زند سیلی بروی خواهرم

راضیم گر آتش از راه ستم　　این ستمکاران زنند اندر حرم

لیک خواهم از خداوند رحیم　　شیعیانم را نسوزی در جحیم

چشم دوزم طالب آفتاب دشت　　از سوز عطش دلم کباب دشت

چشمم بفرات و نهر آب دشت　　یارب تو بحال من گواهی

این پیکر کشتۀ برادر من　　این کام ندیده اکبر من

این زخم گلوی اصغر من　　یارب تو بحال من گواهی

بر عون و جعفر ملک رشید قاسم　　این زینب زار ناتوانم

دست قمر تیغ شاه ربانم　　یارب تو بحال من گواهی

بشکند کمر به کینه من　　این نور دل شکسته من

این ناخن اسب سینه من　　یارب تو بحال من گواهی

الهی تو از حال سرگشتگان گواهی که امشب با هزاران ترس شادی

نزد زینب نالان گواهی　　که فردا شب من اندر آن سیاهی

ز دست ساربان نالان گواهی

اقادن ردی زینب حیدر

براه اهت ای خدا از سر گذشتم / هم از جعفر هم از اکبر گذشتم

هم از عباس از اکبر گذشتم / هم از عون هم از جعفر گذشتم

الهی یا غیاث یا حبیب انا المظلوم فانظر یا مجیب

خوشا نوک سنان صوت قرآن. خوشا آن چهره آن سنگ عدوان

خوشا آن طفلهای سر پریشان / الهی یا غیاث یا حبیب انا الخ

ندارم باک بهر شعار من / کنند گر قطع دستم سار بانم

فدا بهر حضرت خیر الانام / الهی یا غیاث یا حبیب انا المظلوم بنظر الی

براه است جدم پیمبر / گذشتم بهر اکبر هم اصغر

نهادم بر دلم داغ برادر / الهی یا غیاث یا حبیب انا المظلوم الخ

خوشا دندان شاه دیگرش / خوشا نعش جوانان در برش

خوشا سنگ تیر با هم سرش / الهی یا غیاث یا حبیب الخ

خوشا خاک سیه [illegible] / خوشا جسم [illegible] و جسم عریان

خوشا لعل لب خشک عزیزان / الهی یا غیاث الخ

[illegible] که زینب خاک گردد / اسیر کوچه و بازار گردد

[illegible] اندر گردن بیمار [illegible]

بر پیکر تیغ کین ای نعش سنه ام تشنه / لب چشمه ... ای نعش سنه ام تشنه

لب شط فرات از صدا دیده تو ام شنیدم / زخور جگر گشتی ای نعش سنه ام تشنه

سکینه از عطش گردش چرخ انظام / بر آید طفل حزین ای نعش سنه ام تشنه

سکینه سنه ام گفته در لب تا [illegible] / بس زینب [illegible] گفته ای نعش سنه ام تشنه

به گرد سنان [illegible] دستهام / تو دعمه ای نعش سنه ام تشنه

سرم اندر تنور [illegible] خانه خولی / تو در خاکستر ای نعش سنه ام تشنه

دوالجناح

دوالجناحا پدرم [illegible] پدرم / الفلک [illegible] خاک عالم بر سرم

صاحبت چند شد وای پدرم [illegible] / گز غمش خون شد دل ما

دوالجناحا چه روان شد پدرم [illegible] / کار دهر [illegible] آب

کو کجا شد پدرم [illegible] / خاک عالم بر سرم

دوالجناحا چه بمیدان پدرم پای نهاد / کو کسی آتش داد

ما که سراب شد رفته چه پدرم / خاک عالم بر سرم

دوالجناحا چه [illegible] اگر [illegible] / داغ فرزند [illegible] تاج سرم

کو جابجا کنند / خاک عالم به سرم

سلخ

ذوالجناح

ذوالجناحا تو بخور آب لب تر باشد — وعده آب منی امروز دیگر نرسید
چون تو هم تشنه و رستم و لیکن زیاد — تا تو از آب نه نوشی نخورم من بحیات

ذوالجناحا تو بخور آب که من خون جگرا — نخورم آب بیا دلبر خاک پسرم
عطش امروز مرا گرچه فراموش کرده — نخورم آب که عابد عطش عشق کرد

ذوالجناح آب بخور حالت من مضطر — که سکینه نخورم چون جگر دو تشنه لب است
بلکه از داغ جوانان چون جگرا — گشتم از عمر خودم از آن خواهم آب

ذوالجناحا تو بخور آب که نداری کار — وعده وصل شد نیست مرا افتاده رکاب
بود منزل منزل آخر باشد — خاک چون بدنم جا به خاک آخر باشد
بلکه بیخود شدم از عشق رخود بی جرا — تشنه لب باک ندارم که برود شیرم

گاه از شور عطش می‌کرد غش — هر زمان می‌گفت یا القوم العطش
هر که مجروح است از پا سر را — هر که بر دل هست داغ اکبرم
بی سبب از چه بر سر ندیدی — از مسلمانان مکن مثل کافرم
گفته‌ام را طفل این دو منزلش — بلکه یک داغ علی اکبر بس است

ذوالجناح ای مرکب بیک خرم — العجب آمد سکینه رو حرم
ذوالجناح ای حامی آیات نور — بایدت رفت در گلخن تنور
ذوالجناحا تر زنگ شوش و رشد — ترسم اینکه از قعقار زنی شد
ذوالجناحا تر زنگ تو دیر شد — وقت تو دیر و دیر شد

طاقت تاب روان رفت گرز العظام
بر سر راه تو با شرر زانو آیم
دل جان ز آتش غم خشته رنجور شده
تنم از زخم جفا خانه زنبور شده
پس جراحت به تن خسته کاری دارم
نه بدل تاب نه طاقت نه سواری دارا
روز روشن شده اندر نظرم تیره چو شام
نیزه جو سنان کار مرا کرده تمام
غم جان داری عباس جوان پیرم کرد
مردن اکبر ناکام ز پای کردم تیر کرد
لوک تیر به دل ای نامدار ذوال

از شور سکینه جگر و کباب شد   گلشن سرای نور الٰهی خراب شد
گریم که بر زلال رسول خدا اینم   کافرنیم که بر جگرم منع آب شد
گریم که کافرم که چه کیش و چه ملت   لب تشنه سر بریدن کافر صواب شد

تشنه حرم قافله اش ربود دردا شد   پر خرد هم عناق بخت جوان
زان پدر و زان پرفغان گهان شد   امداد و رد ز هر طرف نگران شد
تا که سازد حقوق حبشی بدل

گفت که ای قوم روح پیکرم آمده   تا اگر علی اصغرم آمده
ان همه اصغر بودند اگر رشت آمده   حجت کبرای روز محشرم آمده
رحم کنید حال بر حقارت محول

او که با بر کسی گناه ندارد   بلکه بس افسرده است آه ندارد
یا که سر زدم از سیاه ندارد   راه دهید انکه را پناه ندارد
تشنگی کز دل زد در بدن کفر اکمل

تا که زبان قوم از زیارت مجرم   حرمله شقی کینه زد بحلقوم
حلق ربط خیث جنت بر تشنه حلقوم   و ز تشنه حلقوم ان سه شعبه
رد شد و سر نزد نقلب احمد رسل

طفلی کز تشنگی بغم شد همدم   حیثت برآورد دشت وحشت زان غم
گردن نو همرگ رشت کاکه خم   تیر حلقوش کشید تیر پس اندم
سلک جهان رحمت نمود مبدل

سوم مادر ربیع اصغر در خیمه   دید گلوی تیر خورد
گفت ای شمع شبهای تارمن   ای نفس خوا قرار و کار من
دستی اندر گردن مادر درار   بر جراحتهای دل مرهم گذار
ای نهاحق کشته من رود رود   اکنون علی بگزین رد او رد
داغ اگر کم بنود اندر دلم   باز امد داغ تو دو بار بردلم

صبرم عجایب وادم تو را   سبز داغ دل نهادم تو را
زیر جفا چاک شد حنجرت   بی بمبرد از آن عم لقای مادرت
جان جانب خیمه رو کنم   پس از تو بدر جان بکه خو کنم
سراغ تو گرد اگر مادرت   چه گویید با درباب عم برادرت
اگر پدرت ز من که داده آب   چه گویم با دل العرازم خراب
اگر گویمش حلق گشته چاک   نعش ساز دار خصه خود را هلاک
علی اصغر ای قوت جان من   ضیاء دل چشم گریان من
ز تو ای صغرم چه نفعم شد   که حلقوم تو پاره از تیر شد
زچه رحم کوهان الحذر   که کاهت بکر زند ز آب تر

اصغرا گر ز عطش تشنه و بی تاب شدی   بروی دست پدر از خون خضاب شدی

تیر اگر بر دل بی تاب کرد   نوک آن بر حرمله شراب کرد

گفت پیکان چه بگوش تو رسید گوش شدی   چه شنیدی که بیکباره خموش شدی

طاير هوش ز سر رفت ز بدبختی تو   ناله ام بر فلک رفت ز بدبختی تو

نور چشم یک دیده زهم خواب بس است   برد طاقتم از اندر دل بیتاب بس است

بود امید که ایام بهر حال شوی   بزبان آئی و هم صحبت اطفال شوی

همدم بودم آواز جدا دور کردی   نقل مجلس شب را یاری اگر گردی

گردم سوخت چه در مرگ عزیزان دگر   سوخت داغ غم تو جان مرا ای پدر

زانکه اندر دم جان دادنت ای دلخسته   دستهای تو بدی بسته و با بست

بلبل اگر گل خویش ریخت در منقار داشت

واندر آن گل خویش با نوای زار داشت

گفتش در عوض وصل این ناله فریاد چیست

گفت تیر حرمله مارا بر این کار داشت

ای اصغر صغیر من   طفل ناخورده شیر من   ای گرد ز نغمه

ام باری بکنم مقتول ظلم کنم   او ره از بد بختیم   لالا لالای

بشیر بشیر دوش لالا   دستم در آغوشم گذار   لالا لالای

نامی بکرد و جان زار   لالا لالای

تشنه ز روا رشته با خوب تو

خون گلوی تو شد قوت تو

لعل لب با قوت تو لالا

که ای کرده دعا طفل تا ز گردم است

سر و سینه و گلو دو دیده ترم است

طفل که کهنه حرم ز مهد قطرات

کو یاد کاری ای علی اکبر است

از شور تشنگی خفیان دشت بپای خود کمر گرد

که حوات گریه کنند ز عرش شیم گرد

گرداب بیدار و بیدار معصوم

نوحهٔ زینب

ای برادر ز جدا کرده سرت از بدنت

نه بقربان تو و این بدن بی کفنت

کربلا شد وطنت

نعل اسپ رحم ندانسته ز تو جان تهی

تو امام زمنی

تو حسینی و فدای تو و خلق جننت

کربلا شد وطنت

زینت عرشی و با خاک چرا یکسانی

تو چرا عریانی

چه شد عمامه و انگشتر و کو پیرهنت

کربلا شد وطنت

[illegible]

کو علمدار تو آن جلوهٔ رخشندهٔ من

مه تابندهٔ من ای رحمت

حیف و صد حیف ز خالی شده بیجا به

کربلا شد وطنت

من و لیلای اسیر زده و جمعی حیران

همه سرگردان

تو آن قاسم و آن اکبر گل پیرهنت

کربلا شد وطنت

رفته

عزا به را تو صفا ده ز میهمان آمد

خبر به لاله و گل ده ز باغبان آمد

ز ای گروه اسیران کنید استقبال

ز میر سد سر سته لیثنی عتر و جلیل

رفته

عمه‌جان بیدار این سرپوش را از روی قاب

تا به بیداری به بینی آنچه را دیدی بخواب

پس به یاد یاران صغیره دلتنگ نقش بر [illegible]

تا که خود سرپوش او بیدار دان از روی قاب

آه و اویلا چه گویم چشم آن کودک چه دید

یکسره به بیرنگ ریزش گشت چون خود خراب

ریزش

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

سماعت [illegible]

[illegible] [illegible] صد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] صد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از اهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] طفلان

سیاه ظلم چه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چه نقطه [illegible] در میان افتاد

زینب

وداع حضرت با خواهر مهربان وقت سوار شدن

پس زجان بر خواهر استقبال کرد — تا رخش بر شد الف را دال کرد

همچه جان خود را در آغوشش کشید — این سخن آهسته در گوشش کشید

کای عیان گیرندی ابا زینبا — یا که اه در بندیان زینبا

جان خواهر در غمم زاری مکن — با صدا اهرم عزاداری مکن

پشت برفن ما گرار و ناپسند — از تو زینب گر صدا باشد بلند

گر شوی بر ناقه عریان سوار — در بدر گردی بهر شهر و دیار

در خرابه تربت شد ناپسش — تا که گنج حق شود در خلق فاش

ارکسی بینی دعای بد مکن — باب رحمت را به خلقان سد مکن

گر دعای بد کنی قبض خدا — قطع گردد از جمیع ماسوا

کرد حضرت تسلی سکینه دم زدن — عالمی را زین دم زدن بر هم زدن

وقت جدا شدن گرانه اہلے بیت را

ابتش یا کن واداز جدائی — فغان اوه فریاد از جدائی

جدائی می‌کند بنیاد ما را — فلک آواره کرد از خانمانم

فراقت می‌رفت صبر از استخوانم — ندانستم شوی تو کربلائی

میان من و تو افتد جدائی

دار بالبلاء محفوفة وبالغدر معروفة
لا تدوم احوالها ولا تسلم نزالها
احوال مختلفة وتارات متصرفة
العيش فيها مذموم والامان منها معدوم
وانما اهلها اغراض مستهدفة
ترميهم بسهامها وتفنيهم بحمامها

در سوره [illegible] کل نفس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر با بدی [illegible]
[illegible]
[illegible]

ظاهر و هویدا و مبرهن است که این دار
دنیای فانی پر است از بلا و بغدرها شناخته
شده است و احوال دنیا ابدا دوام ندارد
و هر کس در این دنیا آمد سالم نمی ماند
احوال این دنیا بسیار اختلاف دارد
و اوقات این دنیا متصرفه است بالوان مختلف
یعنی صحت بدل بسقم میشود و قوه بدل
بضعف میگردد و عیش آن بسیار مذموم است
و ایمنی در این دنیا نیست و جز این نیست
که اهل دنیا نشانهائی است که خطائی ندارد
و بهدف رسیده تیر زهرآلود این دنیا
بر اهل خودش و فانی نموده انها را
بغم و اندوه خودش

تمت

الحمد لله رب العالمين والعاقبة واهل
التقوى واليقين والجنة للمطيعين والنار
للملحدين والعاصين الصلوة
والسلام على مبعثه الرسالة
وهيكل التوحيد الالهية العبد
المؤيد الرسول المسدد المصطفى
الامجد المحمود الاحمد حبيب اله
العالمين ابو القاسم محمد

سنه ١٣٥٣

که رفت کربلائی عبدالله خرداد ماه را رسید از یکهم

با عده کوکان — گندم — تخم چغندر
با ... — یک من — ...
زورد — پول یکبار علاف — با علیه
یکمن — اعدالا — یکمن

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی
زلف کاکل او را هر زمان بیاد آرم بنهم پری شانه بر سر پریشانی
خانه دل ما را از کرم عمارت کن پیش از آنکه این خانه رو نهد بویرانی
هرکسی کسی دارد با غم رسی دارد ما همین ترا داریم ای خدای سبحانی
سرو یا نگاری کند نگاه
حسرت آنان که ... یار نشانی حسد ای ... های پنهانی
حسرت آنان که دایم در ... به حمد ... کارت ... نهی
بهشت جاودان باز ارزانی

حدیث

المعروف جوهرت کههکار لوید

(ریس حدا)

حق تیت عنك اعفی احملب میلی باشی

الان زده عماد اراسه حلق شده

حضرت امام حسن زن مرد کردن

وصی طلب الدوف حجر

امر ته ۳ حکم درباره حمی بار ارلول

بار اطلاع ارسته الخ

سیخنی

نشئه مراد در الحجر خواهند تهار

الکس وشان طبع من

لسوم رشتاب بیر در

سخا ر تو سخن زن مرا تو راست الله دو حق

ازان سخا است سخن کره ها دهار

سخار تو سخن زن مرا تو راست الله دو حس

ازان سخاند سخن بدهرها دکار هاراست

نزند چوب مزن بر لبان عطشانم

که هم حرم ام نور شیده مهمانم

اگر تو چوب زنی از حیفا زنی طاهم

مکر نه نوب ناله های یتیمانم

قال مولانا امير المؤمنين عليه السلام

شاركوا الذين قد اقبل عليهم الرزق
فانه اخلق للغنى واجدر باقبال الحظ

عقل دو عقل است عقل طبعى وعقل اكتسابى تمام موجودات
عالم دو وجه دارد وجه بد وجه خوب وجه هر دو وجه [illegible]
تمام اشياء عالم همين طور است هم خوب هم بد
انسان هم خوب هم بد اولاد هم خوب هم بد مى گفت
كتبه ... الخ

يقولون ان الموت صعب وانما
مفارقة الاحباب والله اصعب

كلما في الكون وهم او خيال
او عكوس في مرايا او ظلال

يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا
من الظن ان بعض الظن اثم
ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا
ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه
ميتا فكرهتموه واتقوا الله ان الله
تواب رحيم

ان ربك لبالمرصاد

ونضع الموازين القسط

وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا الليل
لباسا وجعلنا النهار معاشا
وبنينا فوقكم سبعا شدادا

معاینه هر کس ترسل و سهمک بید که اشته بهر امثال هان
کرده نبید الخ بعد صادق و ملا عبد نبی هم آن الخ

من اطاکم فقد نجا   ومن لم یعطکم فقد هلک

حکایت ابی حوزی سه حیا صد رفت جزام کرفت
بر جوار کرد توسل به ائمه الخ   حکایت طلب
خالصه بهر عرب کشته ترک اجابت در دریع
حضرت رضا الخ   ان اصنم اصنم لنفسکم

حکایت زان هجر   حکایت سه لفر در
غار سنگ بر در کرد الخ   اول من پدر مادر عزا
بر خود لازم ... پر خواب بود بکه الخ
دوم دختر عموی خود را وقت محفل های خلوت
بر سیدم زن رفت الخ   سیم آدم کرفتم بر زبان از
ساده کار و کرده تقصیر کردم الخ   حکایت زن خود را
کشت بر مرد کفت جوان هر روز خانه نکش
نکو مالمال ... بود عاقبت جوان ببر در بود الخ

حکایت شیخ بهائی ... شیخ بهائی ... دیر دا ماد
ظرف ماید الخ ... کفت به مرد ... فرمود
کرنو آن کفت ... کردی و چراغ در کو حک
نکس زار در قلمدان حبس کردم   شیخ احمد ...
در جواب ... بکلم ما ... دعا ملک ...
الخ   حکایت ... دهقان کفته
بول ماند ... الخ بحس حصه

من یلی حرما فقد حرمت عبدا   امر فرمودان عبد
من عبد محمد   ... علم بود ... دار الجزا ...
دار ... جمیع علم ... تمام کمالات ...
یک ... در حرمت ... حالت ...
مردم ... کردند ... شدند
... کرفتند ... خود ...
... کرد ... بعد ... طول ...
علم ... شیخ احمد ...

جنگ بدر در [illegible]

از [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] اول جنگ [illegible] که [illegible]

زدند [illegible]

دوم در جنگ [illegible]

سوم در جنگ احد بود که [illegible] قرار داد که در کوه

باشند لشکر [illegible]

[illegible] غارت

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] غارت [illegible] نفر

چهارم جنگ [illegible] غارت [illegible] نفر

بودند و لشکر [illegible] حرکت کرد [illegible] ابو سفیان

[illegible] گرفت [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible]

[illegible]

[illegible] حرکت کردند [illegible]

آوردند [illegible] روان شدند

[illegible] ابو سفیان [illegible]

[illegible] رشید [illegible]

[illegible]

کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو جهل عطاب خطاب کرد ای محمد چونی افلا بو جهل
لها کرد حرفهای چون زدن محمد او را از جا که
زنبیل بود چون او را رها ترسید التماس کردند
لعب مرا مرسانی المحال مردم محمد وسه و دلیر
زرش الماس حرب بر شدند روانه شدند بر
نفر از لشکر تیم بر شو رسید ملا دمعود یعوف لکر
سل بلدی محمد ... ابراهیم بیرون آمدند
صرف ابو ... ابو عبیده بن جارت
امر حامل ولد هرشه ابو عبیده بن علی محمد
محمد ضرب رو ابو عبیده ضرب الطرف
الله ابراهیم ایل طرف بر محمد بدر بر
رود برادی منبر الی در جنگ ابو جهل لعنه
عمر بن عمرو ضرب رو برادر ابو جهل عبد الله مسعود
اسم و سپهران محمود اداتی

عمر رسول ... سال

بزرگ ترک

عرض طول ... هشت سه هزار پانصد ... ارباع
و لادت ... سال آدم ... شصت ... سال
بعدش شد

از ... گردید ... طوفان
قرار ... هفت ... گردید ... هفت
... حضرت ... گردید

ابراهیم عبد الله محمد ... ابراهیم ادهم
و محمد کعبه کوفه

كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لكي اعرف

من نكردم خلق تا سودى كنم
بلكه تا بر بندگان جودى كنم

الحمد لله رب العالمين والصلاة [illegible] الاعظم [illegible]
سيد الابرار [illegible] ذو الاكرام
[illegible]
المبعد [illegible]

الصلوة والسلام على اول العدد
وصاحب لا لب روح هو نسخة الاحدية
في اللاهوت وحيثه صورة معاني
ملك الملكوت طاوسى الكبرياء وحمام
الجبروت

يا ايها الذين امنوا ان من ازواجكم
واولادكم عدوا لكم فاحذروهم

يا ايها الذين امنوا لا تلهكم اموالكم
ولا اولادكم عن ذكر الله

انما اموالكم واولادكم فتنة
والله عنده اجر عظيم

اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم
في بروج مشيدة

وان كان مثقال حبة من خردل
اتينا بها وكفى بنا حاسبين

الذين امنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله
الا بذكر الله تطمئن القلوب

فيها أنهار من ماء غير آسن

وأنهار من لبن لم يتغير طعمه

وأنهار من خمر لذة للشاربين

وأنهار من عسل مصفى

الذين يكنزون الذهب والفضة ولا
ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب
أليم يوم يحمى عليها في نار جهنم
فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما كنزتم لأنفسكم فذوقوا العذاب
بما كنتم تكنزون

ويهب لمن يشاء إناثا ويهب لمن يشاء
ذكورا ويهب لمن يشاء عقيما

والله أخرجكم من بطون أمهاتكم
لا تعلمون شيئا

هو الذي أخرج الذين كفروا من أهل
الكتاب من ديارهم لأول الحشر ما ظننتم
أن يخرجوا وظنوا الخ

فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك
من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و
أبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله على ~~القوم الظالمين~~
الكاذبين

در سوره مائده

ولتجدن أشد الناس عداوة للذين
آمنوا اليهود

ضربت عليهم الذلة والمسكنة

يا أيها الذين آمنوا إذا جاءكم المؤمنات
مهاجرات فامتحنوهن الله أعلم بإيمانهن
فإن علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن إلى
الكفار

وأنزل الذين ظاهروهم من أهل الكتاب

إذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة
ولا يستقدمون

فإذا كنت فيهم فأقمت لهم الصلوة

ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تأخر

يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك
تبتغي مرضات أزواجك

وإذ واعدنا موسى أربعين ليلة ثم اتخذتم
العجل من بعده وأنتم ظالمون ثم عفونا
عنكم من بعد ذلك لعلكم تشكرون

وواعدنا موسى ثلاثين ليلة وأتممناها
بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة

يخلق
والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة وما لا تعلمون

وداود وسليمان إذ يحكمان في الحرث إذ نفشت
فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها سليمان و
كلا آتينا حكما وعلما

واقصد في مشيك واغضض من صوتك إن أنكر
الأصوات لصوت الحمير

فانظر إلى حمارك ولنجعلك آية للناس وانظر إلى العظام
كيف ننشزها

مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا

تجملت تبغلت فان عشت تفيلت
لك التسع من الثمن فبالكل تصرفت

جواب دار

قل سلام فسوف يعلمون

ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر

ومن يضلل الله فلا هادي له

ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا

سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام
الى المسجد الاقصى

وما جعلناهم جسدا لا يأكلون الطعام

لا يكلف الله نفسا الا وسعها

لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا

سبحان الذي سخر لنا هذا

المال والبنون زينة الحيوة الدنيا

يا داود انا جعلناك خليفة في الارض

كفت نمرود خان ...

كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه

يا يحيى خذ الكتاب بقوة

١٦٢١

يا موسى اني انا الله وما محمد الا رسول الله

يا ابت استأجره ان خير من استأجرت
القوي الامين

والله يضاعف لمن يشاء

افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت

الم

احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا
آمنا وهم لا يفتنون الخ ولقد فتنا الذين من قبلهم

ما ظلمناهم ولكن انفسهم يظلمون

انا هديناه السبيل اما شاكرا واما
كفورا

قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون

والذين هم للزكوة فاعلون والذين هم عن اللغو معرضون

والذين هم على صلواتهم يحافظون

الذين هم على صلاتهم دائمون

اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس
هم فيها خالدون

الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما رزقناهم
ينفقون

ووصينا الانسان بوالديه احسانا
حملته امه كرها ووضعته كرها وحمله
وفصاله ثلثون شهرا

ان الله يغفر الذنوب جميعا الا من
يشرك به

يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم

ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه

اقتربت الساعة وانشق القمر وان
يروا اية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر
١٦٣ وكذبوا واتبعوا اهواءهم وكل امر
مستقر

نزدیک شد قیامت و شق شد قمر و اگر ببینند آیه
و اگر به بینند آیتی و معجزه رو می گردانند و میگویند
سحریست در استمرار داشته و تکذیب میکنند و متابعت
می کنند خواهش های نفس خود را و آرزوهای خود را
و حال آنکه هر امری بکاری خود برقرار است

بسمه تعالی

وداود وسليمان اذ يحكمان في الحرث اذ نفشت
فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها
سليمان وكلا اتينا حكما وعلما

ورفعناه مکاناً علیاً

کل من علیها فان

کل نفس ذائقة الموت

کل شیء هالک الا وجهه

وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفاً مسلماً وما انا من المشرکین

اینما تولوا فثم وجه الله

منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارة اخری

ومن ذریته داود وسلیمان ویوسف
وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین
عیسی انکفت ان شید شبر والح

ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه

لقد صدق الله الرؤیا لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین

ولا تقولن لشیء انی ... غداً الا ان یشاء الله سوره کهف

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول
فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصداً
تقدیر کرده اند

حضرت رضا میفرماید مؤمن باید سه سنت داشته باشد سنتی
از خدا سنتی از رسول سنتی از امام اما سنت امام فالصبر فی البأساء والضراء
در مقابلش هم خدا میفرماید والصابرین فی البأساء والضراء
در جای دیگر میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب

سنت رسول الله میفرماید با خلق خدا مدارا کردن است
خدا میفرماید خذ العفو وأمر بالمعروف واعرض عن الجاهلین

سنت خدا کتمان سر الخ

لا یخلد فی السجن الا ثلاث الاول المرتدة عن الاسلام
الثانی والسارق بعد القطع الید والرجل
الثالث والذی یمسک علی الموت

فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا

فلما رأوا العذاب قالوا آمنا

الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم

لا يفتنون

وما لي لا أبكي ولا أدري إلى ما يكون

و چرا من گریه نکنم و حال آنکه نمیدانم بکجا می باشد باز

مصيري وأرى نفسي تخادعني و

گشت من ... نفس خود را که مکر میکند مرا و

أيامي تخاتلني وقد خفقت عند

روزگار مرا که ... مرا و حرکت آمد نزد

رأسي أجنحة الموت فما لي لا أبكي

سر من بالهای مرگ پس چرا گریه نکنم

أبكي لخروج نفسي أبكي لظلمة قبري

گریه کنم برای جان کندن گریه کنم برای تاریکی گور

لسؤال منكر ونكير

165 أبكي لخروجي من قبري عريانا ذليلا

گریه کنم برای بیرون آمدن از قبر خود برهنه و خوار

حاملا ثقلي على ظهري أنظر مرة عن يميني

بردارنده بر پشت بار گناهان را که می نگرم یکبار از طرف راست خود

وأخرى عن شمالي إذ الخلائق في شأن

ودیگر بار از طرف چپ آن گاه که مردم در کاری

غير شأني لكل امرئ منهم يومئذ شأن

غیر کار منند برای هر یک از ایشان در آن روز کاری است بازدارنده

يغنيه

ارحم في هذه الدنيا غربتي وعند

رحم کن در این دنیا غریبی مرا و در نزد

الموت كربتي وفي القبر وحدتي و

مرگ سختی مرا و در گور تنهائی مرا و

وفي اللحد وحشتي [illegible] الترب

و در لحد خوف را و آنگاه که برانگیخته شوم

للحساب بين يديك ذل موقفي

برای حساب پیش روی تو خواری ایستادن گاهم را

وارحمني صريعاً على الفراش تقلّبني

و رحم کن مرا در حالی که افتاده باشم بر بستر که میگردانند مرا

أيدي أحبتي وتفضّل علي ممد

دستهای دوستان من و به بخش بر من در حالی

وداً على المغتسل يغسلني صا

که کشیده شده باشم بر جای غسل غسل دهند مرا خوبان

لح جيرتي وتحنّن علي محمولاً قد

همسایگان و مهربانی کن بر من در حالی که برداشته

تناول الأقرباء أطراف جنازتي

گیرند خویشان کنارهای جنازه را

وجد علي [illegible] لاً قد نزلت

و جود کن [illegible] در حالی که نقل شده باشم و فرود آمده ام

بك وحيداً في حفرتي وارحمني في

بتو تنها در گودال گور خود و رحم کن در

ذلك البيت الجديد غربتي

این خانه نو غریبی را

حتى لا أستأنس بغيرك يا سيدي

تا آنکه انس نگیرم بغیر تو ای آقای من

وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا

۲۸
سوره حشر جزء بیست

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ الی

در سوره مائده

وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ

عالم الذر

بسم الله الرحمن الرحيم وإذ أخذ ربك من
بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على
أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى شهدنا
أن تقولوا يوم القيمة عن هذا غافلين

ثم مسح صفحة ظهره اليمنى فخرج منه ذرية
بيضاء كهيئة الذر ثم مسح صفحة ظهرها
اليسرى فخرج منه ذرية سوداء كهيئة
الذر

قال ألست بربكم قالوا بلى

ليس محمد نبيكم قالوا بلى

ليس علي أميركم

وإذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح
وإبراهيم وموسى وعيسى ابن مريم وأخذنا منهم ميثاقا غليظا

وخلقنا الإنسان من ماء مهين ثم جعلناه
١٦٨ نطفة في قرار مكين

إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون

أن اشكر لي ولوالديك وإلي المصير
وبالوالدين إحسانا

وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها
أو ردوها

ومن آياته منامكم بالليل والنهار
وابتغاؤكم من ~~فضله~~ فضله إن في ذلك
لآيات لقوم يعقلون

وفيها ما تشتهيه الأنفس وتلذ الأعين
[illegible]

هل اتى على الانسان حين من الدهر
لم يكن شيئا مذكورا

قد خسر الذين قتلوا اولادهم سفها بغير
علم

ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك
كان عنه مسئولا

وما يعلم جنود ربك الا هو

ان شر الدواب عند الله الصم البكم
الذين لا يعقلون

كلما دخل عليها زكريا المحراب
وجد عندها رزقا قال انى يكون
لك هذا قالت هو من عند الله
ان الله يرزق من يشاء بغير
حساب

يا مريم اقنتي لربك واسجدي واركعي
١٦٩ مع الراكعين

ولقد خلقنا الانسان في احسن تقويم
فتبارك الله احسن الخالقين

ولهم قلوب لا يفقهون بها ولهم
اذان لا يسمعون بها ولهم اعين لا يبصرون بها
اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم
[illegible]

وجعل الليل سكنا

الف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته
اخوانا

تعاونوا على البر والتقوى

قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غورا
فمن يأتيكم بماء معين

وَاعلموا انما غنمتم من شيء فان لله
خمسه وللرسول ولذي القربى
واليتمى والمساكين وابن السبيل ٢

قالوا انا تطيرنا بكم لئن لم تنتهوا لنرجمنكم
وليمسنكم منا عذاب اليم ٣٦

ان الله اصطفى ادم ونوحا وال
ابراهيم وال عمران على العالمين
ذرية بعضها من بعض والله
سميع عليم

يا بني ادم قد انزلنا عليكم لباسا
يواري سواتكم وريشا ولباس
التقوى ذلك خير ذلك من
ايات الله لعلهم يذكرون

والذين يرمون ازواجهم ولم يكن
لهم شهداء الا انفسهم فشهادة
احدهم اربع شهادات بالله انه
لمن الصادقين

وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله
بالناس لرءوف رحيم

ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة يا ايها الناس
اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم

من قتل نفسا فكانما قتل الناس جميعا
ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا

ولا تنكحوا ما نكح اباؤكم من النساء ٢

اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام
كمن امن بالله واليوم الاخر ٢

نحن قسمنا بينهم معيشتهم في

اِنّ الله هو الرزاق ذى القوة المتين

وما من دابة الا على الله رزقها

ومن يتق الله يجعل له مخرجا

ويرزقه من حيث لا يحتسب

اِن الله يرزق من يشاء بغير حساب

وفي السماء رزقكم وما توعدون

وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها نحن نرزقك والعاقبة للتقوى

والله خير الرازقين

از قرآن

وَاٰتَیْنٰاهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً یعنی فرمود در کلّ شیء

مفضل بن عمر سؤال کرد از حضرت صادق وقت حجت برای
فرمود رخصت خدا نفرموده یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ
قُلْ اِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّی

در توحید مفضل

در سوره شوری اَلا اِنَّ الَّذینَ یُمارُونَ
۲ فِی السّاعَةِ لَفی ضَلالٍ بَعیدٍ سؤال کرد مفضل بن عمر از
عرض کرد حضرت صادق یمارون یعنی چه حضرت فرمود
فرمود بعضی میگویند که متولد شده که دیده که
ظاهر شد

مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبِيلِ
اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سَبعَ سَنا
بِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَ
اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

وَمَا أَنفَقتُم مِن شَيءٍ فَهُوَ يُخلِفُه

لَن تَنَالُوا البِرَّ حَتَّى تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموَالَهُم فِي سَبِيلِ اللَّهِ
ثُمَّ لَا يُتبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَلَا
أَذًى لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَلَا
خَوفٌ عَلَيهِم وَلَا يَحزَنُونَ

قَولٌ مَعرُوفٌ وَمَغفِرَةٌ خَيرٌ مِن صَدَقَةٍ
يَتبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبطِلُوا صَدَقَاتِكُم
بِالمَنِّ وَالأَذَى كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ
رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤمِنُ بِاللَّهِ وَاليَومِ
الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفوَانٍ عَلَيهِ تُرَابٌ
فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلدًا لَا يَقدِرُونَ
عَلَى شَيءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهدِي القَومَ
الكَافِرِينَ

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ اَموَالَهُمُ ابتِغَاءَ
مَرضَاتِ اللّٰهِ وَتَثبِيتًا مِّن اَنفُسِهِم كَمَثَلِ
جَنَّةٍ بِرَبوَةٍ اَصَابَهَا وَابِلٌ فَاٰتَت
اُكُلَهَا ضِعفَينِ فَاِن لَّم يُصِبهَا وَابِلٌ
فَطَلٌّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِيرٌ

غفور حلیم

در سوره بقره

لا یؤاخذکم الله ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله

در سوره آل عمران

ولقد عفا الله عنهم ان الله غفورٌ حلیم

در سوره مائده

عفا الله عنها والله غفورٌ حلیم

در سوره والصافات

درباره حضرت اسمعیل فبشرناه بغلامٍ حلیم

در سوره توبه

درباره حضرت ابراهیم اِنَّ ابراهیم لأوّاهٌ حلیم

سوره النساء آیه ۱۱ [illegible]

يُوصِيكُمُ اللهُ فِي اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ

توصیه خداوند در اولاد و ارث می‌کند

وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَىٰ بِبَعْضٍ

اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ

لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ

وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ

[illegible]

وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ

وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

[illegible]

نحن معاشر الانبياء لا نورث ما ترکناه صدقة

عمل نیک اجر بدید

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى

آیه خواب [illegible]

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم
مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

برادی غزی ٤

قال ربنا انی اسکنت من ذریتی عند
بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل
افئدة من الناس تهوی الیهم —

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم ایاما معدودات
فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة
من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید
بکم العسر

ای انانیکه ایمان اورده اید نوشته شد برای شما صیام را
یعنی روزه رمضان را همچنانیکه نوشته شده است برای انهائی

پیش از شما بودند در روزهای شمرده شده که ماه رمضان باشد
پس هر که باشد از شما مریض یا باشد در سفر پس شماره
آن روزه بگیرد بعد از خوب شدن از مرض یا بعد از مراجعت
از سفر — اراده میفرماید خدا تعالی برای شما اسانی را
و اراده نمیکند سختی و تنگی را برای شما

أرى علل الدنيا عليّ كثيرة
وصاحبها حتى الممات عليلُ

وإني لمشتاقٌ إلى من أحبه
فهل لي إلى من قد هويت سبيلُ

لكل اجتماعٍ من خليلين فرقةٌ
وكل الذي دون الفراق قليلُ

وإن افتقادي فاطماً بعد أحمدٍ
دليلٌ على أن لا يدوم خليلُ

وكيف هناك العيش من بعد فقدهم
لعمرك شيءٌ ما إليه سبيلُ

لعمرك

سيعرض [illegible] وتنسى مودتي
ويظهر بعدي للخليل عديلُ
إذا انقطعت يوماً من العيش مدتي
فإن بكاء الباكيات قليل

نفسي على زفراتها محبوسةٌ
يا ليتها خرجت مع الزفرات
لا خير بعدك في الحياة وإنما
أبكي مخافة أن تطول حياتي

علمک یوسف

نحن نقص احسن القصص

اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی
رایت احد عشر کوکبا والشمس و
القمر رایتهم لی ساجدین
یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک
فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان
عدو مبین

حضرت رسول

فرمود ماه روی والضحی وشاه موی واللیل
اذا سجی برگزیده ما ودعک ربک
وما قلی پسندیده وللاخرة خیر لک من
الاولی شفاعت کننده ولسوف یعطیک
ربک فترضی پرورنده الم یجدک یتیما
فآوی راه نماینده ووجدک ضالا فهدی عائلا
فاغنی یتیم نواز اما الیتیم فلا تقهر

حضرت رسول

وکارساز واما السائل فلا تنهر صاحب نعمت
واما بنعمة ربک فحدث سلام کی محمد شفیع ۱۲

[illegible]

سرور انبیاء مرسلین [illegible] اولیا و [illegible]
افضل از املاک تحیتی مقربین سید [illegible] محمد علیه السلام الی

صاعد مصاعد قاب قوسین او ادنی و عارج معارج دنی
فتدلی افضل انبیاء رسل و اکمل خلق الله و اول شافع
عرصات و باعث ایجاد کائنات راه نمای گمراهان و پیشوای
بی‌نوایان حبیب پروردگار پیغمبر مختار محمد علیه السلام الی

خواجه دو سرا شاه سریر لولاک لما خلقت الافلاک محمد علیه

سافر بقرب سبحان الذی اسری و بلبل بوستان و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی حضرت خاتم النبیین الی

حضرت سید انبیاء و رسل و شمع باغ کل و نو گل و ما نثور باهر قل
و نعا کند شریل محمد مصطفی الی

خاتم رسل هادی سبل شد مطلق خرامه رحمة فیض مقدم
نور مکرم جود مجسم حق مطلق پدر دنیا صدر شد احمد رسل
فیض مطلق عشق کامل عقل کل مجمع کائنات مظهر سماء
و مصداق صفات احمد محمود ابو القاسم

[illegible]

حضرت [illegible] دلدل و چابک سوار براق
سبحان الذی اسری احمد مصطفی

والصلاة والسلام علی اخر الورا نسبا و اشرف
الانبیاء حسبنا المنصوص به خطر النبوه والمخصوص
به ختم الرسالة معدن العلم و منبع الاسرار مهبط
الوحی و مرجع الابرار محمد المحمود ابو القاسم تحلی

فرید وقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین
ومولی الموالی وقائد الغر المحجلین نفس رسول وزوج البتول
سیف الله المسلول وماحی الکفره قسیم النار والجنة صدیق
الاکبر والفاروق الاعظم وذی نورین المعظم کاشف الکربات
حلال المشکلات باب المدینه صاحب الوقار وسکینه صاحب
البراقع وتل مطهر واخ رسول المجتبی صاحب الرجی
الشمس ضحی الامام المبین الانزع البطین صاحب لا ابتغی
اشارات به شفیها وانطاعن بالرمح وصاحب المرتضی
الحیات تحت کرتر ما تم طوبی وسقر الهر نات
اسد الله الغالب الخ

سلطانی که سر ارتضا برگزیده شد استقام شاه ولایت
خورشید منیر هدایت زبیده تبر سلوک وقائم مقام شد
هر دو بخش علی ابن ابی طالب الخ

اول شعلة الولایه ومطلع نجم الهدایة مرکز
دائرة الشرافه ومشرق سریر الخلافه یده الیمنی
المبسوطة فی الاخلاق وعینه الناظره فی
الحقایق رافع اعلام العلم والیقین وقاطع اعناق
المشرکین الضالین زوج البتول واخ الرسول
یعسوب الدین وامام المتقین اسد الله الغالب
ومظهر العجائب علی بن ابی طالب الخ

شهریار زمان خداوند زمین و آسمان فرخ نام که نام ولایت
و مهر بر اجام امامت و وصایت تا ... تار و جنت
... قاتل الکفره ... علی بن ابی طالب

شهریار ولی ... قدرت پروردگار ... لاهوت
و مالک ممالک ملکوت غضنفر ... سلطان عرش سریر علی عالی

شیر بیشه شجاعت و نهنگ لجه سخاوت صدر نشین ...
و یکه تاز میدان عرصه لافتی مرکز دائره هدایت
دانه خط ولایت اسدالله الغالب کل غالب علی الخ

برهان الواصلین یعسوب الدین غرة المهاجرین و صفوة
الهاشمیین حیدر کرار ... کنند ...
... شجاعت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... الخ

سلطان ... رضا ... سند ... شاه
ولایت خورشید ... و قائم مقام سند ...
... علی ابن ابی طالب الخ

وارث علم اولیین و آخرین مروج احکام قرآن
مبین حافظ شرع مبین مقتدای اصحاب الیمین
... مخصوص با کرامت ... سلام علی آل یس اسدالله
الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب سیف الله
المضارب و نجم ثاقب مظهر العجائب و مظهر الغرائب
و نقطه دائره المطالب ... الفقراء
والمساکین علی الخ حضرت رضا ...
خرقه پوش صومعه زهد ... علی بن موسی الرضا

امام زمان
... دوران و غوث الایام و غیاث الانام و ...
... القرآن و ترجمان الوحی ... الله ...
الارض قسطا و عدلا ... ملئت ظلما و جورا
... الوفا

ما ننسخ من آية [illegible]
نسها أو مثلها

حضرت رضا

حرفه بزرگی صومعه زهد در رضا شاه سریر ارتضی
علی بن موسی رضا

علمای

سلمان زمان اباذر دوران مقتدای جهان علامه دوران
جامع معقول و منقول ... العارف بالله العالم
بالله حجة الاسلام والمسلمین آیات الله فی العالمین

تحصنت بذي الملك والملكوت واعتصمت
بذي العزة والجبروت واستعنت بذي القدرة
واللاهوت من كل ما أخاف وأحذر ٣

اللهم صل على محمد بن عبد الله النبي المرسل
وعلي بن ابي طالب المرتضى والحسن بن علي
المجتبى والحسين بن علي الشهيد وعلي بن الحسين
محمد بن علي الباقر وجعفر بن محمد الصادق
وموسى بن جعفر الكاظم وعلي بن موسى الرضا
ومحمد بن علي الجواد وعلي بن محمد الهادي
والحسن بن علي العسكري والحجة بن الحسن

٢ توكلت على الحي الذي لا ينام ولا يموت
دخلت في حفظ الله وفي حرز الله وحمى الله ما شاء الله
من شر البرية أجمعين بحق بسم الله الرحمن الرحيم بحق كهيعص
بحق حمعسق بحق اياك نعبد واياك نستعين فسيكفيكهم الله
وهو السميع العليم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

الصلوة والسلام على اول العدد وصاحب الابد
الذى روحه نسخة الاحدية فى اللاهوت وجسده
صورت المعانى الملك والملكوت وقلبه خزانة
حى الذى لا يموت طاوس الكبريا وحمام الجبروت
شعشعة الازلية وحقيقة التوحيد الالهية العبد المؤيد

خطبه عذريه

الحمد لله الذى علا بتوحيده ودنى فى تفريده
وجل فى سلطانه وعظم فى اركانه احاط بكل شئ
علما وهو فى مكانه وقهر جميع الخلق بقدرته
وبرهانه حميدا لم يزل محمودا لا يزال مجيدا لا
يزول مبدء ومعيد وكل امر اليه يعود
بارى المسموكات وداحى المدحوات
سبوح قدوس رب الملائكة والروح

[illegible] كريمة متطول
على من [illegible] يحظ كل عين والعيون لا
تراه كريم رحيم ذو اناة قد وسع كل شئ رحمته
ومنّ على جميع خلقه بنعمته لا يعجل بانتقامه ولا
يبادر بما استحقو من عذابه قد فهم السرائر
وعلم الضمائر ولم تخف عليه المكنونات

[illegible]

الحمد لله [redacted] اول قبل الانشاء والاخر
بعد فناء الاشياء العليم الذي لا ينسى من ذكره
ولا ينقص من شكره ولا يخيب من دعاه ولا
يقطع رجاء من رجاه والصلوة والسلام
على سيد الانبياء وخير الاولياء وافضل
الاصفياء واعلى الازكياء واكمل السعداء
نبي الرحمة وشفيع الامة وكاشف الغمة
وينبوع الحكمة وامام الائمة سيدنا
ونبينا وحبيب قلوبنا وطبيب امراض نفوسنا
ابي القاسم محمد صلى الله عليه واله وعلى اله الطيبين الطا
هرين المعصومين المنتجبين الهد
المهديين المطهرين الهادين ولعنة الله
على اعدائهم وممالقيهم وغاصبي حقوقهم ومنكري

فضائلهم ومنافقيهم والشاكين فيهم والمنحرفين
عنهم ابد الابدين ودهر الداهرين من
الان الى قيام يوم الدين

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون
ولا يحصي نعمائه العادون ولا يؤدي
حقه المجتهدون الذي لا يدركه بعد الهمم
ولا يناله غوص الفطن ليس لصفته حد محدود
ولا نعت موجود ولا وقت معدود ولا
اجل ممدود فطر الخلائق بقدرته ونشر
الرياح برحمته ووتد بالصخور ميدان ارضه
والصلوة والسلام على قطب دائرة العالم و
فخر ولد ادم ابي القاسم محمد صلى الله عليه واله

الصلوة والسلام على النبي الامي العربي الهاشمي
القرشي المكي المدني الابطحي التهامي السيد البهي
السراج المضيء الكوكب الدري صاحب الوقار والسكينة
المدفون بالمدينة العبد المؤيد والرسول المسدد
المصطفى الامجد المحمود الاحمد حبيب اله العالمين
وسيد المرسلين وخاتم النبيين وشفيع المذنبين
ورحمة للعالمين ابي القاسم محمد صلى الله
(عليه واله وسلم)

حبيب حسبي ونجيب نسبي - وطبيب ادبي
نبي - مصطفى الاكرم بالخلق على الخلق
جميعا - مجتبى الاقدم في علم علوم الادبي
واخيه الشرف الهاشمي من ال قريش
مرتضى الاعلم والاعظم بعد نبي

جامع الفضل ولي وكريم هو ربه - قامع
الكفر وصي لنبي قرشي - وبزهراء
بتول هي من صلب رسول - وبخلق
حسن ثم حسين ابن علي - وبسجاد امام
الحرم ذي الثفنات - اعم الال الكريم
الاب والام الزكي - ثم بالباقر من
اظهر اسرار علوم - ثم بالصادق ذي
مذهب حق علوي - وبموسى الكاظم
الغيظ من المجرم حلما - وبسلطان
غريب وشهيد عنبي - وبذي الجود
جواد الشرف العترة هاد - وبأوصاف
تقي ونقي رضوي - وبهاد الحسن
العسكري نال علوا من ولايات حسين وعلوم حسني

إنّ أروى ظهر نُحاك بنان البيان
وأسنان الأقلام حمد الله تعالى سبحانه
على تواتر نعمائه الظاهرة الزاهرة وترادف
الآئه المتوافرة المتكاثرة ثمّ الصلوة

إنّ أروى زهر يخرج في رياض الكلام من الأكمام
وأبهى حبر نحاك بنان البيان وأسنان الأ
قلام حمد الله تعالى سبحانه على تواتر نعمائه الظاهرة
الزاهرة وترادف الآئه المتوافرة المتكاثرة ثمّ
الصلوة على نبيّه من أشرف خواتم الأنام
وعلى آله وأصحابه الأئمة الأعلام ولازمة
الإسلام محمّد المبعوث

ومهديّ هدى الخلق وبالخلق إماما —
يضرب السيف من الله بحكم ازليّ — استجب
دعوة من اغرق في بحر ذنوب — واجبا
منك بجاه نبيّ ووليّ —

اللهم صل وسلم وزد وبارك على البضعة الجلية الجميلة المعصومة
المظلومة الكريمة النبية المكروبة العليلة ذات الأحزان
الطويلة في المدة القليلة الوفية الحليمة العفيفة
السليمة المجهولة قدرا والمخفية قبرا المدفونة سرا
والمغصوبة جهرا سيدة نساء الأئمة الحوراء أم الأئمة
النقباء النجباء بنت خير الأنبياء الطاهرة المطهرة
البتول العذراء فاطمة التقية النقية الزهرا
صلوات الله وسلامه عليها

الصلوة والسلام على الرسول المحمود وسيلة كل الموجود وغاية كل
مقصود مقتضى قانون نظام عالم الوجود مؤسس أساس
ارتباط الغيب والشهود وآله الغر الميامين مظاهر الإفاضة
والجود

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلى ... تباركت تعطي من تشاء وتمنع

الهي وخلاقي وحرزي وموئلي ... اليك لدى الاعسار واليسر افزع

الهي لئن جلت وجمت خطيئتي ... فعفوك عن ذنبي اجل واوسع

الهي لئن اعطيت نفسي سؤلها ... فها انا في روض الندامة ارتع

الهي ترى حالي وفقري وفاقتي ... وانت مناجاتي الخفية تسمع

الهي فلا تقطع رجائي ولا تزغ ... فؤادي فلي في سيب جودك مطمع

الهي اجرني من عذابك انني ... اسير ذليل خائف لك اخضع

الهي فآنسني بتلقين حجتي ... اذا كان لي في القبر مثوى ومضجع

الهي

الهي لئن عذبتني الف حجة ... فحبل رجائي منك لا يتقطع

الهي اذقني طعم عفوك يوم لا ... بنون ولا مال هنالك ينفع

الهي لئن لم ترعني كنت ضائعا ... وان كنت ترعاني فلست اضيع

الهي اذا لم تعف عن غير محسن ... فمن لمسيء بالهوى يتمتع

الهي لئن فرطت في طلب التقى ... فها انا اثر العفو اقفو واتبع

الهي ذنوبي بذت الطود واعتلت ... وصفحك عن ذنبي اجل وارفع

الهي لئن اخطأت جهلا فطالما ... رجوتك حتى قيل ما هو يجزع

الهي ينجي ذكر طولك لوعتي ... وذكر الخطايا العين مني يدمع

الهي

إلهي أقلني عثرتي وامح حوبتي   فإني مقر خائف متضرع

إلهي أنلني منك روحاً ورحمة   فلست سوى أبواب فضلك أقرع

إلهي لئن أقصيتني أو أهنتني   فمن ذا الذي أرجو ومن ذا المشفع

إلهي لئن خيبتني أو طردتني   فما حيلتي يا رب أم كيف أصنع

إلهي حليف الحب بالليل ساهر   يناجي ويدعو والمغفل يهجع

وكلهم يرجو نوالك راجياً   برحمتك العظمى وفي الخلد يطمع

إلهي يمنيني رجائي سلامة   وقبح خطيئاتي علي يشنع

إلهي فإن تعفو فعفوك منقذي   وإلا فبالذنب المدمر أصرع

إلهي

إلهي بحق الهاشمي وآله   وحرمة أبرار هم لك أخشع

إلهي فانشرني على دين أحمد   منيباً تقياً قانتاً لك أخضع

ولا تحرمني يا إلهي وسيدي   شفاعته الكبرى فذاك المشفع

فصل عليه ما دعاك موحد
وناجاك أخيار ببابك ركع

يا ذا المعالي عليك معتمدي   طوبى لعبد تكون مولاه

طوبى لمن بات خائفاً وجلاً   يشكو إلى ذي الجلال بلواه

إذا خلا في الظلام مبتهلاً   أكرمه ربه ولباه

لبيك لبيك عبدي أنت في كنفي   وكلما قلت قد سمعناه

صوتك تشتاقه ملائكتي   وعذرك الليل قد قبلنا
سل ما تشاء بلا خوف ولا وجل   ولا تخف انني انا الله
يا رب ان عظمت ذنوبي كثرة   فلقد علمت بان عفوك اعظم
ان كنت لا يرجوك الا محسن   فمن الذي يدعوا ويرجو المجرم
ما لي اليك وسيلة الا التقى   وجميل ظني ثم اني مسلم

بیا تا برآریم دستی ز دل   که نتوان برآورد فردا ز گل
بفصل خزانش نبینی درخت   که بی برگ ماند ز سرمای سخت
برآرد تهی دستهای نیاز   ز رحمت نگردد تهیدست باز
قضا خلعتی نامدارش دهد   قدر میوه در کنارش نهد
مپندار از آن در که هرگز نبست   که نومید گردد برآورده دست

همه طاعت آرند و مسکین نیاز   بیا تا بدرگاه مسکین نواز
چو شاخ برهنه برآریم دست   که بی برگ از این بیش نتوان نشست
خداوندگارا نظر کن بجود   که جز جرم ناید ز ما در وجود
گناه آید از بندهٔ خاکسار   بامید عفو خداوندگار
کریما برزق تو پرورده‌ایم   بانعام عام تو خو کرده‌ایم
گدا چون کرم بیند و لطف و ناز   نگردد ز دنبال بخشنده باز
چو ما را بدنیا تو کردی عزیز   بعقبی همین چشم داریم نیز
عزیزی و خواری تو بخشی و بس   عزیز تو خواری نبیند ز کس
خدایا بعزت که خوارم مکن   بذل گنه شرمسارم مکن

مرا شرمساری ز روی تو بس / دگر شرمسارم مکن پیش کس

مسلط مکن چون منی بر سرم / ز دست تو به گر عقوبت برم

بگیتی بتر زین نباشد بدی / جفا بردن از پیش همچون خودی

کرم بر سر افتد ز تو سایهٔ / سپهرم بود کمترین پایهٔ

اگر تاج بخشی سر افرازدم / تو بردار تا کس نیندازدم

خدایا بذات خداوندیت / باوصاف بیمثل و مانندیت

بلبیک حجاج بیت الحرام / بمدفون یثرب علیه السلام

بتکبیر مردان شمشیر زن / که مرد وغا را شمارند زن

بطاعات پیران آراسته / بصدق جوانان نوخاسته

که ما را در آن ورطهٔ یک نفس / ز ننگ دو گفتن بفریاد رس

امید است از آن که طاعت کنند / که بی طاعتان را شفاعت کنند

به پیران پشت از عبادت دوتا / ز شرم گنه دیده بر پشت پا

که چشمم ز روی سعادت مبند / زبانم بوقت شهادت مبند

چراغ یقینم فرا راه دار / ز بد کردنم دست کوتاه دار

فقیرم بجرم گناهم مگیر / غنی را ترحم بود بر فقیر

چرا باید از ضعف حالم گریست / اگر من ضعیفم پناهم قویست

تو دانائی آخر که قایم نیم / توانای مطلق توئی من کیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ای آنکه بملک خویش پاینده تویی / در ظلمت شب صبح نماینده تویی
کار من بیچاره فرو بسته شده / بگشا خدایا که گشاینده تویی

ای ذات تو بر کل ممالک مالک / در راه روان کوی عشقت سالک
ما وصف ترا از کلام تو میگوییم / انت الباقی و کل شیء هالک

ای ذات تو بر کل ممالک شده فرد / سر بر خط بندگیت داده زن و مرد
از جمله کاینات کافر گردند / بر دامن کبریات ننشیند گرد

ای آنکه منزهی ز بی همتایی / کس را نبود ملک بدین زیبایی
مردم همه خفته‌اند و در ره بسته / یا رب تو در لطف بما بگشایی

ای خالق ذو الجلال ای بار خدای / تا چند روم در بدر و جا بجای
یا خانه امید مرا در بربند / یا قفل مهمات مرا در بگشای

یا رب بکرم بر من درویش نگر / یا رب دو دیده بیمار بخش
صد بار بلطف و کرم بخشیدی / این بار بسلطان خراسانم بخش

یا رب برسالت رسول الثقلین / یا رب بغزا کننده بدر و حنین
عصیان مرا دو نیمه کن در عرصات / نیمی بحسن بخش و نیمی بحسین

یا رب بعلی ابن ابی طالب و آل / آن شیر خدا و شه جهان جل جلال
کاندر ره محمد ربی بغداد همه / اندر دم نزع و قبر دهد کام زلال

یا من ملک ها جزو وجود بیدیک / عن غیرک انا عزمت وانهلت الیک
یا لی عمد جاهاه اسطهر به / قد جئتک راجیا توکلت علیک

ای از عدم آورده وجود تو جو / در حکمت خویش کرده نابود بدید
من بنده عاصی و تو با این همه جود / بنمای گناه آن مرا ای معبود

یا رب بمحمد و علی و زهرا
آن آل عبا [illegible]

کز لطف برآر حاجتم در دو سرا
بی منت خلق یا علی الاعلی

یا رب ز قناعتم توانگر گردان
وز نور یقین دلم منور گردان

احوال من سوخته سرگردان
بی منت مخلوق میسر گردان

در هر سحر [illegible] گویم راز
بر درگه تو همی کنم عجز و نیاز

بی منت بندگان ای بنده نواز
کار من بیچاره درمانده بساز

آنی تو که حال دل نالان دانی
احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی
ور دم نزنم زبان لالان دانی

یا رب تو برحمت دل ما را جان ده
درد همه را ایصا بر درمان ده

این بنده نداند که چه میباید خواست
داننده تویی هر آنچه دانی آن ده

یا رب ز قناعتم توانگر گردان
وز نور یقین دلم منور گردان

احوال من سوخته سرگردان
بی منت مخلوق میسر گردان

یا رب دل پاک و جان آگاهم ده
آه شب و گریه سحرگاهم ده

در راه خود اول ز خودم بیخود کن
آنگه بیخود ز خود بخود راهم ده

دارم گنهی که پشت ایمان شکند
بازار بتان و بت پرستان شکند

بار گنهم اگر بمیزان سنجند (بسنجند)
ترسم که بروز حشر میزان شکند

ألا يا أيها المأمول في كل حاجة ... إليك شكوت الضر فارحم شكايتي

ألا يا رجائي أنت كاشف كربتي ... فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي

فزادي قليل ما أراه مبلغي ... أللزاد أبكي أم لبعد مسافتي

أتيت بأعمال قباح ردية ... وما في الورى خلق جنى كجنايتي

أتحرقني بالنار يا غاية المنى ... فأين رجائي فيك وأين مخافتي

يا رب إن عظمت ذنوبي كثرة ... فلقد علمت بأن عفوك أعظم

إن كان عبدك لا يرجوه إلا محسن ... فمن الذي يرجو ويدعو المجرم

ما لي إليك وسيلة إلا التقى ... وجميل ظني ثم إني مسلم

محمد [illegible] عظيم [illegible]

١ إنك لعلى خلق عظيم ٢ وسع كرسيه السموات والأرض [illegible] العظيم ٣ [illegible] العظيم

٤ [illegible] بلاء عظيم ٥ ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم

٦ سبحانك هذا بهتان عظيم ٧ إن زلزلة الساعة شيء عظيم ٨ إن الشرك لظلم عظيم

٩ إن كيدكن عظيم سورة يوسف

ولادت حضرت در روز جمعه طلوع آفتاب بقولی شب جمعه
وقت طلوع صبح یا وقت ظهر بقولی دوشنبه نزد غروب آفتاب
سنه ۱ از هلاکت اصحاب فیل بقولی بعد از هلاک بچهل پنج روز
یا به پنجاه روز بقولی روز دهم ربیع اول یا دهم یا یازدهم

ولادت در شعب ابوطالب که معروف است در خارج مکه
بعضی میگویند در خانهٔ ابی طالب که در اصل مکه است

مادرش

مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب
در سال ششم یا چهارم از ولادت حضرت وفات کرد مادر
رضاعی بعضی میگویند ثویبه زوجه ابی لهب بعضی میگویند زوجه
حارث بن عبد العزای بعضی میگویند حلیمه سعدیه است

عدد اولاد

بعضی میگویند از حضرت خدیجه چهار پسر قاسم عبدالله طیب طاهر
بعضی میگویند همان دو پسر و چهار دختر زینب ابی العاص بعد
گرفت رقیه عتبه پسر ابی لهب طلاق داد و ام کلثوم هم ابن دیگر
گرفت او هم طلاق داد و رقیه را عثمان گرفت بعد ام کلثوم را گرفت
و در مدینه است ابراهیم از ماریه قبطیه است

پدرش عبدالله است فرزند عبد المطلب است

مباهله روزش اختلاف دارد در ماه ذیحجه
بعضی ۲۱ گفته بعضی بیست ۲۴ چهارم بعضی
۲۵ بعضی بیست ۲۷ یا هفتم مشهور است
بیست ۲۴ چهارم

بعثت پیغمبر ...

زوال روز دوشنبه بیست هفتم ماه رجب ...
از عمرش چهل سال چهار ماه یازده روز گذشته بود که در
در سنه از تعینی عام الفیل بعضی میگویند دوازدهم ربیع
اول عمر حضرت چهل سال شش روز کم داشت بعضی میگویند
با هفدهم یا هیجدهم یا بیست چهارم ماه مبارک رمضان این
بعثت در کوه حرا که جبرئیل آمد سوره اقرء نازل کرده است

هجرت

در روز غره ربیع اول سال سیزدهم از بعثت در سال پنجاه
سه از تولد که پنجاه سوم از عام الفیل باشد از خوف
از مکه بیرون رفت در روز دوشنبه ربیع اول دوازدهم
داخل مدینه شد صلواة ظهر

وفات

روز دوم ربیع اول بعضی میگویند دوم شهر صفر بعضی میگویند
هشت بیست هفتم شهر صفر المظفر ... اره

زعفران ساده ... مرصع لطلای سرخ
و چهار ... یازده ... از طلا ...
سلطان ... که حضرت ...

ولادت علی بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف

سیزدهم ماه رجب سال دهم از بعثت وفات نمود
مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
مربیه رسول خدا و اول زنی است که بیامده با رسول خدا
از مکه هجرت بمدینه نموده اول کسیکه بشارت پیغمبرا داده به
ابوطالب زوج خود شنید و ابوطالب بوی گفت که
ترا فرزندی خواهد خدا بید بعد از سی سال دیگر همه صفات
نبل ... اینجا مولده است دون نبوت

روایت است که عابدی بود لعقوب نام که ابوطالب
بدیدن او رفته بود عابد دعا کرد ... سیبی تازه
در عوض بوی داده گفت این میوه بهشت است و منشاء
نطفه وصی قائم پیغمبران است ابوطالب تمام از را خورد
تمه داد به فاطمه بنت اسد در همان شب نطفه علی بسته
شد

تولد روز

تولد سیزدهم رجب بعضی هفتم بقول شاذی ... سعبان

عمر علی

بقول نادری یا بر ... قول اول صحیح تر

روز جمعه وقت ظهر یا چاشت مادرش فاطمه بنت اسد
درد دل گرفت کمان حمل نداشت جهت شفا بخانه کعبه
رفت دیوار شکاف یافت مادر داخل خانه شد سقف شکافته
شد حوا و مریم و آسیه و ساره با حوریان بهشت با طشت طلا و ابریق
طلا و حریر بهشتی با تولد ... سجده کرد و فرمود جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا سنه هزار و پنجاه سال
از تاریخ اسکندر رومی سی سال بعثت پنجم از عام الفیل
و قول ارجح سی سال از عام الفیل گذشته بوده
ده سال قبل از بعثت پیغمبر متولد شد

عدد زنهای صحیح

سوای کنیزان خاصه دوازده زن نکاح درست بعد از فاطمه

عدد اولاد

بقولی سی و هفت دوازده پسر پانزده دختر بقولی
اصح سی و سه نفر هفده پسر شانزده دختر

و وفات

روز شنبه بیست یکم رمضان ضربت صبح سر را ابن ملجم

عمر علی عمرش خلافت در مدینه

... سال و دو ماه هفت روز سی و سه سال
و هفت ماه یا سیزده روز با رسول خدا بود ده سال چهارده
روز قبل از بعثت بیست و دو سال هفت ماه بکرور بعد از
بعثت و بقیه حیات سی سال بعد از رسول . تمام خلافت ابابکر عمر عثمان
بیست پنج سال طول کشید خلافت ابابکر دو سال سه ماه هفت روز
خلافت عمر ده سال شش ماه خلافت عثمان سیزده سال کسری
خلافت علی بعد از عثمان چهار سال نه ماه کسری در روز
بقولی چهار سال شش ماه

مدت سال عمر علی

شصت سه
بقولی

بقولی شصت پنج سال بقولی شصت هفت سال
بقولی شصت هشت سال

عید غدیر خم

روز هیجدهم ذالحجه الحرام

بعضی گفته اند روز شنبه ۲۳ چهارم ماه ذالحجه
بعضی ۲۵ بعضی ۲۷ بعضی شنبه ۲۱ بعضی ۲۴

فاطمه زهرا

پدرش محمد مادرش خدیجه [illegible]

عمرش هجده سال تولد صحیح بیستم جمادی [illegible] یک [illegible]

ماندە روز بیستم جمادی الثانی بعد از پدر هفتاد و پنج روز

روایت یکصد روز بقولی چهار ماه اختلاف است

بقولی شش ماه بقولی سه ماه اصح هفتاد و پنج روز است

وفات

پانزدهم جمادی الثانی

عدد اولاد پس

دو پسر حسن و حسین و دو دختر زینب کلثوم

محسن سقط شد

پدرش [illegible] سیم از هجرت در زمان

پادشاهی [illegible] بعضی میگویند وفات نیز در [illegible] بعضی میگویند

سال دوم از هجرت بود در روز قبل از جنگ بدر بعضی گفتند

ولادت در ماه مبارک رمضان بود بعضی میگویند اصح سیم

ماه شعبان بود چهل روز قبل جنگ بدر بعضی گفتند شش ماه

متولد شد بعضی گفتند نه ماه وفات

چهارم جمادی الاول بقولی هفتم صفر

عدد زن وفات بقولی هفتم صفر ۲۸ صفر

هفت چهار زن نکاح داشت سوای کنیزان خاصه اعراب

جعده بود که او را بطمع یزید زهر داد شهید کرد در بقیع

مدفون است در مدینه عدد اولاد حضرت

بعضی میگویند پانزده پسر و دو دختر بعضی هشت پسر

[illegible] دختر بعضی نه پسر و نه دختر

بعضی دوازده پسر و پنج دختر عمر شریفش

بعضی گفتند چهل هشت سال بعضی گفتند چهل هفت سال

نه ماه بعضی شش ماه بعضی چهار ماه ۴۶ ماه روز

پانزده روز بعضی هم پنجاه سال گفتند

۳۰۵ روز ۱۷ ماه [illegible]

پدرش علی مادرش فاطمه [illegible]

وفات امام حسن هفت ماه بود که بزرگ بود تولد در روز پنجشنبه سیم

ماه شعبان بعضی پنجم ماه بعضی پنجم ربیع اول

بعضی یکم ربیع اول شش ماه متولد شد در مدینه

پادشاهی یزدجرد

عمر

پنجاه هفت سال بعضی میگویند پنجاه هشت سال

بعضی میگویند پنجاه شش سال نه ماه بعضی چهار ماه

بعضی پنجاه هفت و دو ماه اختلاف است

عدد زن و جاریات

یک زن نکاح داشت سوای کنیزان خاصه

شهربانو بود که رئیس شاه زنان بوده بعد از پسر دارا در مدینه

حضرت گذشت شهربانو مدت امامت سی و یازده سال

عدد اولاد

بعضی چهار پسر و دو دختر بعضی شش پسر و سه دختر

بعضی ربیع پسر و چهار دختر علی اکبر علی اوسط علی اصغر

عبدالله محمد جعفر این ها در کربلا شهید شدند علی اکبر که

امام زین العابدین باشد

زین العابدین [illegible] مادرش شهربانو

[illegible] روز جمعه [illegible] در مدینه

عمرش پنجاه هفت سال بعضی پنجاه هشت سال

بغیر یک پیرزنند بعضی پنجاه سی سال بعضی پنجاه

یک سال نوشتند سی ماه چهار ماه سی روز ۲ روز

۲۳ روز ۵ روز ۱۱ روز | تولد ماه [illegible] اول / بعضی ماه [illegible]

بعضی ماه [illegible] رجب بعضی پنجم ماه شعبان پنجم ربیع اول

عدد زن و جاریات [illegible] نکاح داشت [illegible] دختر

امام حسن ام عبدالله [illegible] بود امام محمد باقر از او داشت سایر

بچها از کنیزان است بعد از پدر ۳۴ سال و دو روز [illegible]

گرد امامت اختلاف است چهار سال [illegible] سال ۳۴ چهار سال

عدد اولاد

بعضی هفت پسر و هفت دختر بعضی سوای هفت

دیگر نوشته است بعضی یازده پسر و پنج دختر یک پسر

امام محمد باقر یکی ابراهیم زید

وفات

در دوازدهم محرم بعضی میگویند هیجدهم محرم بعضی هم

بیست پنجم محرم در زمان خلافت هشام بن عبدالملک

در آن سال را امام [illegible] بدر [illegible] وفات

[illegible]

امام محمد باقر پنجم

پدرش زین العابدین مادرش ... ام عبدالله
دختر امام حسن مادر او ام فروه بنت قاسم بن محمد بن
ابی بکر است قول اصح مادرش اسماء بنت عبدالرحمن
بن ابابکر از این جهت امام صادق گفت ابابکر دو بار زاد
امهات ائمه باید پاک باشند

ولادت

ولادت در اول ماه رجب بقولی دوم ماه رجب بقولی
سیم ماه صفر

عمر شریفش

پنجاه هفت سال بقولی پنجاه هشت سال بقولی
پنجاه و نه سال عمر شریف شان ناقل شدند

وفات

هفتم ذی الحجه الحرام بقولی ربیع اول بقولی
ربیع الثانی در مدینه طیبه خود بواسطه سمی که
ابراهیم بن ولید داد بقولی هشام بن عبدالملک سم داد
زین اسب زهرآلود داد

عدد اولادش

بعضی چهار پسر دو دختر بقولی سه دختر ... پنج پسر و دو دختر
امام جعفر عبدالله از یک مادر

حضرت صادق امام ششم

مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابابکر
تولد هفدهم شهر ربیع اول در عمر شریفش

شصت و پنج سال بقولی دیگر شصت هشت سال دارا
بعضی هم شصت سال گفتند

عدد اولاد

بقولی هفت پسر و یک دختر بقولی بعضی ده نفر
هفت پسر و سه دختر

شاهدات

دوران کفاح در دست غرر گران خاصه

وفات

بیست پنجم ماه شوال بقول بعضی بیست پنجم ماه رجب در بیرون
سوقون

سبب وفات او

سمی منصور خوراند در طعام کرد بقولی در انگور کرد
چند مرتبه زهر داد شفا داده شد آخر در دوم
وفات کرد

پدرش حضرت صادق [illegible] مادرش [illegible]

از جواری ولایت بربر که او را جاریه بربریه می گفتند

نامش فاطمه و کنیتش ام [illegible] حمیده می گویند از اول

اسم گذاشت لقب [illegible] او

تولد روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم ماه صفر [illegible] در دولت [illegible]

الولید که خلیفه ملوک بنی [illegible] بود ابوا بود

منزلی است مابین مدینه و مکه اول غزوه اسلام آنجا

واقع شد

زوجات

زن نکاحی هیچ نداشت هرچه اولاد داشت از

کنیزان خاصه بود

عدد اولادش

عدد اولاد هیجده پسر و نوزده دختر داشت

وفات

پنجم رجب [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

شش هفتم ماه رجب

عمر شریف

عمر شریف پنجاه و چهار سال [illegible] پنجاه و پنج سال [illegible]

شصت و پنج سال

پدرش موسی بن جعفر مادرش [illegible] نجمه ولقبش ام البنین

[illegible] حلیمه [illegible] زن [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] آمده [illegible] او را مادر موسی

جعفر خرید [illegible] در عالم خواب دید [illegible]

حمیده نجمه را به بخش فرزند خود موسی بن جعفر حضرت

رسول [illegible] مادر موسی بن جعفر حمیده گذاشت [illegible]

حضرت رضا تولد شد

تولد

مولد روز پنجشنبه یازدهم شهر ذالقعده ولفوت? در الحجه

[illegible] یازدهم شهر ذالقعده و ذالحجه

عمر شریف

عمرش پنجاه و پنج سال [illegible] پنجاه و یک سال [illegible] چهل و نه سال

چند ماه

وفات

شب چهارم ماه مبارک رمضان [illegible] بیست و سوم

[illegible] صفر [illegible] هفتم صفر [illegible] بیست و سیم صفر

عدد اولادش

[illegible] یک پسر داشت [illegible] پنج پسر داشت

[illegible] پنج پسر و یک دختر

۲ زن داشت نکاحی

امام نهم حضرت امام تقی اسم محمد جواد

پدرش حضرت رضا مادرش ام ولد مسمی به [illegible] نامهای دیگر وارد دارد ریحانه نوبیه حوالی حبشه از خویشان ماریه قبطیه عیال پیغمبر که نجاشی برای پیغمبر فرستاد

تولد

تولد حضرت روز دهم رجب یعنی پانزدهم رجب یعنی نهم محرم یعنی نهم رمضان قول اول اصح است

عمر شریف

عمر شریف بیست و پنج سال دو ماه پانزده روز از روی تحقیق هشت چهار سال گذشت هفت سال با پدر بود

زوجات

یک زن نکاحی دختر مأمون ام الفضل کنیزان بسیار

عدد اولادش

عدد اولادش یعنی دو پسر هیچ دختر یعنی دو پسر دو دختر

وفات

وفات حضرت اول ذیقعده یعنی ششم ذالحجه یعنی آخر ذالحجه ام الفضل بزهر پدر سال بحکم معتصم عباسی در بغداد وفات کرد

۲۰۲

امام دهم حضرت امام علی نقی

پدرش حضرت جواد مادرش کنیزکی بود اسمش سوسن یعنی [illegible] دیگر و مغربیه بود از عابدات متعبدات یعنی سمانه از رشیده قریه

عمر شریف

عمر شریفش چهل و دو سال یعنی چهل و یک سال شش ماه یعنی چهل سال چند روز کم

تولد

تولد دوم ماه رجب یعنی پنجم یعنی سیزدهم یعنی پانزدهم ذالحجه یعنی نهم ذالحجه

زوجات

زن نکاحی هیچ ندارد در ایام خود یک کنیز خاص گرفت اولادها که از آن کنیز است

ملاقات در [illegible]

[illegible] در سرمن‌رای در آخر سلطنت [illegible] که ملقب بالمعتز بالله آن حضرت وفات نمود

عدد اولادش

عدد اولاد چهار پسر درست یک دختر

امام یازدهم حسن عسکری

پدرش علی نقی مادرش جاریه سمانه مسماة
با نامهای دیگر داره در ولایت خود پادشاه زاده بود

تولد

تولد روز جمعه چهارم ربیع الثانی یا نهم یا دهم [illegible]
ترکوسید دهم ماه مبارک رمضان در مدینه طیبه در
زمان المتعمد علی الله یا زمان الواثق بالله

عمر شریف

عمر شریفش بیست هفت سال یا بیست هشت سال
یا بیست نه سال ٢٩ یا شصت سه ٦٣ سال

وفات

وفات او روز جمعه اول یا چهارم یا غره ماه ربیع الاول
یا هشتم ربیع الاول سنه [illegible] در کعب معتمد زهر در طعام کرد
[illegible] شهید شد

مدفن در سرمن رای [illegible] کنار پدرش
شهید شد

نه و جات

هیچ زن نداشت مگر یک زن نرجس خاتون
دختر پادشاه قیصر روم

اولاد

یک پسر یک روز جز اسم و جود [illegible]

یا من اسمه دواء وذکره شفاء وطاعته غنی ارحم من رأس ماله الرجاء وسلاحه البکاء یا سابغ النعم یا دافع النقم یا نور المستوحشین فی الظلم یا عالما لا یعلم صلی علی محمد وآله

الله اکبر هذا الحادث الجلل
فقد تزلزل سهل الارض والجبل

ولها جلال لیس فوق جلالها
الا جلال الله جل جلاله
ولها نوال لیس فوق نوالها
الا نوال الله عم نواله

حزن طویل ابی ان ینجلی لنا
حتی نقوم بامر تم ماتمه

برای مقرب علا ... شد دینت با اکبر زجلال خداوند جلیل است وا ز رزی بزرگوار نعمت که ولنوال نیست فوق النعمت خدای ولنوال الله عم ... ال

اول الدین معرفته وکمال معرفته التصدیق به وکمال التصدیق به توحیده وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص له نفی الصفات عنه

فرمان

من استخف بالصلواة والذى نفسى بيده
فقد مات على غير دينى

من اعرض عن ذكرى فان له معيشةً
ضنكا ونحشره يوم القيامة اعمى

قال رسول الله لئن مات من استخف
بالصلواة لا تناله شفاعتنا ليس منا .

لا يتمكن الشيطان بالعبد بالوسوسة
الا وقد اعرض عن ذكر الله

ان الصلواة تنهى عن الفحشاء والمنكر

اقم الصلواة طرفى النهار وزلفا من الليل ان
الحسنات يذهبن السيئات

موقعی که حضرت [illegible]

[illegible] تحویل گرفت بزرگان عرب دیدند در [illegible] امیر [illegible]

رفتار بد آنان جلوگیری می کند خواستند رفته رفته

اوضاع را دگرگون کرده و مردم را بر علیه او بشورانند

در اینموقع حضرت امیر به منبر تشریف فرما شده خطابهٔ

زیر را ایراد فرمودند :

مدت زمانی بود که من در کنج عزلت نشسته تنها

و خاموش بسر می بردم آواز من از همه ضعیف تر

و سخنان من بسیار کوتاه و بی اثر بود . سایرین

از من پیش افتاده و ضعی را که مخصوص من بود مانند

گوئی ببازی گرفته دست بدست می گردانیدند -

خداوند حافظ دادگر و توانا است ناگهان دنیا

بر ستمکاران برانگیخت و دست آنان را از دامن

خلافت کوتاه کرد - در اینموقع من به تنهائی برخواسته

زمام جمعی پریشان و آشفته را در دست گرفته کشوری

درهم و برهم و ملتی بی نوا داشت . لازم نیست

[illegible] عدل و

[illegible] دار، وام دار و گروگان

[illegible]

حقوق بی نوایان و مستمندان می باشم .

ارزش ملت اسلام همیشه از امامت و پیشوائی من منتظر است

که اختلافات آنها را بحق فیصل داده و لحظهٔ در انجام امورات

آنان غفلت و خود داری نکنم . افسوس که این برنامه

اندیشهٔ جمعی را پریشان ساخته است و برای آنها ترازوی

حساس عدل و وداد زندگی را گران می نماید اما در نظر

من این برخورد و آزردگی بی جا ، بسیار ناچیز و بی اهمیت

است ، بگذارید ستمکاران بر نخندند و هرچه زبان پاک

و دندان در دهن هست از کام و دهان بیرون افتد

ولی در عوض یک دل مستمند و شکسته ترمیم شود .

آنان که از من گله دارند و گاه و بیگاه سر در گوش هم

گذارده با رویهٔ عادلانهٔ ام مخالفت می نمایند و بهم چشمک

می زنند و خود را از وضعیت حاضر ناراضی و غضبناک

جلوه گر می سازند بدانند ما همواره حامی ستمدیدگان و

پشتیبان بیچارگان و مستمندان هستیم ، و بالعکس

ثروت ...
درّ و گهر تهیه کرد ... و مردمان
تهی دست می نگرند تا مادامی که وام دیگران بگردن
آنان است و چیزی از دارائی مسلمانان در اموال
آنها باقی است از درگاه ما رانده و برای همیشه
در محضر ما خوار و خفیفند .

(در همین قسم آن سخن‌ران آتشین گفتار برپای خواسته
با غریوی رعد آسا که به ابر بهاری شبیه‌تر بود فرمود)
چه تصور می‌نمایند - من که پیش از همه برسول خدای
ایمان آورده و بیشتر از همه باو صمیمیّت و درستی
نشان داده‌ام آیا مرام مقدسش را زیر پای
خواهم گذارد آیا از احکام مقدس قرآن سرپیچی
و مخالفت خواهم کرد - حاشا تا آنوقت که
با پیراهن کفن در محکمهٔ عدل آلهی قدم میگذارم
مدیون بیعت پیغمبر پاک و قرآن مجید خواهم بود
شمشیر من همیشه بروی کسانی که دست به خون
و مال دیگران آغشته‌اند برانگیخته است .

... با حق
... بربایید با ایمان .
شمشیری که بت پرستان را از مرکب حیات سرنگون کرده‌ام
نوادگان پیغمبر را نیز ادب خواهم کرد .
دخترم رقیّه گردن بندی برسم امانت و عاریت از بیت المال
گرفته بود بدین عنوان که با ضمانت خود و گواهی خداوند
تبارک و تعالی آن رشته گوهر را سالم و بدون نقص به
بیت المال برگرداند من در روز عید قربان بر این عمل
ناشایست اطلاع یافتم با دست خود گلوبند از گردن
دخترم گشوده بجای خود عودت دادم و پسر رافع خزانه‌دار
را بسختی تهدید کردم که زنهار هرگز این شیرین کاریها
را تکرار مکن - بخدای بزرگ و توانا سوگند که اگر
پای امانت و عاریت در بین نبود دستهای آن دختر
هاشمی را مانند دست دزدان بجرم خیانت قطع میکردم
و پسر رافع خزانه‌دار را تا ابد گرفتار زنجیر و زندان می‌ساختم
اکنون شما - شما ای اشراف و بزرگان عرب شما
ای سرداران سپاه اسلام اگر با این طریق بتوانید بپای من
راه بیائید - والّا علی را بخیانتکاران و حکام ستمگر بنائی نیست
خاتمه

انتقاد
از رفتار ایرانیان

نیروی عراق بسوی شام بسیج کرده بود دهگانان
شهر زیبای انبار بر ساحل فرات به آئین ایران قدیم
صف بسته بودند تا مرکب همایون امیرالمومنین ع
را همچون شاهنشاهان عجم استقبال کنند.
چون نوبت رسید پیش دویدند و علی ع را که از
سربازان دیگر امتیازی نداشت با هلهله و شادباش
وارد شهر نمودند.
آن پیشوای آزاده با بیانی نوازش آمیز از رفتار
ایرانیان نسبت بشاه انتقاد فرمود.
(پاکدل و پاکیزه جانید. ملتی حساس و عشقی
شعله‌ور دارید اما اظهار آنرا در حضور کسی که هم چون
خودتان است بلکه وظیفهٔ پاسداری و پرستاری
شما را بر گردن دارد هرگز قبول ندارم)
این احساسات را که بکرنش و تملق شبیه تر است

[illegible] میشود
و [illegible] وجود پرستی و
غرور سوقش میدهد من نمی پذیرم.
شما مطابق قانون کشور خویش و آن چنانکه خسروان ایران
میان رعیت سنت گذاشته اند در ملت آزاد و با اراده
اسلام میخواهید از چون منی در سربازی بیش نیستم
پیشواز کنید و چنین زحمت استقبال و احترام را بر خود
تحمیل کرده نیمروزی با نتظار امام و امت بر روی
پا در حرارت خورشید معطل و معذب نمائید علاوه براینکه
پروردگار متعال از این عمل راضی نیست و در نظر
امیرالمومنین هم سخت ناپسند و مکروه است بدانید
که هرگز احرار و اشراف بدین ننگ تن در نمیدهند
و جز خداوند بزرگ احدی را شایستهٔ پرستش
و نیایش نمی دانند. خسروان شما در آن روز
که آئین نامبارک طبقاتی را در ایران گذاشته
بودند گروهی پیاده را در رکاب خویش میدوانیدند

در شما
[illegible] ذلت و عزت طبقتان
شکستی غیر قابل مرمت وارد خواهد نمود و دیگر نعمت آسایش
و راحتی را از شما سلب و وقت گران سنگینتان را با چیز
و بیهوده تلف خواهد کرد .
شما در این کار دشوار نتیجه‌ای می‌گیرید در ابلهان و
تهی مغزان هم از آن می‌گریزند .
فکر کنید آیا خردمند خشم خداوند را به قیمت مشقت و
زحمت خویش خریدار است ؟ .
آیا سزاوار است که رنج شاه پرستی را در دنیا بر خود هموار کنید
و در رستاخیز بجرم این رذالت و پستی در آتش دوزخ
فرو افتید و با بت پرستان جاهل هم نشین و همسایه باشید .
ای مبادا ، آن محنت و مشقت که در این جهان تن را آزرده
و روح را غمگین و خوار دارد و در آن جهان هم به کیفر
طاقت فرسای خداوند و عذاب جاویدان منتهی شود . خاتمه

در نقد خطابه‌های مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام در باب [illegible] بود
در این دفتر یادداشت شده در حضرت [illegible] محرم [illegible]
در موقع قرائت گفته [illegible] یاد [illegible] ابوالحسنی [illegible] خلائق [illegible]

۱۳۲۳/۵/۲۰

و بر
هرگز باور نمی [illegible]
بر خواهد رسید و آن تخت عاج و کرسی طلا که
بر پایهٔ موهوم خیال قرار دارد واژگون
خواهد شد و هم نخستین خودپرستان را در فرودگاه
نکبت بار نیستی فرو خواهد انداخت و سپس
کشوری را نابود خواهد کرد .
جامعهٔ [illegible] شاه بپرستند خدای را نخواهند شناخت
پرستید و [illegible] اراده و عزم خود ارزش نخواهند
گذاشت و هم چون گوسپندانی ذلیل و زبون
کورکورانه به دنبال چوپان خواهند رفت و شبان
بیخرد را هم به غرور و اشتباه خواهد انداخت
تا سرانجام طعمه گرگ خونخوار شده و از ذروهٔ
شرافت و حیات به سقوط خواهد نمود
در این کردار ناشایست [illegible] گرانبها انسان
از دست میدهید که [illegible] موسوم شما لایق این سودای
بها دار [illegible] نیست .

[illegible]

مادر علی اصغر اما را طلبید در ب خیمه عرض کرد ای [illegible] کنم

برای خاطر حیدر بیا نظر کن برای اصغر لب تشنه مکن

نه شیر مانده به پستان و نه بجانم تاب بگو چه چاره کنم مانده گر اصغرم آب

مادر رس گفت

تو بلبل سحری در بزم گلستان رشت در آن نغمه که خانم تو دلربا بشت

نظاره کن که چه بیان مادر تو دل گرا رشت بیا رشت که پستان فر ترابی ما رشت

مادر رس گفت زبان حرم حور رقتند که ای سرور کجا ماندید

کسی ندید که مادر اینچنین ستم دیده که تو را دیده فی بدنت تیرها دیده

بجواب رفت علی اصغر از این گلزار در فغان تنها بید شیر و بیدار

دست بدست بگردانید رفت فرمود

چه کردی ای حسین تشنه لب از جهان رفتی زبان برآورد ز استان رفتی

زمانه گله داری و حق بجانب تو است که او زنده و تو کشته از جهان رفتی

سکینه فرمود

لب تو چرا پژمرده ای گل حمرا نداده اب ز کوثر مگر تو را زهرا

گرفت وصال پدر رفت و فرد هم ریت رود که لا زنه کار روان بسوی پی رشت

[illegible]

أتأمرون الناس بالبرّ وتنسون
أنفسكم [illegible]

ولهم أعين لا يبصرون بها
ولهم آذان لا يسمعون بها و
لهم قلوب لا يفقهون بها

[illegible]

كان
ثم [كان] عاقبة الذين أساؤوا السوأى أن
كذّبوا بآيات الله

[illegible]

ألیس لکم أسوة حسنة
ازبرای شما ... در رسول خدا [illegible]

ما لكم لا ترجون لله وقارا
وقد خلقكم أطوارا
[illegible]

من ذا الذي يقرض الله قرضا
حسنا فيضاعفه له

اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك
حسيبا

وإن منكم إلا واردها كان على ربك
حتما مقضيا

يعظكم الله لعلكم تتفكرون ...

يا ايها المدثر قم فانذر

الله تعالى میفرماید

ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة

بخوانید براه پروردگار خدا به حکمة و موعظه حسنه

در جای دیگر میفرماید از حقیقت قرآن که موعظه است

قد جاءتكم موعظة من ربكم

آمد برای شما موعظه از خدای (یعنی قرآن که موعظه است)

سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون

یکسان است برایشان یا بیم کنی ایشان را یا بیم نکنی ایشان را ایمان نمی آورند چه ترسانی چه نترسانی یکسان است

فاما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى

فاما کسی که طغیان ورزد و اختیار کند زندگانی دنیا را پس بدرستیکه دوزخ جایگاه اوست

شاهد مطلب

ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم

اعهد

الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين

آیا عهد نکردم بسوی شما ای پسران آدم اینکه نپرستید شیطان را

انا نسيناكم وذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ

و نبوده باشید مثل آنانکه فراموش کردند خدا را و در واقع

فراموش کردند خودشان را

إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَالَهُمْ وَ

أَنْفُسَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ عالم تجارت است

عالم عالم کسب است عالم رحمت است

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ

علامت یک ایمانی چند چیز است یک منافقت و منافق کسی است

که مردم را فریب بدهد و نماز را کسل بکند از وریا کنند

کما قال الله تعالی

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ يُخَادِعُونَ النَّاسَ وَإِذَا

قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالَىٰ

[illegible]

ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم

و نباشید مانند آنانکه فراموش کردند خدا را [illegible]

فراموش کردند خودشان را

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة

[illegible]

ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار

[illegible]

[illegible]

ان المنافقین [illegible] الناس فاذا [illegible]

[illegible] الی الصلوة قاموا کسالی

اسامی جد پیغمبر

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن

کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن

فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن

مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن

معد بن عدنان بن ادد بن عضد بن

~~[illegible]~~ همیسع بن نبت بن حمل بن

قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن طارح بن

ناحور بن راعو بن شالخ بن ارفخشد بن

سام بن نوح بن ملکان بن متوسلح بن

اخنوخ بن یارد بن قینان بن انوش بن

شیث بن ادم

تم

در یک وقت و یک مکان [illegible] روز [illegible] هر شب روح [illegible]

از [illegible] وجود مقدس کسی [illegible] محمد علی فاطمه حسن و حسین علیهم السلام

[illegible] دعا را بگوید یا سید

السادات یا عالم السر و الخفیات یا مجیب الدعوات

اللهم انی اسئلک یا قاضی الحاجات بحق [illegible] یا ارحم الراحمین

قال رسول الله ان الله خلق اخی علیا علی صورة عشرة

انبیاء راسه کراس آدم و وجهه کوجه نوح

و جبهته کجبهة یوسف و انفه کانف شعیب

و فمه کفم شیث و بطنه کبطن هود و ساعده

کساعد سلیمان و یده کید موسی و رجله کرجل

عیسی و عینه کعین محمد

صلوة المهدی علیه السلام دفعه که چشمش ایشان بقضای حاجت کند در اطراف شهر باشد

القضاة شده و چون حجت قضاة وارد در دار الملک شده و سایر قضاة

او بیند گفت أُفٍّ لِهٰذِهِ الدّار أَيْنَ كُنْتُم سعود احمد

و چون وارد شد بعد از سلام و عرض تحیة صلحه فرمود

بِسْمِكَ يا فتی فتح من القاضی ذوال ... اللّه

أمير المؤمنين ... أُسامة بن زيد ... و اللّه رسول

اللّه في جيش ... أبا بكر و عمر

ده از روز ده مرتبه بخواند حاجت روا

يا مُسَبِّبُ سَبِّب يا مُفَرِّجُ فَرِّج

يا مُفَتِّحُ فَتِّح يا مُدَبِّرُ دَبِّر

يا مُسَهِّلُ سَهِّل يا مُيَسِّرُ يَسِّر

يا مُتَمِّمُ تَمِّم بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمين

چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه این سه روز را روزه بگیرد و در روز آخر

که جمعه باشد در وقت چاشت روز جمعه برود بالای پشت بام یا

صحرا که کسی نباشد زیارت پیغمبر را بخواند بعد از زیارت دو رکعت نماز

بخواند بعد از نماز زانو را از پیش بدست چپ زانوی راست

و بدست راست زانوی چپ بگیرد دست راست روی دست

باشد بایستد رو بقبله بکند و بخواند این دعای دعای را

اللهم أنت أنت انقطع الرجاء إلا منك وخابت الآمال

إلا فيك يا ثقة من لا ثقة له لا ثقة لي غيرك اجعل

لي من أمري فرجا ومخرجا وارزقني من حيث أحتسب

ومن حيث لا أحتسب بعد از آن و تجدید بکرد یا مغیث اجعل لي

رزقا من فضلك بخدا قسم این صحیح است رزق برسد [illegible]

نماز گرسنه شدن و بلکه گرسنه زیری و چیزی نداشته باشی دو رکعت نماز

بخوان و بعد از نماز بخوان اللهم إني جائع فأطعمني و الحلال

خداوند رزق حلال و طاهر را به اجازه خوی میرساند

[illegible]

صلواة الحفظ قرآن

در شب جمعه چهار رکعت نماز بخواند در رکعت اول بعد از حمد سوره یس
رکعت دوم بعد از حمد سوره دخان بخواند در رکعت دوم رکعت اول
بعد از حمد سوره لقمان بخواند رکعت دوم سوره ملک بخواند بعد
بخوانند این دعای دعای اول بعد از نماز صلواة استغفار بعد از آن دعا
اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابداً ما ابقیتنی وارحمنی من ان
اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی
اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة
التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک
ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه
علی النحو الذی یرضیک عنی واسئلک ان تنور بکتابک بصری
وتطلق به لسانی وتفرج به قلبی وتشرح به صدری
وتستعمل به بدنی وتقوینی علی ذلک وتعیننی علیه فانه
لا یعیننی علی الخیر غیرک ولا توفیق له الا انت

چهارم	سوم	دوم	اول
ملک	لقمان	حم الدخان	یس
۲۹	۴۱	۴۰۵	۴۳

صلواة استطاعت در وقت چاشت معمول شود

چهار رکعت نماز دارد در هر رکعت بعد از حمد الم تنزیل سه مرتبه
توحید و سوره تبت یکمرتبه و بعد هر مرتبه صلواة نماز تمام کنند
بعد نماز بخوانند این دعا را که در پی درج شد
اللهم لک الحمد شکراً ولک المن فضلاً وانت ربنا
حقاً ونحن عبیدک رقاً وانت اهل لذلک یا اهل اللهم
یا میسر کل امر وحید ویا صاحب کل غریب یسر علینا
کل عسیر فان تیسیر العسیر علیک سهل یسیر وانت علی
کل شیء قدیر وحسبنا الله ونعم الوکیل هفت بار خوانده
شود

صلواة الفرج

دو رکعت است هر وقت هر ساعت باشد میسر دارد بخواند
رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد تا آخر هزار بار بخواند
رکعت دوم یکبار بخواند و بعد از نماز دعای فرج بخواند
که یا من لا تراه العیون ولا تخالطه الظنون که در
مکارم مذکور است ان شاء الله فرج بکند کتاب مکارم است

صلاة استغفار برای روزی [illegible]

و تنگه در معاش خود تنگ [illegible] دست از این چهار رکعت نماز
بگذار رکعت اول بعد از سوره قدر یکبار پانزده مرتبه
استغفر الله در رکوع ده مرتبه مثل نماز جعفر طیار و دعای بعد
استطاعت و در سجده بعد [illegible] بعد از آن دعا [illegible] را هم بخوان
در سجده بگو اللهم ان یونس بن متی عبدک دعاک فی
بطن الحوت و استجبت له انا عبدک ادعوک
فاستجب لی

[illegible]

یا من لبس العز و الوقار یا من تعطف بالمجد و تکرم
به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء
علمه یا ذا النعم و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدرة
و الکرم اسألک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة
من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامات
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا [illegible]

[illegible] یا رب یا رب
[illegible] یا الله
[illegible] یا رب [illegible] یا رحمن
[illegible] یا حی یا حی [illegible] یا رحیم یا رحیم [illegible]
[illegible] یا ارحم الراحمین [illegible] اللهم انی افتتح القول بحمدک
و انطق بالثناء علیک و امجدک و لا غایة لمدحک

وأثني عليك ومن يبلغ غاية ثنائك وأمد مجدك
وأنى لخليقتك كنه معرفة مجدك وأي زمن لم تكن ممدوحاً
بفضلك موصوفاً بمجدك عواداً على المذنبين بحلمك تخلف
سكان أرضك عن طاعتك فكنت عليهم عطوفاً بجودك
جواداً بفضلك عواداً بكرمك يا لا إله إلا أنت المنان ذو
الجلال والإكرام

أستغفر الله ... وأتوب إليه أستغفر الله الذي لا إله
إلا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال والإكرام
وأتوب إليه من جميع الذنوب والآثام صغائرها
وكبائرها ظواهرها وبواطنها وأتوب إليه من ...
... إلى الله أستغفره العظيم وأتوب إليه وأستغفره
... وأتمنّى ... إلا له المطهرين وعفى
... أبي آدم على ما سلف مني من الذنوب و
... بها وأني عالم على ...

ومن أحدث به لعاً على أبوالك ...
فجعلني يطالبني به لزوم ثقاله

(١) لا اله الا هو (٢) الحی القیوم
(٣) لا تاخذه سنة ولا نوم (٤) له ما
فی السموات وما فی الارض (٥) من ذا الذی یشفع عنده الا
باذنه (٦) یعلم ما بین ایدیهم (٧) وما خلفهم
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء (٨) وسع
کرسیه السموات والارض (٩) ولا یؤده حفظهما
(١٠) وهو العلی العظیم از حضرت امیر ص روایت است
که این ختم مهم است بشرط آنکه عمل نمایند آیة الکرسی
... وقت تذکر دعا ...

همه ختمها باید از برای ... در ...
این است که اول عصر باید دل باکیزه پیوسته در مکان
خلوت باشد و با کسی تکلم ننماید و انگشتر عقیق با خود
داشته باشد ... رکعت نماز حاجت بگذارد
و بعد از حمد هر سوره که خواهد بخواند و بعد از تمام شدن نماز
۴ صد مرتبه صلوات بفرستند ... مرتبه سوره ... بخواند
۲۹ مرتبه سوره الم نشرح بخواند و بعد از آن صد مرتبه سوره قل هو الله
و صد مرتبه صلوات بفرستند و ۷ صد مرتبه حمد بخوانند
یا دو ... و حقیقه ... شود ... بوده
... بهتر است ... عمل باید
که ... باشد بهتر است

فصاحة سحبان وخط ابن مقلة
وحكمة لقمان وزهد ابن ادهم
اذا اجتمعت في المرء والمرء مفلس
فليس له قدر بقدر شلجم

عجبت من ابليس من تيهه ... وقبح ما اظهر في نيته
تاه على آدم في سجدة ... وصار قوادا لذريته

يعنى تعجب دارم از شيطان از کبر و تمراد در نشى ديدى كه اراده و بود
در نيت او بود تكبر بر آدم كرد در سجده او و ديدى از آدم
پستى و بدى گرديد قواد اولاد آدم يعنى كرام را
تو نفر بدبختر يا كر [illegible] لفظ اداش [illegible]

لما بيا

هلک ماس واوی زلل سلاسل تحت ختم

والعاديات ضبحا فالموريات قدحا فالمغيرات صبحا الى

صبح مسجد سبع طوسے وسے طرسے سا زهران و محمد باقی
عامه و خاصه مى گويند اين سنت نازل شدند در حلک
يابس بعضى مى گويند در حلک ذات السلاسل بعضى
مى گويند بعضى مى گويند در حلک بنى خثعم هلاک شده

جبريل امد عرض كرد يا رسول الله
اهل وادی زلل ~~كه در~~ اهل يابس ده هزار
در حلک جمع شدند قسم خوردند و عهد كردند
محمد عليه بكشند ... را احراب كند جبريل
امد خبر داد عمر را ... عرض كرد ... روان كند
عمر رفت در مسجد ... اعلان داد شد
اما كر رفت ... در ... گفتگو كردند ... گشت

هرنب دوم علم را داد به عمر انهم شکست خورده برگشت فردو
علم را بدام بیدهم ابراهیم حرکت امیر دیک اینها سرکرد
در دلی ایدند کهکو کرد بار سا حسد بیدهم رنب عرض کرد بار
به حیث امام محبت حردا جانب سرل حملک بیرون
شد بیدهم مرد در است ان ری کیدجو بد بعد بکمرنب
صبح غار رجوا اید سرد دلی حاضر شد گفت غارت کرده

سبب نزول ایه برتف والعادیات ضبحا که درین ربل بود
علم را داد به بابکر رفت شکسته خورد برگشت
بیدهم از راه ربب رفت دوباره سر کوه برابده برگشت
این دفعه علم را داد به عثمان هم شکسته دید انهم از راه ربب درجه
رفت دو بحی ادرغالب شد بعد ان علم را داد به عمر عاص انهم
رفت شکسته برگشت علم را داد به علی بیدهم از راه
بیراه رفت عمر عاص دید بیدهم صلح کرد مال
رساندند این راه ایشان دارد بیدهم اصحاب بکر و حالدین وقته

عرض کرد وقت ما ها از طرف بالا رزم رو شکر کرد شکر لقمه
بعمر ضربور را عنت بیدهم کم ابن ~~بیدهم~~ ~~صحیح~~ ~~را~~ را ایدکو دنب راه را
بکم کرد بند بیدهم دعا کرد است با رنب با رهبد استد ~~ایکی~~ ~~حور~~ ر
~~النسی در قصه حضرت علی کرد و راه سد ارکر قد جامع دار ازرسد حوض ادار~~
بشر و دلی در تحریک نمان الله ~~سامان بر که شد بهم بیدهم نکو در~~ هد
فهمید یکر ابر لحمید دران انهار است اکر کردند انکه جدیدم

سبب نزول الموره الله روایت از سلمان و اباوار ردعمار
عرب دار شد رسول به قلعه بنی حتم و حالدین جعم حملک
میخواهید بیاید به مدینه را حرف کند تیمم رفت بالای بر
فرکور کند بیدهم بدور دفع دو حمله کند برحالد بیدهم بهب
و حالد بیدهم وهر های در بهت بکمرنب بیدهم دارد ستد
عرض کرد وصف کن برای بهشت و قصر های بهشت

یکصد پنجاه نفر را دید که تماس عرض عده کم رفت مسیر شود
علی پنهان او را دید شد راه گم کرده بود هشت اسب
دیگر راه پیدا کرده بود تکبیر گفت احد پائین سر در علی
فرمود را دان بکرند رو علی یکمان انکه ساسان سر
کوه های خدا را الحمد الله که اسم محمد رسید محمد را
یکصد محمد نامی جهود را آمده بد بار جا آمدند یکصد محمد گردید
دنیا هر محمد گردید کدام است علی فرمود علی اسم اول
حضرت فرمود کدام یک نزول جنگ شد بعد علی
عاقل شد اگر کرد الله خدمت پیغمبر سوال کرده
علی جبرئیل سوره العادیات را آورد

تمام گشت جنگ خیبر که شنو

اما صاحب الملک محمد مجتبی اعلام نمود برای جنگ
مدینه نازل شد تا صبح که سیطره با خبر مرحوم جمله
معرفانه احتمال دارد برای هر سه جنگ کرد تب
روایت از سلمان مقداد و عمار است که جبرئیل وارد
شد عرض کرد یا رسول جهودان خیبر با مرحب خیبری لشکر امد
بیایند مدینه را خراب کنند پیغمبر تو بلال فرماید
کردم شهر که بیند که حضرت علم را داد به دست
به دست عمر یا ابوبکر با ده هزار لشکر حرکت کرد
پیغمبر معلوم شده با خدا از کسی حرکت نکند مردم
عرض کردند یا رسول الله مدینه خالی است گرامی ندارد

فرستادند که راسی عرض کردند سلام رجب حربان
شجاع هستند با فرستادند جدا دادند که اینها حاضر کنند
عمرو اودستیف بالا رفت دیدند قلعه سر کوه کوه رسند
به که کلاهان ملک برآمدند دیگر نقشه خبر بر رجب حربان
دادند رجب آمد بالا دیدند ده مرا رحمت حق کشتند
حوربت بردن نماند دست بردند بکم رفت بعم دار
شد باسش هزار لشکر رجب وقت دیدند وهم دماند
عطی در دل اد سیم بود از علم نجوم ماهر بود او را
طلب نگاه کرد حرف گفت رجب نگاه کن لعب
طالع ما را در ضعف ربعی طالع خدا رسانا بلند
حرف ادر انکند نکدر رسند گفت چند روز کار
چند روز دیگر گفت گفت مردی اسم ادعی رب
رجب صدا ز محمد چند روز دیگری فرود چهل روز
دیگر

سیم گفت صبر کنند اگر در روغن نقر بزرای کشم ساى حلک
رجب بردن نماند هر روز دست بردی هر روز
تا روز سی ام شب کت وحشی اندند بردند از ام
مالک چهار ده سال در بیت وقت حاصل دنیا مالک
دعا کردان دو نفر اکشتند نعم قرعه عرض کردند بودرها
تمام شده خرسون الله فردا هم جنگ بکنیم حمله کردند
قلعه اول را محاصره بود فتح کردند بسر روغنها دحرها در اهل
قلعه اول دشمنهای زاب عبد الهی را الحی باشم سیم
سیم کی گفت سید اگر علم داده عمر فتح بکر دیر بود علم را بعدام
بدنکسی که خود را ادراحت شد الحی حربل مال سد
صلح اهل قلعه بدست عیب الحی سعم خواندند علما الحی
عی حاضر زند صم وارد در بیت الحی رجوع است عیسی

مرحب خیبری

عرض کرد سعد وقاص ملک بحری اندازی بیت بالای
قلعه خطای یتوف و نبرد جان فزان اگر فرشود عمی امد
که انداز صدا رد که استی فرشود عمی خواسم حرملم الخ
مرحب امد بالای قلعه بیم ها و کرد زند کف ادرا اسک
اسار گرید ی با سدار زند عمی کرتد بحم را و یک
با ذوالفقار ردیم کرده زاند حرف صدق حیدر
کرد ازطرف حملها با دو انکند درراکتک
سرفراز داد مرحب امد علقمه با و حرمحمود ردن
الحنیه فیما دیار مرحب عرض درانکدار زردی زبان
علی کداروه ذوالفقار ردیت مرحب را ز
زد قطع کرد سوال که اتش فرشود اشکار امد حوریب
برکردد سلطان یکدرست ذوالفقار برتر کاث با بر
بال جبرئیل امد حدیث نعیم بر عمر کدرزد نعیم دعا
کرد

کرد در باره عیسی علی مرا قتلت راند به شرح اندالخ
نعیم روده نظرارتحلیل داد حیف علی اکر بخوای حفاید سخاوت
طولی نعیم المطلوب الخ

آیه قرآن لترکبنّ طبقاً عن طبق

سلم است آنکه در ادوار سالفه واقع شده در ادواره
لاحقه واقع شود چرا بواسطه آنکه با استقرار کرسی فلک الافلاک
در حرکت کواکب ثابت در دوره بنی اسرائیل جسد نصر بحک
بتر گرفتار شدند و ایشان سه مرتبه دفعه گرفتار گردیدند اول
تولد در دوره بخت نصر الی در این دوره لاحقه هم
و امام گرفتار شدند یکی توسط بنی عباس که هم امام علی النقی
متوکل ملعون رابودی الی

در ایام سالفه خلق مسخ شدند در این ایام هم شدند

ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی
العالمین ذریةً بعضها من بعض والله سمیع العلیم

خداوند عالم از میان خلق و ادها [خاک] چهار را برگزید اول حا به واده
آدم بعد از آنکه اولاد آدم رشید شد دو پسر دو دختر هابیل او ربک حوریه
و یک اجنه حوریه را بدو به هابیل جنیه را بدو قابیل قبول کرد الخ

یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی
چند نفر بودند پدرشان بد پسرهای آنها خوب بودند چند نفر
بودند پدرشان خوب پسرهای آنها بد بودند قابیل
~~[illegible]~~ کنعان پسر نوح عمر بن [illegible] و جعده بن [illegible]
و زندیق الخ زید سه زید داریم زید شهید ولد امام چهارم
و زید نار برادر [illegible] جعفر در شهر خانه‌های بنی عباس را آتش
زد مأمون خواست بکشد حضرت رضا شفاعت فرمود و زید
قابل پسر امام حسن سبب قتل امام پنجم شد جوهر دانه به روز
[illegible] به پدر مادر هشت [illegible] به پدر پدر

علی بن الحسین جعفر کذاب آنها که پدرانشان بد بودند
پسرها خوب بودند عکرمه پسر ابوجهل معاویه بن یزید
محمد بن ابابکر قاسم برمکی پسر هارون

[illegible]

قل اعوذ برب الفلق الخ کم من عابد افسده العجب

فرمود پیغمبر بابی سه چیز است ایمان را برد و آفت دین است
حسد عجب و فخر مکرر عجب در خود است تحقیق عجب
خودپسندی کم من عابد افسده العجب بسیار عابدین که
بودند که فاسد شدند فرزند عجب این کبریای غرور است
در بیان ترک عجب خودش نعم فرمود سه چیز است هر
که را هلاک بکند بخل هوا و هوس عجب

حکایت عابدی بود شصت سال عبادت کرد
خودپسند بالله خداوند او را تشنه قرار داد در
میان بیابان ملکی بصورت پیر فرسنگ عبادت شصت
ساله به شربت آب شد الخ

دوم حکایت داود حضرت تا صبح عبادت کرد
کرد و زبور را تلاوت کرد قورباغه آواز برون آمد
عرض کرد هفت سال عبادت کرده ام الخ

سیم حکایت حضرت صادق فرمود دو نفر داخل مسجد شدند
یکی فاسق یکی عابد وقتیکه از مسجد برون آمدند فاسق
از جمله صدیقان برون آمد عابد فاسق عابد عجب کرد الخ

چهارم حکایت حضرت صادق فرمود عالمی از عابد سوال
کرد عبادت به چه طورست عابد گفت سجود از عبادت
بر پرسید عالم گفت [illegible] گریه تو چه طورست عابد گفت
ابر فرد گریه کنم از خوص اشک خون گریه کنم عالم گفت
نکردی عبادت و خنده تو بهترست از گریه برای آنکه
عجب داری گناه کار اندیشه ناک از خدا است بهترست از
عابد خود نما

پنجم حکایت سلطان اندر مقابل موسی گوسپند دید سلطان پرسش
رنگا رنگ گوسپند گفت زنی حبشی گفت آدم گول فرزنم
موسی فرمود کدام عمل است که غالب بر نوی سلطان گفت
عجب

ششم شخصی با عیسی رفاقت کرد رسیدند بدریا عیسی فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم فرمود تو هم بگو روی آب راه برسیدند
آن مرد دید عیسی رفت بسم الله آن مرد هم رفت بسم الله چه [illegible]
مالک رفت زیر آب عیسی گرفت فرمود بنده از علم خود دریا
در آمدی عجب کردی

هفتم حکایت موسی از حق عالم بزرگی طلب یافت
شخص سوال کرد و هم رسید [illegible] فلان در با تحفه
[illegible] حقایق [illegible] هل الطفل
دیوار کج الخ

اشت ۲ حکایت ادم و حوا خوزیدند بصورت قا
صورتی نشت جبرئیل امد در صحرا رکرد صورت فاطمه
زهرا آمد ته ۲ حکایت پهلوان تنومند شد مریض شد درس خوردن

بعل اعمر تهذیب التعلق ... تعلق بعضی بعد صبح سیغی دیگر
شکار کوه بعد از خانه بعد از حجر حجری بعد هزار
مار در هر باری بعد از سبو زهر دارد سیغی دیگر چاه
سیغی دیگر بیابان جای چند است لعمان بر رکس کند
علامت حسد سه چیز است بینی رو تملق کند نیت شر عشق رکند
اگر نصیحت رکسی وارد شود شادی رکند حکایت
تاجر و غلام حکایت تابیل هابیل حکایت هدهد زاغ
حکایت پیران یعقوب

[illegible]

اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض
اثقالها وقال الانسان ما لها یومئذ تحدث
اخبارها زلزله شود زمین چنان زلزلی که در روز
قیامت باشد در جای دیگر میفرماید اذا وقعت الواقعه
لیس لوقعتها کاذبه هرگاه واقع شود یعنی زلزله شدت
در وی خافضة رافعة زیر کند کرده مردم را العدل
رفتار کند در آن روز منصب کاران را الحکم به برد از عدل
دیگوکاران را نیست برد واذا رجت الارض رجا
جنبانیده شود زمین جنبانیدن سخت مثل غربال زمین زیر شود
وبست الجبال بسا فکانت هباء منبثا پاره پاره
شود تمام کوهها در سوره القارعه دارد وتکون الجبال کا
العهن المنفوش تمام کوهها زیر و زبر شود مثل پشم رنگین

که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب یعنی آسمانها مثل
کاغذ پیچیده میشود یا زنی زلزله شود زمین متاهب بیرون
کند زیرا تلی خود هر چه هست کنف انسان حالها را بیرون
کند کس را از آنان بیم نیست در آن روز حدیث کند اخبار
خود را
ابن مالویه سند معتبر روایت میکند در خلافت ابا بکر
زلزله عظیم واقع اجماع کردند آمدند در خانه امیر المؤمنین
تشریف بردند بالای تل الخ هر سوره شان در قرآن من شهر فراهم
رکعتی هر چه در راه است بردن نیندارد حکایت قصه
وکیا در روشن کرد الخ در دنیا وشما هست مثل یک نقطه
در دست من الرحمن علم القرآن خلق الانسان الخ وشما علم
بران یعنی صراط یعنی رب المشرقین علم یعنی راست
رب المغربین مراد جنتی است خدا لعنت هر چه اذیت
کردند هند بر کشند همان اذیت بسوی خود شان

حکایت عبدیه التی حیلها کرد بر عیسی و عمر که تو بفرمای
دیوار ده نفر گشت دیوار حضرت گرفت بدشت حب الی
حکایت درهای خانها بسته شود الا در خانه علی ابراد
عمر و عباس بعمر جواب داد جبرئیل خبر داد اهل سکه در
فراش حرامی الی افتاب الی حکایت یونانی که آمد برای
عمر چون است دوا اید از دنیا رفت بود حدیث ابن رسید
دوا اسون حجر الی حضرت حکایت حارث بن کلده را
فرمودند و عجز دید از نیز عجز حضرت امیرالمؤمنین برای حکیم
[روایت حضرت امام حسن]
یونانی در حق الی حکایت مرد شیعه از شام
آمد حدیث امیرالمؤمنین حضرت خانه در بند کجا او را
حاضر کرد در هدیه در کتاب فخر المناقب از صعصعه
روایت میکند حکایت ابن سر بریده رسید حکایت
آمو بردن بحد بلوغ اولاد را گرگ خورد دعا حاصل
شد حکایت والو در دل او رحمت در

حکایت شادیان رسول الله الی الوجه الی حکایت ام فروه

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا

ویطعمون طعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا بنا بر عالم
سینه به محبت رشت محبت رسم تبعت محبت ذات
محبت صفات محبت فعل محبت و آن هم عشق و شوق

حکایت نذر کردن امیرالمؤمنین حسنین تا ظاهر حسن و حسین الخ

در سوره حشر حکایت آیه یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه

حکایت غزیت هم سعد غت پیغمبر رو دیگر خرم عرب

الرحمن

برکت سفره حضرت سید عالم قرآن هیچ برده بخانه طعام
قلیل بود چراغ را خاموش کرد ان آیه نازل شد پیغمبر جبرئیل
بس خبر داده

حکایت خاتم در رکوع دادن این آیه نازل شد

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

در مجمع البیان روایت میکند از ابوذر غفاری گفت
روزی از روزها با پیغمبر نماز ظهر بودم سائلی آمد سوال کرد کسی چیزی
باو نداد آن فقیر رو بسوی آسمان بلند کرد خدایا تو شاهد باشی وارد
مسجد پیغمبر شدم سوال کردم کسی چیزی بمن نداد دیدم امیرالمؤمنین
انگشت کوچک خود را اشاره کرد خاتم بود انگشتر آمد برداشت آورد
پیغمبر نگاه کرد عرض کرد رب اشرح لی صدری الخ هم در حق علی
دعا کرد در همه حال یاری کننده بود در کعبه هنوز دعای پیغمبر تمام شد
بود آمد این آیه انما ولیکم الله و رسوله حرف دیگر است

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَاهُمُ اللَّهُ
شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُمْ
بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ
لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا وَدَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا -

حب

دیگران حمل انگور را زند که این آیه نازل شود نشد نفر را مسجد بردن
اند فقیر و نفر سه حرف بشنو را عرض کرد مردی در گردن داشت
حاتم را بخش داد   هیچ طرحی نیست تا در بعضی از روایات
نظر می‌رسد که نگین انگشتر را فیروزه سرخ بوده وزن او پنج
مثقال و قیمت آن مثقال خراج شام بوده صد خروار نقره
یک و قرطلا چهار و فیروزه شد   و انگشتر در دست طوق بی‌گناه
بوده کشته او را از انگشت او بردن آورد او در خدمت
پیغمبر صلی الله علیه بخشیدند
روایت دیگر در گردن بخشید حکمی
در تفسیر این آیه نوشته شد حلقه بود نجاشی از حبشه برای پیغمبر آورده
بود و صد ۳۰۰ مثقال قیمت او بوده و در گردن داشت ازان بار کشید
حکایت مکه و عدد را دعرب اند تا فروختی تا فلان عوض کرد
پیغمبر هفت درهم دار رفت بردن مسجد را از حکایت
حرسل سکاس خرید الحی ست چهار صد درخانه انبار خرما ارد

وَاِذا قرئتَ القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

علت حکمت فرمود اعوذ گویند پس بسم الله الی

معنای بسم الله در حدیث صحیح است بعمر و اسمه ظاهر بی

در الفقر فرمودند به بهای حسن ذات الهی است

شین سناء رفعت الهی است الله اوست افرید

کار هر تنی الرحمن بخشایند تمام خلق الرحیم بخشند بر مؤمنین

چه برسوال کرد از پیغمبر اول چه را خلق کرد فرمود نور پیغمبر

نور حق از نور جوهری خلق و ده جزء کرد جزء اول عرش را

خلق الی جزء دوم قلم را خلق کرد جزء سوم لوح

خطاب رسند بنویس قلم عرض کرد چه بنویسم خطاب

رسشد

رسند علم من با کنه تجها حسد خلق تا روز قیامت قلم عرض

کرد بیش کتابت چه بنویسم خطاب رسید بنویس بسم الله

قلم نوشت بسم الله از هیبت الهی قلم بشق شد چهارصد سال طول

کشید خطاب بنویس شق اول نوشت الرحمن تا بشق شد

سیصد سال طول کشید خطاب رسید بنویس نوشت الرحیم

هفتصد سال طول کشید تمام شد خطاب رسید هر کدام

از امت تو بخوانند ثواب هفتصد سال عبادت بنویسم

بسم الله منشور رحمان است الی هر کس نیک شد بخط خوش

نیت را براد واجب کند هر کس از روی ربانی کرد او

احترام کند از صدیقان محبوب شود ابراهیم علما حرز

در حرف کلمه حلمت را یاد داد ترجمانی خوش بنویسد

در حضرت نام او را خوش نوکرا حکایت از عون بهر

خاتمه بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد در تنش ربیع کاسه ابراهیم

هر کس روزی بر دارد حصار آل اهل حکمت الله از خروج حرز

حکایت حبیب بسم الله نوزده حرف است به عدد جهنم نوزده

هر حرفی یک زبانه شود هر کس بخواند خداوند یک زبانه از جهنم

نجات [illegible] الی [illegible] در تیغ علی [illegible]

شده بود و اشرف بر روی هر کدام صورتی نوشته [illegible]

کسی شکل جواهرات یاقوت بر طرف صورت راست

محمد رسول الله طرف چپ علی ولی الله پیشانی حسن حسین

زیر لب او بسم الله الرحمن الرحیم الی

حکایت پسر در مکتب معلم بسم الله تعلیم کرد او را پدرش از بلا الی

حکایت تخت [illegible] عوج سر کند او را الی

بسم الله نزدیکتر است به اسم اعظم از سفیدی چشم به سیاهی

حکایت عزا خوردن بسم الله شیطان ترک کرد الی

حضرت سلیمان فرمود [illegible] بسم الله الی حکایت [illegible]

[illegible] جواهر کاسه زیر بسم الله کفش حکایت ابراهیم

حکایت پیغمبر [illegible] در معراج بر درخت و دید چهار

نهر دید عسل آب شیر خمر [illegible] زیر قبه جاری گشت الی

حکایت [illegible] علی [illegible] بسم وجود خدا الی

جبرئیل کتف [illegible] الی امر فرمود [illegible] چهار الی

فاطمه فرمود زن صالح الی امام حسن فرمود [illegible] مهمان [illegible] الی

قصه [illegible] زر الی سلیمان جعفر [illegible] الی
فرمود [illegible] در داخل [illegible] الی

امام صادق فرمود [illegible] اولاد [illegible] الی

پیغمبر وارد خانه فاطمه دید پیغمبر [illegible] سنگ [illegible]

دید فاطمه چیزی ندارد [illegible]

گشت دلواپس در خانه پیغمبر فرمود بسم الله [illegible]

حکایت [illegible] فاطمه [illegible]

وبالوالدین احسانا　حق مادر نیز ترشت یا پدر تیم فرق است

قدمهای مادر آن　جریح عابد　حکایت برکدیک

پدرا نفرشته　حکایت جوان بکه　حکایت نوح حام

عاق کرده　حکایت لقمان و حت　حکایت بلال بصر

دو هم فرا موش کی جدا نرک

چهار غلام بودند بواسطه چهار بزرگوار زردی آنها سفید شد

یکی غلام قنبر که حجاج او را کشت　دوم غلام که بصر جرید دیگری

یکی سیم غلام حبیب بود　چند پدر دارم همه پدر بیت طاهری

یک پدر هم ایمان ثبت زهی مادر یکی پدر روحانی بیت

بصر در سوران وعلی الوابدا المیه یکی هم معلم است

کی علمی حرفا وقد صرنجف عبدا له

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اول

ادعونی الخ در کتاب کافی از مفضل بن عمر روایت کند
که منصور دوانقی حسن بن زید را والی حرمین قرار داد
گفت و حکم کرد بسوزانند سوزان خانه حضرت حضرت
رفت میان آتش فرمود منم ابن ابراهیم الخ کتاب بحار الانوار

دوم

ربیع حاجب گفت روزی منصور فرستاد عقب حضرت و چون حاضر شدم
گفت ای ربیع چه کشتم زندیق [illegible] زاده [illegible] عرض کرد
نفس جعفر بن محمد بخدا [illegible] او را امر کرد [illegible] هزار
[illegible] برد [illegible] سر او را [illegible] حضرت
خود [illegible] در خانه [illegible]
اندر [illegible] الخ

سوم در کتاب خرائج روایت کرده ... [illegible] ...
گفت دیدم که عیسی جعفر با پیش منصور گفت سر آنها را
بکش و دیدم که رسم دیدم دعا می‌خواند بر درگاه گشتم رسم منصور
گفتم صحیح دیدم حضرت بار سوار شد الخ رسم دیدار
دوباره گشتم الخ

چهارم در کتاب خرائج روایت می‌کند که منصور ... شش
دربان را دیدم که حضرت نهاد یکی ... پیش فرا اند
منزل ... دید حضرت وارد شد دست ... سرد
حاجت را طلبید الخ

پنجم در کتاب ثاقب المناقب منصور ... در شهر بابل
... او ... الخ هرکدام یک صورت ... شیر ...
شخص که ... در آن حضرت اشاره کرده الخ

شرف العالم ...

ایضاً در کتاب ثاقب المناقب از محمد اسطوری
روایت می‌کند و او روایتم در مجلس منصور گفت دیدم
سر در جیب فکر فرو برده سر برداشت گفت اسطوری
دیدی گفتم از اولاد فاطمه ... یا ... عاید ...
اما ... آنها عوض کشت ... که تو ... امامت
او ... در خلاص ... طعام آورد ... تمام شد
طعام حاضر گفت ... از مجلس بردن کرد ... حضرت
شد حاضر را طلبید گفت جعفر ... که ... بیرون
او را ... گفتم ... ادا کردن
او را ... دیدم که حضرت وارد شد سوار حمار ... دیدم
... حضرت حرکت ... دیدم ... خانه ...
دیدم منصور استقبال کرد احترام کرد الخ   بعد حضرت
سوال کردم عالم ... خانه ... الخ
مرا ...

هفتم سدس طاوس روانت صلیب ربیع هاجب الهم

خود ادریتار تحر که حرف و رمر حال تت ۳ ورد ار رای

حفاتد شمر ا حد ۳ شمر مخند بکبر بکبر بکد رام

الحی

اولیا را بجرم استطلاب | [illegible] کتاب

سنه اندر سر ششصد و شش | شد اتفقت عالم لااسباب

العجب در میان ماه رجب | منخسف شد و شمس هم تایب

خانه خاک شد ویران | هم زخاک و شمه ز باد

بر زمای برود فرو شد شهر | که علامات آن شد نایاب

باد بغداد را زند برهم | شد از آب شهر کوفه خراب

تا سه ساعت تمام بلرزد | ربع مسکون ز لجه سیماب

ترزلزل شود همه عالم | پاره گردد ز عرش فرش طناب

نصف مردم ز ترس میرند | همه روزی کسی نبیند بخواب

از دماوند آتشی خیزد | که کند خلق را چه مرغ کباب

نوی عبد البوطم هر کس رفت | ایمنی یافت از بلا قطع و عذاب

در سنه ششصد یک شود ظاهر | لشکر غیب بی سوال جواب

عالم از روی بسته شود | که برانداز در زار از رقاب

گرچه یوم ظهور عز جلاله | کس نداند شد از نجوم حساب

این یادگار صفوی بود

۶/۲/۱۹

باب نوزدهم در رشت تا زنان اختیار است
اذ نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
و تفکرها کردند بعد کرد با سه مرتبه ها رسیدند (۱)
سه ... الله رکم الخ در بیان علم مرد ... هزار
رشته ... در رشت علم پیدا شد توبه کرد ... شد
حکایت ... کرد ... رفت پیش عابد ...
اعراض کرد گشت اورا با خوار عابد ...
... هدا ... و ... تعریف ... کرد
اگر ... رفته ... قبول است رسید ... راه ...
... اول ... روح ... کرد ... گردند دیدند ...
... ردیه ... امد ... شد فطا ...
اگر ... کام ... اوردند ...
... حکایت ... حکایت ...
...

نقل حبیب خود ... [illegible]
بود مدتی شهر رشت بودم یکی از رشتیان که هم ... از روی قبر
حبیب بردم با آن دلتنگی برمن نه رفت اگر حرم بیدار شام همان
باشد نه همراه رفیق سعی روان شدم نزدیک کلبه لکان براین
احرام بود بردند بیت خانه وارد کلبه لکان شدم روز از قرص
کردند رسیدند من ماندم نه قوه رفتن داشتم نه توه برگشتن در کوه
کلبه لکان ماندم تا ماه محرم شد تکیه بود شبها عزاداری کردند
منهم بردم شب و شب عاشورا گریه بسیاری کردم خوابم برده
در عالم خواب دیدم وارد کربلا شدم وارد شدم در حرم اذن دخول
بخوانم شخصی مانع شد با دست اشاره کرد برگرد حالا وقت زیارت
نوبت کهم حرم اما ... حاجب دربان داشته باشد هر که خواهد
برود ... دیگر برو برگرد ... زد حاجب دربان ... در کجا نشست
گفت ای فضل ما ... با جوهر ... مادرش خدیجه و ... [illegible]
با جمعی انبیا بزیارت آمده اند تا ... اینها زیارت کردند ... [illegible]
آن وقت نوبت تماشا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از ارشنه

... [illegible] ... حضور ... نشسته اند
سوال کردم اینها کیستند نشانم گفت اینها حضرات انبیا
هستند آمده اند بزیارت حسین آنکه صدر نشسته از این طرف رسول
طرف ابراهیم ... ادریس ... صالح ... داود
... موسی و عیسی روح الله ... ایستاده بودم ...
از حرم بیرون آمدند ... نفر ... همه ... رفتند
تعظیم کردند رفت در صدر مجلس نشسته ... بالا کرد
... سوال کردم گفت ...
گفت ... ساعتی ... محتشم ...
دیدم ... صورت ... تعظیم کرد ...
محتشم ... زیارت ...
... [illegible]
در شعر حضرت ... اشعار محتشم ...
... محتشم ...
... کارگاه ...
کلام ... جهان آفرین ...
... در عالم خواب ...
... [illegible]
... حضرت ... [illegible]

نکبو بهشت ز زلال کریمه بری شود آتش و بلالی [illegible]

و هیچ ولی نرشت بلال   محم مرد نرد زکوا ارشت

. اشعار او بالای عنوان طلای بزند محمم تبشت بادان قسمه

دیار کاه بهشت بهل مرگوید به امر نظر سری که ار شید بار محم است

یه اول سمر ستاره کرد بالا تر بر رفت یه دوم بار اهم

ستاره کرد و بالا بر رفت یه سیم بیار سمر تحول محم برکرید

خواهشم را جمع کردم چه مرتبه سرد با کسی مقابل سمر کرانم فطرام شد

گشته شکسته خورد ز ره طوفان کربلا	در خاک خون فتاد بمیدان کربلا
گرچه ز روزگار براو دامنش بر گذشت	خون بکو نشست از امیرانان کربلا
ارباب هم بضاعه کردند کو نشان	خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو دد همه سیراب میکند	قائم ز قحط آب بیابان کربلا

سمر دیع سمر دیگر بر دیگر در بهای به چند با محم فدا کردند امت آن را

بر جلاب حضرت کفار بها بود زهم حرام کرده اند ایها ۴

محم با بر سمر شد به سمران دست بر سر زدند   محم خواندند

۸ جمی که بهشت بهل شان دامن جبریل   کنند بدیع عماری و محمل نثر بوار

سمر و سرور ای است جراغ من بود که چو حیران برادر اکو چه

. با ز اهل اهل زنکار بکر را بند محم بگو سکوت کردم سمر بر احمق کند

عمر او الدو حم

[illegible] . نشید [illegible]

سمر و سرود ای محم [illegible] سحر

دل ما ز بیره خالی شد درش که سمر سیل دارد

محم بگو نشو بیدار حیث ز سر حسن کرد ار بیل ازل به

کرد سحر با سر بیش ز دو سر

در حرب گاه چون ره کاروان را شد	شور نشور را همه در کمان قطار
هر جا که بوده اکوی زرد بتا گشتند	هر جا که بود طاهر بری ز شیان قطار
هم بانگ غلغله در تیشی حیث فتاد	هم گریه بر بلای نوحه آسمان قطار
شد و حز کو روز قیامت بکرد رفت	حیف جم اهل بیت بر آن شکسته ان قطار
ما کاه جم دختر زهرا در آن میان	بر نیکر تنف و امام زبان قطار
به اختیار نعره بهد جا ز زاد	سر ز جبا که اتش او در جهان گرفت
سی با ریان بر که آن بقعه رسول	رو گرد در بهد برکه ایها الرسول
اینک کشته فتاده به اهون جای کو نسب	و بار صد دلت با زده در خون جای نسب
ابن ما لیب طیان که جای ماندد رهای	تا به بهد نشود مدفون جای تو است
اینها ای ما ره درای خون که بهشت	زخم ز شماره بر تنش افزون ه جای نسب

[illegible]

بعد ز خود این سمر خلعت داده کلم نقل سمر قول سمر شده حرام بر [illegible]
که [illegible] اید رسول به سمر ماند [illegible] ما کو [illegible]

نقل خوانده اند ای ستاره برنشته در خدمت اشعار
روایت است که تحت شعر سرا و شیدان بنا را در حرکت در محافل ارجو
به دو مجامع دیگر با استقامت نیست وا نه سید شهدا در جوار طالب درست
کشید با رکاب ان خلاصه ایجاد بر یک پیر خورشید نزد بان انهار
بلند مرتبه شاه بر صدور زینب خیار اگر غلط کم عرشی سر رجال انهار
اشاره شد رسی است که عاطفه زهر عشق کرده زینب دیدم
برگ دی ای در حریم بردن احمد فرسود طفل حلقه تو ای زینب
دیدم در ها و با کلو پاره پاره از شوق در خواب بیدار شدم
ای خاک گریه کنندگان از تو توقع دارند که خلعت برحمت کنند
آرزوی زیارت قبرها را دارند ای شعر
کبر بلا برسانم که آرزو دارم   میان روضه سبب با تو گفتگوها دارم
ایام حالیه و سبب ننگه سبب دیگر عباس و ماتم اندی
ای طفل سبی ماه را تو دیدی سفید کردی

پدرش رضا اسمش محمد است در پنجم تقی است در عرب جواد
مادرش جاریه کنیز از طائفه ماریه قبطیه زوجه پیغمبر است
در عهد مأمون متولد شد بقولی در ماه رجب بروایتی هفت
سال بروایتی نه سال از عمرش گذشته بود که بر مسند
خلافت نشسته شد کسی ایراد بکند چرا نابالغ شده بود
زیرا امام بالغ و نابالغ ندارد در این‌ها یکی واحد هستند
علم الهی لدنی است الی بعد از پدرش چلاپیه وطی کرد از مدینه
حرکت کرد با اهل عشیره وارد بغداد شد مأمون هم از خراسان
حرکت آمد برد و مکه معظم در بغداد حرکت برد و صحرا
شکار کند حکایت بچهای حضرت اشاره بود مأمون
رفت شکار راه حضرت جواب داد حکایت ام الفضل
داد بحضرت مجلس فراهم زدند از حضرت سؤال

بلی پس اکثم سؤال کرد اگر کسی در حرم صید کند کفاره چیست
حضرت فرمود دو شده اند یعنی کرده باید دانست در احرام صید کرده
یا در حرم یا عالم بحرمتش داشته یا جاهل مسئله بوده
دانسته عمدا بوده یا سهوا بوده اول شخص شده بوده یا
یا آزاد کوچک بوده یا بزرگ بالغ بوده یا غیر بالغ
دفعه اول بوده یا دوم صید او از جمله مرغان بوده
یا حیوانات صید او کوچک بوده یا بزرگ از این حمل سمان
بوده یا خوش وقت بوده شب بوده یا روز
در احرام عمره شروع بوده یا احرام حج پس اکثم لکنت ابتدا در رکی
حضرت سؤال کرد از یحیی بن اکثم در آن مجلس حضور با ید
فرمود شخص صبح زنی نگاه کند زن بر او حرام بوده
دانسته که آفتاب بلند شد حلال شد چون ظهر شد بر او حرام شد
وقت عصر بر او حلال شد غروب آفتاب بر او حرام شد
وقت خفتن حلال شد نصف شب حرام شد صبح حلال شد

صبح کرد غروب و آفتاب بلند شد مرد حلال شد ظهار کرد حرام شد
عصر عقد کرد حلال شد مغرب ظهار کرد خفتن کفاره داد حلال
نصفه شب طلاق داد حرام شد صبح رجوع کرد حلال شد

از محمد ابراهیم جعفری از حکیمه خاتون دختر حضرت رضا خواهر
امام نقی روایت شده است که [illegible] وارد شد بر ام الفضل [illegible]
تجدید کرد [illegible] حکایت [illegible] حضرت
بود [illegible] خود [illegible] ام الفضل شکایت کرد نزد
پدر [illegible] حضرت پاره پاره کرد
[illegible] بود [illegible]
[illegible] گردانید

معجزه

روزی [illegible] در میان مجلس نشسته بود [illegible]
عرض کرد [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] فرمود برای [illegible] عرض کرد [illegible] بود
[illegible] اهل بیت را حضرت فرمود

واگذار کنی آن بره مرد مأیوس شد و از در خانه بیرون شد با عصای
زرد و عیش گردید الخ برابر و بلند بالای کوسفسل حضرت
بکمربند دوش پیدا شد برابر درست بکفر دیگر دالی را
حاضر کرد بصورت انجوانه اند حسنه بدیا تمامی الخ
آورده بر ایشان حضرت فرمود ای فرشتگان هر الم نیه
آن فرشته عرض کرد با صد هزار فرشته ایم برای سلمان الخ
برادر نزد ما گذرند بهمه سلطنت را گفتی با راهم نجات داد

علی بن خالد گوید در سامره بودم شنیدم شخصی را آورده اند از ده
طرف شام بامر محمد عبد الملک زیات او را حبس کرده اند رفتم
او را پیغم گشت اذن گرفتم از دربان رفتم صحبت کردم دیدم
شخصی است عاقل سببش گفتم چرا حبس کرده اند گفت
گفت من در ده طرف شام هم مکانی است رأس الحسین
عبادت میکردم دیدم جوانی آمد مرا برد به مسجد کوفه
مسجد پیغمبر مسجد الحرام گفت وزیر مرا آورد بمکان

حول

حول سال دیگرم ایما طریق مرا برد مسجد کوفه مسجد پیغمبر خانه کعبه
بکمربند مکان حور قسم دارم کسی مرا بود فی خواندیم بعرف
کردم رفتند برای ذات که صدمه مرا او دیدند حسن کردند
نمیدانم با من صحبت کنند گفتم بخوای فی ذات را به نام
گفت عمارت عریضه ترسم به محمد بن عبد الملک
در حقیقت عریضه نوشت بود مرا کسی او را برد و در
سر داده الحال به بر داشتم فرمود او را هم دیدم
در آن کعبه کسی را ندیدم تنبیه الخ

یکمرا از جای ز ان حج شد رسیدم به دمشق دیدم حوالی سنه
روی نجف شیخی گویند که من عرض کردم سلام گرم حوض
سلام تدبیر اکرام بکم ارتعش او محروم رفتم سلام کرد
جواب داد فرمود ای شیخ کجا برای عرض کرد به حج
فرمود صاحب خانه را زیارت است صاحب بامه
لم نه زشکه م زیارت کردم با لباسم سال دیگر رفتم

همان موضع رسیدم دیدم همان جوان فرمود صاحب جان را
سماحت عرض کردم بلی فرمود اذن هم گرفت عرض کرد حج
گزشته ام زیارت کشیدم با اذن کریم آمدم سال دیگر همان
موضع دیدم آن جوان سؤال کرد عرض کردم بلی اذن گرفتم
فرمود میان بغداد داری عرض کردم بلی یکمرتبه هم دیدم عبادات
شد یکمرتبه حاضر شد دیدار کار بعمل دو فرض بانی
نیس می کدارد شد خود دیدن فرمود هر یکمرتبه دیدار
در دیگه ایم سهم دادم گذشت فرمود حواله هم حکایت ابراهیم

در کتاب صدوق خبار صدوق مبهم یاد که مضمون این است
حضرت از او سؤال کرد شبلی حج رفتی عرض کرد بلی فرمود
به میقات گاه رفتی آیا نیت کردی که از خود لباس معصیت
دور کنی و بپوشی لباس اطاعت عرض کردم نه فرمود ای
شبلی حج نبود کردی فرمود زمانی که برهنه شدی از لباس
نیت کردی که مجرد شوی از ریا و نفاق عرض کردم
نه فرمود پس حج نبود کردی حج دور است شبلی
فرمود

فرمود وقتی که غسل کردی نیت کردی غسل دادم نیت توبه از
خود را از خطاها و گناهان عرض کردم خیر پس تو غسل نه
فرمود با کره شدی و احرام پوشیدی و گره زدی و قت
حج عرض کردم بلی فرمود زمانی که باکره شدی در احرام
پوشیدی و گره زدی نیت کردی که من باکره شدم بسوی
توبه و خالص شدم از برای خدا زمانی که احرام بستی نیت
کردی که حرام کنی بر نفس خود هر چیزی که خدا حرام کرده
بر تو عرض کردم نه فرمود زمانی که گره زدی و منعقد
ساختی حج را نیت کردی تو بتحقیق نقض کارهای
خود نشوی غیر از خدا عرض کردم نه حضرت فرمود تو نه با کره
شدی نه حج کردی نه احرام بستی

زمانی که داخل حرم شدی نیت کردی تو حرام کنی
بر خود و غیبت اهل ملت اسلام عرض کردم نه
زمانی که رسیدی بمکه معظمه و دیدی کعبه را فرمودی الخ.

خانه خدا نشد آیا قصد کردی خدای خود را و ترک کردی
از غیر خدا عرض کرد نه حضرت فرمود نه داخل حرم شدی
نه داخل مکه شدی نه تلبیه

فرمود طواف کردی خانه کعبه را دست کشیدی بارکان
و سعی کردی عرض کردم بلی فرمود در آنکه سعی کردی نیت کردی
که بگریزم بسوی خدا و فهمیدم که خدا عالم الغیب است
عرض کردم نه فرمود نه سعی کردی نه طواف

فرمود بمقام ابراهیم رسیدی دو رکعت نماز خواندی
عرض کردم بلی یکمرتبه دیدم حضرت صیحه زد که نزدیک
بود روح از بدنش بیرون آید فرمود آه آه کسیکه
بمقام قرب رسیده باشد آیا جایز است براو که حرمت
همین خدای مهربان را ضایع کند

آیا رفتی برای سعی عرض کردم بلی فرمود نیت کردی
در سعیکه ایمن باشند مردم از زبان و دل و دست تو

عرض کرد نه

عرض کردم نه فرمود پس جاری نشدی از رحمت الهی او
فرمود دیدی هیچ حج بجا نیاوردی هنگامی ابراهیم الحرام
بحاجیان آمد حج صورت بجا آورد بدون معرفت بحج طهارت
ثمر ندارد

همه سبلی شیخ بغدادی بوده سبلی آمد بگذرد دید طبیبی نشسته
بیماران گرد او نشسته و بالای سر درنوشته دار و شفا
سبلی از حکیم سوال کرد هیچ داروی داری که گناه را بخت شود
طبیب گفت من در همه کتابها دیده‌ام از نهادهم نشنیدم
دیوانه در آنجا بود صدا زد ای سبلی بیا رفت نزد دیوانه
دیوانه گفت ای سبلی میخواهی داروی دهم اگر بشنو
یاد دهم که گناهان تو را بخت بزد شیخ شبلی گفت بلی
آن دیوانه گفت ای شیخ بیخ نیاز هندی بیدا کنی
و برگ شبایت و تخم بخشایش در هاون توبه ابگنی
در آب چشم و دندان شیای و بیدعا و زاری برآهم کنی
و با به عشق آملکی و آتش محبت در زیر آن کنی تا بجوش
آید و در قدح صدق نزیر و به باد پرهیزکاری
سبرد کنی و از زبان خود یا رب یا رب یاد کردم
تا جان گناهان بخت بزد الی

[illegible]

۲۶۱

خواب محتشم

محتشم در جوانی ظرافت طبع [illegible] که ... [illegible]
برادرش ... کرد بعضی گویند ... [illegible] ...
شد او را چند کلمه هفت سال دیگر ... [illegible]
... که کربلاست امروز روز بلا ... امروز
... [illegible] جدا است امروز محتشم می‌گوید ... [illegible]
روز غریب امروز جان در بلاست امروز
... [illegible] در کربلاست امروز گریه زاری کردم ...
شب ... خواب دیدم ... [illegible]
محتشم تمام وقایع ... کربلا را نظم ... [illegible]
... گریه می‌کردم خواب ... که در کربلا هستم
... [illegible] ... شد گفتم چرا کف ... [illegible]
... [illegible] ... در ... [illegible]
رسیدم ... دیدم ... [illegible] ... سؤال کردم گفت
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رفته ...

... [illegible] ... روان فتاد
... [illegible] ... در جهان فتاد ... [illegible]
... جا که بود ... [illegible] ... فتاده
... جا که بود ... [illegible] ... جهت فلک
... [illegible] ... غلغله در شش جهت فتاد
... گریه بر ... [illegible] ... فتاد
شد وحشتی که روز قیامت بگرد رفت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
ناگاه چشم ... [illegible] ...
بر پیکر امام زمان ... فتاد
... [illegible] ...
... [illegible] ...

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون فتاده میدان کربلا
گر چشم روزگار ... [illegible] ...
خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا
... [illegible] ...
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
... [illegible] ...
روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
... [illegible] ... کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

چون نجم این نثر را خواند تمام شعران بر سر زد ند
خبر کرنش مجلسیان دهشت جر بل گشتند بدین عبارت و جملی شعر اراد
شعر فرنود ای نمر ذکار جران وعمال حس در کوه ما را زاری
نجم بنظار حضر بود دم شعر فرنود مشهور دل های ما اگر به طاق شد بر
اندر گشته فتاده به بهان خشی فور وهم صد دشت یا زده در خون قیس بر
اندر جام هر بتاده کاصد خون صبح کشور ببند های زهم رستاره برتش افزون حفی بر
اندر ماه کم شباکه با قبل بنک اه هر که از این جهان اوه بر خون هر کی اید
ملکی صدا از نجم سی نیف معم طش کرد سی سیت سی سیس
هر دا سرش نجم که دل ننگ ار شد مرکب سرا دها هر دریا کجا شد
نجم از نثر ها بسی ابد میمر بوحوش اید در زدا ع ها کر خلعت را د
مصل از کوه مر صلی هلب گشتند هر را به از جرم برون بار سول با طبه ترجی کند
به صل کوه بد برای مر گرانه مرتبه هر ان مرسته تیر و بر ز مصل برو بالا
زجم بالا بر سعد بر و بالا یک بله از نجم کمتر شد
۹۵ روایت است که یک شد بر او میدان فتاده از حرکت قدم ابهام ار جو
نه در الجاح دیگر طالب استعانت را به سد بهند بر جدال ها قند در ست
گشید باز رکاب الحال بسی اتحاد بر یک بر بوی خورشید بر زبانی فنا
علید مرتبه تا بر صد ز بسی افتاد اگر عاطل نکم عرس بر زبانی معاد

[illegible]

در سوره بقره

لا یؤاخذکم الله ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم

در سوره عمران

ولقد عفی الله عنهم ان الله غفور حلیم

در سوره مائده

عفی الله عنها والله غفور حلیم

در سوره وصافات

در حضرت اسمعیل فبشرناه بغلام حلیم

در سوره توبه

درباره ابراهیم میفرماید ان ابراهیم لاواه حلیم در سوره هود ان ابراهیم لحلیم اواه منیب

۱ اندر صفت حلم بعد از علم اشرف از کمالات نفسانیه است علم بدون
حلم نفع و اثری ندارد

۲ پیغمبر فرمود خدا هر سبب علم بیار کنی و به حلم زینت بده پیغمبر فرموده
خداوند دوست دارد کسی حیاء و حلم داشته باشد

۳ حضرت رضا فرمود عابد حقیقی نمیباشد مگر حلم داشته باشد

۴ حضرت صادق میفرماید ما بین دو نفر منازعه شود دو فرشته
نازل شود یکی با آنکه سفیه است جاهل میگویند گفتی تو لایق بار حجه
گفتی و عنقریب الحیه گفتی جزای او برسی

۵ اما آنکه حلم دارد آن فرشته میگویند رفیق خدا ترا بیامرزد

۶ پیغمبر فرمود روز قیامت منادی فریاد زند اهل فضل برخیزند مگر برخیزند
شتابان روانه بهشت ملائکه سوال میکنند گویند ظلم میکردند و بدی
میکردند عفو میکردیم اگر بد میگفتند حلم میکردیم

۷ پیغمبر فرمود هر کس این صفت داشته باشد روز قیامت خداوند
دل او را پر از رضایت خود میگرداند و خشم خود را فرو خورد

تحقیق ادامه

۸ تحقیق اندر حدیث عیسی فرمود ما محسن کردم حد خدا را جاری
کنی رفت در گودال گفت هر کس را خواهش حد بزند همه رفتند
یحیی و عیسی ماند عیسی گفت موعظه بکن ما را گفت خود را زده
بدبخت نفس دنیا و خواهشهای نفس ترا هلاک میکند
فرمود موعظه کن عرض کرد پس بکن خطای چه
گفت موعظه کن گفت هرگز غضب مکن حلم داشته باش

۹ پیغمبر رشید دعوی سوال کرد که حضرت عرض کردند دیدم که سنگ
پهلوانی بسیار بلند میکند فرمود پهلوان و شجاع کسی است
حلم داشته باشد

۱۰ حکایت پیغمبری وحی شد در خواب فردا برو روبرو بردی هر چه
اول دیدی بخور دوم پنهان کن سیم را ناامید کن چهارم
را بده پنجم را فرار کن الی عقب [illegible] طلا میباشد الخ

الخ منتهای بیعتی حلم را دعا کن حکایت تبع گفت
۱۱ هر کس روزها روزه بگیرد شبها نماز بخواند حلم پس [illegible] قرار دهد
دو الجلال سلطان [illegible] روزها وقت هوای [illegible] الخ

حلم

در احوال پیغمبر که کفار سنگ زدند ابوجهل سنگ رسانید در بیت الخ ۱۲

حضرت امیر صدا از غلام عقب در جواب نداد و غیره الخ ۱۳

حضرت امام حسن نوازش فرمود کشته او را عذر نمود و بلند الحمد در کرد الخ ۱۴

حکایت شخصی بد سیرت بخاری گفت فرمود اگر راست میگوئی خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی خدا تو را بیامرزد و عوض کرد بندگی کردم بلا حکم فرمود لکن الفضل العطا الخ حضرت زین در جانه ۱۵

حکایت دیگر شخصی خوابیده بود از خواب بیدار شد دید که زر نیست گمان داشت که دزد برده آمد بیرون دید حضرت صادق نماز میخواند عرض کرد که مرا تو بردی فرمود که چقدر بود عرض هزار اشرفی فرمود بیا هم هزار اشرفی بگیر گرفت رفت دید که در جامه است آمد و سخن اعتذار کرد فرمود ما چیزی از در راه خدا پس نمیگیریم ۱۶

حکایت قصاب دیگر گوشت میفروخت بصورت او زد الخ ۱۷

حضرت فرمود اگر خواهم ثواب الحمد را بنویسم که اشتها کنم دریاهای شیر
بکتب کم است نیز فرمود هر کس عیب داشته باشد
چهل مرتبه بر آب پاک بخواند بخورد عیب او بر طرف شود

حضرت امیر فرمود هر کس بخواهد تمام مرض زردک و یرقان برود
رود بعد نماز ظهر جمعه چهار مرتبه بخواند هفت روز
بخورد مرض بر طرف شود هر کس در وقت خواب بخواند
ایمن باشد از همه بلا الا مرگ که هیچ علاجی ندارد

حضرت امیر فرمود خواب نکنم تا چهار صد از هزار صدقه بدهم
خواب نکنم تا سه بار ادا بکنم خواب نکنم تا برائی
الحمد را چهار بار خواندی سبحان الله الی سه بار ادا کردی
الف شکر سه خواندی مثل این است که ... کرده

نیز فرمود

نیز فرمود با ام سلمه راویست از ام سلمه است که در منزل بر رسول
فرمود ای ام سلمه خواب نکنی تا ختم قرآن بخوانی خواب نکنی تا همه
پیغمبران شفاعت کنند خواب نکنی تا مومنین تمامت از تو راضی
شوند خواب نکنی تا آنکه حج و عمره بجا آورده باشی سوال کرده
فرمود سه مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند مثل این است ختم قرآن
خوانده باشی تمام پیغمبران شفاعت کنند اللهم صل علی محمد و آل
محمد جمیع الانبیاء والمرسلین تمام مومنین راضی شوند
در وقت خواب بخوان اللهم اغفر للمومنین والمومنات
اگر بخواهی حج کنی سبحان الله الی نیز فرمود که هر کس عمل کند
بقدر کوه احد فرمود هر کس بگوید الحمد لله الی

نقل است از ابو سعید در مرده که دیوانه شده مرض ...
... که سوره حمد خواند الی حکایت ...
... شخص دیوانه بود ... اگر ...
... سوره الحمد خواندند ...

همین قدر که الحمد لله تمام شکرها و ثناها و افرینندها تمام محامد
همه در این الحمد است و سوره الحمد لله شفاء کل هم و غم است

ده اسم دارد	فاتحة الکتاب الفاتحه قرآن	ام الکتاب مادر کتابها	ام القرآن مادر قرآن
و سبع المثانی هفت آیه و چون چو علیهم دو بار سوره دیگر ... سوره نازل شد مدینه مکه	والوافیه	والکافیه کفایت کند	والشافیه شفا دهنده است
والاساس	والصلوة جزء نماز است	والحمد الحمد برای شکر است	

اساس ذکر شده بخصوص آنکه ... [illegible]
جواب داد اساس القرآن سوره که قرآن عباس شنیدم
که گفت هر چیز را اساسی است

	اساس دنیا مکه است
اساس آسمانها آسمان هفتم است	اساس زمینها [illegible]
زمین هفتم است	اساس بهشت بهشت عدن

بهشت ... همه بهشت است

اساس جهنم درک اسفل است	اساس خلق آدم است
اساس پیغمبران نوح است	اساس بنی اسرائیل یعقوب است
و اساس کتابها قرآن است	اساس قرآن حمد است

بعد بدانکه خداوند تعالی صد و چهارده کتاب فرستاده که
از آسمان همه این کتابها چهار کتاب تورات انجیل زبور قرآن
در میان این چهار کتاب علم و ثواب قرار داده تمام اینها را
در قرآن ما قرار داده و آنکه علم و ثواب و برکات در تمام
قرآن قرار داده قرار داده در سوره ... در سوره
... در سوره الحمد است

سلطان چهار ... در سوره ... اول ...
نقل کردند دوم ... کرده
سوم ... چهارم ... سوره حمد نازل شد

برای فضایت از این حمد بسو صوا اقد و فتکه بدنش ادم
ساخته شد چهل روز روی زمان بود زهیکه روح چون رو
چیم جهد برار سال قبل از حضرت ادم خلق شده جبرئیل امد
روح دمید رسید که در دماغ ادم بوقت عطسه کرد
صدای بلند بگو الحمد لله ادم گفت صدای بلند شنید یرحمک الله
ادم عرض کرد خدایا کیست صاحب صدا این فرزند توست
اخر زمان او اسد عا کرد او را نه بنیند تور رحمان ادم لرزد
صدا فراز سر بگفت سجه او ادم بگوری دیدار تمام قد
قامت شد دیدار خطاب شنید هر کسی اولاد حوا ای سید
رسم از نک هدیه بدهند توجه بهر کی عرض حمد
تراب الحمد خط ز سالها بوی حمد را بر دق
سیا درم ایدر برای حمد کند سها رجلا جل دار
بر جلاجل یک جور سه بار بت اسم تر قصه جهت
ان بو بر از طول بر از سال عرض او رب او نقره
سمان

سمان او طلا و دو ث ے دار یک با ے مرتب ے شرق
رو فضا هست جبرئیل سها ورد آن لوار ا بعم بها بدان لوارا
بهد بهد بت بعم تمام ابتها بالے بمه د رزیران لوا جمع کرند
بمر بر از نغود ان لوار ا بهد بهد کند اثر الطوبی بعم سوار
بغوا بوقت سهاوی فرا دنیا برکسی بکردن بعلم حمد
دار سها بار الے
شوم سها صب ے وزکه بلک رفر سود بد
کے جلوا اند ثت بجه لفا کرد مرد وفلکه ترس کرد سم اله
بکفت بود مرد لکف سم به رتن لکفت الحمد لله زن الراجحی تا تم
الے نا عر المعصوت علیهم زن و دیطالی ترزند با مار زعر المعصوت
نان حرفی ناید بلندی برون کاکاه امد تفت بتو دی
نا نا زعر المعصوت نان برون اورد اند قدر قدسی برد

[illegible]

اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک [illegible]
واصطفاک علی نساء العالمین

[illegible]

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ
وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

ملا چهار زن با چهار ملک صحبت کردند انها را محدث
گویند محدث بودن مقام بلندی است زور که
فرق رسول امام همین است فرق بین نبی و رسول
اینست نبی در خواب وحی میرسد مثل حضرت
ابراهیم و حضرت رسول و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس
لطف ... مثل حضرت حق آن که ...
اول از انها زنها ساره خاتون زوجه حضرت ابراهیم است
چهار نفر بر دانند نه نفر امدند که رسالت کشته شد

مهمان شما خورده‌اند ملائکه گفتند ما آمده‌ایم بروم شهر لوط را

الحق هلاک لوط کنیم تعالی ساره فرمود تا ملائکه بودند

غذا نخوردند نگذاریدم کوساله ذبح کنم جبرئیل زد کر

کوساله را جبرئیل فرمود [illegible] برخیزد [illegible]

بدر [illegible] الی [illegible] داده ابراهیم [illegible] داده شد

ساره امر کرد [illegible] ولادی [illegible] الی

قال رسول الله ان الله تعالی خلق اخی علیا علی صورة عشرة انبیاء والمرسلین رأسه کرأس آدم ووجهه کوجه نوح

وجبهته کجبهة [illegible] وانفه کانف شعیب وفمه کفم شیث

وبطنه کبطن هود وساعده کساعد سلیمان ویده کید [illegible]

ورجله کرجل عیسی وعینه کعین محمد [illegible] درباره

من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی ابراهیم فی حلمه
والی نوح فی تقواه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی بن ابی طالب

سلونی قبل ان تفقدونی امیرالمؤمنین فرمود در سر منبر آ ل
کند زمین را که را به خدا از زنند و کرد لرزانی
و مشغول فرمی ششم اهل بیت و چهارم ساقی و سوگند و علم
بوج میرند ماهیانی در بطون نهنگ این گفت بر خود بیت
عرض کرد هیچ علم و وصی آنحضرت دعا کرد فرمود در حق ملحد ای
سؤال کن عرض کرد والذاریات ذروا فالحاملات وقرا
الریاح بادها ابرها
فالجاریات یسرا فالمقسمات امرا دو ابر فرشتها
کشتیها ملائکه
علم سور بادشاه قرینها از زر سود هاشم نه زر ششم
نه علم به بادشاه
دعوی کرد قوم تا زنده طرف ربت شمس رفت و در سمت الا
سؤال کرد از بیت المعمور فرمود در آسمان چهارم هر روز هفتاد هزار
ملائکه الی

سؤال کرد از آیه الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا

فرمود دو طایفه بودند ناکس فاجر از قریش بنو امیه و بنی مغیره

سؤال کرد از هل انبئکم بالاخسرین اعمالا

ایشان اهل حروراء اند

سؤال کرد از قوس و قزح فرمود قزح مگویید اسم شیطان است

قوس الله بگویید

سؤال از اصحاب عبد الله مسعود

فرمود قرأ القرآن و عمل بقرآن می کرد

سؤال کرد از ابوذر فرمود عالم بود بعلم خود بخیل

سؤال کرد از سلمان فرمود درک کرد علم اولین و آخرین را دریای علم بود که تمام نگردد

سلمان حکیم است از ما اهل بیت سلمان الخ

سؤال کرد

سؤال کرد از عمار یاسر فرمود مخلوط شد گوشت و پوست او

به ایمان حرام شد بر آتش و هر کجا حق برفت عمار با او

سؤال کرد از نفس خود فرمود هر گاه سؤال کردم عطا کرد خدا بمن

هر گاه ساکت شدم ابتدا کرد سایر ... دیگر

اول کسی که داخل اسلام شد من بودم هر کس سؤال کرد

سؤال کرد از آیه در حق که احمق کان

علی ذنبه حلی الانسان گفت فرمود من وضع المراة

بعد از آن گفت صعصعه که حضرت عرض کرد شما بهترید یا آدم

شما بهترید یا نوح الخ شما بهترید یا ابراهیم

گفت لکن تحدث بالملوک لنظرهم الخ

شما بهترید یا موسی الخ شما بهترید یا عیسی

زهد جرد حقیقت ... طاهر الخ

چهار نفر عالم ابراهیم داودی و موسی عیسی
ایل درره عصا برده
الخ

سماه تفرد علما افندیه و مرسیح مدینه حوف
الهی حرف سمران نوح سلمان داود ابراهیم یوسف دلیل
محمد الخ

ترزرحمش حکایت باصه بد سعه برکبر دور نمود
درجواب نگاشت دولت فلان روحم مردن باصه همرا
داوم برک باصه بذا رحمش نه کند خلی اشاره الخ

بلم نوکاذتی غرضکم خلیف بالای لر سلوک الخ
زن نوال اگر سلمان کجا بر رعیه کمالو ز لطف سلمان بدا ایسی
عمه نوریه سلمان مرتبه برد الخ خطه لطف بادن شوهرت برد
اندی با بردن ادن اگر بادن شوهرت خدا لعب کند شوهر
اگر بروق ادن اندی لر العب کیدرن لطف عاله بادن
بعمر اندی بحک عیسی بابا دن الخ

يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم
وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة للمؤمنين

يعظكم لعلكم تذكرون يا ارحم الراحمين

صفت خدا موعظت قران موعظت کفند بد
به ابراهیم ادهم موعظه کی را گفت ۳ چیز ترس
نگر دارم هر وقت ترس شد موعظ گیرم
اول بمانم از سوره سفید بشاه دوم در شکم مادر
بد بخت یا خوش بخت سیم در وقت حضار سلمان یا کافر
چهارم روز قیامت ایا ایها المجرمون حکایت
ابراهیم ادهم بسی صد حکایت نشه [illegible] حکایت یک معظم
فرشته [illegible] حکایت [illegible] شده
رابعه اذ دو یکه معظم [illegible]

حکایت آخر شدن تاریخ آثار پرسش تبریزی الخ

روحی که هزار سال طول کشید هر قدم چون کوه انبار
بعد از آن یکه سلطه رفت در منزل هوا دیدار

دیدن مار در روایت از شیخ محمد طاهر بلخی الخ

بر سبیل ملا برهان [illegible] جاری گشت حکایت ملا احمد [illegible] ربهانی الخ حکایت حضرت [illegible] الخ

حق رحمه [illegible] حکایت حلال و حرام [illegible]

کسی زشت بکند حرام حلال نمود [illegible] حکایت [illegible] الخ

حکایت [illegible] الخ

عن کتاب درر المطالب حکایت بره زن طفل و محراب الخ

حکایت جوان از بیت المقدس [illegible] عمر رفت زن عاشق شد بعد معلوم شد [illegible] پدر [illegible] کرد الخ

حکایت جوان در مسجد گریه می کرد امیر پرسید چرا گریه می کنی عرض [illegible] حکم [illegible] پدرم با چند نفر [illegible] رفت الحال [illegible] سوال [illegible] کردی [illegible] [illegible] سوال کرد [illegible] [illegible] عرض کرد [illegible] طفل [illegible] سوال کرد [illegible] عرض [illegible] [illegible] عاشق [illegible] الخ

حکایت [illegible] سوال کرد [illegible] [illegible] الخ

حکایت زنی آوردند حضرت عمر زنا داده گفت سنگسار کنید
امیر فرمود حد بزنید تو هرستی در بلد دیگر رفت الی

حکایت شش نفر آوردند حضرت عمر اینها زنا کردند
گفت همه را سنگسار کنید حضرت امیر فرمود اولی را
گردن بزنید ذمی است دوم را فرمود حد بزنید زانی غیر محصن زاده سوم را سنگسار کنید زانی محصن است
چهارم را نصف حد بزنید غلام است پنجم را تعزیر کنید طفل است ششم را رها کنید دیوانه است

حکایت عبدالله مسعود از حضرت نقل کرده حضرت عمر وصیت کرد ...
خرما را ... فقط خانه نبود ... قسم ... حد الحی ...
... بعد ... خدا ...
... کدام ...
... خدا ...
سال از نور من لطافت خلق کرد ... را

ز نور علی لطافت خلق کرد عرش و کرسی را از نور حسن لطافت
خلق کرد لوح و قلم را از نور حسین لطافت خلق کرد بهشت و حور العین را
... آسمانها و زمین ... لطافت کردند نور ما ...
لطافت خلق کرد ... را الی

حکایت اصبغ بن نباته گوید که حارث همدانی از علما
وقت بود وارد شد بر حضرت امیر در حالیکه مریض بود
... از علما حضرت سؤال کرد از او حضرت فرمود حارث
حالت چه طور است ... بگردن ...
حضرت فرمود ... حارث ... وصف ...
... بکو ... بنده خدا ... ذکر ... اول ...
تصدیق کرد ... در حالیکه ... طفل ... بود
... تصدیق کرد ... علوم ... علم و کتابهای ... داده
... لطف ... گشوده شود

حکایت عجیب

ای حارث تحقیق خدا امر است دوستان و دشمنان ما

چند موضع مرا می بینند رسانند وقت موت

در نزد صراط در وقت سؤال در سایه جنت میرسو

در وقت قسمت جهنم است ای حارث دروغ مگو من سخن

کردم از برای حدیث مرا فرمود باعث روز قیامت من در

ببدارم در من کرباء خود را بدارم تو دل صاحب پرسی

جلیل عظیم باعث دنیا دل دل من اولاد ای تو دل لو

عثمان شما در پیر دل شما یا حارث اهل الحق من سیف سر می

مس گوشت او شما را او قتل الی حدا ازندگاه بدار رهم ما را

مخصوص غلام خود حفظ کرد آقا کنند زنهای او بار نکم بکر اینکه

بودن او طلا و نقره بدهم راه خدا بیان شد اند هیچ کس

تقویت حکم کنند نکرا امیر فرمود یار را از طرف ... تکه را

قدری کند را بالا برد نکه این تکه را بدبودن آن طلا

بدید حکایت زن باز زن دیگر بد بود بعد کم ... الی

حکایت اسب لیلا هیچ قرص نان

حکایت در زمان عمر عمر یک سری را ید چهار صم و دست

چهار پا را آورد ید حضرت عمر را است برید کف به برند

خدمت هیچ او را فرمود هر دو دیگر بیت طراب بیرون کند

با کلیم عرض کرد که طراب بیرون دیگر هر دو را است فرمود دیگر محل

عمر خود بیت زن بد پند حضرت تابع شد فرمود دسم دیگر بیند

امیر زمین زد عمر برزند

حکایت دو برادر بودند در یک اطاق زندگانی کردند

رفتند بحر رفتن هر جو شب اند یکی جو خر دیگری برز دلند

ان یکی کف سر مال من است دیگری یکی کف سر مال من است

آوردند امیر نور را اظهار کنند الحمد ... است

حکایت دو نفر مخاصمه داشتند یکی عوض کرد الاغ دارا
گاو و نماینده اندر زد شکم الاغ را پاره کرد رفتند در نزد حضرت
ابابکر ابابکر گفت حیوانی بر حیوانی خسارت ندارد بعد رفتند در نزد
حضرت عمر ایشان هم همین قسم گفت بعد رفتند به دربار حضرت علی

حکایت اسب ~~[illegible]~~ در حبس اندید حضرت خضر

حکایت غلام آقای لولاک گریخت بعد از چهار روز
رسیدند در فرسخی در سواد اندر حبشه طرف قوم لوط الخ

حکایت جوان بیت المقدسی در عهد عمر که ذکر کرده است
الخ

در کتاب زهرة الریاض و راحة الکتاب هیثم تمار گفت در کوفه
خدمت امیر بودم جمعی از اصحاب بودند ناگاه جوانی قبای [illegible] و عمامه
زرد در سر و [illegible] حمایل کرده گفت کو آنکس ما عمر بن سعد و رسائل
و [illegible] کرد بدر یمان است یاری کند دین پیغمبر است
و در اول الحمد [illegible]
حضرت فرمودند [illegible] الله شهید تنها ... چکار داری
عرض کردم از جانب قبیله قوم اقدام کشته ام از دام
کشتی از اختلاف افتاده اگر زنده کردی ملاذی [illegible] و صحی
حضرت فرمود هیچ برو [illegible] در بازار دیگر مرد زن و مرد جمع شوند
علمای [illegible] انجیل را خدا نسبی داده عمل کرد و فرزند اسمع
تمام خواندند بعد همان وضع وارد شدند فرمود جنازه را
آوردند فرا کردند چند روز [illegible] کشته شد عرض کرد حضرت روزی
علی فرمود [illegible] کشته است و دختر او طلاق داده از [illegible]

عرض [illegible]
[illegible] اسیر [illegible] بلا [illegible]
او را [illegible] حضرت [illegible]
از [illegible] عرض [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عرض [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کرد [illegible]
حکایت [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] [illegible]

ابراهیم حالی

حکایت اندر حرمت طمع و الوقت در کلام

دارمان گمان از حضرت رضا روایت سید عثمان بن گوید

در بندر در ایل بودم الوصحاح بود اشرا الله گفت کسی رسول الله

عثمان گفت هان رسید که نور بیت گفت عرض کرد

اگر تو بعمری که نبات بر نخود که باران ساید

در کلام [illegible] حیث و دام کار کم کجا بهیم الخ

وما ینطق عن الهوی حرسل بار شد ابد انه اورد

عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام

نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر الرحمان ولا تدری

دست دار اکنی تعجب کنم سدا اختیار عرض کرد [illegible]

نبرد [illegible] را در سال [illegible] را در کم فرستد [illegible]

دیگر نعمت ولایت

دانستم [illegible] که در اول [illegible]

ادر مرا نعمت [illegible] الرحیم [illegible] نفس [illegible]

عمر [illegible] عبد الملک [illegible] عبد الله [illegible]

عمدش عبد الملک [illegible] الرحیم [illegible] عمر [illegible]

[illegible] که [illegible] سلاطین [illegible] عطاء [illegible]

تصدیق [illegible] سامان بل [illegible] لا اله [illegible]

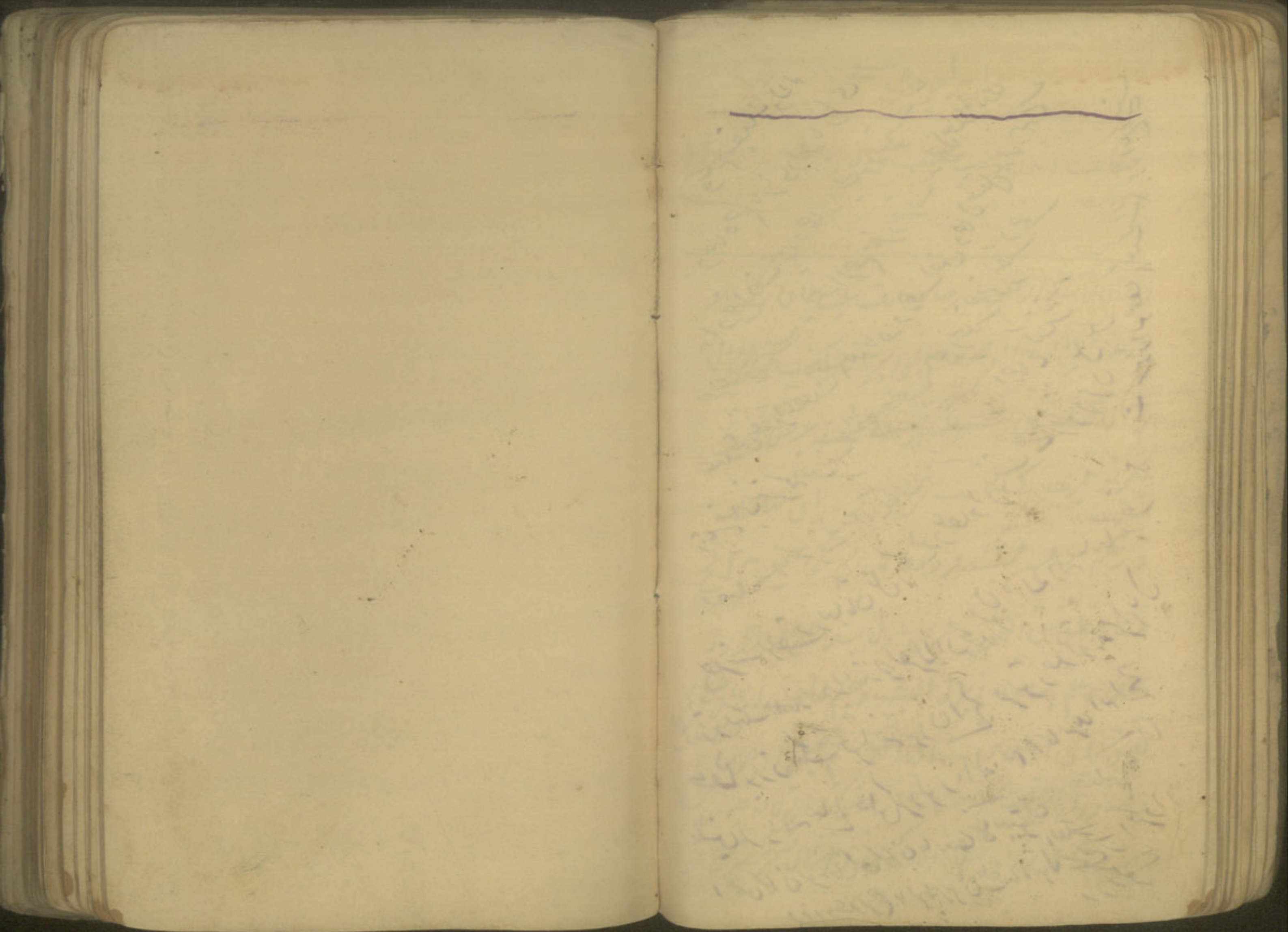
حضرت [illegible] الا الله محمد [illegible]

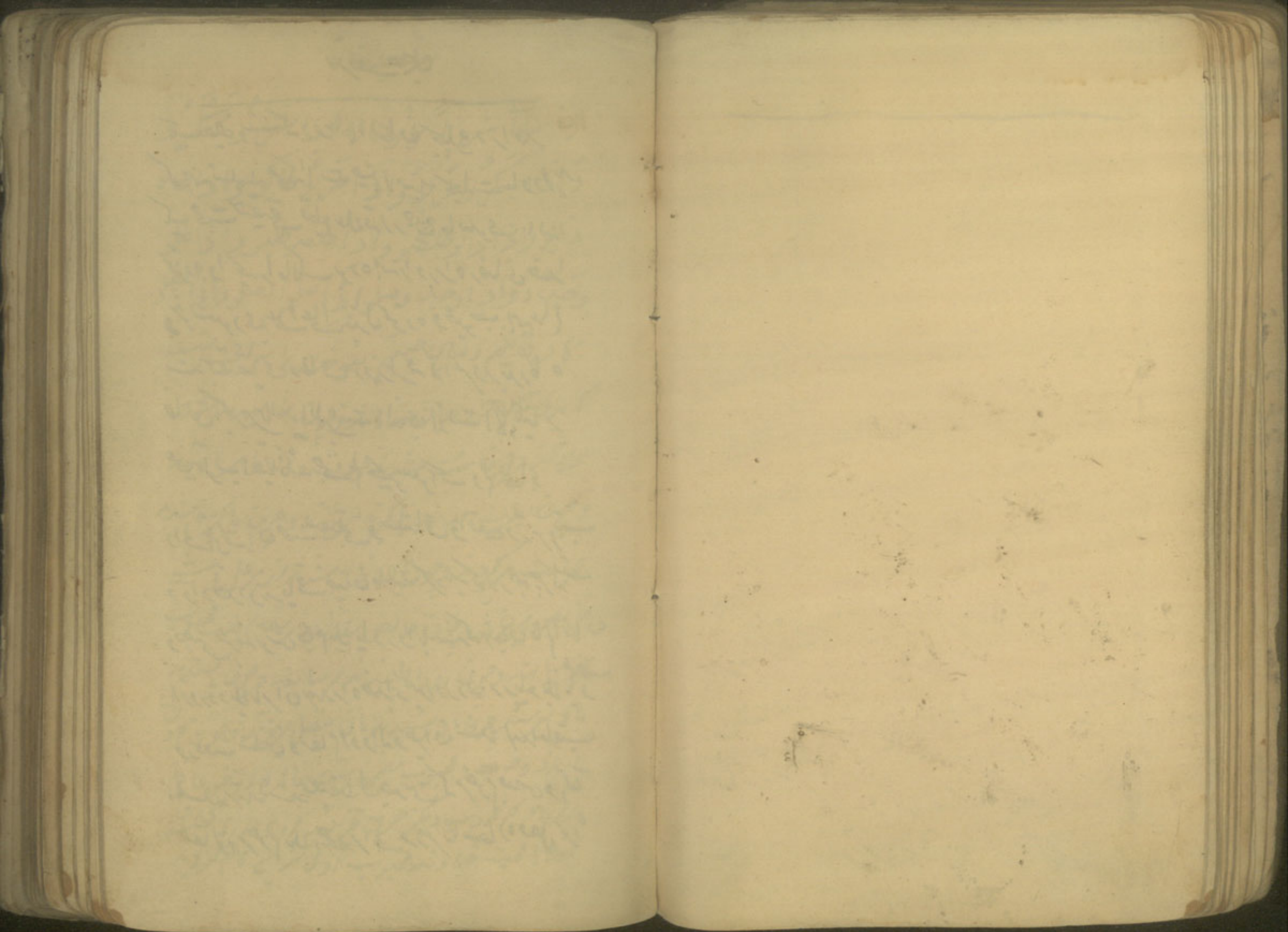
[illegible] سرد [illegible] الخ [illegible] اله الخ

عطا [illegible] سر [illegible] الخ [illegible] تمام

[illegible] صالح حلق کرد [illegible] لا یستوی [illegible]

[illegible] کان [illegible] عبد الرحیم [illegible]





یک حبیب است که در عالم امکان بجلوه در آمد
که همه سلسله ممکنات چشم امید نجات باو دارند
یک محبت حقیقی قطع علاقه از جمیع ما سوی الله
نموده وانچه را مالک بوده همه را در راه رضای خدا
و خوشنودی علی اعلی بذل نموده و محبوب همه عالم
شده بمقتضای دعای روز عرفه که انور مدرکاه
خالق اکبر میخواند یا الهی انت الذی ازلت الاغیار
عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک ولم یلجاؤا

والغرض ان محب حقیقی و مشتاق واقعی در مراتب
و داد خداوند باقی چنان مایل گردید که از همه چیز گذشت
و بعشق جرعه نوش جام بلا دیا و زوا باشد که شهدای عالم امکان
از ورود بلایا ان شهید راه خدا و صبر او در وقت رزایا و بلایا و عظم
و رفعت شان و مقام او واله و حیران شده لهذا ملقب
بسید الشهدا شد بمقتضای حدیث که مرحوم فیض در کتاب
حقایق مرحوم ملا احمد نراقی در معراج السعاده نقل نموده

ان الله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و
واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا
ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا
وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
لا فرق بینهم وبین حبیبهم یعنی خدا را شرابی است
که بدوستان خود میاشاماند و چون اشامیدند مست
میشوند و چون مست شدند بطرب و نشاط می ایند
و چون بطرب امدند پاکیزه میشوند و چون پاکیزه شدند
گداخته میگردند و چون گداخته شدند از هر غل و غشی
خالص میشوند و چون خالص شدند در مقام طلب محبوب
بر میایند و چون او را طلبیدند بر میابند و چون یافتند
باو میرسند چون باو رسیدند باو متصل میشوند و چون خود
در نزد وجود محبوب مضمحل است بالمره از خود غافل
میشوند و بجز محبوب دیگر چیزی نمیخواهند اری اری کسیکه
از جام محبت خداوند محبوب اول شربی کام گردید

از نشاء شراب محبت رز خداوند لم یزل مدهوش و واله
گردد که پشت پا بر جمیع لذائذ دنیا و ما فیها بزند و پیوسته
نظر بر جلال و جمال و عظمت ذو الجلال حقیقی دارد و از
شوق لقاء و وصول فیوضات و رحمتهای حضرت اله
بی اختیار و بجز مطالعه جمال و جلال و عظمت قادر ذو الجلال
بجز دیگر نگران نشود متفکر دیگر نشود اندر چنین
هر که دیدار آن شوخ سیم اندام را بهر اسیر سلطان
و آقای شهیدان از شوق لقای خداوند منان
و وصول فیوضات حضرت سبحان واله و حیران
و مضطرب و سرگردان و پیوسته در جمال و جلال
حضرت ذو الجلال نگران بمقتضای آن حدیث
مشهور که اَلْمُشْتَاقُ لا یَشْتَهِی طَعَاماً وَلا یَلْتَذُّ شَرَاباً
ولا یَسْتَطِیبُ رُقَاداً ولا یَأْنَسُ حَمِیماً ولا یَأوِی دَاراً
ولا یَسْکُنُ عُمْرَاناً ولا یَلْبَسُ لَیِّناً ولا یَقِرُّ قَرَاراً ویَعْبُدُ
اللهَ لَیْلاً ونَهَاراً نه او را طعام لذیذی نه اشتهای
شراب شیرین نه در کام او گوارا نه خواب راحت

کرامت سی ام علیه السلام

در کتاب زهرة الریاض و روض الکبار میثم تمار گفت در کوفه
حضرت امیر بودم جمعی از اصحاب بودند ناگاه شخصی عبای تیره و عمامه
زرد و لشکر دستری حمایل کرده گفت کو آنکس ما عمرش عدد و ...
و عجزات نبی کرد ندید بیمان است مازی کند دین عمر است
حضرت فرمودند بسم الله ... شهادتین ... و دیگران الحمد ... ... هکار زدار ی
عرض کردم از جانب قبیله از قوم ابدام کشته او را دام
کسی از اختلافات افتاده اگر زنده کردی ملوی لشکر وصی
حضرت فرمودند هم برویم ... او را دیگر هم زن و مرد جمع شوند
فلان جا به نبید الحمد را خدا پیغ داده عمل کرد فرزند اشقع
که او خوانده بعد از همان موضع وارد شدند فرمود جنازه را
اورند فرمود دنار خنید روز ... کشته شد عرض نمیسبند زرد سبی
فرمود هم عرض کشته است دو دختر او طلاق داده از اول خطه

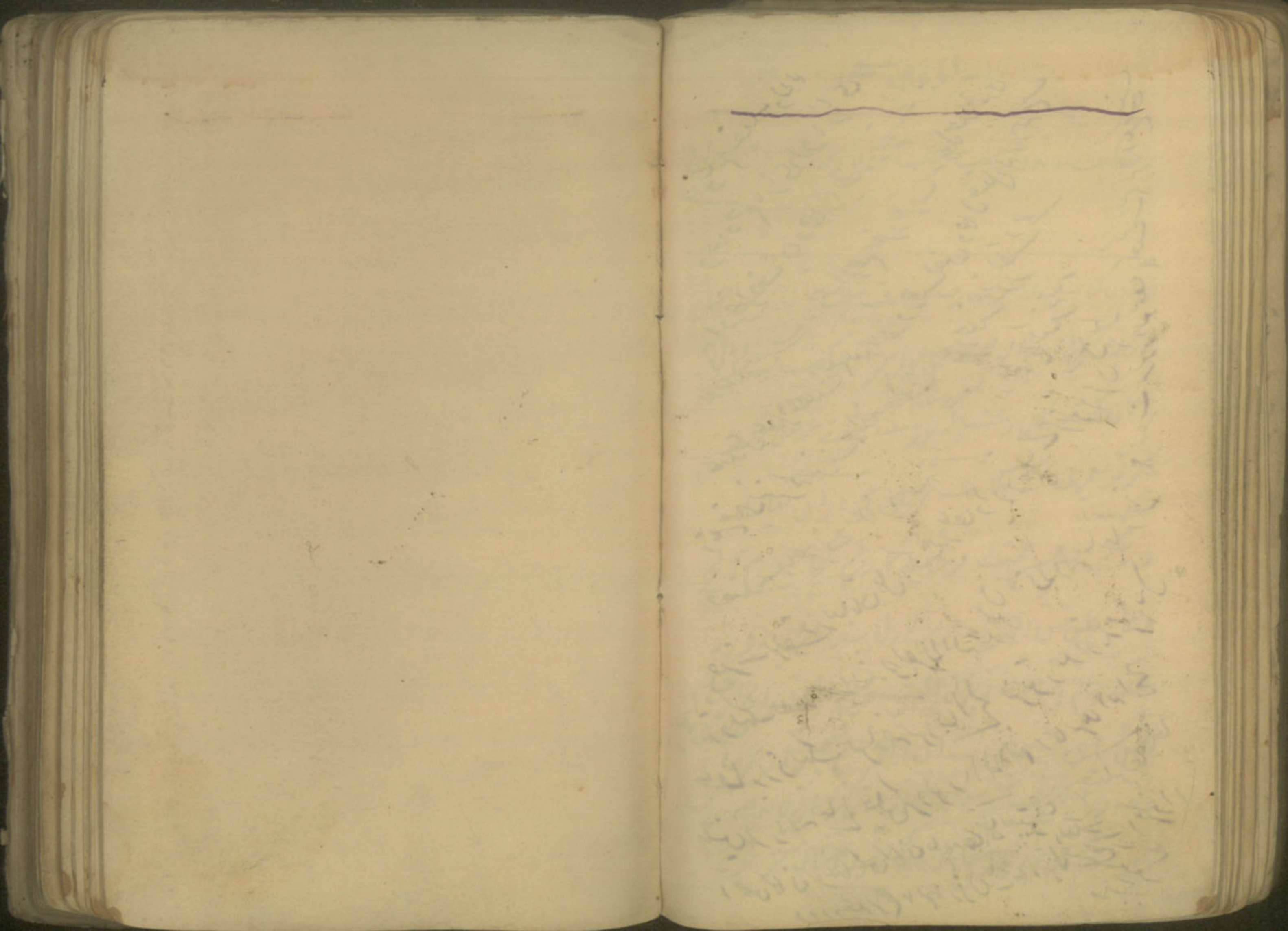
عرض کرد ... ...
معنی ... ... او را ...
او را ... ... بلا...
ارزدم ... ...
اند ... عرض ... ...
برخیزند ... ...
حضرت ... ... حضرت ...
علمای ... ...
هلاکت ... ... حضرت ... ...
و دادن زنان ... ...
اکرام ... ...
... ...

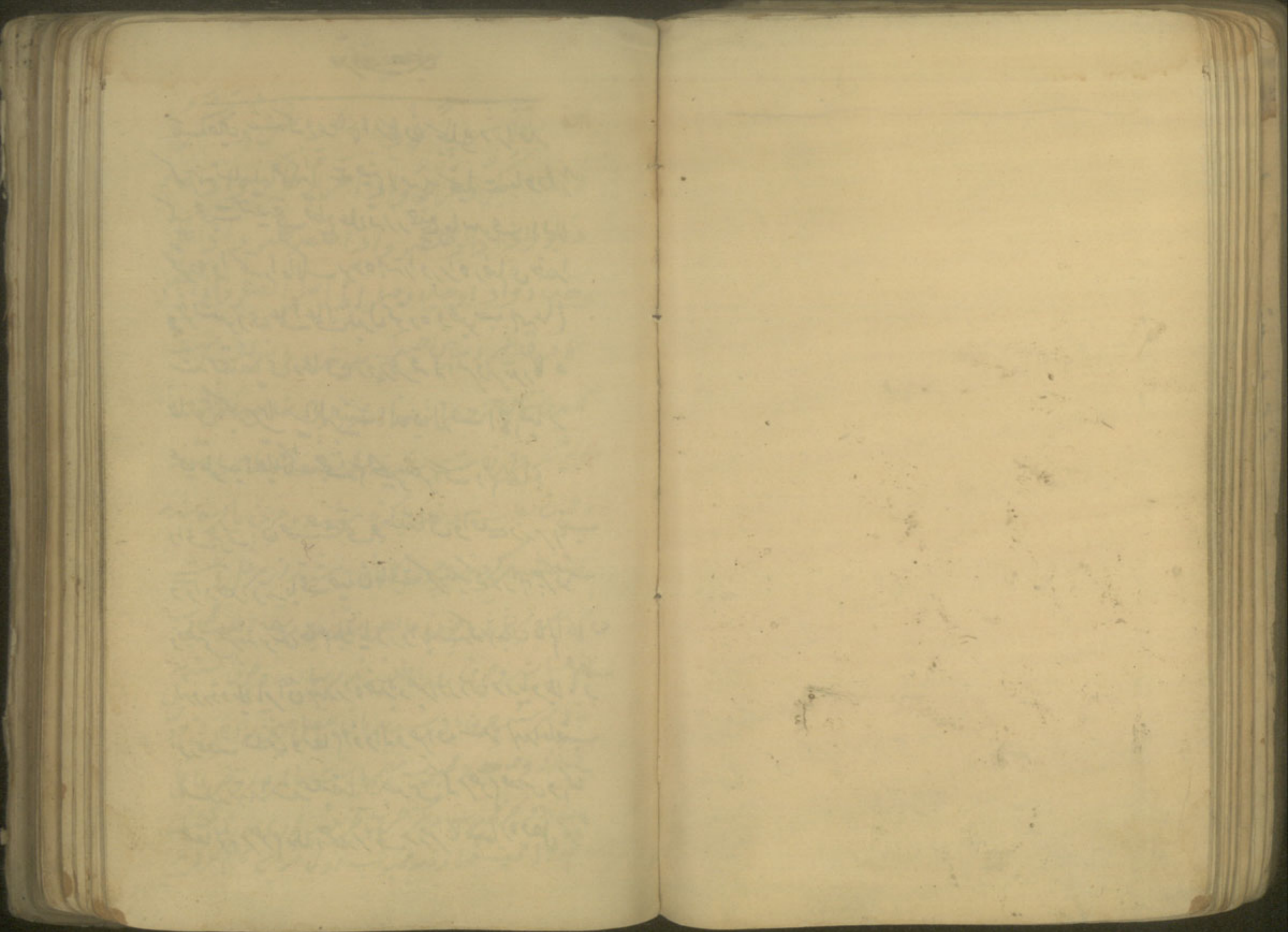
ابر الامر حال ...

حکایت اندر خوشی طبیعت دالو رفت در شکم [illegible]

در امان کتاب از حضرت رضا روایت شده عثمان [illegible] کرد
در بندر [illegible] بودم ابو حصام [illegible] کفت [illegible] رسول الله
عثمان کفت [illegible] که [illegible] کفت [illegible] کرد
اکر تو [illegible] که [illegible] [illegible] باران [illegible]
در شکم [illegible] مرحمت [illegible] کجا [illegible]
وما ینطق عن الهوی جبرئیل نازل شد [illegible]
عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
ادم [illegible] [illegible] الرحیم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
عمدتش عبد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
تصدیق [illegible] [illegible] لا اله الا [illegible]
حضرت [illegible] لا اله الا الله محمد رسول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]





یک حبیبی است که در عالم امکان بجلوه در آمد
که همه سلسله ممکنات چشم امید نجات باو دارند
یک محبت حقیقی قطع علاقه از جمیع ما سوی الله
نموده و آنچه را مالک بوده همه را در راه رضای خدا
و خوشنودی علی اعلی بذل نموده و محبوب همه عالم
شد بمقتضای دعای روز عرفه که انور بدرگاه
خالق اکبر می‌نماید الهی انت الذی ازلت الاغیار
عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک ولم یلجأوا

والی غیرک آن محب حقیقی و مشتاق واقعی در مراتب
وداد خداوند باقی چنان فائق گردید که از همه جز گذشت
و بقسمی جرعه نوش جام بلایا گردید که شهدای عالم امکان
از ورود بلایا بر آن شهید راه خدا و صبر او در وقت ورود بلایا و عظمت
و رفعت شأن و مقام او واله و حیران شده لهذا ملقب
بسید الشهدا شد بمقتضای حدیثی که مرحوم فیض در کتاب
معانی و مرحوم ملا احمد نراقی در مشارق حسابه نقل نموده

ان لله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا
واذا سکروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا
ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا
وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
لا فرق بینهم وبین حبیبهم یعنی خداوند شرابی است
که بدوستان خود میآشامانند و چون آشامیدند مست
میشوند و چون مست شدند بطرب و نشاط می‌آیند
و چون بطرب آمدند پاکیزه میشوند و چون پاکیزه شدند
گداخته میگردند و چون گداخته شدند از هر غل و غشی
خالص میشوند و چون خالص شدند در مقام طلب محبوب
بر میآیند و چون او را طلبیدند بر میآیند و چون یافتند
باو میرسند چون باو رسیدند بآن متصل میشوند و چون خود
در نزد وجود محبوب مضمحل است بالمره از خود غافل
میشوند و جز محبوب دیگر چیزی نمی‌خواهند آری آری کسیکه
از جام محبت خداوند محبوب اول شربی کام گردید

از نشاء شراب محبت رز خداوند لم یزل مدهوش و واله
گردد که پشت پا بر جمیع لذائذ دنیا و ما فیها بزند و پیوسته
نظر بر جلال و جمال و عظمت ذو الجلال حقیقی دارد و از
شوق لقاء و وصول تفیضات و رحمتهای حضرت اله
بی اختیار و بحر مطالعه جمال و جلال و عظمت قادر ذو الجلال
بجز دیگر نگران نشود مستغرق دیگر بشر و اندر حنین
هر که دید آن نشر و سیم اندام را بهر اسیر بطومان
و آقای مشهدان از شوق لقای خداوند منان
و وصول تفیضات حضرت سبحان واله و حیران
و مضطرب و سرگردان و سرشته در جمال و جلال
حضرت ذو الجلال نگران بمقتضای آن حدیث
مشهور که المشتاق لا یشتهی طعاماً و لا یلتذ شراباً
و لا یستطیب مناماً و لا یانس حمیماً و لا یاوی داراً
و لا یسکن عمراناً و لا یلبس لباساً و لا یقر قراراً و یعبد
الله لیلاً و نهاراً نه او را طعام لذیذی نه اشتهای
شراب شیرین و نه کام او کار او نه خواب راحت

عباد الله احذركم الدنيا والاغترار بها فانها

دار فناء وزوال وهي قد افنت القرون الخا

لية وهم كانوا اكثر منكم اموالا واطول

اعمارا وقد اكل التراب جسومهم وغير

احوالهم افتطمعون بعدهم هيهات فلا بد

من اللحوق والملتقى فتدبروا ما مضى من

عمركم وما بقي منه سوف يلقى عليكم بالا

عمال الصالحة قبل انقضاء الاجال وفروغ

الامال فعنقريب توخذون من القصور

الى القبور وباعمالكم تحاسبون وكم من

عن بين يديه في مسابقات الهلكات

وكم من فاجر قد استكملت عليه الحسرات

حيث لا ينفع الندم ولا يغاث من ظلم

فوجدوا ما عملوا حاضرا ولا يظلم ربك

احدا اين من شق الانهار وغرس

الاشجار الم يمح منهم الاثار وتحل

بهم دار البوار اين السلف الماضون

اين الانبياء والمرسلون اين الشهداء

والصالحون طحنتهم والله المنون وتولت

عليهم السنون انا لله وانا اليه راجعون

وَالِيهِمْ صائرون والسلام على الانبياء
والمرسلون

اعطينا ستا وفضلنا بسبع اعطي العلم والحلم وسماحة
وشجاعة ولا فصاحة والمحبة في قلوب المؤمنين
وفضلنا بان منا نبي المختار ومنا الصديق ومنا طيار
ومنا اسد الله واسد رسوله ومنا سبطا هذه الامة
ومنا مهدي الامة
من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني انبئه بحسبي ونسبي
انا ابن مكة ومنى انا ابن زمزم والصفا انا ابن من حمل الركن
باطراف الردا انا ابن خير من ائتزر وارتدى انا ابن من
انتعل وحتفى انا ابن خير من طاف وسعى انا ابن خير من حج ولبا
انا ابن من حمل على براق في الهوى انا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدرة المنتهى
انا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى انا ابن من صلى
بملائكة السماء انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى انا ابن محمد
المصطفى انا ابن علي المرتضى انا ابن فاطمة الزهرا انا ابن من ضرب خراطيم
الخلق حتى قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله
بسيفين وطعن برمحين وهاجر الهجرتين وبايع البيعتين ولم يكفر بالله
طرفة عين

وقاتل ببدر وحنين

انا ابن صالح المؤمنين ووارث النبيين وقامع الملحدين
ويعسوب المسلمين ونور المجاهدين وزين العابدين
وتاج البكائين واصبر الصابرين وافضل القائمين
من ال يس رسول رب العالمين

انا ابن المؤيد بجبرئيل المنصور بميكائيل انا ابن المحامي
عن حرم المسلمين وقاتل المارقين والناكثين والقا
سطين والمجاهد لاعدائه الناصبين وافخر من مشى من
قريش اجمعين

و اول من اجاب واستجاب لله ولرسوله من
المؤمنين واول السابقين وقاصم المعتدين ومبيد
المشركين وسهم من مرامي الله على المنافقين ولسا
ن حكمة العابدين وناصر دين الله وولي
امر الله وبستان حكمة الله وعيبة علمه

سمح سخي بهلول زكي ابطحي رضي مقدام همام
صابر صوام مهذب قوام قاطع الاصلاب
ومفرق الاحزاب اربطهم عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم
عزيمة واشدهم شكيمة اسد باسل يطحنهم في الحروب
اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة طحن الرحى
ويذروهم في الحروب ذرو الريح الهشيم ليث العراق
وليث الحجاز مكي مدني خيفي عقبي بدري
احدي شجري مهاجري من العرب سيدها ومن
الوغى ليثها وارث المشعرين وابو السبطين الحسن والحسين

ذاك جدي علي بن ابي طالب انا ابن فاطمة الزهرا
انا ابن سيدة النساء العالمين انا ابن خديجة الكبرا
انا ابن المقتول ظلما انا ابن المحزوز راسه من القفا انا ابن
العطشان حتى قضا انا ابن طريح كربلا انا ابن المسلوب العمامة
والردا انا ابن من بكت عليه الملائكة السماء انا ابن من
ناحت عليه الجن والطير في الهوى انا ابن من الراس
على السنان يهدى انا ابن من حرمه من العراق

والى شام تسبى انا ابن الذي افترض الله ولايته
فقال تعالى عز وجل قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة
في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها الا
الاقتراف ان لا اقتراف مودتنا اهل بيت
ايها الناس ان الله تعالى وله الحمد ابتلانا اهل بيت
ببلاء الحسن حيث جعل راية الهدى والعدل
والتقى فينا وجعل راية الضلالة والردى في غيرنا

فما اوبهت زینب بنت علی ابن ابی طالب لا لانفاس
باسکوت فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس
الحمد لله والصلاة والسلام علی جدی رسول الله صلی
١ اما بعد یا اهل الکوفه یا اهل الختر والغدر
والختل الا فلا رقأت العبره ولا هدأت الزفره
فانما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة
انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الا وهل فیکم
الا الصلف والعجب والشنف والکذب وملق
الاماء وغمز الاعداء او کمرعی علی دمنة

ای اهل کوفه ای اهل مکر و حیله ای بی وفا آگاه باشید
پس باز کنده نگشت اشکهای شما پس هرگز آرام نیست
که مثل شما مثل زنی است که رشته را باطل سازد کسی که رشته را
از رشته بازکند عهدهای خود را خیانت کردی و آگاه باشید نیست
در شما مگر عجب و خودپسندی و دروغ و تملق
و کبر و حیله مکاره بر دشمنان مثل شما مثل گیاه است که در مزبله روئیده

٢ او کفضة علی ملحودة الا بئسما قدمت لکم انفسکم ان
سخط الله علیکم وفی العذاب انتم خالدون اتبکون
اخی اجل والله فابکوا فانکم والله احریاء بالبکاء فابکوا
کثیرا واضحکوا قلیلا فقد بلیتم بعارها ومنیتم بشنارها
ولن ترحضوها ابدا وانی ترحضون

مثل شما مثل نقره ایست که در قبر زینت کرده شده و آگاه باشید
بد چیزیست که از پیش فرستادید شما برای نفسهای خود
این که خشم گرفت بر شما خدا و عذاب میکند شما را و عذاب شما
همیشه هست آیا گریه میکنید برای برادر من بلی بخدا شما سزاوار
هستید که گریه کردن پس بسیار گریه کنید و اندک بخندید که
مبتلا گردیدید بعار و مبتلا شدید بقبیح ترین عار که هرگز نشوید
دامن لوث خود را ای ... هرگز نشوید
معلوم ... بر زبانی رو رضای
همه دنیا و الآخره هم دعای شما خراب اهم آخرت شما

قتل سليل خاتم نبوة و سيد شباب اهل الجنة
وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم واسى كلمكم
ومفزع نازلتكم والمرجع اليه عند مقاتلتكم ومدرة
حججكم ومنار محجتكم الا ساء ما قدمتم لكم انفسكم وساء
ما تزرون اليوم بعثكم

کشتید فرزند پیغمبر خاتم نبوت را و معدن رسالت را و آقای
جوانان بهشت را و پناه جنگ شما و پناهگاه گروه شما و قرار
گاه آشتی شما و طبیب جراحت شما و پناهگاه مصیبت شما و محل
رجوع بسوی او در وقت سخن گفتن شما و محل جریان حجتهای
شما و محل روشن شدن حجت و دلیل شما پس بد است آنچه
فرستادید برای نفسهای خودتان و بد است آنچه بر
میدارید برای روز برانگیختن شما خواهید دید
عذاب خدای برای شما

فتعسا تعسا ونكسا نكسا ولقد خاب السعي
وتبت الايدي وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب
من الله وضربت عليكم الذلة والمسكنة اتدرون
ويلكم اي كبد لمحمد ص فريتم واي عهد نكثتم
واي كريمة له ابرزتم واي حرمة هتكتم واي
دم له سفكتم لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات
يتفطرن منه

پس هلاکت باد شما را و هلاکی و سرنگون باد شما را هر آینه
بتحقیق باطل شد سعی شما و اجر شما و بریده شد دستهای شما
و زیان کرد تجارت و بازگشت نمودید با غضبی از خدا
و وارد شد از برای شما ذلت و درویشی آیا میدانید وای
بر شما که کدام جگر گوشه پیغمبر را پاره کردید و کدام عهد را شکستید
و کدام مخدره را بی ستر نمودید و کدام حرمت او را دریدید
و کدام خون حیات را ریختید بتحقیق نمودید کار زشتی
نزدیک است که از کار زشت شما آسمانها شکافته شود و هلاک شوند

٥ وتنشق الارض وتخر الجبال هدا لقد جئتم بها
شوهاء خرقاء طلاع الارض والسماء افعجبتم ان
قطرت السماء دماء والعذاب الاخرة اخزى
وهم لا ينصرون فلا يستخفنكم المهل فانه عز وجل
لا يحفزه البدار ولا يخشى عليه فوت الثار
كلا ان ربك لنا ولهم لبالمرصاد ثم انشأت ماذا
تقولون لقول اذ قال النبي لكم ماذا صنعتم وانتم
آخر الامم

شق زمین و شکسته شود کوهها از آنکه تحقیق آورده اید
آن قضیه شگفته را که قبیح و زشت است پری زشت در آسمانها
و زمینها آیا عجب دارید خون از آسمان باریدن گرفت
و هر آینه عذاب آخرت هلاکت کننده تر است پس مغرور
نسازد شما را مهلت دادن خداوند بدرستیکه خدای عز و جل
عاجز نمیکند او را ابتدا گرفتن و ترس فوت و فرار قاتل را از دست
چه بدرستیکه پروردگار تو برای ما و برای ایشان در کمینگاه است
زمانیکه گفت پیغمبر از برای شما چه چیز بجا آوردید و اهم آخر امم

وانتم آخر الامم باهل بيتي واولادي ومكرمتي
منهم اسارى ومنهم ضرجوا بدم ما كان هذا جزائي
اذ نصحت لكم ان تخلفوني بسوء في ذوي رحمي
فقال علي ابن الحسين يا عمة اسكتي ففي الباقي
عن الماضي اعتبار وانت بحمد الله عالمة غير معلمة
فهمة غير مفهمة ان البكاء والحزن لا يردان من
قد اباده الدهر فسكتت

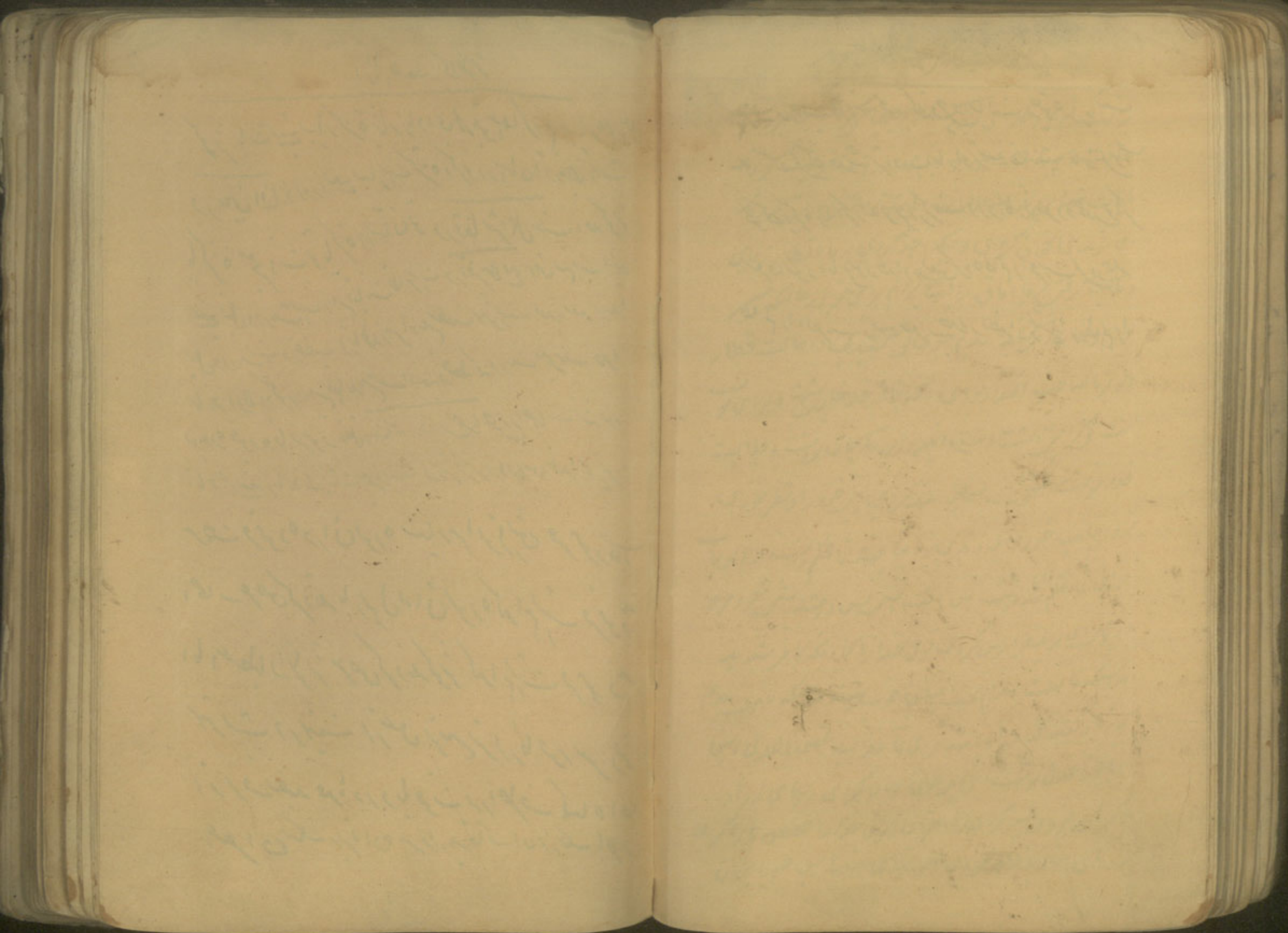
معرا بدانه آخر امت بودید با اهل بیت من اهل کرامت داشتن
کان من بودید بعضی از ایشان را اسیر نمودید و بعضی را آغشته بخون
گردیدند آیا چه جزا بود مرا که نصیحت کردم از برای شما اینکه
جانشینان شوید مرا بیدی در ذوی الارحام من الوقت فرمود
امام زین العابدین ای عمه ساکت شو پس در باقی مانده گان
از گذشتگان عبرت است و حال آنکه بحمد الله عالمه غیر معلمه
بدرستیکه گریه و حزن بر نمیگرداند کسی را که هلاک کرده است
آنوقت زینب ساکت شد

في البحار قالت زينب الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على رسول الله سيد المرسلين .
صدق الله سبحانه كذلك يقول ثم كان
عاقبة الذين اساؤا السوآى ان كذبو
بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن أظننت
يا يزيد حين اخذت علينا اقطار الارض
وضيقت علينا آفاق السماء فاصبحنا لك
في اسار الذل نساق اليك سوقا في
قطار وانت علينا ذو اقتدار ان بنا من
الله هوانا وعليك منه وكرامة وامتنانا ان
ذالك من عظم خطرك وجلالة قدرك
فشمخت بانفك ونظرت في عطفك تضرب اصد
ريك فرحا وتنفض مذرويك مرحا حين
رأيت الدنيا لك مستوثقة والامور لك متسقة
فمهلا مهلا لا تطش جهلا انسيت قول الله

لا تحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم
انما نملي لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين
امن العدل يا ابن الطلقا تخديرك حرائرك
وامائك وسوقك بنات رسول الله سبايا
قد هتكت ستورهن وابديت وجو
ههن فو الذي شرفنا بالوحي والكتاب
والنبوة والانتجاب لا تدرك امدنا ولا
تبلغ غايتنا ولا تمحو ذكرنا هل رأيك الا
فند وايامك الا عدد وجمعك الا بدد
ينادي المنادي الا لعن الله الظالم العادي

را شت فرو خدای بزرگ و هم چنین زکو بدیش برده
عاقبت آنچنانکه فعل بد بجای آوردند تکذیب کردند
بآیات خدا و بودند به علامات آیات استهزا می کردند
ای یزید آیا گمان کردی و چنانکه اخذ کردی بر ما اقطار زمین
و تنگ گرفتی بر ما آفاق را و صبح کردیم برای تو درحالیکه اسیر
بودیم و خوار و کشیده شدیم سوی تو کشیده در حالت قطار
و تو بر ما صاحب اقتدار بودی آنکه ما از خدا خوار است و برای تو
منت و کرامت داشت و نیست و این از بزرگی جان تو است و جلالت
قدر تو است فشمخت سپس بلند کردی بینی خود را و نظر نمودی
تو در جانب خود و چنانکه دیدی تو دنیا جهت تو محکم است و امورات
برای تو محکم شده است پس آهسته باش پس آهسته باش فرو مرو
در جهالت ای یزید فراموش کردی قول خدا را که آنکه کافر شدند
بدرستیکه ما مهلت میدهیم که بهتر شان خوب است بدرستیکه ما مهلت میدهیم
که زیاد کنند گناه را و باشد برای ایشان عذاب امن العدل یابنی
آیا از عدل تو است ای پسر طلقا پنهان کردی زنهای آزاد
و کنیزهای خود و اسیر کردی دختران رسول خدا را بتحقیق پاره کردی
پرده های ایشان و ظاهر نمودی صورتهای ایشان را پس هم بایکجان

کشیدی ساحت ما از مکه آنکه وحی و رسالت و نبوت از ما است
آنرا که می کشی قدرت شرافت ما را و می رسی نهایت ما را می دانی
بحر کیسی دیگر ما را اگر زنده تو قرار گرفت و روزگار تو علاوه و جمله تو اگر
سعی نشود اما زینت خدا آنکه تعیین کرده ظالم را فرزند می دهد
ظالم را القرینه به زینت عذاب خدا را خدا دشمن دارد ظالم را



إنا أعطيناك الكوثر

کوثر بابت یعنی بسیار کثرة نماز زیادی محمد تو اعطا کردم بسیار علم و عمل

در معنی الفاظ ... بعضی بسیار است کثرة دیگر نور در آسمان تا در جهانی است

باکثرة معجزات تو باکثره پیستان تو در تفاسیر اهل حسب آمده کوثر

یعنی نیل و درست است این نعانت ظاهر است در تفسیر ملا معین ... است یعنی

نیل و درست و عفت ... اینها ... معدن سعد ...

بادند اولاد و دیگر ... که در ... جدا

بوعده خورد و فا فرمود نقل است که روزی پیغمبر با جمعی از اصحاب نشسته بود

ناگاه خوش شد ... تبسم رفت ... الهام خدا که سوره

رحمت فرموده در آن سوره بسیار مرا نوازش فرموده است

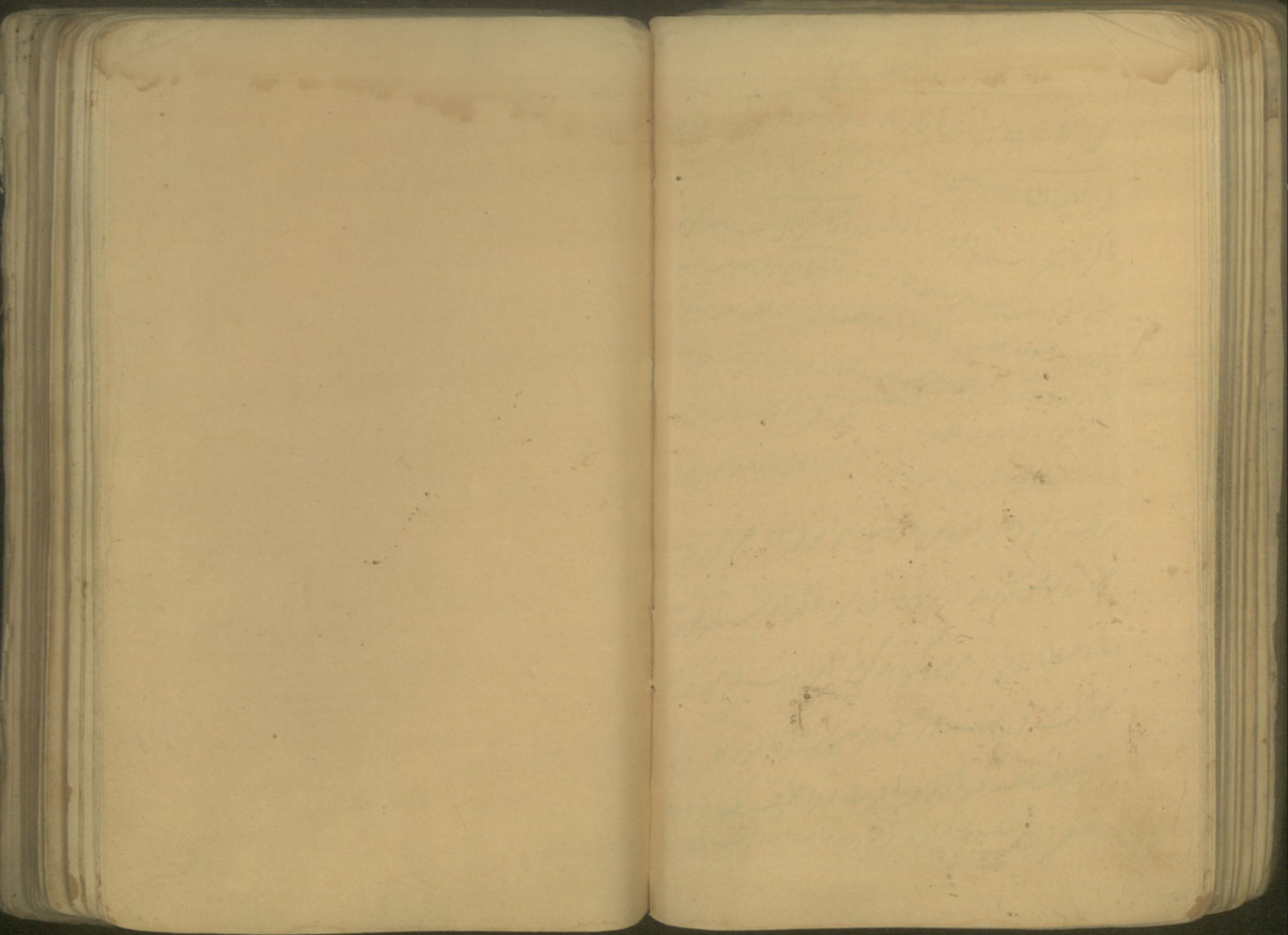
اصحاب عرض کردند یا رسول الله آن سوره کدام است فرمودند

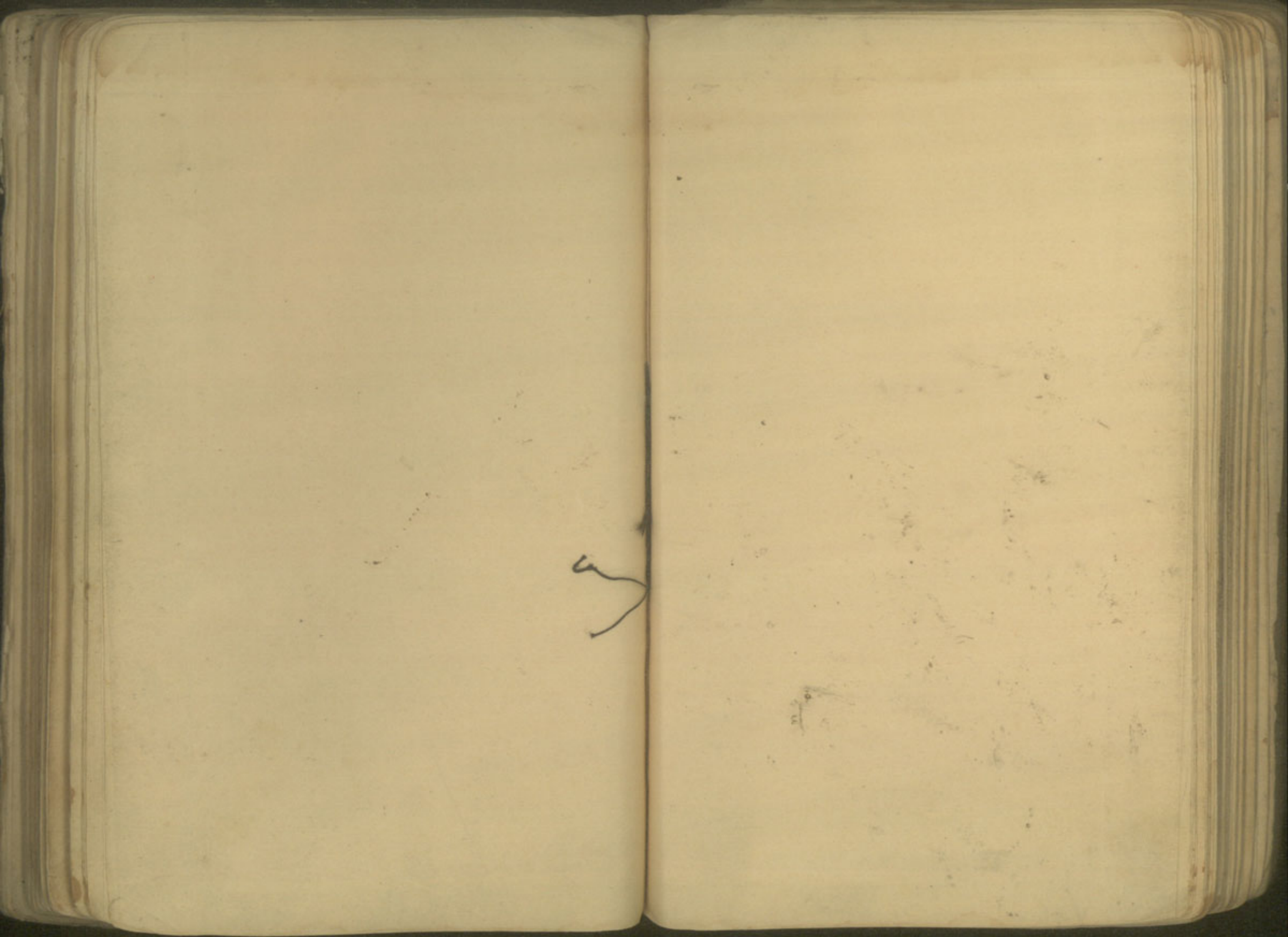
انا اعطیناك الكوثر عرض کردند کوثر کدام است فرمودند

نهریست در بهشت از عسل شیرین تر از کافور سفید تر

از برف سفید تر ... در و یاقوت در اطراف کنار او

زعفران مشک ریزه او سنگریزه خاک آن از مشک بالا تر





و فتکه نزوله ارم فرل شد پس نفر امدید بدیدن ارم
سه نفر بصدر رو دشت راست و سه نفر دست چپ ساه/و
ز دست راست سؤال کرد کسی

دول کف عقل هاست کجاست
کف دماغ

دوم سؤال کرد که سقف
کف هاست کجا سقف ملد

سیم سؤال کرد کجا کف
حیا و جا کجاست کف
در چشم

زدن سه نفر دست چپ سؤال کردی

نکر سیم جاست کجاست
کف دماغ ا دم کف
جای عقل یف عرض اگر
نکر بماند عقل میرد

دوم حسد هم
کف جاست کجاست
کف قلب جای
سقف عرض
کر حسد امد سقف
میرد

سیم سؤال کرد طمع
جاست کجاست چشم
هر که امد حیا میرد

در حماسه لا اخبار صدوق [illegible]

چهار چیز است در دنیا و بی‌نیست بهره گردش نگیر

عالم با عمل   طعام بی ترنه   عمر بی ریا   دولت بی عیب

خداوند چهار چیز در چهار چیز قرار داده ۴ سنگ ... در هر اول طعم

راحت در جنت   علم در غربت   عزت در خانه حق   رضایت [illegible]

در حماسه لا اخبار حضرت امیر علیه السلام العود بیت خمس صفت

شکم خالی بی گرسنگی   قرائت قرآن   نماز شب   تضرع عند الصبح   گریه بسیار

سر مانده دوازده شرط دارد ۴ واجب ۴ سنت ۴ ادب

اما واجب ۴

معرفت طعام   بسم الله گفتن   با [illegible] شکر گفتن   راضی بودن

۴ اما سنت

روی پای چپ نشستن   سه انگشت خوردن   حلوخور در ربسالی   نگاه نکردن

۴ ادب

لقمه کوچک برداشتن   نرم خوردن   [illegible]   دست شستن

بهودی ... عرض کرد تعالی کدام است حضرت فرمود بهشت در

اول جنت الفردوس ۱   ۲ جنت العالیه   ۳ جنت نعیم   ۴ جنت المأوی

۵ جنت دار السلام   ۶ جنت المقام   ۷ جنت العدن   ۸ جنت الخلد

درهای بهشت هر کدام ذکر دارد

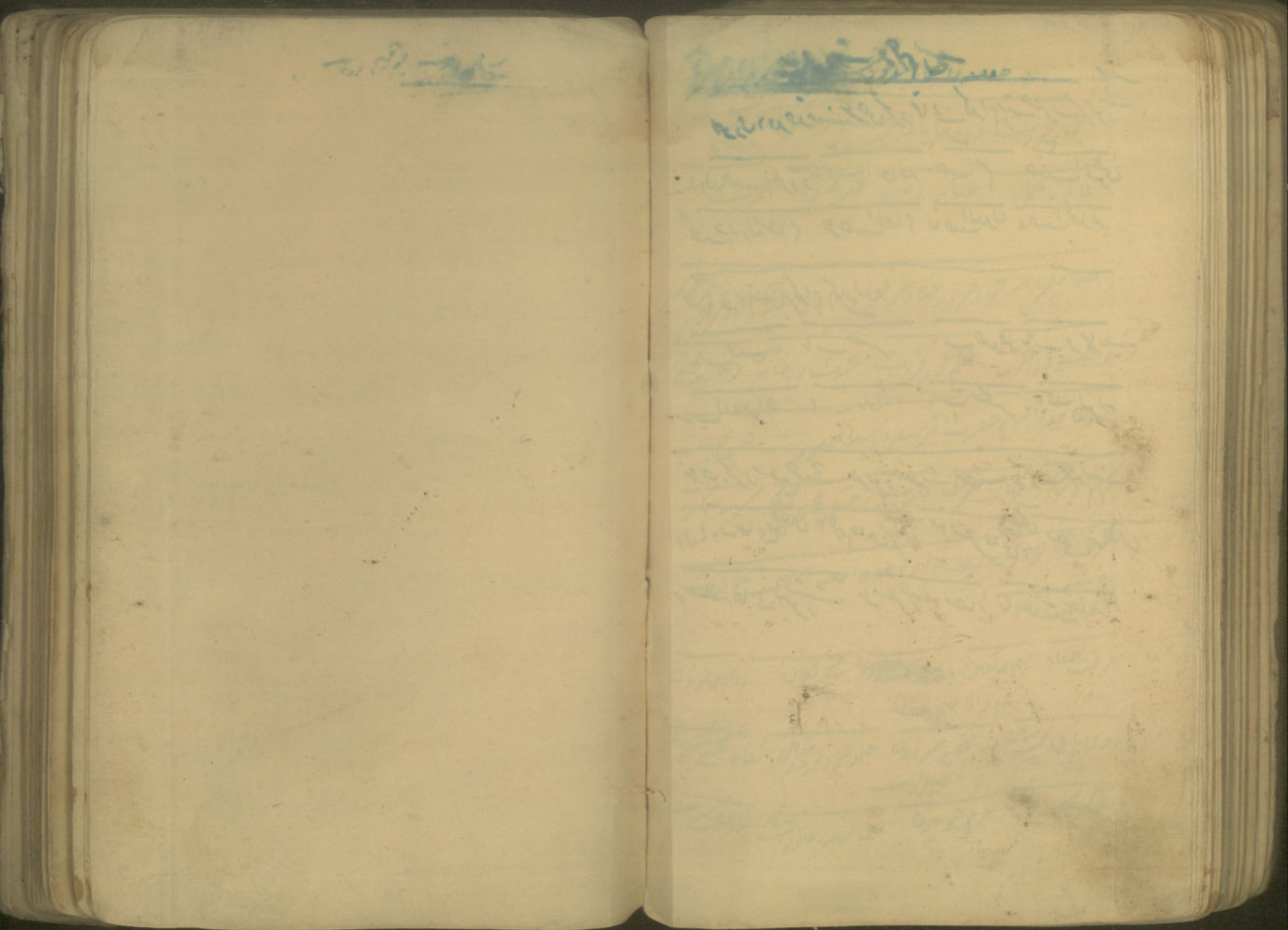
باب حج   باب صبر   باب صدقه   باب ولایت

باب الصلواة   باب بلا   باب شکر   باب توبه

عرض کرد سعه جنت فرمود صورت هفت درب جهنم است

اول ها وبه جای منافقین   ۲ جهنم جای ترکان   ۳ سقر جای صابئین   مغلی شیاطین

وحطمه جای یهود است   ۶ سعیر نصارا با ساکت شد



والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى
وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى
علمه شديد القوى ذو مرة فاستوى
وهو بالافق الاعلى ثم دنا فتدلى
فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى
عبده ما اوحى ما كذب الفؤاد ما رأى
افتمارونه على ما يرى ولقد رآه نزلة اخرى
عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى اذ
يغشى السدرة ما يغشى ما زاغ البصر وما طغى
لقد رأى من آيات ربه الكبرى

معراج هشت

اثبات معراج به چهار است   ۱ تواتر   دوم اجماع

۳ قرآن   ۴ از ترف بودن از همه پیغمبران و ممتاز بودن پیغمبر ص ۲

اسری

سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
انه هو السمیع العلیم اولاً ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق روایت میکند که فرمود از شیعه ما نیست هر که یکی از این
چهار چیز را قبول نکند از ما نیست   ۱ سوال قبر   ۲ بهشت جهنم
۳ شفاعت   ۴ معراج   ایضاً در حدیث دیگر از حضرت
رضا روایت شده که هر که ده چیز را قبول نکند از ما نیست
مثل آن

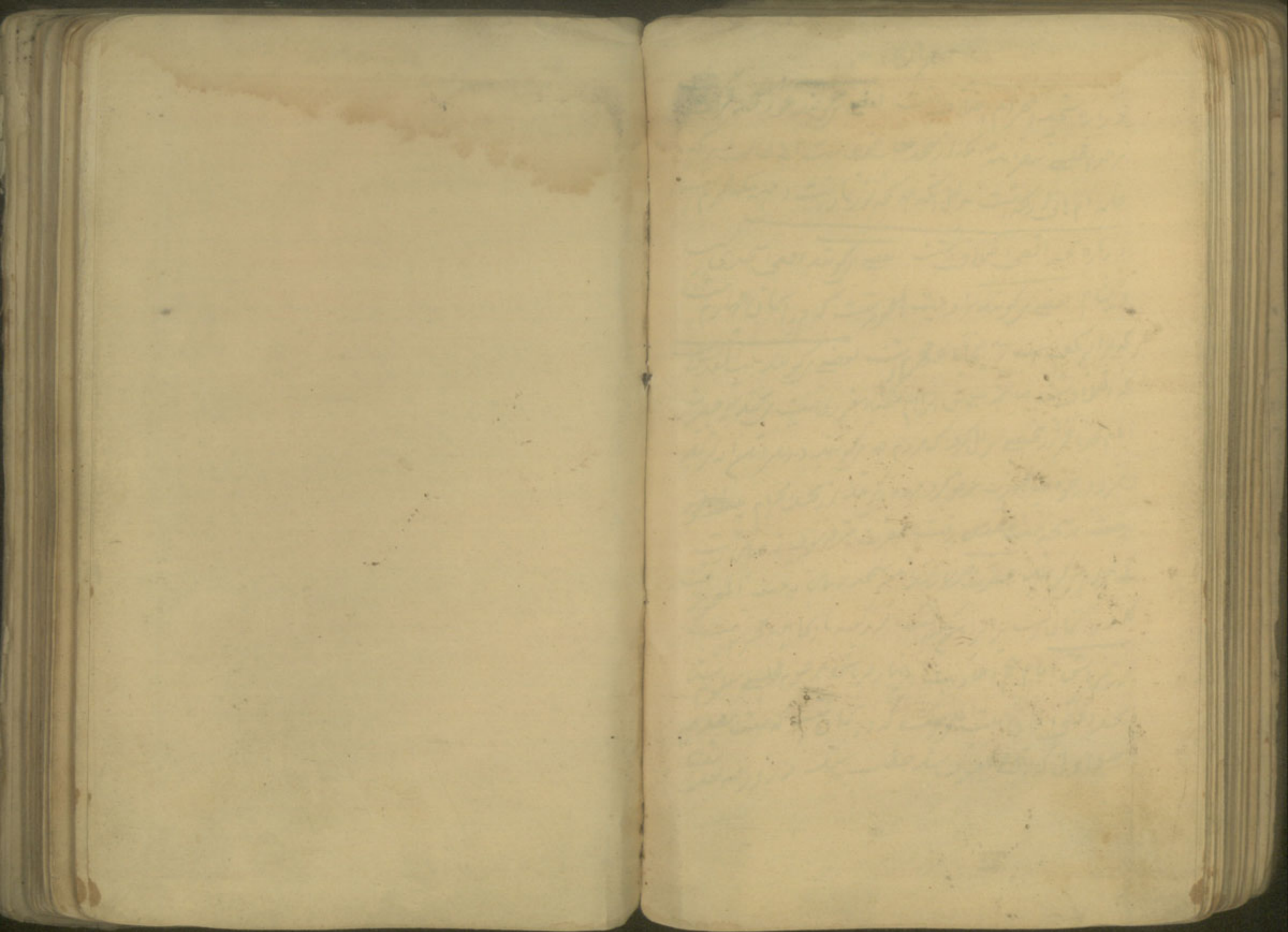
[illegible]

ملاحده حکما است و اگر نه چگونه میتوان بود کسیکه اعتقادی بوجود
خدا و رسول و ائمه حقه داشته باشد و آیات قرانی و چندین
هزار حدیث از طرق مختلفه در کتابها و خصوصیات این سلطنت
در اصل معراج جسمانی دیده یا شنیده باشد که همه انها صریحند در
معراج جسمانی که معروض شد با وجود انکه در کتابهای حدیث
شیعه و سنی بر است لا تعد و لا تحصی است از کیفیت معراج
جسمانی که معروض شد و به محض استبعاد شبهات و اهیه حکما
اینرا انکار کند یا سوی تاویل باطل رود و کمال بی انصافی است
کسیکه رد کند یا چشم بپوشد از آیات حضرت باری و احادیث
و اخبار ائمه طاهرین اگر بخواهم احادیثیکه در باب معراج وارد
شده است عرض کنم چندین مجالس باید منعقد شود نقل معروف
مثنوی معنوی کاغذ نبود این مجلس گنجایش ندارد دلا کن از چندین
هزار نمونه و از خرمنی یدانه اکتفا کنم تا مستمعین شیعه طلایی
برسند از انها حاصل شد بدانکه در وقوع معراج در هجرت
بوده پیش از هجرت یا بعد از هجرت واقع شده بعضی میگویند
شش ماه پیش هجرت بوده بعضی میگویند دو سال بعد از هجرت
بوده مرحوم مجلسی میفرمایند محتمل است بعد از هجرت واقع شده
بمکرر الله

از برای شب [illegible] یا بیش [illegible] یا چند [illegible] بیش از [illegible] بعد
در شب شنبه [illegible] ماه [illegible] بعد از [illegible] دو [illegible] بوده
در سنه [illegible] ماه مبارک رمضان بوده [illegible] بعضی [illegible]
بعضی گفته‌اند در شب [illegible] ربیع الاول بوده [illegible]
بعضی گفته‌اند [illegible] از [illegible] بعضی [illegible]
از برای وقت [illegible]
بعضی گفته‌اند از زمانه [illegible] اصلا [illegible] معراج [illegible]
در باره معراج [illegible] شده [illegible] معراج [illegible]
سفر و اراده [illegible] اصلا [illegible] در احادیث مختلفه در وصف [illegible] مخصوص معراج
و اما روایات [illegible] است [illegible]
والله العالم

در باره مسجد الحرام اختلاف است بعضی می‌گویند خود مسجد مراد است
مرحوم مجلسی میفرمایند همه مکه از مسجد حساب شده است الی حال است که مکه
خانه ام هانی از مکه است بدلیل اینکه همه مکه از حرام است و همه مکه محترم است

در باره مسجد اقصی اختلاف است بعضی می‌گویند اقصی مسجدی است
در شام بعضی می‌گویند مراد بیت المعمور است که در آسمان چهارم است
که برابر کعبه است از آنجا یا بجهت محترم است بعضی می‌گویند بیت المقدس است
که اختلاف است چنانچه محمد بن ابراهیم سند بعد روایت می‌کند که حضرت
امام محمد باقر از شخصی سؤال کرد که مردم چه می‌گویند در بعد این آیه شریفه
آن مرد در جواب حضرت عرض کرد مردم می‌گویند از مسجد الحرام به المقدس
رفت به مسجد بیت المقدس رفت حضرت خبر فرمود نه چنان است
که مردم می‌گویند حضرت تشریف بردند از این مسجد زمان به بیت المعمور رفت
که در آسمان است برابر این کعبه است از کعبه تا آنجا همه محترم است
از فرمایش امام علیه السلام اختیار فرمایش مرحوم مجلسی معلوم شد
مسجد اقصی همان بیت المعمور است که در آسمان است که بیت مقدس هم
مسجد اول که رتبه اقصی باشد حساب می‌شد در دوره بعد از آن



در شب هفدهم ربیع اول خطاب رسید جبرئیل امین ای
امین وحی امشب صومعه و دواوین خود را تنها بگذار و کمر خدمت (عبادت)
کار زمان به بند و کلاه قربان برداری بر سر بگذار
میکائیل را بگو تا کلید ارزاق را دست بردار اسرافیل را بگو
تا صور را موقوف کند عزرائیل را بگو دست از قبضه ارواح
کوتاه کند و فراشان نور و ضیا را بگو تا اطباق سماوات را
به جاروی نور و کهنه عشق فرو روبند و رضوان بهشت را بگو
بهشت را آئینه بندی کند و مالک جهنم را بگو تا درکات
جهنم را بقفل حلم و علم مقفل کند و دریا را امر کنید از موج ساکت
شود آرام بگیرد و بهار را بگو از شکوفه ببندد حوران سراچه
خلد برین را بگو تا عود و عنبر بر مجامر غمازی بر آرند و امیر بهشت
بگو تا حوران صف در صف بایستند و جبرئیل خود خوانهای
نور گرفت بگستران و حوران را طوق نور بر گردن ببندد از
دهنه را حرش بو سطر به بوهای خوش بگردانند

و حاملان

و حاملان عرش را بگو تا عرش اطلس را لباس تقدس به بر نشند
و کرسی را بگو تا تاج قدس بر سر بگذارد و آدم بگو تا روح او را زکین
موسی و عیسی را خبر کنند ارواح انبیا را بر دواج قدس موطن کنند
ای جبرئیل امشب خود را به حلهای نو بیارا و بال بر فشان و سرمه محبت
حبیب من را بچشم بکش و کمر خدمت حبیب مرا در میان جان بکن و دل
تواضع بکشا و حلقه تواضع در گوش کن در فرمانبرداری جبرئیل حبیب من
بی همتای باش و مجلس عرش زینت کرد کنی و در میان هزار حله بهشتی
مرکب بهشت براق نام جبرئیل اندام عنانش را بگیر بر و بر او
او را از ادب سلسل نوری و زین مرصع بر او بگذار و لجام زرین در
او بگذار و بمنک هدایت و قناعت بر کمر ببند و او را بمیع محبت
رکاب او حمایل کنی و لجام براق را مانند چاکران برگرد بگیر و هفتاد
هزار فرشته مقرب از قفای بردار اسرافیل را مانند چاکران و خدمت
کاران بجانب بهشت براق روانه کن و میکائیل را بگو مانند چاکران
علوی حبیب به باشند اما جبرئیل تو خود بادب باش در خدمت
حبیب من لحظه غافل مباش و تکیه جبرئیل از حضرت حق این ندا شنید

جبرئیل عرض کرد بلکه معبود پادشاها فرمان بردارم و محتاج
دل این الهام را منت دارم اما خبر با تست ممالک دیگر
هنجاری بینا فریب باجرت اولاد آدم خواهد کرد یا خلایق را
وفات خواهد رحلت نیدن بگردشت ساعه روز جزا را بدار از
الملک بقا خواهی اورد یا قیامت قیام خواهد کرد یا حشر
پدید خواهد شد که اگر کردی طبقات آسمانها را در زمانی
را راشته و غلغله در ملکوت و زلزله در جبروت انداختی
خطاب رسید ای جبرئیل این مهر اندیشه خطاست آنچه گمان
کردی نه چنان است بلکه حکمت این است که امشب تنها بکرسی
و ما را با دوست گفتگوست امشب شب راز و نیاز است منم آنکه
حبیبم محمد را در معراج اکنون پدید مکرده بود و ذره پرده اعلا رسانیدن
و پا او را زکرم اما ذات هستی صفات حمیده تو را پاک گردانم
هرآن او حبیب است من محبوب او او طالب و من مطلوب او
او عاشق و من معشوق او او حامد و من محمود او

او شاهد و من مشهود او او ذاکر و من مذکور او او ناظر و من منظور او
او شاکر و من شکور او او مهمان و من میزبان او او جلیس و من ونیس او انیس
او مهتر سید المرسلین سرور کائنات او نیست رسول هاشمی شهنشاه فرشته
سیر البطحا محمد مصطفی سپهر بکی مهر بس معلوف سرور سروران آفتاب نبوت
و ماهتاب رسالت دگر اکنون جلالت دارای سخاوت شمع جمال و بدر
کمال و مقصود ایمان و رحمت عالمیان و معروف جهانیان برگزیده
فخر خواجه دو سرا احمد مصطفی المحال که معرفت در حق پیدا کردی
ترجمان رو عذاب از تمام مقابرها ی هوات پرداز الوفت به هیبت برد برای قسم
نه وصف کردم برد را انوقت به مغرب رسانی و از مغرب شام داد
شام به ایمنی گور گشتی و از قبله نبی کعبه را را اکنا قبله قریش از
اکنا قبله بنی هاشم و بنی عبد المطلب از آنجا خانه ام هانی در
میان حجر سروری عطارد منظری زهره بکری زهرا و دختری از باب
علم بهرام حجت مشتری دیدار رب کیوان مقداری از دست فی
روزگار جام بلا چشیده در کمال ادب به بالش برو

عرض داشتم که یا رسول الله امشب شب قدر است شنیدم
قدر شب قدر خویش را دریاب از آنچه برتر بود بدست بیت

معراج محمد است امشب ابن عباس از پیغمبر روایت می‌کند سه‌شنبه
شب هفدهم ربیع اول در خانه ام هانی بودم در آن شب سوره
طه نازل شده بود از ملاحظه و مطالعه چشمم بخواب گرم شد برا
خواستم جامه را کندم رفتم رخت خواب تا چشمم گرم شد بخواب
اما دلم بیدار بود ناگاه صدای جبرئیل شنیدم برخواستم در خانه خواب
نشستم جبرئیل را دیدم و عرض کردم یا رسول الله برای بردن آمده
فاذا هو قنت ما نصب یا رسول الله اینکه براق بر در است بیرون
منتظر است پیغمبر فرمود که بروم تطهیر کنم چون مهمانی دوست بروم
فرمان رسید ای جبرئیل از آب کوثر برای حبیب ما بیار پیغمبر در سر بستر
خود بنشسته بودم که رضوان بهشت دو ابریق از یاقوت سرخ پر
آب حوض کوثر مقابل گذارد من تطهیر کردم جامه بهشتی پوشیدم
برخواستم از میان حجره بیرون آمدم بر در خانه رسیدم دیدم
اسرافیل یکطرف با هفتاد هزار ملک طرف دیگر میکائیل
با هفتاد هزار

... ایستاده‌اند ... براق ... صلوات ... [illegible]
براق را رفیق من آورد دیدم که از رفیقان طرف سماک که برزمین داشت
بوی خوشش از غالیه خبر داشت مژده‌بان گفت به مژده پذیر
کاور راهنمک بویش از شیر براقی چه براقی ملک آسمانی
ملک یمانی آسمانی میدان کیوان جولان خورشید پیکری قمر
اختری شهاب چشم بهرام خشم مرصع یافت ملمع بالی عنبر دمی
لولو سیمی ادبی روحی فرشته خوبی جنت مرتعی کوثر منزلی
عرش سیر کتر تحریر بدور کفل معطر نعل نظر بر قدم قدم بر نظر

ابن بابویه و احمد بن ابی طالب طبرسی سندهای معتبر روایت می‌کنند
از ابن عباس روایت از پیغمبر می‌کند معلوم فرمود براق حیوانی است
از حیوانات بهشت نه بسیار بلند نه بسیار کوتاه و صورت او مانند
صورت آدم و سم او مانند سم اسب و دم او مانند دم گاو
دراز گوشش بزرگتر از استر کوچکتر اما زینش از یاقوت سرخ و رکابش
از طلای احمر و مهارش از مروارید بود دو بال داشت
از یاقوت سرخ در ... و پاها مرصع بانواع جواهرات

هفت رنگ و در پیشانی او نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله پیش او آوردند که نعم براق شد براق عقب
نداد جبرئیل سیلی بصورت او زد این چه جسارت است یک موی بداری
اندر طمع سبحان الذی اسری آید خواهد در شب محمد بن عبدالله
گفت
براق شتابم بلکه حیا دارم مرده ای شفاعت الخ

پس فرود شوار شدم و چنانکه خواستم سوار شوم اسرافیل رکاب
راست مرا گرفت میکائیل رکاب چپ مرا گرفت جبرئیل
زیر بغل مرا گرفت سوار بر براق شدم جبرئیل اسرافیل مهار
براق را گرفتند جبرئیل امر کرد به براق حرکت کن براق
حرکت هفتاد هزار ملک در پیش سیار و عقب می بودند
در اثنای راه طرف راست صدای بلند شد یا محمد من جواب
ندادم اعتنائی نکردم در طرف چپ صدای بلند شد یا محمد
من اعتنائی نکردم یکمرتبه زنی آمد مقابل من دست و پای
خضاب کرده صورت و دست و بدن خود را باز کرده
دیدم با نواع زینت ها آراسته گفت یا محمد با من حرف
بزن.

بزن من با تو حرف بزنم اعتنائی نکردم جبرئیل امر کرد براق را
فرود آئی براق فرود آمد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله پیاده
شو شدم عرض کرد این زمین طیبه مدینه است عنقریب شما
خواهی شد دو رکعت نماز بخوان خواندم عرض کرد سوار شو شدم
یکمرتبه گفت براق فرود آی فرود آمد عرض کرد یا رسول الله
پیاده شو شدم عرض کرد این طور سیناء است که موسی
با خدا حرف میزد دو رکعت نماز بخوان خواندم عرض کرد یا رسول الله
سوار شو شدم براق حرکت کرد یکمرتبه جبرئیل گفت براق فرود
آی پیاده شدم عرض کرد یا رسول الله این زمین بیت اللحم است
عیسی متولد شده دو رکعت نماز خواندم سوار شدم براق حرکت
کرد یکمرتبه جبرئیل گفت فرود آی پیغمبر پیاده شد عرض کرد
یا رسول الله اینجا بیت المقدس است مهار براق را ببرد به
حلقه در بسته عرض کرد یا رسول الله تمام پیغمبران مهار چهارپای
خود را به این حلقه بسته اند پیغمبر نور وارد شدم

در بیت المقدس جبرئیل عرض کرد یا رسول الله باید نماز کنی جبرئیل
جبرئیل اذان و اقامه گفت جبرئیل طرف راست ایستاده تمام
پیغمبران پیرو اقتدا کردند بعد از نماز خارج بیت المقدس
رفته ظرف آوردند که آب یکی شیر یکی شراب بگیر بیت
صدای بلند شد اگر آب بگیرد امت من غرق می شوند
اگر شراب بگیرد امتش گمراه می شوند اگر شیر بگیرد امتش
هدایت کرده می شوند من شیر گرفتم جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
امتت هدایت کرده می شوند [illegible] جبرئیل گفت یا رسول الله
در میان راه از صدا شنیدی فهمیدی که بود عرض کردم طرف
راست دعوت یهود بود اگر جواب میدادی امت همه
یهودی می شدند طرف چپ دعوت نصارا بود اگر جواب
همه امت همه نصارا می شدند بعد سوار شدیم از بیت المقدس
بیرون آمدیم رسیدیم به آسمان اول که گل آسمان اول اسمش
اسمعیل بود ملکی است که هفتاد هزار ملک در تحت او است
و هر ملکی در تحت او هفتاد هزار ملک شغل ایشان ها همه
تسبیح [illegible] [illegible] آسمانها کار ایشان

اسمعیل عرض کرد

اسماعیل

اسمعیل عرض کرد جبرئیل این بزرگوار کیست جبرئیل گفت
این پیغمبر آخر زمان است گفت جبرئیل مبعوث شده است گفت
اسمعیل در آسمان اول را گشود تمام ملائکه را امر کرد با حرمتش
استقبال کردند همه درود و تحیت و صلوات بر وجود من
فرستادند اسمعیل برای من استغفار کرد من هم برای او استغفار کردم
در آن وقت تماشا کردم آسمان اول سیر کردن و عجایب خدا را
تماشا کردن ملکی دیدم خیلی بزرگ هیچ ملک با این بزرگی
ندیده بودم اما غضب از روی او پیدا بود مغموم بود
جبرئیل [illegible] گفت که من از او ترسان هستم جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
حق داری همه ها از او ترسان هستیم این خزانه دار جهنم است
هرگز خنده نکرده از زمانیکه جهنم خلق شده بدست او داده
شده همه غضب ها و خشم ها که است از برای دشمنان
تو [illegible] سلام کرد من هم او را سلام کردم مرا بشارت
به بهشت داد دیدم جبرئیل در تمام آسمانها [illegible] ملائکه محترم
و [illegible] است اطاعت او میکنند و فرمان او را میبرند
خواهش کردم از جبرئیل بگو به خزانه دار جهنم را جهنم را نشان بدهد

جبرئیل اذن گرفت از خدا خطاب آمد برو حبیب من بخواهد
عمل او ببیند جبرئیل گفت به خزانه دار جهنم با اذن خدا جهنم را
باذن خدا نشان بده پیغمبر میخواهد ببیند یک پرده گوشه از زغال
هزار پرده بر داشت دیدم شعله کشید اهل آن را که نهار میسوزاند
گفت نه ببیند در جهنم را ببسته و حال آنکه یک در جهنم بود
و لها سبعة ابواب زبانیه گرفت و پرده انداخت الا الله
الا الله که ما مردم ترس نداریم پس از آنجا گذشتم گریه میکرد
کنند گرفن دیدم پیری که از عظمت دیدم سوال کردم از جبرئیل این کیست
عرض کرد این پدر شما آدم است دیدم فرزندانش و ارواحشان را
گرفته بدن عرض میکنند روحی است نیکو و بسیار است خوشی بر
از بدن مرد نیکو است ما هم بهر شد آدم گفت این اولاد من پیغمبر چه
زمان است پیغمبر فرمود من آدم سلام کردم او هم بر من سلام کرد
من برای او استغفار کردم او هم بر من استغفار کرد فرمود خوش آمدی
از فرزند شایسته من وای پیغمبر مبعوث شده من پیغمبر فرمود
از آدم گذشتم رسیدم ملکی که نشسته بود جمیع دنیا پیش روی
او بود و لوحی از نور در دست او بود که نامهای جمیع اسمای
آنچه خدا خلق کرده از اول تا روز قیامت بر لوح

در همان آن

در همان آن لوح بود به جانب چپ راست نگاه میکرد
همین نظرش در آن لوح بود گفتم جبرئیل این کیست عرض کرد
این ملک الموت است که بی وسیله مشغول قبض ارواح باشد
گفتم ترا نزدیک او ببر تا با او حرف بزنم وقتیکه نزدیک او شدم
بر او سلام کردم او هم بر من سلام کرد ملک الموت سوال کرد این
بزرگوار کیست جبرئیل گفت این پیغمبر آخر زمان است ملک الموت
عرض کرد یا رسول الله بشارت باد ترا خدا همه خوبیها را
در امت تو قرار داده پیغمبر فرمود حمد کنم صاحب آن
نعمت را که لطفهای خود داده خصوصا که چنین امت مرحمت
فرموده این فضل و کرم خداست درباره من جبرئیل عرض کرد
یا رسول الله این ملک کارش از همه ملائکه سخت تر است پیغمبر
فرمود ای عزرائیل تو این جا نشسته همه ارواح را در هر کجا
هستند عرض کرد خداوند همه را مسخر من کرده است همه دنیا
و همه کس مثل درهم است که در دست ما است هر قسم بخواهم
بگردانم مثل انگشتر در دست شما است هر طور بخواهی
گردش میدهی همین قسم است تمام عالم برای من پیغمبر فرمود
با امت من مدارا کن و رفتار کن عرض کرد یا رسول الله

عرض کرد یا رسول الله خدا همه سفارش تو را در حق پیغمبر نماید
عرض نشنید خانه شبانه روز یک وجب قرار ندادم سر برهنه
گرسنه بمردند از اهل او گریه می کنند گویم گریه مکنید سر رفت
تو هم خواهم آمد احدی را فریاد کردارم با جمعیت از اهل پیغمبر ماند
پیغمبر فرمود از آنجا گذشتم رسیدم به طایفه که نزد ایشان بود خانه
گوشت پاکیزه و خانهای گوشت گندیده دیدم گوشتهای خوب را
می گذارند گوشت بد می خورند پیغمبر فرمود این گروه کیستند
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اینها در دنیا حلال می گذاشتند حرام می خوردند
همه دیگر حرام بود چنانچه اینها اینست تا روز قیامت پیغمبر گذشتم
رسیدم به طایفه دیگر دیدم لبهای ایشان مثل شتر کنده ملائکه از
از گوشت پهلوی ایشان مقراض می کنند در دهان ایشان می کنند اشتند
پیغمبر سوال کرد کیستند جبرئیل عرض کرد اینها عیب جویی بندگان
خدا می کردند پیغمبر فرمود گذشتم رسیدم به طایفه دیگر دیدم ملائکه
آتش در دهان ایشان می گذارند از زیر دبر ایشان بیرون می آید سوال
کردم جبرئیل عرض کرد در دنیا مال یتیم و مال وقف را از راه
ظلم می خوردند و سیصلون فی بطونهم نارا آیه قرآن است

از آنجا گذشتم

از آنجا گذشتم دیدم ملائکه با سنگ سرهای ایشان را می کوبند سوال کرد
پیغمبر از جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اینها نماز صبح نخواندند و خوابیدند
تا آفتاب زد رسیدم به گروه دیگر دیدم شکمهای ایشان این
قدر بزرگ که پشت نمی توانند برخیزند جبرئیل عرض کرد اینها
ربا می خوردند چنانکه آیه قرآن داریم روز قیامت دیوانه وار
وار در قیامت برخیزند رسیدم بجای دیدم زنها را
به پستان آویزان کردند حالا پرسیدند عرض در دنیا خانه شوهر
زنا دادند اولادهم رسید نفقه شوهر خود دادند
پیغمبر فرمود از آنجا گذشتم رسیدم به گروهی خلقت عجب داشتند نصف
بدن برف نصف بدن آتش دعا می کردند همچنانکه الفت دادی
ما بین برف و آتش قدرت با الفت بده ما بین دلهای مومنان
با همدیگر مهربان باشند در حق دیگر رسیدم به گروه دیگر
ایشان نفرین می کردند خدایا هر کس در راه اهانت می کنند
بیت المال را در راه ... خرج کنند خدا مال ایشان را
پیغمبر فرمود اینها کیستند عرض کرد ... خرج راه ... می کنند
می کنند برای ... این دو نفر ... می کنند انفاق نمی کنند

پیغمبر فرمود دیدم بر در آسمان اول نوشته لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله آنوقت قصری دیدم یکپارچه طلای
احمر گفتم از کیست گفتند از جوان نیک بخت سیر کردم در آسمان
اول آنوقت بردند به آسمان دوم سرکل آسمان دوم در آسمان آسمان دوم
گشود با تمام ملائکه استقبال کردند درود رحمت و صلوات بر روح من
سرکل بر روح من سلام کرد من هم بر او سلام کردم آنوقت سیر کردم سیر کردن
دیدم دو نفر شبیه هم دیگر نشسته‌اند سوال کردم گفت عرض کرد
پیغمبرخانهای تمام یحیی و عیسی سلام کردم آنها هم سلام کردند بر روح
من استغفار کردم آنها بر روح من استغفار کردند بعد از آن گفتند
ای برادر شایسته وای پیغمبر مبعوث شده بعد از آن قصری دیدم
از یکپارچه نقره گفتم این قصر مال کیست گفتند مال جوان نیک بخت
اینجا هم دیدم بر در آسمان دوم نوشته لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله سیر من تمام شد جبرئیل مرا بردند به آسمان سیم آسمان سیم
سرکل آسمان سیم در آسمان باز کرد با تمام ملائکه آسمان سیم
مرا استقبال کردند صلوات بر روح من فرستاده شد در آسمان سیم
شخصی را دیدم که حسن صورتش زیادی داشت بر
تمام ستارها
ازدلی

بر تمام رشته‌های آسمان و ملائکه زیادی داشت بر ماه خورشید
سوال کردم گفت جبرئیل عرض کرد این یوسف است من سلام
کردم آنها هم بر روح من سلام کردند استغفار کردم من هم استغفار کردم
برادر پیغمبر فرمود با آسمان اول رسیدم خداوند برکت فرستاد
آسمان دوم فرض را تعلیم من کرد در آسمان سیم بعد از آنکه سیر
کردم سیرم تمام شد مجمع از نور برای من آوردند که در آن
محمل چهار نوع نور داشت نور زردی داشت که تمام زردهای
عالم از او است یکی هم نور سرخ داشت که تمام سرخهای عالم
از او است یکی نور سفیدی داشت تمام نورهای سفید از او است
یکی نور سبزی داشت که تمام سبزهای از او است و چونکه ملائکه
آن نور را دیدند تمام ملائکه گریه کردند گفتند این ستونه است
به نور عرش همه ملائکه یکمرتبه فریاد زدند سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکه و الروح جبرئیل مرا در میان محمل نور
نشاندند بردند آسمان چهارم سرکل آسمان چهارم در
آسمان باز کرد با تمام ملائکه استقبال کردند درود رحمت
و صلوات بر روح من فرستادند چیم آنها رقصان به نور محمل
آسمان ٤

همه فرا گرفتند گفتند این نور شباهت عظمت و جلالت عرش است
بعد از ان پیشتر گردم مردی را دیدم سوال کردم این کیست عرض کرد
یا رسول الله این ادریس است سلام بر من کرد منهم سلام برا او
کردم او استغفار برمن کرد منهم برا او سلام کردم بعد از ان ملکی
دیدم بر کرسی نشسته هفتاد هزار ملک بفرمان آن ملک
بودند چنین ملک بزرگ بود جبرئیل صیحه زد برخیز تعظیم کن سلام
برای اینکه تعلل کردی باید همه قسم بپا ایستند تا روز قیامت
بعد از ان قصری دیدم یکپارچه در سفید سوال کردم مال کیست عرض
کرد مال جوانان بنی هاشم است دیدم بر در آسمان چهارم
نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بعد از ان مرا
نشاندند بر محمل چهل نور برا او افزودند بردند بر آسمان پنجم
بر کل آسمان پنجم با تمام ملائکه استقبال کردند صلواة بر من ختم
کردند سیر کردم مردی را دیدم چشمی درشت بود امت
دور او را گرفته بودند سوال کردم کیست جبرئیل گفت هارون
برادر عمران که امت حرمت او را نگاه داشتند بر من سلام کرد منهم سلام کردم
استغفار بمن کرد منهم استغفار کردم بعد از ان قصری از زمرد سبز سوال
کردم از کیست.

آسمان پنجم

کردم از کیست گفت مال جوانان بنی هاشم است دیدم بر در
آسمان نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بعد از ان
مرا نشاندند در محمل چهل نور دیگر اضافه کرد مرا بردند آسمان
ششم بر کل آسمان ششم با ملائکه استقبال کردند در رکعت و صلواة
بر من فرستادند قصری دیدم از زبرجد سوال کردم مال کیست
گفت مال جوانان بنی هاشم است بعد از ان شخصی را دیدم
بلند قامت موها از زیر ابروی او بیرون افتاده سوال کردم گفت
عرض کرد موسی است موسی گفت بنی اسرائیل تمام مرا کوچک
گرافه تر من کسی نیست که از این وجود مبارک است
سلام کردند منهم سلام کردم بعد از ان پیشتر رفتم تمام شد جبرئیل
مرا نشاندند در محمل چهل نور اضافه کردند رفتم بجانب آسمان
هفتم ملک بر کل آسمان هفتم با تمام ملائکه استقبال کردند
در رکعت صلواة بر من فرستادند خانه دیدم بسیار معموره
سوال کردم این چیست عرض کرد بیت المعمور است های
پر از نگاران است های زینب کوبان است.

آسمان ششم

آسمان هفتم

از جمله عجایب که در آسمان هفتم دیدم این بود ملکی
دیدم بصورت خروس پاهایش زیر هفت طبقه زمین
سرش زیر عرش و بال داشت هر وقت باز می کرد
یکی گرفت مشرق و مغرب را دیگر این خروس اینست
منزه است پروردگار عظمت شأن که کسی او را نبیند در وقت
سحر صدا برآید اذکروا الله یا غافلین و تکیه صدای او بلند
گردد صدای تمام خروسهای زمین صدا برسند خروس
عرش شنیده است بالش سبزه است بعد از آن جبرئیل پر حرکت

آسمان هفتم

داد برای آسمان هفتم ملک موکل آسمان هفتم با تمام ملائکه
استقبال کردند و درود تحیت و صلوات بر من فرستادند در آنجا عیسی را
دیدم سلام کردم هم سلام کردم عرض کرد یا رسول الله عیسی را چگونه
گذاردی گفتم هیچ و سلام گذاردم در زمین او را وصی خود قرار
دادم عرض کرد نیکو وصی قرار دادی تمام ملائکه هفت طبقه آسمانها
همه احوال علی را پرسیدند پیوسته از نور به ظلمت می رفتم
از ظلمت به نور می رفتم تا رسیدم به سدرة المنتهی که مکان جبرئیل
جمیع امر و نهی اعمال تمام مخلوقات به آنجا منتهی می شود

در سدره

در سدره ره بدیدم درختی که هفتاد سال بلندی او بود در
آنجا محراب دیدم پنجاه سال بلندی او بود کرسی بود زبرجد
جبرئیل دستم را گرفت روی کرسی نشانید بعد از آن
عرض کرد یا رسول الله دو رکعت نماز تحیت بخوان که بواسطه قدوم
تو منزل ما شرافت پیدا کند در آن محراب ایستادم
جبرئیل با تمام ملائکه سدره بمن اقتدا کردند بعد از آن
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله خداوند تو را گرامی داشت بر تمام
پیغمبران هیچ ملک مقرب جبرئیل در این مکان پا نگذاشت
الا شما بعد از آن که نماز خود را تمام کردم در سدره جبرئیل
عرض کرد باید حرکت کنی گردید به مقامات راحل
گفتم فرمود بخواهی مرا تنها بگذاری جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
اگر یک قدم بردارم پرم بسوزد پیغمبر فرمود رفتن تو را پیرم دست
جبرئیل را گرفت پیغمبر فرمود دیدم عنقریب روح از
بدن جبرئیل بیرون برود او را برگردانیدم جبرئیل عرض
کرد تو را به رب العزه سپردم بعد از آن از حجاب نور
به حجاب ظلمت حجاب به حجاب رفتم حجابی که نور و ظلمت را
تته ورقه اسم

منم چشم چراغ اهل بینش   نژاد افتخار آفرینش

منم فرزند زینت بخش افلاک   شلیل ارجمند شاه لولاک

منم سبطی که فرزند شاهم   فروغ افزای چشم مهر و ماهم

با اهل علم و عرفان سرورم من   عزیز دختر پیغمبرم من

٥٠

عزیز مصطفی را نور چشمم   سرور قلب شاه دین حسینم

٤٤

ز نعت سرور اصحاب را زشت   سر سر خیل ارباب نیا زشت

٥٢

حدیث یا بنی قوم مردود   بود مانند ابراهیم و نمرود

٥٨

٤٣

از پی خشنودی آن بو الفضول   در غضب آورد خدا و رسول

٦٨

مدح کسی کرد که افلاکیان   لعن کنندش همه چون خاکیان

٧٤

ذم کسی کرد که چون کردگار   ثبت بنظرش همه روزگار

٧٩

شاه ولایت علی پاک رای   آنکه بکتف نبی آورد پای

٨٤

آنکه اگر مایه هستی نبود   کس ز عدم پا بدر اندر وجود

٨٩

پور شهیدش شه کرب و بلا   کشته دیت خون همه نفس خدای

٩٤

صاحب و سر حلقه اللهیان   راهبر زمره آگاهیان

٩٩

نور رساننده خورشید و ماه　　شافع عصیان شفیع ...

گفت برو نیز خطیب پلید　　آن سخنانی که نشاید شنید

از آن گفتی بودن در مجلس یزید از آن اهل سحر خواند کند

شأن آن ابن محمد که بدین تعظیم و شکوه　　نام او گفت ابن ... در اذان

چه تو بیاستی یا جد من　　چه تو این گفت خود و را این سخن

گر بگو جد من پیابستداق　　کذب تو بر خلق بگرد عیان

هم تویی کافر بتحقیق ور زشت　　سخت گرد در رشته دین ... پشت

ور بگو محمد جد من باشد چرا　　کشتی از کین عترت پاک ورا

اهل بیت او نمودی دستگیر　　بی‌گناه و جرم اوردی اسیر

از آن ... ز خون بنمود ... صدا کرد به ... خشتی پایه بودی به ... چرخ را

با که یا رب ... گفتی که مردی ... فاصله زر ... کار خواهد آن ... ز شجیع

وارث محراب و منبر از کجا انصاف بود　　آن نیز خواستی بی اعتباری را ببین

منم آنکه کشتند باب مرا　　لب تشنه در دشت کرب بلا

منم آنکه دیدم ز اعدای دون　　تن باب و عم و برادر بخون

منم آنکه با این تن ناتوان　　نهادند زنجیر بندد گران

منم آنکه از کربلا تا بشام　　گرفتار بودم بچنگ ظلام

منم آنکه دیدم بفرق سنان　　سر باب خود را خون چکان

منم آنکه دیدم ز شمر شریر　　شده عترت پاک احمد اسیر

منم آنکه از ظلم قوم عنید　　کنون خارم ایشان بچشم یزید

بجز جود و کرم درمان ندارد درد سر از فلان دارم

امان که خاک ره را کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی بما کنند

۲ السلام علیک ایها السبط الزکی الطاهر و ابن الحسینی

العبد الصالح اشهد عنک قلت حقا ونطقت

صدقا ودعوت الی مولای ومولاک علانیة

وسرا فاز متبعک ونجا مصدقک وخاب وخسر

ضل مکذبک ولا متخلف عنک اشهد وبهذا

الشهادة عندکم ونصدق لعک یا وجیها عند الله

لکن تنقی و شفع والدی عند الله فی الدنیا والاخره

یا وجیها عند الله بحق جدک خاتم النبیین وبحق علی

سید الوصیین والائمة المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین

در این موقع که کوکب سعادت اهالی فارس طالع و

جمع علاقمندان زیارت جناب وزیر محبوب و دانشمند معارف

که وجود گرانبهاشان باعث سربلندی ایرانیان است

فارسیان خصوصاً گشادو روشن شده این بنده حقیر سید محمد کاظم

المدعو به صدر الواعظین که سالیانه متمادی است که بدعاگویی

مشغولم فرصت استفاده نموده از جمع ملت تبرکا این مجموعه

را به پیشگاه معظم له تقدیم و تمنای قبول آن را از حضور مقدم

رجز در فتح قلعه

ز خیرستند مصطفی بفتح قلعه خویش براد احمد ملک شاه

کتیبه نذو ناعم و شق آنکه قموص نطاة سطیح

سلالم

سلالم کتیبه ناعم شق قموص نطاة سطیح

سلالم کتیبه در سال هفتم هجرت ستنه را استعلاب کردند

لا اضحك الله سن الدهر ان ضحكت
وآل احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم
كانهم قد جنوا ما ليس يغتفر

وفدت على الكريم بغير زاد
من الحسنات والقلب السليم
وحمل الزاد اقبح كل شيء
اذا كان الوفود على الكريم

رجز مرحب خیبری

قد علمت خيبر اني مرحب
شاكي السلاح بطل مجرب
ان غلب الدهر فاني اغلب
والقرن عندي بالدما مخضب

ع ورود

انا الذي سمتني امي حيدره
ضرغام آجام وليث قسوره
عبل الذراعين غليظ القصره
كليث غابات كريه المنظر

هکذا احمد الکرار السعا

اني انا الليث الهزبر الاشوش والاسد المستاسد المحرش
اذا الحروب اقبلت واختلفت عنى انزال الانفس
ما هاب من وقع الرماح الاشرش

برای خود در زیر تعارف رقعه می‌نوشتند، بالای سر مکتوب می‌نوشتند

جناب — و در زیر تعارف دادمات و صالح مستظرفه

برای شاه می‌نوشتند — پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

برای ملکه می‌نوشتند — پیشگاه علیا حضرت

ولیعهد می‌نوشتند — پیشگاه والاحضرت همایون

در روی مجلس — روی ورقه جناب

مَن مات ولم یعرف امام زمانه مات میتةً الجاهلیة

کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله

ومات الشافعی ولیس یدری علیٌ ربه ام ربه الله

با قلبی پر از نشاط و شادمانی در آستانه عید سعید و سال جدید تبریکات صمیمانه خود را بحضور محترم تقدیم نموده و از خداوند توانا مسئلت می‌کنم که خانواده محترم در سایه حضرت با سعادت و کامیابی هم آغوش باشند

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة وبعد المعصية
وصدق النية وعرفان الحرمة واكرمنا با
الهدى والاستقامة وسدد السنتنا
بالصواب والحكمة واملأ قلوبنا بالعلم
والمعرفة وطهر بطوننا من الحرام والشبهة
واكفف ايدينا عن الظلم والسرقة واغضض
ابصارنا عن الفجور والخيانة واسدد
اسماعنا عن اللغو والغيبة وتفضل على
علمائنا بالزهد والنصيحة وعلى المتعلمين با
الجهد والرغبة وعلى المستمعين بالاتباع
والموعظة وعلى مرضى المسلمين والمسلمات
بالشفاء والصحة وعلى موتاهم بالرأفة والرحمة
وعلى مشايخنا بالوقار والسكينة وعلى الشباب
بالاقامة والتوبة وعلى النساء بالحياء والعفة بالانابة

وعلى الاغنيا بالتواضع والسعة وعلى الفقراء
بالصبر والقناعة وعلى الغزاة بالنصر و
الغلبة وعلى الرعية بالانصاف وحسن
سيرة وبارك للحجاج والزوار بالزاد والنفقة
واقض ما اوجبت عليهم من الحج
والعمرة بفضلك وجودك وكرمك
ورحمتك الخ

استغفر الله ربي واتوب اليه استغفر الله
الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم
ذو الجلال والاكرام اتوب الى الله من جميع
الذنوب والاثام صغائرها وكبائرها
وظواهرها وبواطنها واتوب اليه توبة
قريبة الى الله استغفر الله العظيم واتوب اليه
استشهد الله وجميع ملائكته وانبيائه ورسله
وحملة عرشه والائمة المعصومين وجميع خلقه
اني نادم على ما سلف مني من الذنوب
والمعاصي ومعترف بها واني عازم على
ان لا اعود اليها وقد عاهدت
الله تعالى على ذلك الف عهد في
عنقي يطالبني به يوم القيامه

که رفرف حاضر شد با رسول به پا بر فرق من
یکی از رکاب زدم چنین هفتاد هزار حجاب طی کردم حجاب
قدرت حجاب عظمت الی رسیدم بجائیکه هیچ کس از مردم
نبود و غیر از خدا این است قاب قوسین او ادنی
نزدیک بخطاب خدا شدم باندازه دو کمان بود

ابوحمزه ثمالی عرض کرد خدمت امام زین العابدین
آیا خدا وصف کرده میشود بمکان خدا را مکانی هست
های مخصوص برای او هست حضرت فرمود خدا اجل
بلندتر و پاکیزه تر است که مکان داشته باشد
دورا ابوحمزه عرض کرد پس چرا پیغمبر را به آسمانها بردند
برای چه بردند حضرت فرمود که پیغمبر را بردند به آسمانها
برای آنکه ملکوت آسمانها و آنچه در آسمانهاست از
عجائب وصنع خلقت آنها را و قدرت خدا را
ملاحظه کند و به چشم ببیند ابوحمزه عرض کرد
قربانت گردم پس ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی چه معنی فرمود این معنا دارد

معنایش اینست

معنایش اینست نزدیک رسول خدا به حجابهای
نور بود دکار پس دیدم تمام ملکوت آسمانها را
آن از تحتیه شد کمربست دریای آسمانها بار شد
حجابات برداشته شد پس دید تمام ملکوت زمین را
بطوریکه این قدر نزدیک شد باندازه دو کمان

مرحوم مجلسی روایت میکند از یونس که از حضرت
موسی بن جعفر سوال کردم که سبب خدا پیغمبر را به آسمانها
تا هفتم را طی کرد بعد از آن سدره برد بعد از آن حجا
بات طی کرد از نور به ظلمت دریاهای نور و ظلمت را
با او را گفت خطابها کرد و حال آنکه خدا را
مکانی نیست حضرت فرمود خدا را مکانی
نیست نمیشود یا نه همه مکانها یکی است زیر بالا و
برای او زمانی جاری نمیشود عرض کرد جهت چه برد
او را به آسمان برده حضرت فرمود جهتش
این بود که پیغمبر به آسمانها برد خدا خواست که بزرگ

کرد انده آنحضرت را به ملکوت و سماکتان اسمانها را
و گرامی دارد انها را تا آنکه نماید کند جمال و جلال
المتعال آخر بر تخ رفعت و جلال و خورشید بحجرت
به نماید عجایب عظمت خود را بعد از آنکه برگردد
اید مردم را از آنها خبر کند تا ایمان ایشان زیاد شود
و معرفت و حق خدای خود پیدا کنند نه چنین بود
که بالا رود خدا را ببیند مثل شخصی که جا رفت کند
خدا منزه است از آنچه او نسبت میدهند وی گویند
خدا به مکان دارد نه و بدلی است چه گمان میکنند

ثم فرمود و دیدم که بر قاب قرنهای سیدم بگریه دیدم
بیرون مرتع متعال مرة فرشتند و ستی از عقب حجاب
برون ما مرد و بدیدم و شنیدم علی بود پس فرمود و شنیدم
علی تکلم کرد و خطاب رسید گمان کردی علی است
عرض کردم که فرمود صورت خود را بصورت علی نمود
جهت آن کرد و رفت ندا آمد خدای که ترا حبیب
تو از علی دوست میدارم خدا و ندی

هزار کلمه با ...

هزار کلمه با من حرف زد و هزار کلمه بکو هزار بکو هزار علم گواهی
بکو هوای بگوا با سلمان بگو عرض کرامت هزار کرسته بکشی
خطاب رسید ای محمد خدای ملا اعلی را ستند بی و
و بعدی چه میگویند عرض کردم ستند و ما نفهمیدم
خطاب رسید از جنات و درجات که بعد عرض کردم
جنات و درجات چیست خطاب رسید نماز و روزه
و مهمان نما و چیست خطاب رسید شیاه نماز برای
شیران سلف و مهمان از آنها فقرا ر دادم گوام بشرانکس
قبول کرد و کسی از معراج هر بنی بکشی رسد حری
بگفت الا گوسی هرا کرد الله تا شد نمیع کار
دلی

سوال کردند از معصوم چرا حق دیدم کم مگر
از عجایب خبر بود بجا دادی نند و نزد یکی
نعم عظمی نکو بود خورشید آنرا با و بگذارد دلی

ثم دو مرتبت حجابات نور ظلمت جل کردم اکرد بد
با رسیدم سدرة منتهی جبرئیل امام ملائکه ...

جبرئیل عرض کرد یا رسول الله خدا تو را کرامت و رتبت
بر تمام پیغمبران و تمام ملائکه و تمام ممکنات موجودات
و همراه جبرئیل آمدیم تا رسیدیم در مرتبت بیت المعمور
دیدیم جبرئیل اذان و اقامه گفت جبرئیل تمام ملائکه
و تمام پیغمبران بر ما اقتدا کردند بعد از آن از بیت المعمور
بیرون آمدیم در نهر دیدیم یکی کوثر یکی نهر رحمت
از کوثر آب خوردم در نهر رحمت غسل کردم بعد از آن
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله همراه تو را به برم در بهشت
بشرو تماشا کنید وارد شدم در بهشت حلقه در بهشت
ذکر نقش عجب نور سوال کردم جبرئیل عرض کرد درسی
یک از زر و نقره نوشته لا اله الا الله و دیدم بر در بهشت نوشته شود
طلبت العیش فی الدنیا اربعة خصال اول مجالست
اهل الخیر ۲ والقناعة ۳ [illegible] ۴ [illegible]
وارد بهشت شدم دیدم دیوارهای او یک خشت طلا یک نقره
درهای او از زرهد کنگره‌های یاقوت سرخ خاک بهشت
عنبر و زعفران چهار نهر دیدند آب عسل شیر خمر

درختهای بهشت مثل شتر بزرگ انارهای بهشت مثل دلو بود
درختی دیدم بزرگ که در هر خانه بهشت و خانه‌های بهشت
شاخ داشت او سوال کردم گفت درخت طوبا است
ابراهیم را ملاقات کردم بر من سلام کرد بهم سلام کردم احوال
عمر رسید گفتم او را وصیت قرار دادم شکر خدا است
در آنجا چهار جوی را دیدم گمان کردم جوی آب
گفت ملائکه جو نیستند [illegible] صورت عمر [illegible]

معراج

یا هر یک انبیاء معراجی دارد که در ان حال
عروج کردند معراج آدم همان وقت بود که گریه کرد
معراج نوح همان وقت بود که مبتلا شد بصدمه
قوم خود معراج ایوب همان وقت مبتلا بکرمها شد
معراج یوسف همان چاه بود راست معراج یونس
همان وقت بود که شکم ماهی گرفتار شد معراج
یعقوب همان وقت مبتلا بفراق یوسف شد
معراج موسی همان وقت بود که گرفتار بیداد فرعون
معراج ابراهیم آتش معراج عیسی بهنگام دار بود
معراج پیغمبر خاتم بدست کفار قریش مبتلا شد
معراج امیر شان برد معراج بولمش نماز را
و این معراج پیغمبر خاتم دخلی ندارد بمعراج دیگران
زیرا معراج جسمانی مخصوص به پیغمبر خاتم است بان بتری
و جسم عنصری با رفعت بمقام قرب و حصول ادراکی
که غایت مقامات بشر و بالاتر از همه درجات که
ما فوق آن در عالم امکان متصور نیست که فوق بشر
وجود واجب

[illegible]

[illegible] معراج آدم [illegible] همان وقت [illegible]

معراج نوح [illegible] همان وقت [illegible]

[illegible] معراج [illegible] همان وقت [illegible]

معراج یوسف همان [illegible] معراج یونس

همان وقت [illegible] معراج

[illegible] همان وقت [illegible]

[illegible] معراج [illegible]

[illegible] معراج [illegible]

[illegible]

تقدیم عید سعید نوروز را برای عرض تبریک ...
مزید سعادت و شادکامی آن وجود گرامی و دعا برای ادامه
عمر را از پیشگاه یزدان پاک نیازمند است

پس از تقدیم بندگی در این موقع سال فرخنده فال چون عید
فیروز و فرخنده سعید سلطانی با قلبی مملو از ارادت تهنیت
و تبریکات صمیمانه خود را حضور مقدس تقدیم و امیدوار است
همه ساله به درک کلیه اعیاد و ایام با نهایت مسرت کا
مرانی فرمایید از خداوند تجلیل عزت و جلالت
وجود مقدس خواستار است

سال و فال و حال و اصل و نسل
بادت اندر هر دو گیتی برقرار بر دوام
سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

پس از تقدیم مراسم بندگی تبریکات صمیمانه
خود را در این عید سعید نوروز به پیشگاه مبارک
تقدیم سلامتی و سعادتمندی وجود مبارک و

تو ما همین سوختم را از درگاه ... جدیت خواهم

کنا وارد کرد

بهادر کریم	فردوبر	ال‌ارجوردان	جرجان
۴ ور	۲ ور	۱ ور	۲ ور
میرزا عبدالله خان	سلیمان بیور	[illegible]	
۲ ور	۱ ور		
الله ارجمرا زاد	لنک		
۲			

ارت دوم ۱۳۴۰ کمن خالص
بتاریخ ۱۰ الوال

نروه سندجرد ۲ ور		
خانه ایران		
باس	میرزا عباس ساسخر	الحمه خریدم وارد کردم
		۴ ور

۲۲۳۶۵

بوسید خان	جی ابراج زهدای	احمدخانی
جمد امتیار	حاج عادی	لهراری
سهی جمرارد	حاجی جبار خانه جرجانی	فضل‌الله خان
محمد جرادری		

با ... تا ... ساله ... به دعا ... زاد
... بوده ... حاجی ... خان ... ارزاده
... بحث ... ارد ... نار ... ارزان ... برای ...
کرد ... که ... در ... مر ...
بازید ... ارد ... ارد ... برای ... بلی
... بحدر ... ارد ... شهر ... در ...
گفت ... که ... عوس ... شاه ... جلیل
گفت زند ... گیتی ... ای ... شاه جلیل
لک ... ماه ... فلک ... کمی ... سان ... جلیل
گفت ... از زنل محمد ... بالشی ... عجل
پدرم جد و عم جعفر ... بالشی ...
مادرم ... ماطد ... پدرم ... برادرم ... ماند

لی خمسة اطفی بهم حر الوباء الحاطمه
المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمه

لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمه
المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمه

انکه دلم در طلبش بیتاب شد   در پس این پرده نهان شود
افغانی ز ظلمت زبان طاییده   وخورشید روی خاک نشسته
خلیلی دیدی سعد خاقانی   ذبیحی دیدمهای قربانی
ایوبی دیدی منزل خانه زنبور   یعقوبی دیدی از یوسف جدا مهجور
یونسی دیدی بکام نهنگ بلا گرفتار   زکریای مجروح اره جفا
یحیی ببین بذبوح آل زنا   احمدی از زر فرق سماحت بیاد
ابوتراب سر بر تراب نهاده   نوحی دیده در دریای خون
خفته او بهشتی و یاه چیاه سکینه سر برهنه برکشد
حرف ززر جمهای تن زو حیدری برکند

چه آید خالت بارش جوانی نصرانی   مکر که گفت
امان رست از این سلمان   ز حال بچه کیسه او کنار شد
جانم کجا است نهر قریکو کجا رست یارانم   که تا بردن
برم از حیک خشم نمروش   کنم معالجه زخمهای ناسورش

قدا کند که نباشند ز اهل ملت ما   وگرنه خاک
دو عالم به فرق غربت ما   از جلسی که دیدم ای
کسیکه کشت حسین پاره پاره بیکراد   چه کافری
که صحر نهد کز او   به جنتش گفت که تربت ز
روی صبح باد   خجالت ز روح سعید کلیسا او
حرام زاده منی برکشد ایمه مجرا   بداری کشی
همه یهود عیسی را

دمان که حاکم از نظر کما کند   ایا شود که گوشه چشم ما کند

حوای نصرانی

در توراة اسم جدم الوشطما زن اسم برادرم شبیر

اسم خودم شبیر در کتاب زبور اسم جدم ماذ علما طاب

در کتاب انجیل ما در سوم نمود و دار شب اسم پدرم

الیا رنت فی شهد کربلا ام ام شد حسنی الخ

یارب بجلال جاه عیسی   یارب بر فع جاه عیسی

بسن کشف بختی تو سر انبیا   بر خشش تنم ز مهر بگذر

تا اُمل شهر نصید یکیتی   در بخشش نهادة ندامن

گر گشته وی برآن بوی   کز زردیشا رضا بودی

یا چاره دشت قاتل رو   چون خلق زول رسید گفتو

یارب بجه روز روم اماکون   گر گشته راهی فتاده در خون

بیموی سعو یار

دیده ام بیلی در آن صحرا قتیل   یا اسیر بار بیمزدی خلیل

وید او بدکه گرفتار محن   حامی گرمان نجید در بدن

دید یعقوب هجران مبتلا   یا چه صدیق بزندان بلا

دید چون جرش بتن دار کفنی   یا سلیمانی اسیر اهرمنی

یونس دید او گرفتار نهنگی   در راو چون ملت اهی گرسنگی

یا چه عیسی گردا و فرعونان گرد مقنع زر در بنش قبطیان

یا چه عیسی ز یهود تا دستگر   یا چه احمد ز کف قوم شریر

کشته تیغ جفاپیشه چو ابو تراب   زینب عرش خون فتاده ز تراب

این مجموعه مال آقا صدر الواعظین رشت

هرکس ویره ندهد بلعنت خدا و جدم

حضرت رسول گرفتار شود و پدر و گرفت

گرفتار شود اگر رد نکند و تلف باشد

در مال و جان عمرش اگر رد نکند

چند حمد از [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] و رسوله

[illegible] آیه نازل شد که ... در رکوع انگشتر بخشید

کیفیت انگشتر از حضرت صادق سؤال کردند اول در کجا بوده فرمود

طوق بن حران بود پادشاه ملک کفار بود حضرت امیر او را کشت از دست

بیرون آورد از حضرت صادق سؤال کردند انگشتر چه قسم بوده فرمود یاقوت احمر بوده

وزن آن پنج مثقال بوده از قیمت سؤال کردند فرمود نقره خراج ... و توابع متعلقات آن

عرض کردند واضح نفرمودند فرمود [illegible] مطلب

۱۲۱۶ در کتاب بحر العالمین در باب [illegible] جواهر ... حاتم سلیمان نبی داود [illegible]

در رمال و رکوع داد [illegible] و وحش و طیور

و سلطنت [illegible]

دائر باد [illegible]

به سبب اهل انگلستان بود که حضرت ... اسم درست

در امامت و ولایت طایفه اثنی عشریه اتمام و تکمیل الخ و بقیه

این مطلب این است که نزدیک زمان بعثت پیغمبر صلعم دو نفر بودند

از اهل مغرب زمین که از علوم ... و کتب انبیاء سالفه

و علوم غریبه با اطلاع بودند و علاوه بر این اهل ریاضت

بودند متصف به علو همت و از طالبان مراتب عالیه نیز

بودند اسم یکی بلیتیا بلوقیا و اسم دیگری عفان

این دو نفر سفر طولانی کردند تا رسیدند به باغ ... دستان

نخل با عجایب بهشت بود و جسد حضرت سلیمان بن داود بود

پیغمبری بود و جسد روی آن بود اما طلسم بود عفان ... قدری

عزایم خواند طلسم را شکست و ... شدند بلوقیا مقدم

که انگشتر از دست سلیمان بیرون کند از دهای اژدرها ...

که تو کل عمر ... بود و حفظ ... بود

بیرون آمد ... دیار بلوقیا ... شد عفان

[illegible] افسون ... حضرت زنده شد ... [illegible]

... عفان فرار کرده ... [illegible]

... عفان ... [illegible]

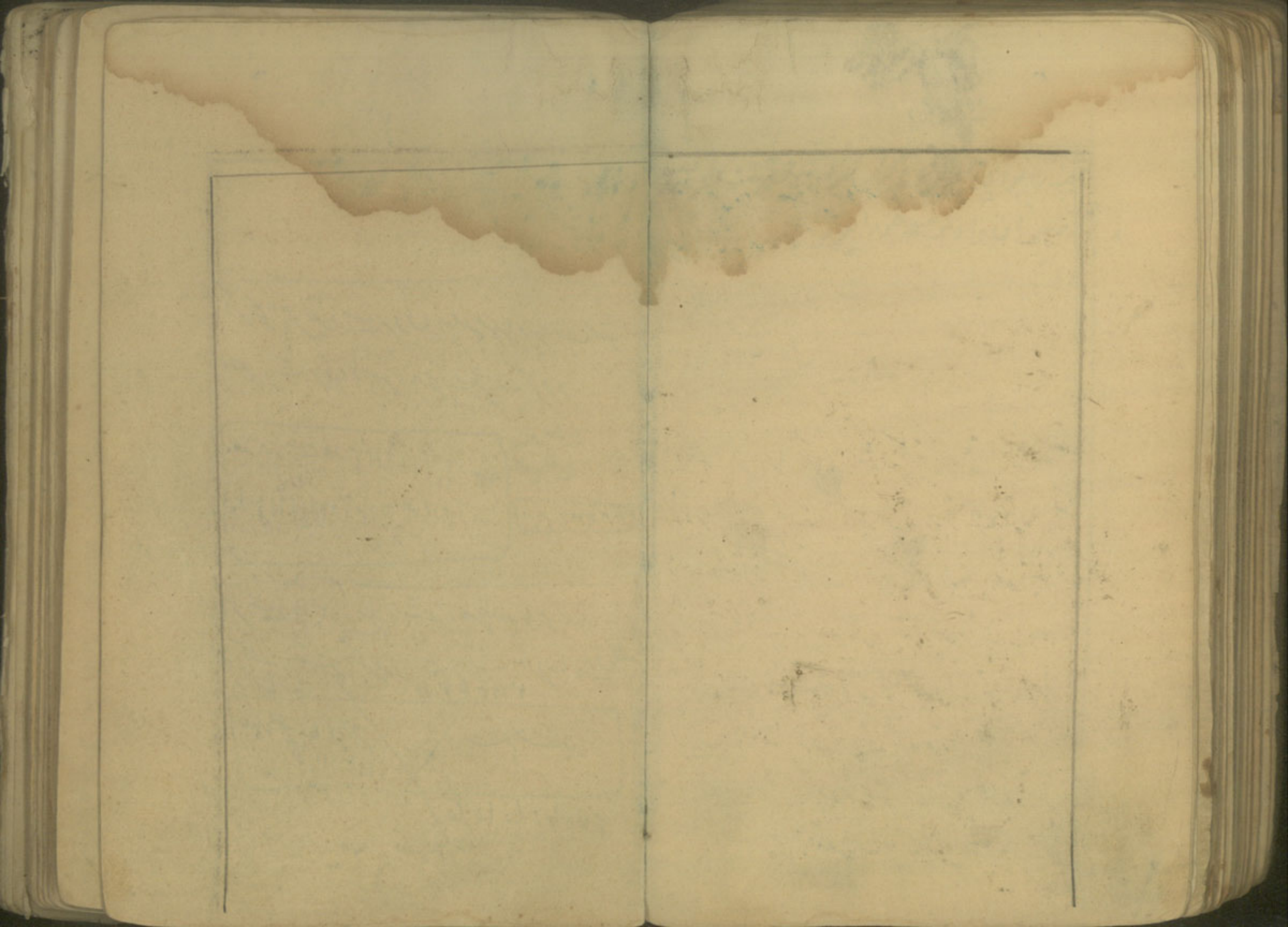
... بیرون ... [illegible]

... سلیمان ... خاتم را بیرون ... [illegible]

... انگشتر ... [illegible]

... عفان ... [illegible]

قتیبه را برای [illegible] کرده انکار داد حضرت [illegible]
کرد بعد از آن دا و توصیه خود را بر [illegible]



اگر بخواهی نزد کسی بروی این مهر را در آب بشو
بصورت بزن و مهر این است مجرب گردد

عاه مطع
طع طع

ه ه عی درم ||||||||| ططط
۲۴ ||||||ودر۱۲ ۱۱ ام ۱

ااااااااا

اگر کسی حاجت داشته باشد این طلسم را بنویسد
در کف دست بگیرد دست راست بگردد حاجت روا گردد

۱۱۱ع ۱د ۲۱۱ ۲۱۱۱

۱۲ع ۱لحم ۱۱ی ۶۴
۱۶۱۱۱
سم حسه

ما ما ما ا ما الام

در سوره شوری

بسم الله الرحمن الرحیم
من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و
ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له
فی الاخرة من نصیب یعنی ان رشت دنیا ...
هر که حاصل اخرت را خواهد زیاده کنیم مر او را از
زراعتش و کسیکه بخواهد زراعت دنیا را اما یاد
بدهیم و دیگر در اخرت هیچ نصیبی از برای او نیست
مقصود از این ایه مال دارانند که دنیا ایشان را
فریب داده که حقوقات واجب را از مال خود نمیدهند
روز و شب برای ان کوشش میکنند به سر اعتبار اثر
دارد نه فرمایش خدا نه ترس از خدا دارند
و نه صاحب

[illegible] می بکوشش
... فرمود دل از دنیا بردارید تا خدا
شما را دوست بدارد و دل از انچه در دست مردم است
بردارید یعنی طمع نکنید تا مردم شما را دوست بدارد
بعد فرمود زود باشد بعد از من طائفه بیایند از راه
ستم که پادشاهی از برای ایشان مستقر نگردد مگر بقتل
و جور و غنا و از برای ایشان حاصل نگردد مگر به بخل
و در لنگی و نه دوستی محبت بهم دیگر مگر به متابعت هوا و هوس
اگاه باشید هر که از زمان را دریابد بفقر صبر کند و حال
انکه قدرت بر جمع مال داشته باشد و چون مردم
با او دشمنی کنند صبر کند با وجود انکه قدرت بر دفع
ان داشته باشد و بذلت و خواری صبر کند با وجود
انکه قدرت بر تحصیل عزت داشته باشد و اینها همه را
بحرمت خدا صبر کند تا او را ثواب پنجاه صدیق باشد

در حدیث [illegible]
اذا ظهرت فی امتی عشرة خصال [illegible]
ظاهر شود در امت من ده خصلت قیل ما هی
یا رسول الله گفتند اصحاب یا رسول الله چیست آن ده
اول خصلت اول فقال اذا قل الدعاء نزل البلاء
دوم کم کنند دعا را بلاها بر ایشان نازل می شود واذا ترکوا الصد
قات کثرة الامراض وهرگاه ترک کنند خمس وزکوة
وصدقات نتیجه را خوشی ودر میان ایشان خصوص
سیم در میان حیوانات واقع می شود واذا امتنع الزکوة
هلکت المواشی هرگاه ندهند زکوة خدا مالها
چهارم وحیوانات انها را طرف می کنند واذا جار السلطان
منع المطر من السماء هرگاه جور کند سلطان باران
پنجم ز آسمان بر ایشان نبارد واذا کثرت الزنا کثرت
الموت الفجاة وهرگاه زنا در میان ایشان بسیار
شد مرگ مفاجات بسیار گردد سیم [illegible] شد
واذا

ششم [illegible] هرگاه ضعیف
هفتم دل [illegible] شود در زلزله می شود هفتم اذا حکموا بخلاف
ما انزل الله سلط الله علیهم عدوهم هرگاه علما حکم
غیر از خدا کنند مسلط می شوند بر ایشان دشمن ایشان از
هشتم نوع خود اذا طففوا الکیل اخذهم السنین
وهرگاه کم کنند کیلها را خداوند ایشان را از [illegible]
باز گیرد تمام علامات در زمان واقع شده [illegible]
نهم واذا نقضوا عهد الله ابتلاهم الله بالقتل
دهم وهرگاه بشکنند عهد خدا را خلق را خداوند قتل را
بر ایشان گمارد دهم اذا ترکوا الصلوة [illegible]
خرج البرکات [illegible] تمام علامتها در
زمان ما روز داده شد خداوند جمیع اهل ایمان را از
بلاها محفوظ بدارد در کتاب معراج السعاده

هر زشت جز اینکه به جنت [illegible]
حضرت فرمود علامت ایمان تمام چیز است [illegible]
و هنگامی که بلائی بما برسد صبر بکنیم و در نعمت شاکر باشیم
و در دشمنان ما را مصیبتی برسد شماتت بر نکنیم حضرت می فرمود
هر گاه چیزی زشت پس جمع نکنید آنچه را که نمی خورید و بنا
نکنید آنچه را در او ساکن نمی شوید و چیزی که عاقبت
باید فرو گذاشت حسد بر یکدیگر نبرید از این حدیث
معلوم می شود مال دنیا بقدر احتیاج مذموم نیست
بلکه محمود و ممدوح است زیرا که پیغمبر فرمود که خوب است
مال صالح برای مرد صالح خوب است اخباری که
در حراب صدقه دادن و ضیافت کردن و سخاوت
و حج و غیر اینها است از چیزها که تحصیل آن بمال بسته است
دلالت بر خوبی مال می کند و فرق میان این اخبار آنکه

مال مردنی

[illegible] وصول به سعادت آخرت به
[illegible] که بتوسط آن سد راه علم و عمل بر صاحب آن
شده گردد و سبب راه زشت یافت کند و نتوان بود
که بمصارف حرام مانند شراب و قمار و زنا و لواطه
غیرها رسد یا صاحب خود را از راه آخرت باز دارد
یا اینکه در ایتام را ها خرج نشود لکن در تحصیل آن صاحب
خود را از امورات دینی باز دارد یا جمع نموده بر سر هم
زند و حقوق خدا را در آن ادا ننماید باین جهت زاید
بر قدر کفاف در محل خطر است و طوایف انبیا بجز
و اولیا از آن پرهیز کرده اند و از شر آن پناه
بخدا و تدبستان برده اند حتی پیغمبر آخر زمان دعا نمود
خدایا قوت محمد و آل را بقدر کفاف بده بلکه کم عطا کن
و زیاده مکن چون خطرهای مال دنیا را نسبت بصاحب

ستیدان بهشت بیش چه بسیار جاهلان که غم

ناشنیده میخورند بر گذشته آن و غم میخورند برای آینده

و عمر خود را تلف مینمایند و زحمت در طلب آن میکشند

حکایت

در کتاب عین الحیاة حکایت بوذاسف و بلوهر

شخصی باغی داشت شب و روز در آبادی او کوشش می

کرد روزی گنجشکی را دید بر روی درختی از درختهای

باغ نشسته و میوه آن را میخورد بخشم در آمد و دامی

انداخت او را گرفت چون خواست او را بکشد از قدرت

کامله خدا آن گنجشک بزبان آمد گفت قصد کشتن من

میکنی من این قدر گوشت ندارم که کفایت تو را

کند و ترا هدایت کنم بامری که بیشتر از مال

و سهلتر باشد از کشتن من صاحب باغ گفت چه چیز است

گفت مرا رها کن تا ترا سه کلمه تعلیم کنم سه نصیحت کنم

اگر اینها را حفظ کنی بکار تو آید آن مرد او را رها کرد

چون بر بالای درخت نشست گنجشک گفت بخیر سخنی که گفتم حفظ

و عمل کن اول آنکه غم و اندوه مخور بر آنچه از

تو فوت شود دوم باور مکن چیزی را که محال است

و از عقل دور است سیم طلب مکن چیزی را که بدست تو

نمی آید و تحصیل آن نتوانی نمود القصه چون این سخنان را

از گنجشک شنید رها کرد پرواز کرد بالای شاخ درختی

نشسته بآن مرد گفت اگر میدانستی که از رها کردن من

چه چیز از دست تو رفت هر آینه دانستی

که از چه چیز بسیار عظیم گرانمایه محروم گشته آن مرد گفت

آن عظیم چه چیز است گنجشک گفت اگر مرا میکشتی از حوصله

من مروارید بیرون میآوردی چند مثقال وزن آن بود

همان مقبول میشدی که بعد از ما نیازمند نداشتی تمام عمر

بودی و بنگه شنید از رها کردن مرغ اندوه و غم با

لکن نظر او مگر از گذشته سخن [illegible]
بحال بیا تا تورا ایمان دهم اکرام و احترام کنم [illegible]
اگر بدانگیری نخواهی دانگ بداری این سبب محال مسلمان
شد سلیمان فی [illegible] تو [illegible] نکرد صلح شفیع نشدی
فی یکفم از گذشته تا تأسف مخور و امری که شدنی است
بتصدیق مکنی و آنکه را [illegible] نتوان بخت رسید
طلب مکنی المحال نتواند دوباره بخوری برامر که گذشته است
و ارزو داشت تو بروی رفته است طلب می گفت باز
گشتی مرا که تو را اثر نمی شود و تصدیق مکنی که در چینه
دانی می بردارید [illegible] شد چهل مثقال و حال آنکه تمام
بدن من چهل مثقال نیست [illegible] برادر در [illegible] را
[illegible] که [illegible] گذشته [illegible] حسرت [illegible]
درو [illegible] تورا اثر نمی شود بخوری [illegible] خدا مانع
باشی و طمع بمال مردم مکنی که [illegible]

[illegible] بین و وطن [illegible] نان ها در [illegible]
[illegible] گردن خویش گفت [illegible] شعر است
ای تغو [illegible] طمع [illegible] ای تغو [illegible] را [illegible] گفتگو
پس مانع نشدن بمال دنیا و دویدن در پی آن زهر هاست
عاقبت آن خاری و بکون سماری است مال دنیا بقدر
از ضرورت زیرا که آن بمنزله مار است و در درون خوش
خط و خال نرم و باطن او زهر است صاحب خود را هلاک [illegible]
گردد چه [illegible] قارون را بجهنم برد حکایات قارون [illegible] شکسته
زمین بتدریج اورا [illegible] آنکه رحمت خدا
درباره بندگان شامل کرده بود زمین خوف آن در
بسیار [illegible] بلکه هر [illegible] خوف آن درخت که
[illegible] در دست فرعون زنده بود [illegible] ایمان بیاورد
ایمان نداد [illegible] در دهن او زنده بود زبان نبود

در سوره یونس

پیمبر فرمود هر وقت جبرئیل آمد نزد من صحبت تا شب
داشت تا این آیه نازل شد در سوره یونس که الآن
وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین پس
دیدم جبرئیل خوشحال شد سؤال کردم گفت کف (از) ریگ دریا برویش فرعون
تابع شدم ایمان آورد فرعون لحال این آیه نازل شد
که ای جبرئیل خوش است خدا بوده رحمت خدا پیدا شد
پس حضرت ابراهیم دید نری ابراهیم الملکوت السموات
والارض چهار پرده رفت شد دید مردی با زن زنا
زنا میکند نفرین کرد هر دو بمردند ابراهیم دید مرد دیگر با زن
دیگر مشغول زنا است باز هم نفرین کرد خطاب آمد ای ابراهیم
مگر با حد دی با ارزنگ ببخش بندگان مرا دوست بیدار
داری نفرین کرد تا وحوش هوا اینکس که حقیق میکنند
عرب شد وهب بن عبد الله حکمی بود با زره زرده

بسم الله الرحمن الرحيم ا ا لله

ان الله و ملائکته یصلون علی نبی یا ایها الرسول

الذین امنو صلو علیه و سلمو تسلیما

فرمود تند ابتدا هر امری بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

اما در یکجا امر شده در قران پیش از بسم الله بگویند

اذا قرئت القران فاستعذ بالله

اعوذ بالله من شیطان الرجیم مفسرین ذو

ی العقول و علماء اعلام حبت منفر بند در این

این اعوذ بمنزلهٔ صابون است که بر لباس چرک زده میشوند
که پاک ولطیف وظریف میکند چون دهان وزبان به
ما از شهوات دنیا آلوده میشود این است که قرائت کرده
پاک میشود آنوقت قابلیت پیدا میکند که تلاوت کند کلمات
خدارا معنی ظاهر بسم الله است یعنی ابتدا میکنم بنام خداوند که
این صفت دارد رحمن است بخشنده بر خلق تو چون حیات
بر هر کس و مؤمن و کافر رحیم یعنی بخشنده بر آنکه دارای
تقوی و محافظت کردن از امات در آخرت فقط مؤمنین
تفسیر دیگر این است به بهای حسن ذات الله است
سین سناء و رفعت الله است میم ملک و پادشاهی الله
الله یعنی خداوند آفریده کار هر شیء است و رحمن
یعنی بخشاینده بر جمیع خلایق و رحیم یعنی بخشاینده بر مؤمنین
پیغمبر فرمود در اول هر کاری بسم الله نگوئید آن کار را انجام
نبرد اگر انجام گرفت آن کار بی مزه و بی بهره و بی نفع
خواهد

جابر بن عبدالله انصاری عرض کرد یا رسول الله اول چیزیکه خدا
خلق کرده چه بود فرمود اول ما خلق الله نوری یعنی
اول نور که و اول چیزیکه خلق کرد نور من بود آنوقت
نور مرا تقسیم نمود به ده جزء جزء اول عرش را خلق
کرد و عرش را چهار صد هزار رکن است از هر رکنی
تا رکن دیگر صد سال راه است ۲ و جزء دوم آن نور
قلم را آفرید و طول آن پانصد سال راه است و عرض
سیصد سال راه است بعد از آن جزء سوم آن نور لوح ا
را خلق نمود بعد از آن خطاب رسید به قلم اکتب یعنی
بنویس خدای من چه بنویسم فرمود علم من برای تمام خلق
آنچه مخلوق میاید تا روز قیامت علم من میرسد به تمام
قلم عرض کرد الهی ابتدا کتابت چه بنویسم چه
کلمه را ابتدا کنم بنویسم خطاب رسید بنویس

بسم الله الرحمن الرحیم تا قلم نوشته بسم الله بکرامت قلم منشق
شد و شکافته شد سیصد سال همچنین قلم منشق و شکسته
بود بعد از آن خطاب شنید بنویس الرحمن اول بود
ثلث سال دیگر منشق بود بعد از آن خطاب بنویس
الرحیم جداگانه هفتصد سال شد بسم الله تمام شد
خداوند خطاب نمود هر کس از امتان حبیب من قسم
یاد کرد هر کس بکرامت بخواند در نامه عمل او بنویسم ثواب
هفتصد سال عبادت شنید دیده حضرت پادشاه ازل
وابد اول کتاب خود را اسم خود نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
مردم بدانند که ابتدای او امر و شروع قرآن هم خدا است
فرموده هر کس بخط خوب نوشته خداوند های او را
در بهشت قرار بدهد اگر بر کاغذی نوشته باشد
روی زمین افتاده باشد بردارد احترام بکند از
که پامال شود های پاکیزه بکند از خداوند در صد
خود بدارد

محبوب می شود نقل است که شیخ منصور بن عمار گفت
روی زمین رقعه دیدم برداشتم دیدم نوشته بسم الله
الرحمن الرحیم جای [illegible] [illegible] را خوردم در عالم
خواب شنیدم شخصی گفت هم چنان اسم خدا را احترام
گذاشتی حکمت را نیز دادیم از این جهت دارای حکمت
شدم بشر حافی از راهی می گذشت رقعه
دید برداشت دید نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
یک درهم عطر خرید او را خوش بو کرد در گوشه گذاشت
در عالم خواب با و گفتند چون نام خدا را خوش
بو کردی خداوند نام تو را خوش قرار در دنیا و آخرت
بر جای هاش معلوم است خوار در خرابات خانه
داشت الی و دیگر پیغمبر از معراج برگشت به اصحاب
خود سوال کردند از جمله عجایب از بهشت دیدی
چه بود پیغمبر فرمود چهار نهر دیدم بزرگی آن

نصیب بود اگر تمام دنیا را برابر آن قیاس کنند
کم است مثل سبز زنی است در مقابل دریا آب
سؤال کردم بعد از جبرئیل این چهار نهر بهشت
از کجا است بکجا میرود گفت عسل است که شیر است
آب است که خمر خدا میفرماید در قرآن خود و میفرماید
فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار
من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر
لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی
جبرئیل عرض کرد من این قدر میدانم داخل حوض
کوثر میشود دیگر مقام داری نزد خدا از خدا
بخواه تا بر تو معلوم کند پیغمبر فرمود دیدم
ملکی نزد آنکه فرستد عرض کرد یا رسول الله
پای خود را روی بال من بگذار گذاردم عرض
کرد چشم بر هم بگذار گذاردم یکوقت چشم باز کردم
قبه دیدم مثل یک دانه در سفید این قدر بزرگ بود
[illegible]

اگر تمام دنیا را روی او بگذارند مثل آنکه یکمرغ
روی درخت باشد یا تخم مرغی سر کوه باشد و این قبه دری
داشت از زبرجد و قفل داشت از طلای احمر و آب
این چهار نهر از زیر این قبه بیرون میآید پیغمبر فرمود میخواستم
برگردم آن ملک عرض کرد یا رسول چرا داخل این قبه
نشدی تا بر حقیقت این مطلب برسی پیغمبر فرمود چگونه
داخل شوم و حال آنکه قفل است عرض کرد یا رسول الله
کلید این قفل همراه شما است فرمود چیست عرض کرد
بسم الله الرحمن الرحیم در قبه باشد وارد شدم چهار
رکن دیدم این چهار نهر از زیر این چهار رکن بیرون
میآید ملک عرض کرد یا رسول الله خوب نگاه
کن دیدم رکن اول بسم دیدم آب بیرون میآید
رکن دوم الله سرازیر است الله است رکن سیم
رحمن است رکن چهارم رحیم است خطاب

رشید یا محمد هر کدام از امت تو که شب بصدق دل
و صفا بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم او را از آتش جهار جوب
نصیب خواهم کرد هر کس بخواهد دعای او مستجاب
شود اول بسم الله و بعد از آن صلواة هر کس دوازده
هزار مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم بعدد هزار مرتبه و
رکعت نماز بخواند هر حاجتی داشته باشد روا شود
قول حضرت زبانه آتش جهنم نوزده است خدا فرموده
علیها تسعة عشر بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است
هر کس بخواند به یک حرف یک زبانه آتش از او دفع کند
حضرت عیسی از قبرستانی گذر کرد دید فرشته
شخصی را عذاب میکنند در بازگشتن ملک طبقه
نور نثار میکند عیسی تعجب کرد سوال کرد از
خدا خطاب رسید ای عیسی این مرد فاسق
بود او را عذاب میکردند فرزند صغیر او در
مکتب خانه نزد معلم گفت بسم الله الرحمن الرحیم
حق

چون نام من را برد پدر او را با صفا بهشت آمرزیدم
در لوامع شرح فقه لا یحضره الفقیه از حضرت صدر نشین
بارگاه او ادنی و چابک سوار براق سبحان الذی
اسری یعنی محمد مصطفی فرمود چون معلم بکودک تعلیم کند
بسم الله الرحمن الرحیم طفل بگوید خداوند تعالی برات
نویسد از برای پدر و مادر او آن برات بیزاری
از آتش جهنم است انس بن مالک میگوید من هشت سال
داشتم تنم وارد مدینه شد پدرم مرد مادرم شوهر کرد
به ابو طلحه طلحه مرد فقیری بود مادرم دو قرصه نان جو
بدست او داد رفتم در بیابان نزد پدرم را ابو طلحه شوهر
مادرم گفت الله اکبر گرد تنم وارد شده بر کت
بسم الله میرسیدند حکایت جهل صبی تنور زنی
خانه زهر داد دلالت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
اثر نکرد   حکایت مرد فاسق زنش زن حسن داشت

چند مرتبه زهر در ظرف کردند دادند بحرس بسم الله
گفت اثری نکرد   حکایت شوهر بحسب با عیال خود
جماع می‌کرد در میان بالش افتاد بسم الله نگفت باید
بسم الله گفت اگر نگفته شیطان شریک می‌شود الحمد گفت
بسم الله الرحمن الرحیم زن دید خیلی خوش مزه است زن گفت
الحمد لله مرد گفت الرحمن الرحیم زن گفت مالک یوم الدین
مرد گفت ایاک نعبد و ایاک نستعین تا رسیدند غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین برداشت نگاه کردند یک ترس
رو داند عقب در سر راه بود مدید ما درس گفت
غیر المغضوب ندرس گفت ولا الضالین گفتند بردن
برادرش امد گفت برادر بیدرم بکجا می‌روی غیر المغضوب
مادرم بردن ایام بلندی و خبر شد قیصر روم
نامه بحضرت نوشت که من سر درد دارم تمام اطبا
عاجز شدند حضرت امیر کلاهی برای او روان کردند
که ارزند در سر او درد ساکت شد بعد چند وقت
پاره کردند

پاره کردند دیدند نوشته بسم الله الرحمن الرحیم در منهج الصادقین
روایت کرده پیش از آنکه فرعون ادعای خدائی کند
بر سر در خانه نوشته بسم الله روایت دیگر حضرت نقل است
حضرت موسی هلاکت او را خواست حضرت رسیدند که
او نظری کنی چون در سر خانه او دید که خدا خواست
عذاب کند آن بسم الله محو شد از امام جعفر صادق
منقول است که فرمود این بسم الله است اعظم ترین آیات
قرآنی   و در تفسیر منهج الصادقین و در کتاب انوار النعمانیه
نسبت گفت که چرا اثری مخصوص شیطان را دید گفت چرا
لاغر است گفت چاق می‌شوی گفت ایست بیمه هر وقت
غذا میخورند بسم الله نگویند من چاق می‌شوم اگر بگویند من
لاغر می‌شوم عربی گفتم   در مشکوة الانوار مرحوم مجلسی
سند معتبر نقل می‌کند از حضرت رضا فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
نزدیکتر است به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی

در جامع الاخبار روایت می‌کنند از پیغمبر که فرمود هر کس
بخواهد بخواند بسم الله الرحمن الرحیم خداوند از برای او در
بهشت هفتاد هزار قصر بنا کند از یاقوت سرخ و در
هر قصری هفتاد هزار حجره است از لؤلؤ سفید و در هر
حجره هفتاد هزار تخت است از زبرجد سبز و بالای
هر تختی هفتاد هزار فرش است از سندس و استبرق
و بر آن تخت از حور العین نشسته که از برای او است
هفتاد هزار کنیز که مکلل بدر و یاقوت است

بر خاتم انگشت او نوشته محمد رسول الله ص

بر خاتم جیب نوشته علی ولی الله بر جبهه حسن حسین
و بر دو قنش حق بر دو لب او بسم الله الرحمن الرحیم
راوی عرض کرد یا رسول الله این کرامت مال کیست
فرمود به برکت بسم الله الرحمن الرحیم و کرامت بسم الله

هر کس بخواهد از آن جبار نهر که خدا هر دا ده است
که خبر است شد او ابتدا سیر عسل همه
نظر در دنیا

نظر در دنیا داد و ما لغو بد از دنبال بخرم ع الخ شل حرهای
دنیا بغیر بردار نیست نهر عسل آب کر صاف و منصفات است
از بهشت عسل بود که خدا امر کرد جبرئیل یک طاس از این
عسل برای پیغمبر به بر در حرم جلیسی در کنار حرم ملائک
در بندی در اسرار تهاره مرقوم است که روزی پیغمبر
وارد خانه فاطمه شد فاطمه رفت در عبادت خانه
دعا کرد دیگر بیت دید یک طاس پر از عسل برداشت آورد
خدمت پیغمبر گذارد پیغمبر دید طاسی پر از عسل یک بار
کوی روی او کشیده در این حال علی سلمان و قنبر
وارد شدند حسن و حسین وارد شدند از این جهت فاطمه
رفت در عبادت خانه دعا کرد و دیگر طاس عسل را
گذاشت خدمت پیغمبر فرمود حمد می‌کنم خدا را که خداوند
این رحمت را در خانواده من قرار داد پیغمبر دید طاس
روشن عسل روشن تر یکتا روی اهم کشیده پیغمبر حسنت

تبدیل کنید جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله این طاس عسل
از بهشت آورده یک بار سوی اهم روی آن کشیده شده حوری
هر کدام یک شیئی بزنید آن وقت میل فرمایید جبرئیل عرض
کرد یا رسول الله اول از شما که سر حق باشد از برای دیگران
پیغمبر فرمود وجود خالق اوضح و روشن تر از همه اشیاء است
و تحصیل معرفت صفات الله از این عسل شیرین تر است که صفات کار
ثبوتیه و سلبیه بداند   اما که حقیقت ذات دو ذوالجلال
فهمیدن از این مو باریک تر   حکیم ناکی بعقل نازی
بفکرت این ره نمی‌شود طی   بکنهه ذاتش خرد برد پی
اگر رسد خس بقعر دریا   این بیت امیرالمؤمنین
می‌فرماید در نهج البلاغه الحمد لله الذی لم یبلغ مدحته صالح
اول دین معرفه وکمال معرفت التصدیق به توحیده
وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص
نفی صفات عنه   جبرئیل عرض کرد یا رسول الله فرمایید این

طاس

طاس را از بهشت آورده ام نهم شیئی بزنم بهشت از این
طاس روشن تر است طعم بهشت از این عسل شیرین تر است
عبور کردن از صراط از این مو باریک تر   حضرت امیر المؤمنین
فرمود مهمان از این طاس روشن تر   خدمت مهمان
از این عسل شیرین تر   مهمان خوشنود کردن
کردن از این مو باریک تر   فاطمه زهرا فرمود زن صالحه
از این طاس روشن تر عفت و حیاء از این عسل شیرین تر
اما خود را حفظ کردن از نامحرم در جای نظر برادران
از این مو باریک تر   حضرت امام حسن فرمود وجوب
نماز از این طاس روشن تر   بجا آوردن نماز از این
عسل شیرین تر   اما حضور قلب از این مو باریک تر است
حضرت حسین فرمود کلام خدا از این طاس روشن تر
تلاوت قرآن از این عسل شیرین تر اما عمل کردن
با احکام قرآن از این مو باریک تر است

پیغمبر فرمود به عبدالله مسعود هر کس قرائت کند بسم الله
نوشته شود برای او به هر حرفی چهار هزار حسنه و محو شود
چهار هزار سیئه و بلندی شود چهار هزار درجه در بهشت

حضرت سلیمان نوشت برای بلقیس بسم الله الرحمن الرحیم الخ

حضرت امام جعفر صادق فرمود هر کس حاجت داشته
باشد بسم الله را در یک کاغذ نوشته این کلمات
را نوشته بس عین ذلیل الی رب الجلیل الخ
مسنی الضر و انت ارحم الراحمین مطلب خود را
در کاغذ نوشته در آب روان بیندازد بخواند اللهم
صل علی محمد و آله طاهرین اقضی حاجتی یا اکرم الاکرمین

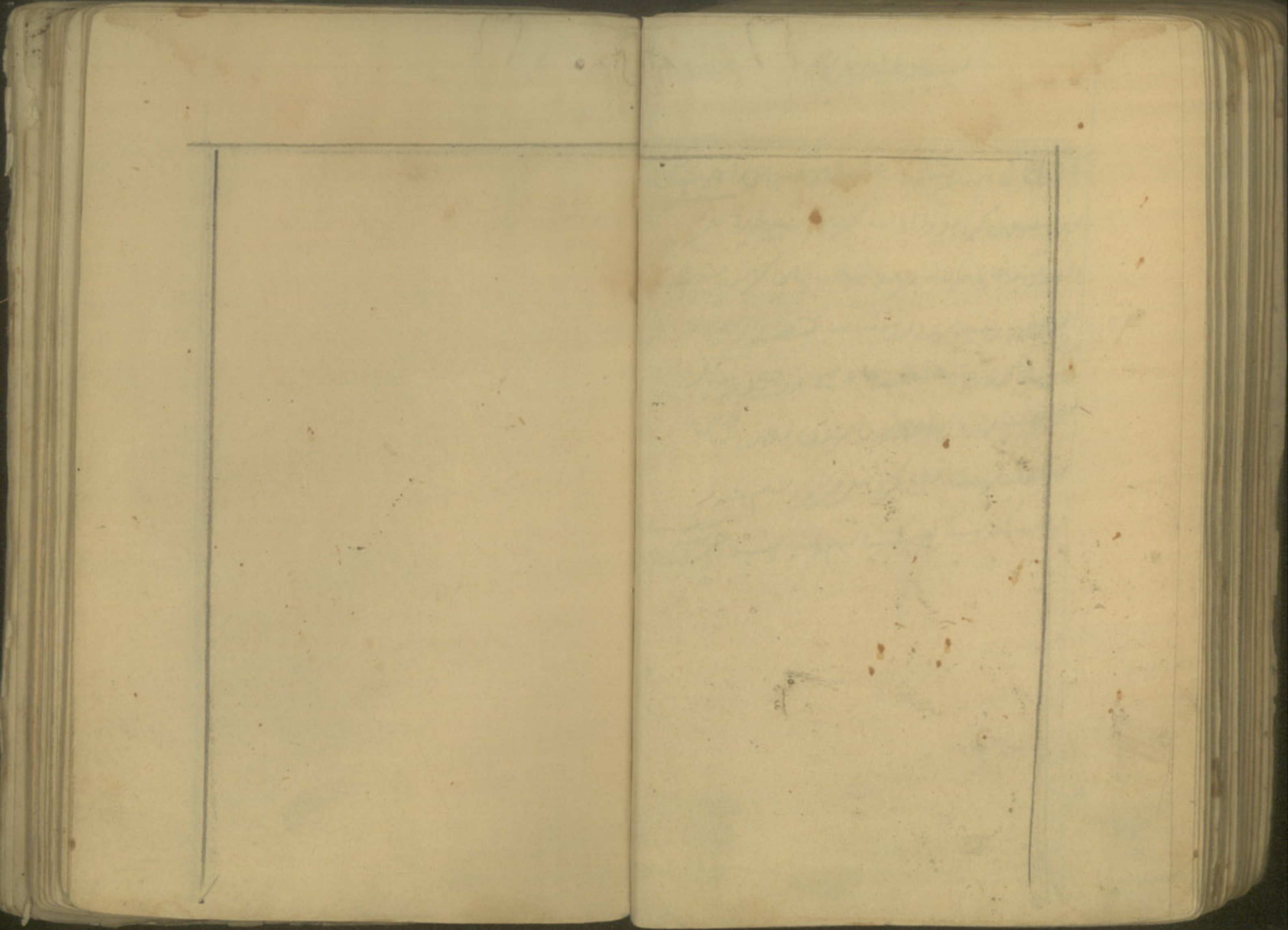
پیغمبر فرمود هر کس اول صبح سه مرتبه بسم الله
بهذا قسم بخواند بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیئا ولا فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم
البته در امان است از جمیع بلاها و آفات محفوظ بماند
صبح بخواند تا شب محفوظ بماند لو ابطه الله بسم الله

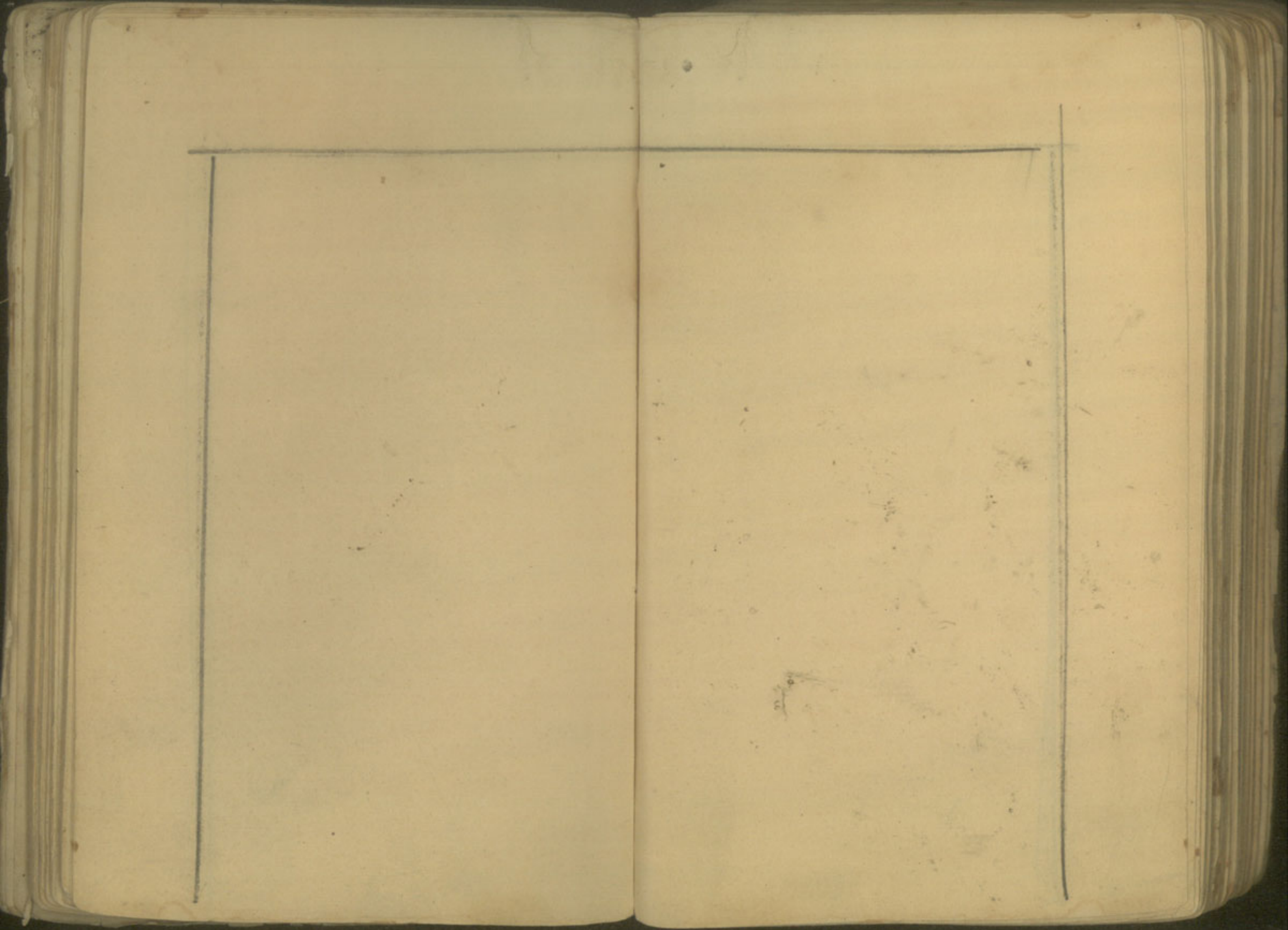
بسم الله الرحمن الرحیم

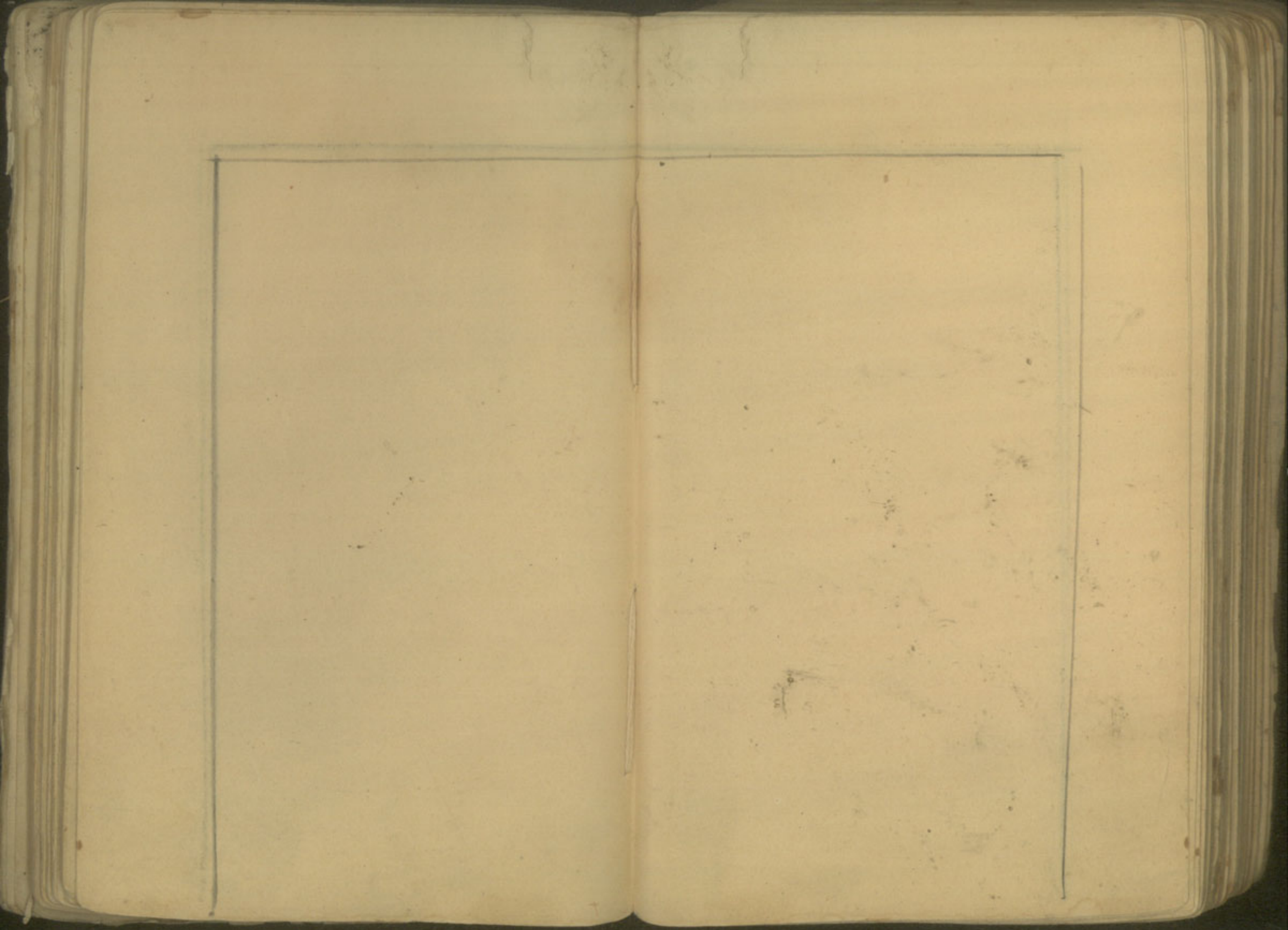
بفضه خادمه عرض کرد وجوب زکوة از اغنیاء برای فقراء
از این عمل شیرین تر دادن زکوة از این عمل شیرین تر
اما مستحق دادن از این سوبار بکر تر سلمان عرض کرد
حقیقت شریعت تمام از این طاس روشن تر قبول کردن
و داخل شدن از این عمل شیرین تر رضا و عمل شریعت
نور از این سوبار بکر تر
فیروض کرد ولایت علی
از این طاس روشن تر حدیث مولا یا علی از این
عمل شیرین تر لا لکن رضا جوی علی از این سوبار بکر تر

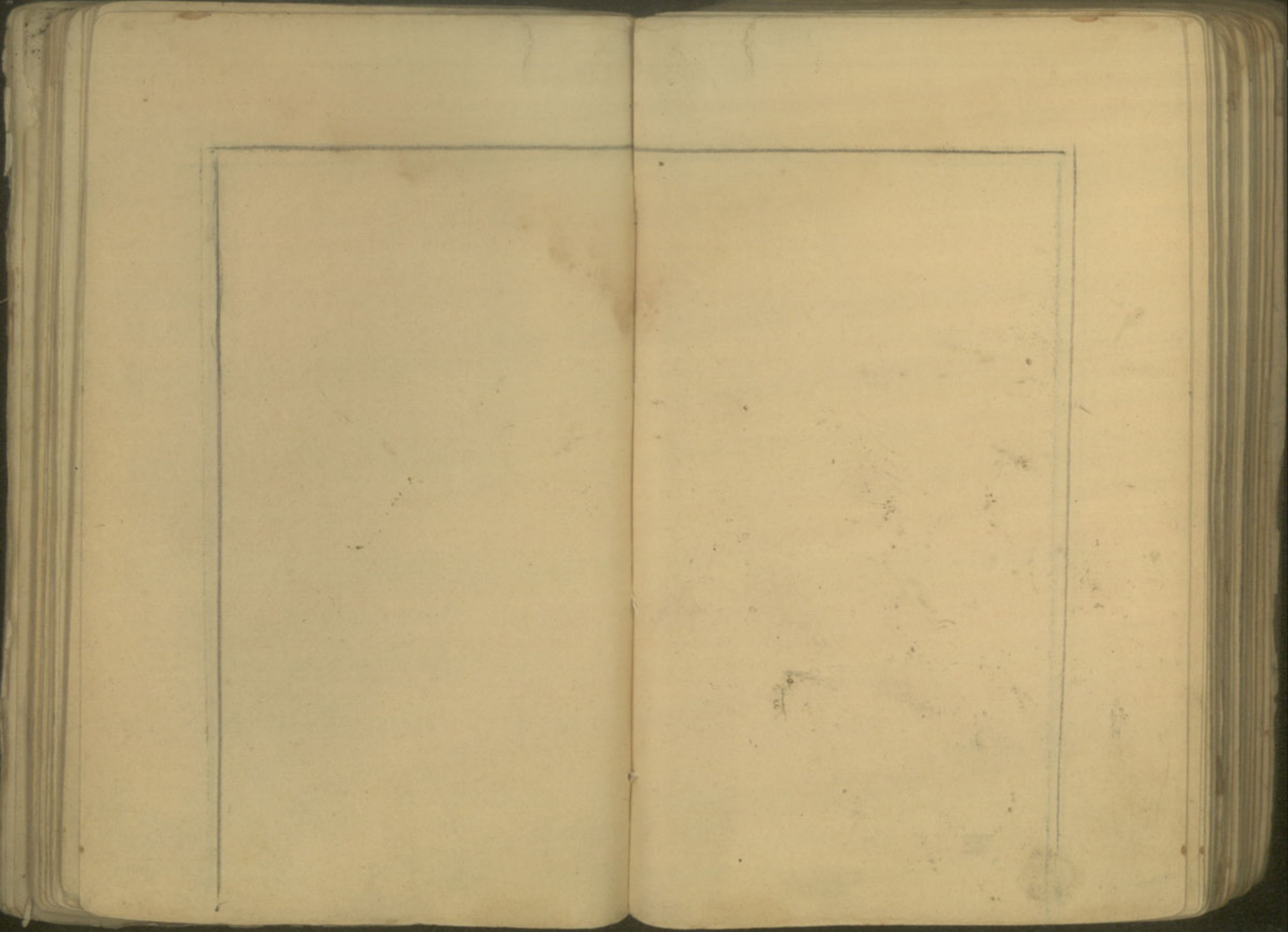
نقل از این نقل ها نیل فرمودند قطره علی بهتر در دنیا
از دستور شریعت در زمان ابراهیم خلیل الله و سکه
ایشان روشن کردند ابراهیم زنده از نده شرف رها
خود را برطرف کردند خدا لعاب دهان او را از نیل
کرد معلوم شد از دستور شریعت بعهده کرد در میان
سیئه و دستور رفت کل ماند کرد و معلوم شد
اهم علم او کرد

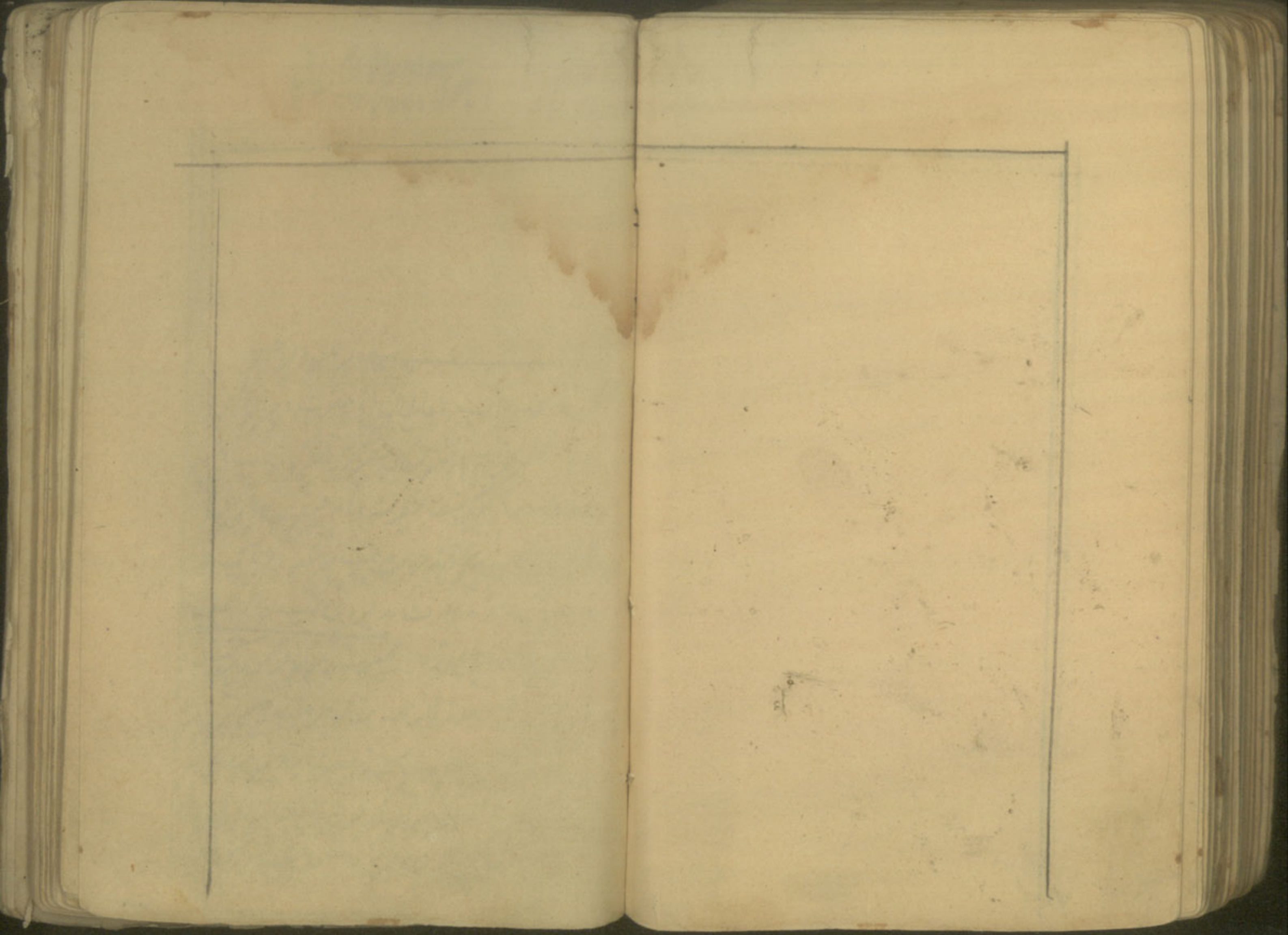
یکی از عمال نامه نوشت به خلیفه سین بسم الله را خوب ننوشته
بود معزول کرد او را ادب نکرده به اسم خدا عمر
وارد شد خانه فاطمه دید فاطمه چاه کرده بستند
عمر بیرون رفت مرد دو رشته طناب بگشند از چاه
دلو افتاد در چاه صاحب چاه هیچ از تصور نیفتد
عمر دست زد در چاه دلو را بیرون آورد اول مخصوص
صاحب دست قطع کرد عمر فرمود بسم الله
دست کلانت به برکت بسم الله دست خوب شد











ا

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الی حضرت امیرالمؤمنین
فرمود اگر بخواهم بار شتر بهر شتر از تفسیر و ثواب این
الحمد بنویسم بازهم کم است حضرت امام جعفر صادق
فرمود هر کس بخواند جهت تب بر قدح پاک و
اب پاک باشد بدان شفا یابد بردی تب دار رحمت
یابد به برکت این سوره حضرت رسول فرمود هر کس
در روز جمعه بعد نماز جمعه چهار مرتبه این سوره را
بخواند بر قدح اب پاک تا هفت روز هر روز
قدری بنوشد خداوند بر میدارد از او جمیع درد
روز هفتم هیچ دردی نه زمان پشت و رگ باقی

نماند. پیغمبر فرمود در وقت که به بستر می کند اراده
در وقت خواب این سوره الحمد لله را و سوره قل هو الله
از همه بلاها ایمن می شود مگر مرگ حق علاج ندارد رحمت بهشت

امیر المؤمنین فرمود هر که در خواب می کند چهار هزار اشرفی تصدق کنم
خواب می کنم تا بنده آزاد کنم خواب کنم تا قربانی کنم
عرض کردند یا علی چه قسم کنم فرمود در وقت خواب سوره
الحمد بخوانم ثواب چهار هزار اشرفی تصدق کرده باشم
در وقت خواب سبحان الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ثواب بنده آزاد کردن زر نه عمل ...
در وقت خواب آیة الکرسی بخواند ثواب قربانی رسد

یکی از زوجات پیغمبر گفت پیغمبر وارد شد در حجره من فرمود
خواب مکن تا ختم قرآن بکنی خواب مکن تا جمیع
پیغمبران از خود راضی کنی و شفیع خود گردانی انها را
خواب مکن تا حج و عمره دریابی خواب مکن تا جمیع
مسلمانان را از خود راضی گردانی

بیغم

سه سوره قل هو الله ... و الحمد
اللهم صل علی محمد
لا اله الا الله و الله اکبر
سبحان الله و الحمد
اللهم اغفر ...

پیغمبر فرمود کسی هست از شما استطاعت نمی دارد که هر روز
برابر کوه احد عمل کند اصحاب یا رسول الله چگونه می شود چنین
عمل بجا آورده شود همه نا بجا آیند عرض کردند چه طور
پیغمبر فرمود هر کس بگوید الحمد لله عمل او از کوه احد بالاتر است
پیغمبر فرمود هر کس تکبیر بگوید الحمد لله بخواند اول و آخر صلوة
ختم کند حاجت او روا گردد الحمد لله علی النعمت الایمان
الحمد لله علی النعمت الاسلام الحمد لله علی النعمت دین
ابو سعید خدری روایت کرده است که پیغمبر فرمود که
فاتحة الکتاب شفاء کل سقم و کم ابو سلمان می گوید
در غزوات بودم یکنفر از اصحاب بر رسته مرض
صرع افتاد در زیر زبان یکنفر از اصحاب بر گوش
چیزی در گوشش آن خواند بر خواست سوال کردم
چه خواندی گفت سوره حمد و لیکن رسیدم حدیث
پیغمبر عرض کرد طلب را پیغمبر فرمود هی ام القرآن
و هی شفاء من کل داء نظر ... مطلب

خارجة بن الصلت البرجمی گفت با عمویم برای قبیله
میرفتیم در بیابان راه میرفتیم عبور ما افتاد به قبیله ز قبایل
اعراب یکنفر از ان قبیله بما گفت شنیدیم از خدمت ان
مرد امدید که ادعای پیغمبری میکند ما یکنفر داریم دیوانه
شده است ان را در زنجیر کرده ایم ایا چیزی دارید شفا بدهید
عمویم گفت بلی برای مریض دوا دارم ان دیوانه را عمویم سوره الحمد لله را
خواند اب دهن جمع کرد بصورت او انداخت شفا
داده شد همه ان قبیله اسلام اوردند ما را انعام
دادند عمویم گفت نخوریم تا خدمت پیغمبر برسیم ببینیم حلال است
یا حرام امدیم خدمت پیغمبر مطلب را عرض کردیم پیغمبر فرمود
بخورید بعضی باطل بخورند باید بحق خورید پیغمبر این
سوره را صلواة خواندند که بدانید نماز بدون این سوره
تمام نیست خدا فرمود این سوره فاتحه را دو قسمت
کرد نصف برای خود نصف برای عبید فرمود لا
صلواة الا بفاتحة الکتاب این سوره ده نام دارد

اول فاتحة الکتاب

اول فاتحة الکتاب ام الکتاب ام القران
وسبع المثانی والوافیه والکافیه والشافیه
والاساس والصلواة والحمد فاتحة الکتاب
میگویند برای انکه افتتاح قران او است
ام الکتاب بمنزل مادر است از انکه میشود روزها در
فرزند کافی میکفایت است الحمد شافی
میشفا دهنده است سبع المثانی میگویند
هفت ایه دارد بسم الله یک ایه است مثنی اوصاف
داشت دو علیهم دارد دو ایاک دارد و در ترجمه دیگر
مثنی دو مرتبه نازل شد یکمرتبه در مکه مرتبه
دوم در مدینه صلواة میگویند چرا نماز است میع
نماز بدون الحمد لله صحیح نیست حمد میگویند تمام الکر است
والاساس هم میگویند شخصی امد خدمت شعبی نام
زردرد کرد شعبی گفت علیک باساس القران قال
ما اساس القران قال فاتحة الکتاب است

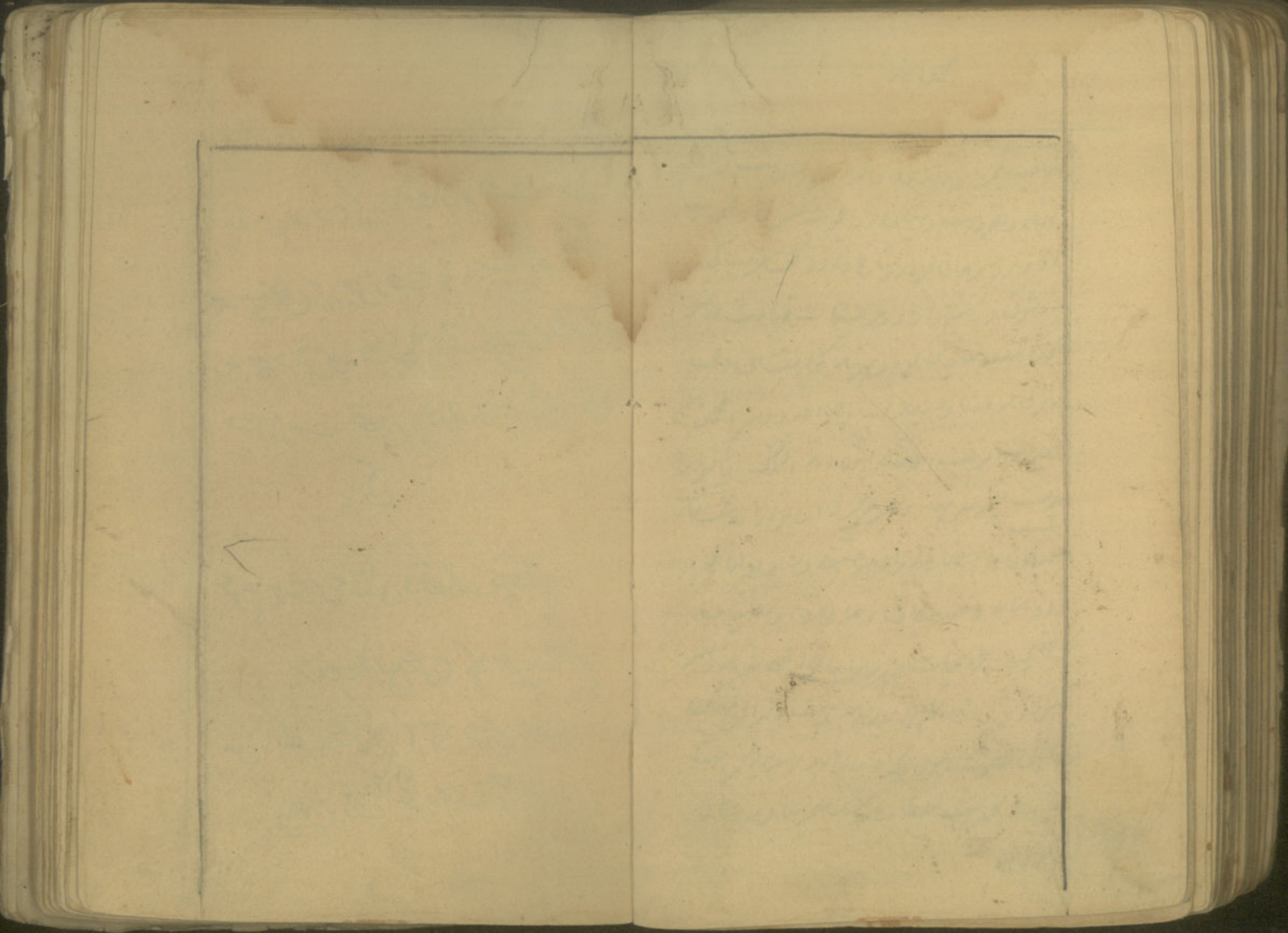
نسخه گفت شنیدم از ابن عباس که گفت هر چیز را اساسی است
اساس دنیا مکه است اساس آسمانها آسمان هفتم است
اسمش عرباست اساس زمینها چهارم است و آن زمینی
هفتم است اساس بهشتها بهشت عدن است و آن
ناف بهشتهاست اساس دوزخ جهنم است و آن درک
هفتم است اساس خلق آدم است اساس پیغمبران
نوح است اساس بنی اسرائیل یعقوب است ×
اساس کتابها قرآن است و اساس قرآن حمد است
بهترین سوره حمد است خداوند یکصد چهارده کتاب افرید
فرستاده شد بر پیغمبران در میان اینها چهار کتاب
تورات انجیل زبور فرقان در میان این
چهار کتاب علم و ثواب و برکات قرار داد
در قرآن تمام در قرآن است آنچه تمام در فرقان است
تمام علم و ثواب و برکات در سوره های بزرگ
قرآن است آنچه در تمام سورهای در فاتحه الکتاب است
یعنی حمد شیطان چهار مرتبه گریسته آمد در یکی
نعره آمد مرتبه اول آن وقت لعنی کرده شد است
دوم از بهشت بیرون کرده شد سوم وقتیکه نبی مبعوث شده
چهارم سوره حمد نازل شد

نقل است که باب الحمد لله گفتن حضرت آدم حق تعالی
نور محمد را بیافرید در روضه بیته محمد حسین آورده ذکر
که اول چیز را خدا افرید نور حضرت رسول بود به
چهل هزار سال پیش از خلقت آدم نه هزار سال ده
هزار سال در حجاب عظمت پنج هزار در حجاب رفعت
ده هزار در حجاب قدرت بعد از آن از نور پیغمبر افرید
لوح کرسی و قلم را افرید بعد از آن ارواح انبیاء را
و اولیاء و بهشت را و ماه و آفتاب و مجموع موجودات
را از نور آنحضرت افرید بعد از آنکه آدم را آفرید
نور پیغمبر را در پیشانی آدم قرار داد وقتیکه روح در
بدن آدم دمیده شد از گرمی روح دماغ بسوخت
آدم عطسه کرد فرمان به آدم رسید بگو الحمد لله
جواب آن یرحمک الله خداوند نور پیغمبر در صلب
او قرار داد آدم یکمرتبه صدای تسبیح شنید شل

آواز مرغ آدم عرض کرد الهی این آواز که شنیدم
کیست خطاب رسید صاحب آواز تسبیح فرزند
تو محمد است که پیغمبر آخر زمان است تمام خلقت هر چه
هست منشئت بواسطه همین پیغمبر آخر زمان است که خلق
کردم آدم عرض کرد الهی مرا اشتیاق بدیدار آن
فرزند گردیده دلم میخواهد زیارت کنم او را
ندا آمد بان نور پیغمبر که در پیشانی آدم بود حرکت
کن از آنجا منتقل به جلب شد نور حرکت کن بدست
راست آدم قرار گرفت و در انگشت سبابه آدم قرار
گرفت چنان انگشت مثل آینه روشن شد که آدم
قد و قامت و صورت و گیسوی پیغمبر بدید آدم
فی الفور انگشت سبابه را برداشت کلمه شهادتین را
گفت و چونکه آدم جمال حضرت محمد را تماشا نمود
و از حضرت حق تعالی خطاب رسید ای آدم هر کس
از عقب فرزندی بظهور برسد پدر هدیه

باو هدیه بدهد پدر آدم ترا که فرزند خود پیغمبر را دیدی چه
باو هدیه میدهی آدم عرض کرد خداوندا از لطف
و عطوف که از خزانه کرم خود بمن ارزانی فرمودی ثواب
الحمد است که از آن عزیزتر نزد من چیزی نیست و من ثواب
این الحمد را باین فرزند ارجمند ارزانی داشتم
خداوند هم از ثواب الحمد برای محمد را آفرید و آن برادرا
برای محمدی اسم گذاردند و این سوره اختصاص است
به پیغمبر آخر زمان   چنین فرمودند اهل دانش و بینش
که بر این سوره جلاجل بسیار است و بر قبه او آویخته و بر
هر یک قبه آن جلاجل یک حوریه نشسته با جمال و در دست
هر حوریه یکی برات است و آن برات آزادی شوهران
ایشان است و حوریان تا روز قیامت منتظر شوهران
خود هستند در روز قیامت که میشود در عرصه
محشر شوهر خود را پیدا میکنند و دست او را میگیرند
بر تخت ناز و فرش حریر مینشانند و این علم است

خاصه پیغمبر و بلندی آن لوا هزار سال است و قبضه
آن از نقره است و سنان از یاقوت سرخ و چوب
او زمرد سبز و آن لوا دو شاخ دارد یکی بغرب یکی
در شرق و این لوا را در عرصات قیامت حاضر
گردانند و منادی فریاد برآید کجاست نبی امی
رسول مدنی و سید عرب و خواجه دو سرا احمد بن
عبدالله آن وقت پیغمبر پیش آید آنگاه آن لوا را
بدست پیغمبر دهد و پیغمبر بگیرد آن لوا را بدست مبارک
بعد از آن تمام انبیا از آدم و عیسی و سایر اولیا و
و اصحابه و صدیقان و صالحان و شهیدان
و تمامی اهل نجات در زیر آن لوا جمع شوند و پیغمبر
سوار شود و آن علم را بدهد بدست امیرالمومنین
و پیش حضرت رسول نگاه میدارد همه را تا بهشت
بی واسطه الحمد لله خط بر شد تمام بیا و رهنمان
خورد را



یقین دارم که از افعال زشت ما غضب ناکی

چه خواهی کرد جز رحمت تو یارب با کف خاکی

نه خود فرموده لا تقنطوا من رحمة الله

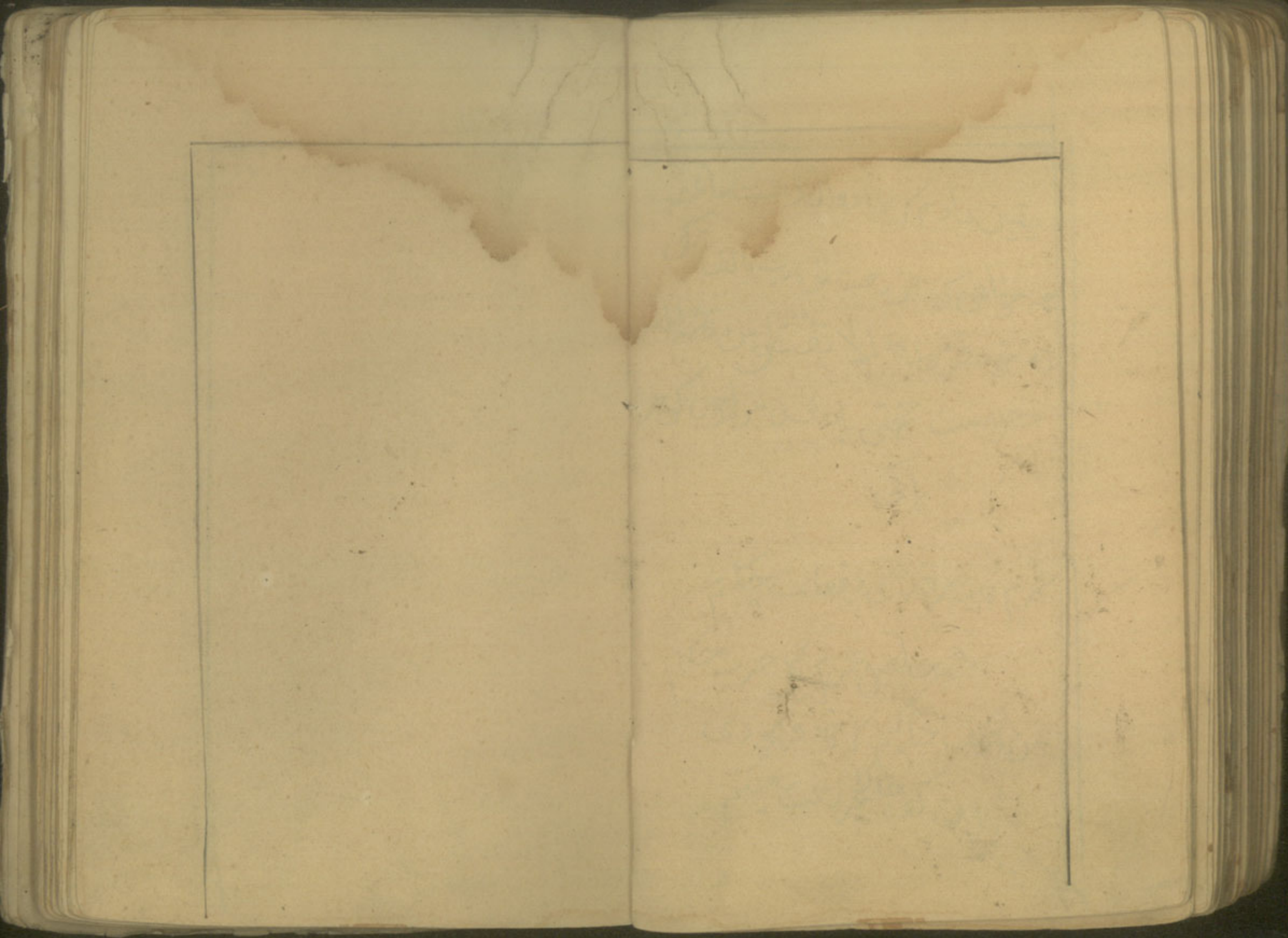
علامت حجتی باشد مرا چون گوهر پاکی

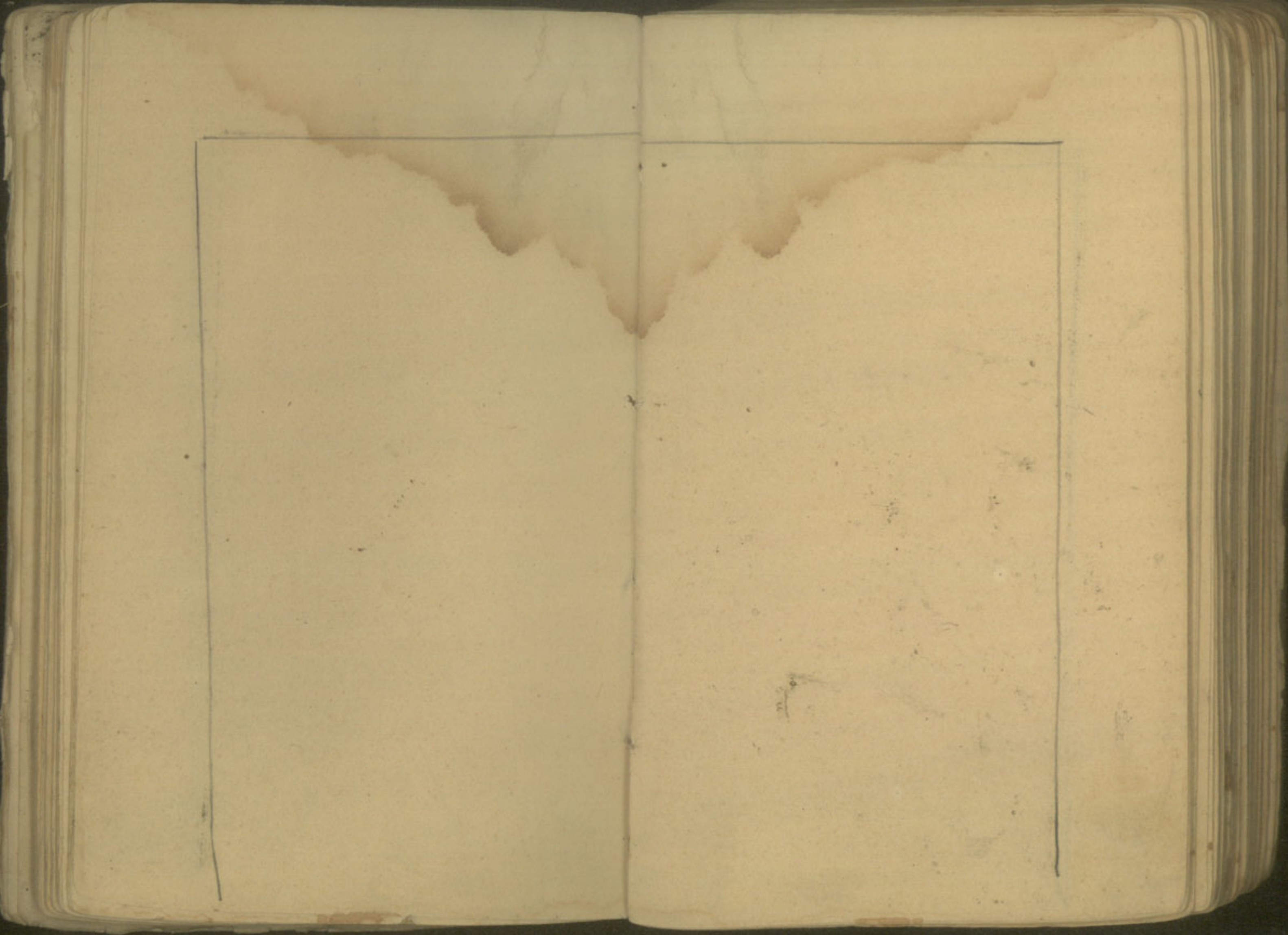
عمرم همه صرف شد بغفلت چکنم

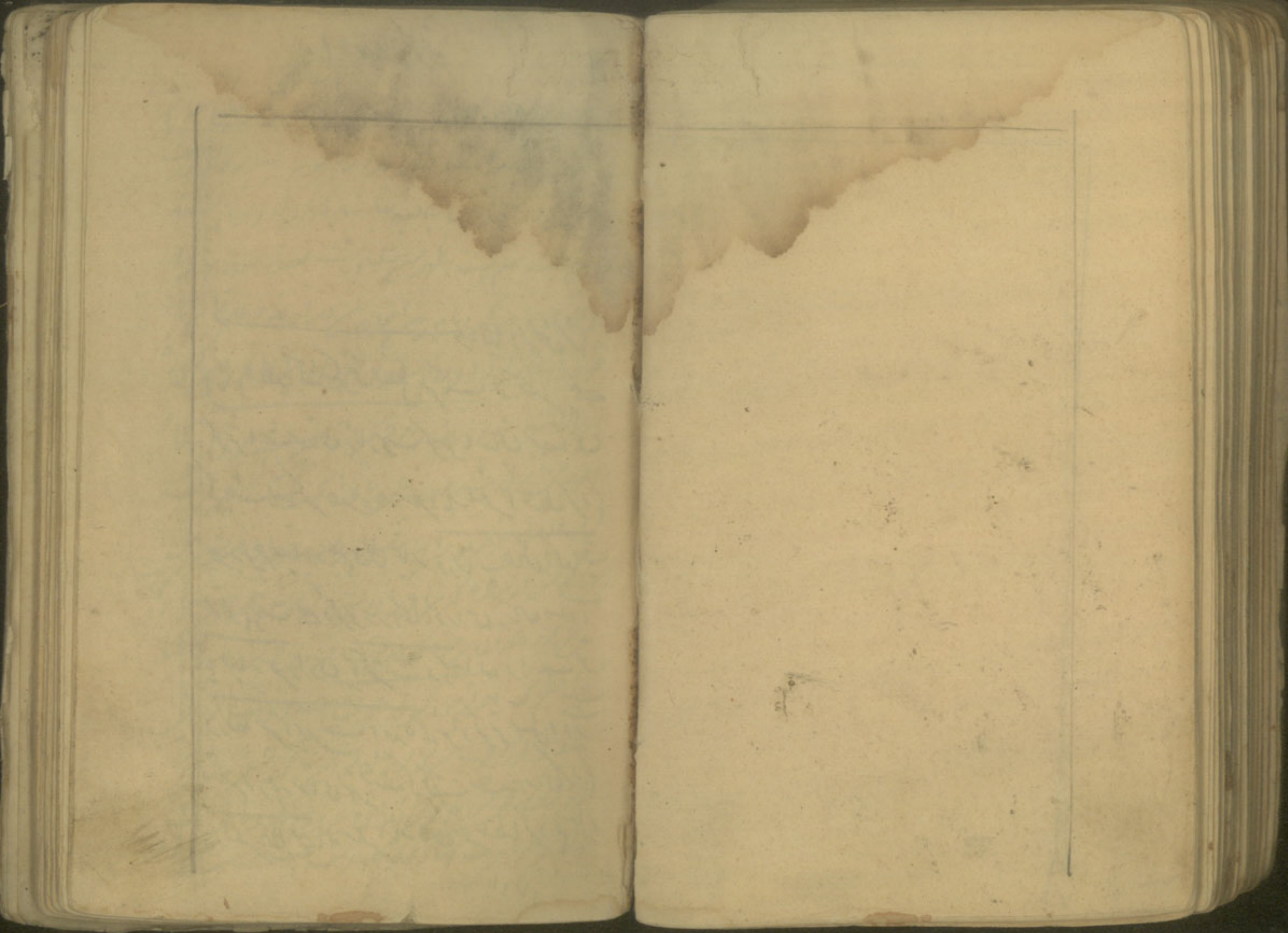
شد خاص عمرم کل حسرت چکنم

من آن کف خاکم که خود فرمودی

با این کف خاک غیر رحمت چکنم







بسم الله الرحمن الرحيم

انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر يعنى
كوثر باشد بمعناى زياده است كوثر با بناى بمعناى
كم است يعنى كه خداوند ميفرمايد بيغمبرا اعطا كرديم
بتو بيغمبر بسيار در علم وعمل بسيار در كتاب عين المعانى
مرقوم است يعنى ذكر تو را بالا دادم در زمين زمان بسيار است
يا بسيار بحر دارى يا كثرت و بسيارى ذات تو
در تفاسير اهل سنت امده كه مراد كوثر نسل و ذريت
است از همه بمعناى بهتر است كه گفته شد بيان كرديم
در بعضى [illegible] الله [illegible] يعنى عطا كرديم بسيار

[illegible] بسيار [illegible] از ما نور را بسيار دادم از عقب
[illegible] در [illegible] نقيقه بباشد كه اولاد تو باشند
[illegible] مطلب سيم است الطاهر فرزند است بعد از [illegible] بهر الهدا
اولادى نماند بكر اما [illegible] زين العابدين فرزند خداوند وعده را
خود را ايجاد كرد و اولاد بسيار از نسل او همه عالم را پر كرده
از سادات روايت داريم بيغمبر نشسته بود كه ناگاه
از وحى نازل شد بعد از وحى زمانى گذشت كه بيغمبر [illegible]
از بالاى [illegible] بود ايها الناس [illegible] خداوند سوره
براى [illegible] ساره كه مرا در اين سوره نوازش فرمود بسيار [illegible]
عرض كردند ان سوره كدام است فرموده سوره انا اعطينا
ك الكوثر [illegible] فرمود كه [illegible] است در بهشت از [illegible]
سفيدتر از برف شيرين‌تر از عسل [illegible] از كافور [illegible]
از [illegible] خوش بوتر [illegible] برواريد و ياقوت
و [illegible] كنار او [illegible] است و [illegible] او

زرد و سفید ...
معطر است هر کس یکمرتبه از آن آب بخورد
هرگز تشنه نشود و آنست حوض دور او از زرد و سفید
و بعضی را اهل جهان یا نای دور بر کنند حوض کوثر است
خطاب برشد که انا اعطیناک الکوثر که بعد از تو جیا کرد
شنید بعد از زادنی عباس حدیث طولانی است نقل است
که حضرت پیغمبر از بهر زاق در کلمات و علما بر آنجا آمدند
بر پیغمبر با اصحاب حاجات نمودند در او صفت پیغمبران بر او
بعث و حالت پیغمبر علمای یهود آمدند جها پیغمبر بار عالم
موسی عالم عیسی عالم ابراهیم عالم داودی الخ
الحاصل پرسیدم مطلب یکنفر از آن یهود را عرض کرد
نوح از تو بهتر است زیرا که خداوند او را بر کشتی سوار
کرد و بر کوه جودی قرار داد و به شوهر داده خداوند
فرمود ... خدا بهر از آن حور را کاها

بلهم زاده

... نهر زران

~~از آن نهر ...~~

... سنگ ریزه های آن از مروارید است
و یاقوت است و زمین انهار رنگ است نقره و اسم آن
نهر کوثر است که خدا بخشیده و امت ... عطا کرده است حالا
فرمودند انا اعطیناک الکوثر جماعت یهود عرض کردند محمد
راست فرمودی نعمت اینکه در تورات نام ... است آن
مرقوم است در حدیث معراجیه نقل است که پیغمبر فرمود
در بالای آسمان هفتم دیدم نهری بعینه چون ... و لب جوب
دیو درختها از لؤلؤ و مرجان و مرغهای سبز بود در آن
آن جوب از جبرئیل سوال کردم این جوب چه نام دارد
عرض کرد یا رسول الله این جوب کوثر است که خداوند
در کلام مجیدش در کتاب عالم ... مرقوم است که ساقی
آن کوثر علی است و یازده فرزندان او و آب میدهند
دوستان خود را در نعمات خود داشته کام گرم روان

رگیند خدا [illegible]

و کسی دیگر نداده‌ام فصل لربک و انحر

خاطر پروردگار خود یعنی عبادت کن خالص [illegible]

برای خدا بجهت شکرگذاری کثرت نعمت برای تو اگر [illegible]

بجای آور اقسام شکر است دیگر یعنی قربانی کن شتر را که بهترین اموال

عرب است تصدق کن بر محتاجین رضای خدا و تقرب

به رحمت حضرت حق بر خلاف مشرکین که منع میکنند محتاجین را

دیگری کرده‌اند برای بتها نور عکس منافقین دیگر [illegible]

و اعتنا در فنا کنی از عطیه مرویست که مراد بصلواة نماز

نحر است دیگر یعنی قبل است مراد بصلواة نماز عید است

دیگر نحر قربانی است بکنی بعضی دیگر چنین معنی کرده‌اند

مراد بصلواة نماز یومیه است ادا کنی معنی نحر دو دست [illegible]

حیال [illegible] در آغاز گفت [illegible] حضرت [illegible] عبدالله [illegible]

گرفتم [illegible] دیگر آنحضرت دستهای خود را مقابل رو

گرفت مشغول نماز شد [illegible] گذاشت دست مقابل رو

گرفت

[illegible] مروت

[illegible] امیرالمؤمنین و [illegible]

[illegible] سوال کرد از نحر که خدا امر فرموده [illegible] چه چیز است

[illegible] گرد نحر این را نمیدانم ولکن خدا امر کرده است تو را از برای

نماز و تکبیره الاحرام بگوئی و دستهای خود را مقابل صورت

بگیری و در رکوع کنی و در راست شوی و سجده و نماز با خشوع

همین قسم است و هر چیز را زینتی است زینت نماز دستها

بر داشتن برای تکبیره الاحرام است از عطا مرویست که نماز

بگذار [illegible] از رکوع و از سجده بردار جای که بعضی گفته‌اند آیه

که سینه تو [illegible] ان شانئک هو الابتر بدرستیکه

دشمن دارنده تو را یعنی عاص بن وائل او است و دم بریده

و منقطع از خیر نسل دور از رحمت خدا که شنیده همان قسم که

خدا خبر داد و آثار و اقتدا حضرت رسول تا قیامت

باقی مانده و در رتبه حضرت حق عزت خواهد بود از ذلت

وصف در نیاید سبب نزول این سوره آورده‌اند

برای ایشان [illegible]

نبی هم دیگر را ابتر یعنی ماث کرد چون [illegible]

رفت عاص وارد مسجد شد چون از صناوید قریش در مسجد

بودند سوال کردند با که صحبت میکردی گفت با این ابتر

با اینها یعنی دو پسر داشتند در عرب رسم این بود هر کس از

اولاد ذکور نداشت او را دم بریده میگفتند در این وقت که عبدالله

بود از خدیجه بود خبر فوت او را دادند به پیغمبر پیغمبر بیهوش شد

خیلی گریه کرد آن وقت این سوره نازل شد برای کوثر

دو دختر واسطه نسل است تا روز قیامت است پیغمبر دو پسر

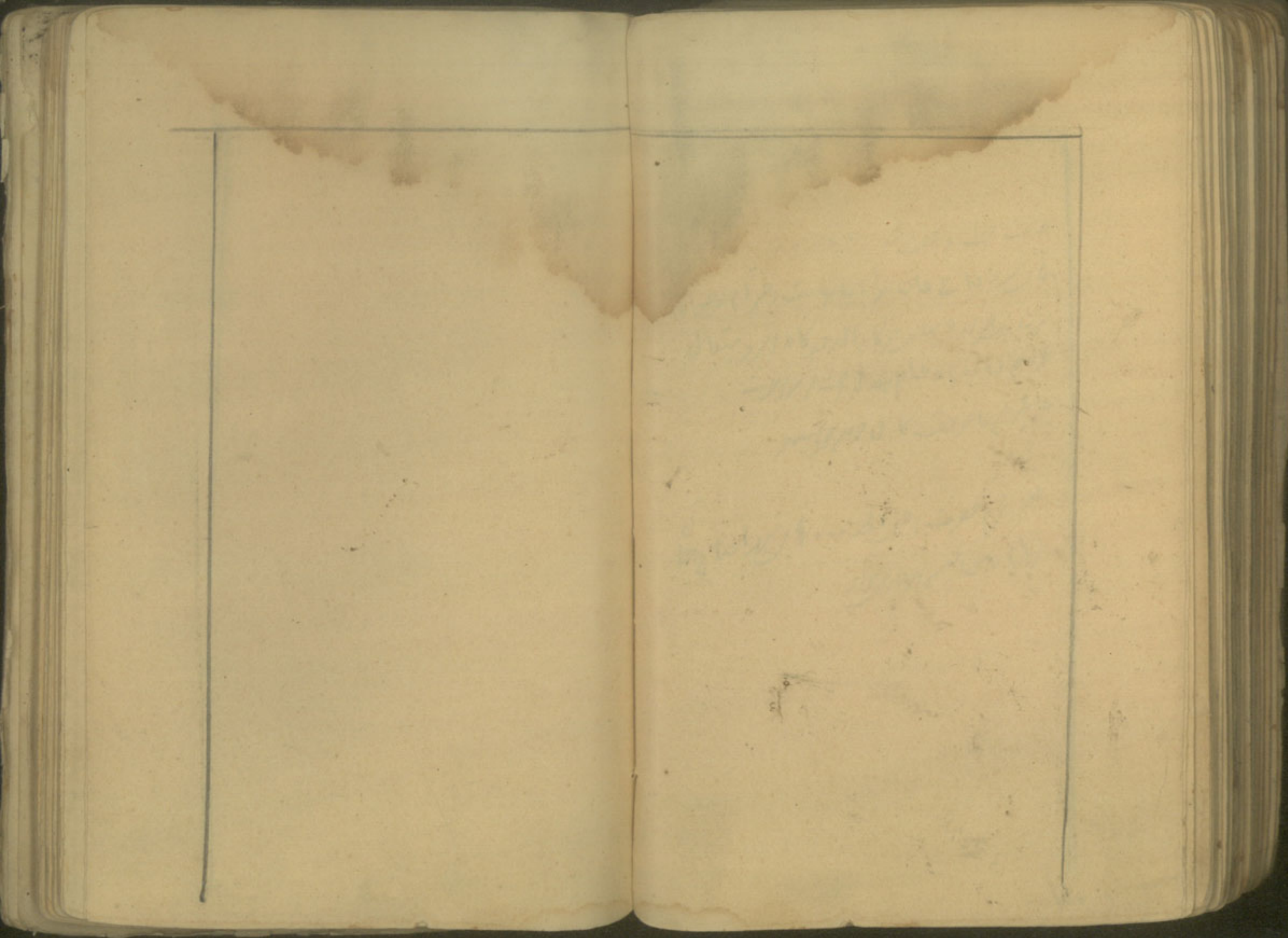
و چهار دختر از خدیجه داشت اول داماد پیغمبر ابو العاص بن ربیعه

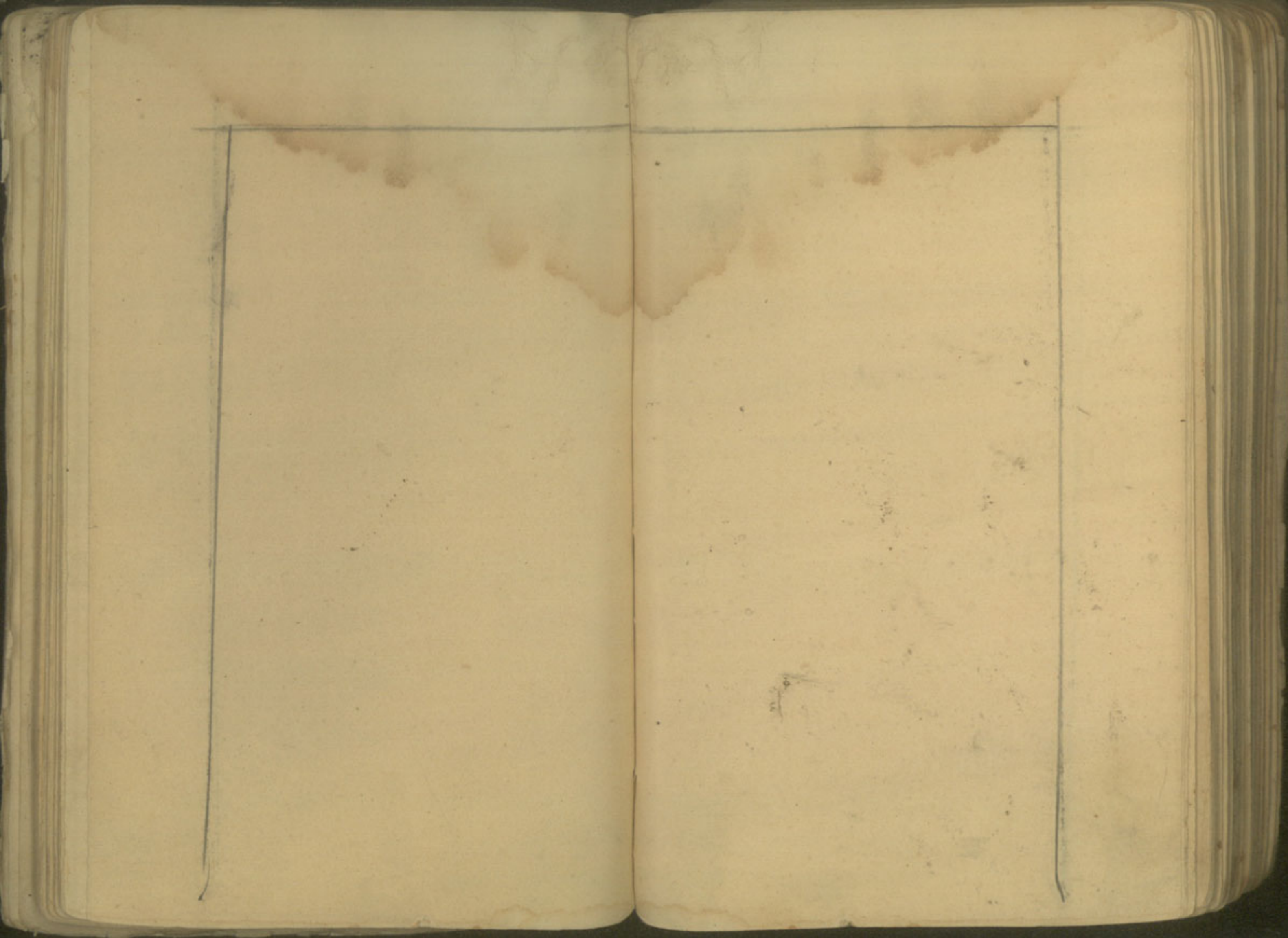
الی

حضرت میاں امین احمد ....

وہاں سب اچھا ہے ہاں ہر ایک با نہایت احترام نفس کے
ہر سال نذرانہ ادارہ ملازم سرکار اور درگاہ اور مستقل
خدام کو نہیں دخل ہے کہ ہمیشہ سے دستور ہے
جاگیر ہے ماہر فقہ کامل و ہر نیکو سیر

حضور محترم حضرت امین احمد ...... اب سب اچھا ہے حالات
رہائش رسمی الحج کے ہر داری برقرار







بسمه تعالی

پس از حمد و سپاس یزدان پاک و درود نامحدود بر سند نشین
مسند لولاک و جانشینانش که صفحه غبرا را بنور جمال خاص تابناک
نموده و از افلاک گذرانیده‌اند و کوکبان علم و عمل گوی سعادت و شرف را
از افلاک ربوده‌اند و در تعلیم و تربیت بشر چنان کوشیدند که به رتبه
منیع ولقد کرمنا رسانیدند و بعد بمفاد کریمه ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون غرض اصلی از خلقت معرفت فقط و عبادت فرمود و حصول اهم
پی انتظام مملکت و معاش صورت نبست و غرض اصلی بظهور نمی‌پیوست
و از جهتی خداوند سبحان در این جزو زمان ترقی و تعالی ایران و ایرانیان را
اراده فرموده بود لهذا الازم نمود که این یگانه خسرو عدالت پرور و
دین یکتا عالم هنرور را قبای شاهنشاهی در بر و تاج کرامت ظل اللهی را
بر سر نهد و رداء عظمت اعظام بی شایان فرماید تا از چنگال گرگهای ایمان

۱۴۲۱

ظلاله

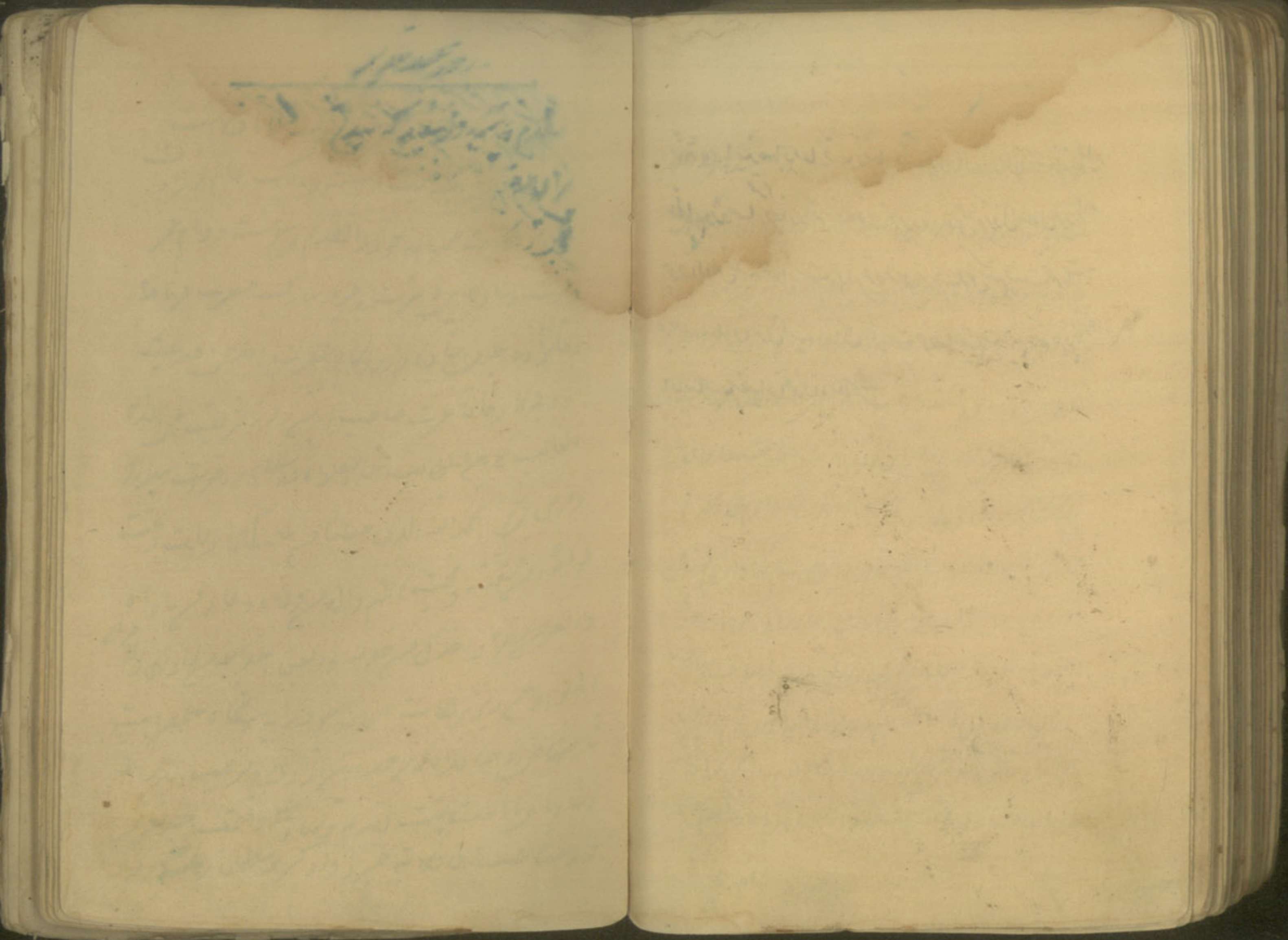
رهایی بخشیده و دردهای بی درمان ایران را معالجه فرماید و در لوای سلطانی داد آب
یکتایی را تعلیم و در ظل تربیت خود بپروراند – و این مؤید من عند الله
و مظفر بنصر الله پادشاه پس از ایجاد امن و امان معارف و مکاتب را
که سرمایه سعادت و نجات ملت باعلی مرتبه کمال رسانید – ایوان
معارف را چنان رفیع و میدان مکاتب را چندان وسیع فرمود
که دست وهم بکنگره ایوانش و پای خیال بمنتهای میدانش نیارد رسید
اطفال هشت ساله کلاس ابتدائی را از محصلین هشتاد ساله انتهائی در
فنون ادب و رسوم زندگانی بیش افزایش داد – و در حال که از آنکه سیم کمی
اطفال محروم بودند بورشه اکابر را دستور فرمود که آنها نیز بی بهره نمانند
و نیز برای مشایخ و علمائی که از هر دو قسمت گذشته و سابقه علمی ندارند ادرو
مقرر فرمود که واعظین مؤدب و محدثین صدق را ممتحن و منتخب نماینده
تا بنصایح و مواعظ و احادیث آل رسول که متضمن اصلاحات امور معاش

و معاد انسانست

و معادا انهات بمولول خان الوکری تشفع الموسنین انها را تذکر دهند تا از
حسن خصوص [struck] بشر و حدود دیانات بهره مند کامیاب و بهیچیک از افراد خاطر
نباشند — و چون هر نالایق صلاحیت انجام بلند و رتبه ارجمند را نداشت
اشخاص را بدین منصب منتصب فرمود که هر یک سرو پائی بدین لباس در هر
نا اهل بدین اساس پا نهند و موجب اضلال جمعی ساده دلان نگردند زیرا
که تجارت بعضی در محاضر و منابر این بود که دیانات منفور شوند و اموال
بیچارگان منحرف شد الحق از شکوری که بنده اورد و درخور شاه عاجزیم محمد الله ثم
حمد الله — مع ما به انا بشکر النعم خداوند این نعمت عظما و این پادشاه
دانای توانا را با ایران و ایرانیان ارزانی و جاودانی فرماید زنده باد
اعلیحضرت پهلوی — و چون این بزرگی و بزرگوار را بوسیله معارف و معارف
پروران درخود میبینیم و مشاهده میکنیم که در هر شهر و قصبه مأمورین محترم معارف
با اجرای خاص و جدیت تمام شب و روز کار خانه ادم سازی کرم بمعرفت نموده دقیقه
خود را معاف نمیدارند تشکرات خود را به مامورین محترم معارف تقدیم میداریم .

زنده و پاینده

زنده و پاینده باد معارف و معارف پروران ایران — و نیز اولیاء
علمای ورزش سازمان محترم را که بنده فوق ذکر نموده و بدین مجلس نزول اجلال نموده اند
چون اولین جلسه خطابه است برای فرد فرد شان تبریک عرض میکنیم و نسبت بخدمات
برجسته آقایان بدین آب و خاک تشکرات خود را تقدیم میداریم زنده و پاینده
باد صاحب منصبان قشون اسلامی —



[illegible] کمالات است
کار بخت غنیمت دانسته و باباب عالم ارادت
[illegible] برکات صمیمانه خود را تقدیم و پیوسته دوام عمر
و عزت و شادکامی و بهجت وجود مبارک حضرت فرمانده
دعاگو زاده جلیل‌الشان از درگاه حضرت اقدس احدیت
و دیگر کارخانه عزت صاحب ایشان روز تشریف اسدالله
الغالب علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام در خوشی میدارد
و عرض میکند الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت و محبت
[illegible] و فرقته محبته اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله والعن اعداءه من الاولین والاخرین
الی یوم الدین و دیگر برکات صمیمانه خود را به پیشگاه حضرات
اشتهای روحی فداه که توحید ایشان آزادی و [illegible] است
[illegible] رها ملت است تقدیم و [illegible] و قیمت [illegible]
در [illegible] نکات [illegible] و سلطان [illegible] بر [illegible]

که یکی قرش [illegible]

و انشاء قربوده در این [illegible]

بعرض اولیای عظام مملکت و دولت خود [illegible]

شوکت گذارانند تا بالکلیه برسانند و اگرچه هریک از [illegible]

اشعار روزی پسر بی بها و نفیسی نا بهای و روشن

عظام هریک بقدر همت خود عطیه و انعام در رسم صله

خواهند داد

در این موقع که کوکب سعادت [illegible]

دچشم علاقمندان بزیارت خاک دربار محبوب [illegible]

معارف که وجود گرامی ایشان باعث سربلندی

ایرانیان است مارستان خصوصا فارسی روشن شده

این بنده با جز. سید محمد علی محو [illegible] الاطلاع

~~فرصت استفاده کرده از رحم~~

که با کمال [illegible] که [illegible] مشغول هستم

فرصت استفاده کردم از رحم ملتمس ترکیبات [illegible] را

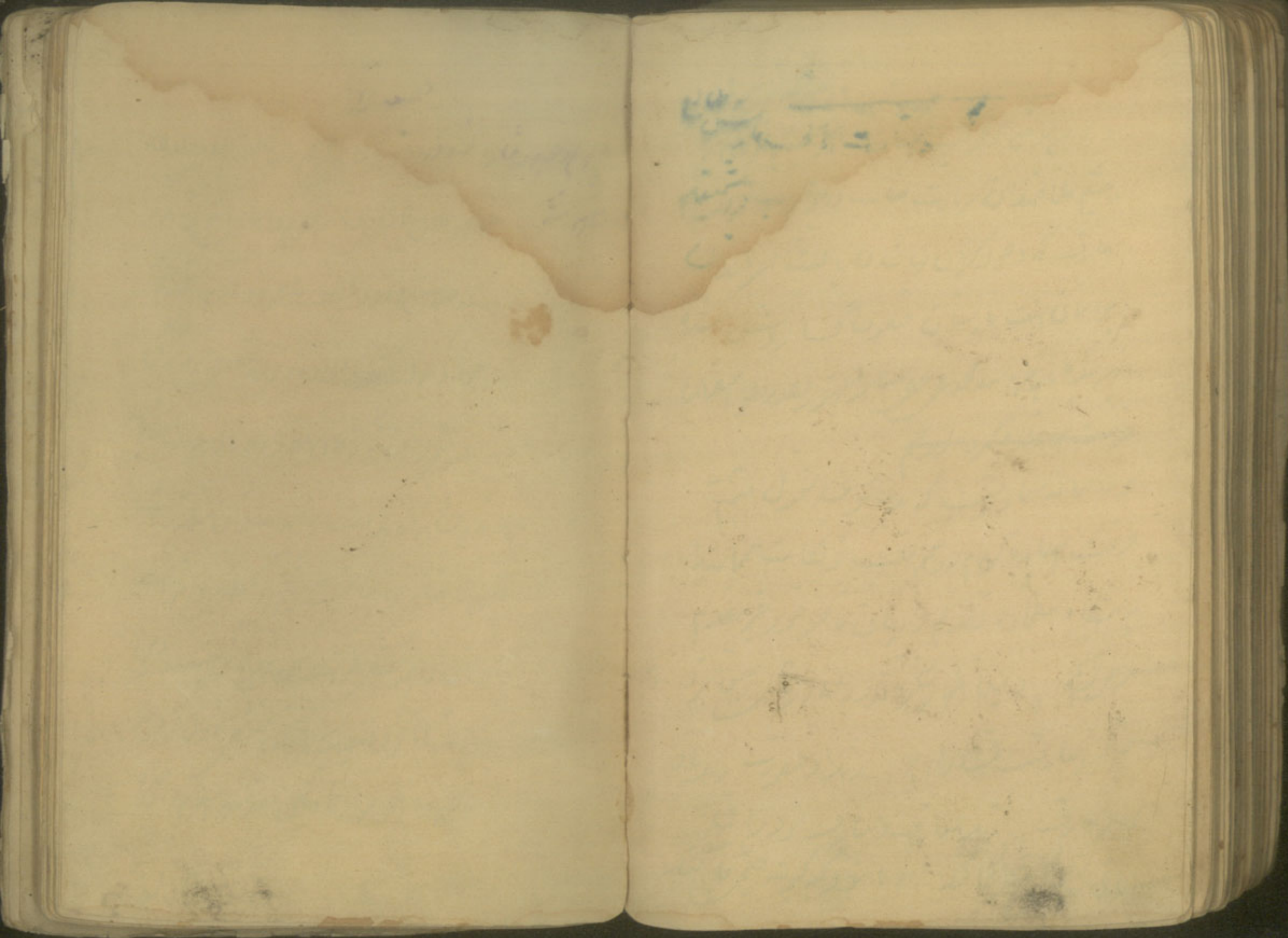
به پیشگاه سلطان تقدیم و زبان قاصر خود معذرت هم

عرض میکنم [illegible] اظهار نکرده قدر [illegible]

[illegible] معارف [illegible] دارم زنده باد [illegible] زنده باد

دربار معارف زنده معارف و معارف پروران

امان که [illegible] اما شود که [illegible]



بسمه تعالی

پس از حمد و ثنای الهی و درود بی‌منتهای بر حضرت رسالت‌پناهی و اولاد
امجاد طاهرینش که مظاهر جلال پادشاهی و مآثر علوم و الکامی اند پوشیده
و مخفی نخواهد بود که خلاق ودود بلطف با جود وجود آدم را از کتم
عدم بعرصهٔ وجود و بازار شهود آورده و بزیور عقل و خرد مزین
فرموده و بکفایهٔ پیغمبری از اصحاب کرهای متقرر نموده تا از وادی ضلالت
و جهالت برهانیده و بشاهراه هدایت رسانند — و آن مظهر رحمت
الهی با رایهٔ علوم نامتناهی لوای خاتمیت شاهی را افراشت
و احکام پیشینیان را همه معطل گذاشت در ترویج شریعت و دین
چندان کوشید که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نازل گردید
همواره زحمات جهال را بر خود هموار تا آئین مقدسه اسلام را در عمده

دین را داد

دنیا آتش زده و نیز اولاد طاغیتش چنان قطع دین مبین و علماء
را شد پس آن بزرگوار نیز پیوسته در یک نوبت خویش در ترویج
آئین دین کوشش چنان مجاهدت نمودند که ایوان اسلام را رفیع و ارکان
دین را منیع ساختند و نیز علماء اعلام همانا بعث ابها پیوسته چنان
معمول داشتند تا احدی از مسلمین از قافله سالکین باز نماند
و خود در منزل مقصود رسانند هر دوره از ادوار آفتاب صبح روز
بوده تا امروز که قرن بیستم طلائی و شمس در وسط السماء جلوه وجود
ارائه بخشد اعلیحضرت قدر قدرت همایونی روحنا فداه تاجدار
عالم رسا در تمام ایران با ایرانیان نیز امیر باید فانظروا الی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها گویا امروز بعد رست

امی ٦

و آن حضرت مرده پوسیده ایران را روح تابناکی منور
و بصد هزار فتوح مقرر داشته وطن عزیز را حیاتی تازه و رونق
بی اندازه بخشیده و چون کاخ سعادت و سربلندی مرتفع تر پایه
علم و معرفت استوار و خوش بختی هر جامعه به دانش پایدار است ترقی
و تعالی این آب و خاک را کیان افلاک سوق داده و معارف ما را
چنان ترقی داده که زبانها از ستایش لال و قلمها در عین انفعال است

شاهی که نظر در آیت اقبال برتر است — کی فلک ستاره چو کاخش آینده است

کاخ رفیع علم به تعلیم پهلوی — برتر رواق طاق فلک پایه گستر است
امروز ذکر مدرسه در نام شاه ما — زینت فزای محفل هر مقصد کشور است
صحن سرای مدرسه با قبه بام عرش — از نور علم و فضل سراسر منور است
دانش سرای دهر از این خنس نوبهار — کامروز در سراچه ایران میسر است

ایران

دست حمایت تو ... چون ... | مقصود ما دعای تو کردن مکرر است

تا در فلک ز کواکب و انجم شود پدید | تا اعتماد چرخ به هر برابر طاق اخضر است

تا نطفه می‌رسد برین ز نثار ابر | تا دایه کان خاک جنین نطفه پرور است

تا مهر و مه بحجله چرخ خنده میکند | تا شاهد بهار هم آغوش و بستر است

شاهین ... بود این دکه قضا | تا شاهباز اختر هم لکاور است

ابنای ملک از تو بعیش و نوا و سور | تنها همین شیوخ پریشان و مضطر است

ما را چه بی‌رجوع ز خدمت نموده اند | در حق ما عنایت خاص تو در خور است

هرچند دست بنده بدامان غر تو | چون عمر بدسگال تو مقطوع و قاصر است

ما را بجز عنایت شه دستگیر نیست | چون پیر است و سر بر ستانه فرده پرور است

اندر ضمیر ما نبود جز بقای شاه | ورد دعای شاه چه قرآنم از بر است

ابواب عیش بر رخ ما بسته اند باز | باب امید ما بتو مفتاح هر در است

ایران کنون بهشت برین است زانکه او | شهر را مستقر و منظر است

کاوس زخم گاه عجم گر قدم نهند | معروف آن معانیه در زمره منظر است

ایران بهشت نظر ملک قارچع البصر | گر هر نطاده اش ز تحسین مکرر است

تخت از تو مفتخر بود و تاج سرفراز | ما را به تخت و تاج ... است

شاهی که چرخ بهر پس ازو بها گفتن | از بس همیشه تحسین چراک بست است

تا شاهباز چرخ اسیر کمند اوست | سیمرغ قاف طعمه ادبار شکر است

شاها کنون از ما به بقای تو زنده ایم | ما را از هر چه هست بقای تو خوشتر است

تحسین بر آسمان وجود تو تخت تخت | امروز زیب ملک و زینت کشور است

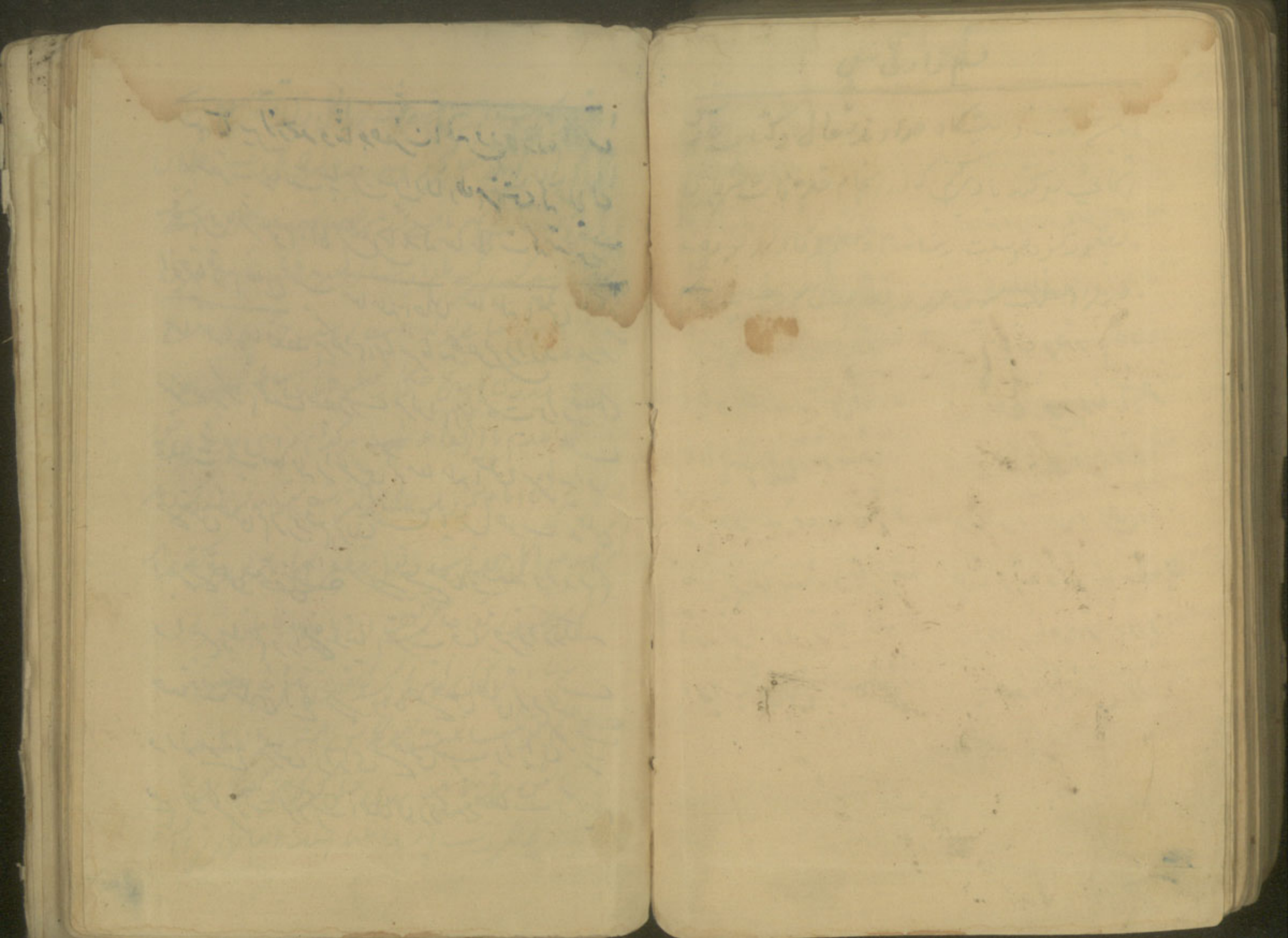
جهت عزیز الوجودی آغا ...

سید محمد تقی نجفی تحریر شد

۱۵/ ۱۰/ ۳۰

قسم دادن سن

این جانب در پیشگاه خداوند تعالی و کتاب مقدس
آسمانی سوگند یاد میکنم که در انجام خدمات سربازی
قصور ننموده و نسبت به شاهنشاه معظم وفادار بوده
در راه حفظ میهن عزیز از تقدیم جان خود مضایقه ننماید.



پس از حمد و ثنا بحضرت [illegible] و درود نامحدود
بر حضرت رسالت پناه [illegible] و آل اطهارش که [illegible]
[illegible] از علوم [illegible] محقق شده که معاملات که [illegible]
از چهار قسم خارج نیست
معامله با خالق معامله با خلق معامله
معامله با دنیا فقط هر کدام از اینها سرمایه مخصوص دارد باید دید
سرمایه هر کدام چیست چقدر است هر کدام از اینها بحث دارد فصل
مجالست یک معامله را عرض کنم معامله با خلق سرمایه اش
حسن خلق خلق هم از چهار قسم بیرون نیست یا باید با حسن [illegible]
[illegible] مستحق [illegible] حسن خلق و [illegible] دارد هم
در این دنیا هم در [illegible] دنیا آخرت [illegible] دارد که
[illegible] الحق [illegible] حسن خلق [illegible]
در [illegible] هر کس دارای حسن خلق نیست و دارای [illegible]
[illegible] بزرگ احوال [illegible]

[illegible] ذلک
[illegible] شده [illegible] اجلال
[illegible] شد [illegible] الکل [illegible]
[illegible] از [illegible]
و هر کدام از اینها شعبه [illegible] رتبه
مدت [illegible] حکما [illegible] عالم گفتگو بود
آیا اکل مقدم یا ارتقاء [illegible] هر کدام برای مدعای خود
دلیل [illegible] اقامه [illegible] آخر اکثریت [illegible] کردند
که [illegible] اکل مقدم است دلیل [illegible] اینها [illegible] بود [illegible]
با شکم سیر نشود ارتقاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عدالت را
[illegible]
[illegible]

و انتشار فوری [illegible] دنیا [illegible] زبان عربی [illegible]
[illegible] [illegible] ترقی کرد الی در زمان [illegible]
در زمان [illegible] گردید در زمان [illegible] علما [illegible]
[illegible] گردید دل در [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] را [illegible] [illegible] عربی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الی علما [illegible]
[illegible] علم الی [illegible] علم [illegible]
الی [illegible]

شماره دوم [illegible] سال پنجم

[illegible] ذیل نیز نوشته مورخ فیلسوف انگلیسی
[illegible] تاریخ زندگانی او در کمال انصاف بوده الی
گوید بزرگترین ننگ و عار برای افراد عصر حاضر که دعوی
تمدن میکنند اینستکه دیانت اسلام را باطل و شارع آن را
رد میکنند و در عکوس بدانند این سخنان سخیف
مایه [illegible] گویندگان آنست چه رسالتی را که این پیغمبر
ادا نموده متجاوز از ۱۲ قرن است که ۲۰۰ چهار صد ملیون
نفوس بشری مانند چراغ نوربخش هدایت بوده
این نفوس را خداوند مانند ما خلق کرده آیا ممکن است
دیانتی که این همه نفوس در این همه زمان بان زندگی
نموده اند بنا بر کذب و خدعه باشد اگر چنین چیزی را قائل
شویم باید بگوئیم که این همه مردم نفوس ابله و مجنون

و زندگانی انها سراسر در ضلالت و عنف بوده زیرا ایا
ممکن است که شخصی دروغگو که ما در بنا شند که کوخی حقیر بنا کند
دکاخی با بنی عظمت بنا کند   این مرد بزرگ که موقع تحسین
محال است که دروغگو باشد و هر فضیلت و خلق نیک که از ذات
پاک شی تو دیواسطه راست گوئی و راستکاری است
خلوص و راستی اولین صفت مرد بزرگ است

محمد مرد بزرگی بود

حاشا که محمد مردی کاذب و یا خادع باشد بلکه او قطعه
از حیات ازلی یا پاره از ابدیت بوده و قلب طبیعت
در برابر او شکافته شده و بوسیله او نوری تابید که عالم را
منور ساخت   در جای دیگری گوید این شخص بزرگ محتاج
به معلم و مربی نیست معلم اسلام نزد هیچ کس و هیچ استادی
درس نیاموخت در آن زمان صنعت خط تازه
وارد بلاد عرب شده بود و ظاهر آن است که محمد
بمکتب نرفت و خط ننوشته آنچه آموخته بوده
از ابتدا

... محمد را دیدند چشم طبیعت بود و کتاب کون را مطالعه
کرده بود و علم او لدنی بوده بعضی از مسیحیان گمان کنند
نبی اسلام برای حب شهوت و کسب جاه و سلطنت
قیام فرموده این تهمت است و واضح که این بزرگوار زاهد
صحرا و بیابان است و قلبش به هیچ وجه آلوده بطمع دنیوی
نشده لذا فرمایش او اثر دارد

در جای دیگری گوید محمد در موقعی آمد که طبقات نصاری
بازار جدال لفظی را گرم کرده بودند و با دلائل و براهین
و احتجاجات بر یکدیگر تاختند و از حقایق بزرگ
که خداوند بشر را برای فهم آنها آفریده است دور مانده بودند
در این موقع که بازار سخن وری و یاوه سرائی گرم
بوده اسلام آشکار شد این ملل کاذبه و نحل باطل را
محو و معدوم ساخت و سزاوار بود که محو شود زیرا که
اسلام حقیقتی بود که از قلب طبیعت خارج شده بود و

واتشی بود که در آن بر ها قات اعراب بحث برات
وجدلیات تصاویر تماماً سوخت ابای
باطل رشت هیزم خشک بیش نیست وانچه حقیقت
اتشی است جاودانی

در جای دیگر می گوید پیغمبر اسلام سالیانی دراز رسالت
خود را لعالمیان ابلاغ نمود و اشراف قریش و همه
اقوام و اقارب او با او مخالفت می کردند تا آنکه روزی
که می گفت ایا کسی بیاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد
کرد تنها کسیکه دعوت او را اجابت نمود طفلی
بود ۱۲ یا ۱۳ ساله اسم او علی که ما نمی توانیم از
ستایش و مدح علی خودداری کنیم زیرا که جوانی بود
شریف القدر و زیرک بینش سرچشمه رحمت و احسان
و مظهر زیرکی و دلاوری شجاعت بی مانند
او با مهربانی و لطف و رأفت امتحب بود
و تمام عدل شاهد بر عرضم و دقت رحمت

او

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الخ

و به فرزندان خود گفت ان اعش فالامر الی
وان امت فالامر لکم فان آثرتم ان تقتصوا
فضربة بضربة وان تعفوا اقرب الی
التقوی الخ

سپاس و ستایش خدای را سزاست که خطه ایران را در تحت لوای اسلام قرار داده و بحر سایه
و زمام امور سیاسی و سیاسی عریزا در کف با کفایت جلالت ملیعه اعلیحضرت قدر قدرت
قرار داده شاهنشاه جوان بخت بر تخت نهاده پرتو عدالت گستر او
بر تمام مردم از صغیر و کبیر وضیع و شریف از انس و کرام ... ادامه حیوة
پر افتخار ... و در سایه شاهنشاه در رفعت ...
... به تمام ایرانیان ... ماضیه ...
... دعاگوی ذات شریفش بوده ... با کمال احترام و افتخار ...
... خداوند ... شکر الله ...
که جان خود را برای ... سکرام
فرمود سلطان عادل خیر من مطر وابل ...
پرورش ...
ایشان ... سلطان ... عدالت گستر
ایران را در پناه ... حفظ فرما

بار الها حبیب وجود مبارک را از جمیع مصائب و آلام محفوظ بدار
بارالها رایت زربرق ترقی درخشانش متصل بسماء بدار
زنده باد اعلیحضرت همایونی و در اهتزاز باد پرچم سه رنگ تا خورشید است
پاینده باد ایران ... وزیر خدا تا تمام ... و ... که در دولت ...
قصور ... و ... طول عمر را

يا معشر الشيعة لا تذلوا رقابكم بترك طاعة
سلطانكم فإن كان عادلاً فاسئلوا الله بقاءه
وإن كان جائراً فاسئلوا الله إصلاحه فإن صلاحكم
في صلاح سلطانكم وإن السلطان العادل بمنزلة
الوالد الرحيم فاحبوا له ما تحبون لأنفسكم واكرهوا له
ما تكرهون لأنفسكم

معنی این حدیث حضرت صادق میفرماید در امالی شیخ صدوق
ای گروه شیعه خود را ذلیل نسازید و بورطه خزی و خواری
میندازید به سبب نافرمانی از سلطان فرمانفرمای

خود پس اگر عادل است در خیر و حسنات شریک گردد و اگر [illegible]
به اگر ظالم است از درگاه الهی مسئلت نمائید که او را از ظلم
آورد و در صلاح احوال شما در صلاح سلطان شما است که
پدر سکنه سلطان بمنزله پدر مهربان است پس بپسندید برای
او هرچه برای خود می‌پسندید و نخواهید برای او هرچه
برای خود نخواهید در بعضی حدیث قدسی است مشهور است
لا تَشغَلوا انفسکم بسبّ الملوک مشغول نسازید خود را
به بدگفتن و نفرین کردن سلطان هر سکنه بری و بحری
و قصبه و دهات و صحرا و بیابان اساس زندگی کردن
بواسطه سلطان است پس اطاعت سلطان خود را کنید
چرا در این نشئه فتنه خیز بسیار که گرگان نفوس شریره را
دندان طمع بچون مال مردم تیز است پس معلوم شد اساس
زندگانی بواسطه سلطان است پس وجود سلطان از اعظم
نعمتهای الهی است و هر کس قدر و منزلت سلطان نداند
شکرگذاری حضرت حق را بجا نیاورده است و کفران نعمت
کرده

[illegible] اوست [illegible] و دعای سلطان نمودن در حقیقت
[illegible] رعیت برکت دارد قدردانی کنند

حکایت آورده‌اند سلطانی خواست حج برود وزیر گفت
نگذارم سلطان باید رعیت را نگاه بدارد و عابدی است
شصت مرتبه حج رفته بروم یک حج از او بخریم آمدند
نزد عابد عابد گفت نمی‌فروشم پس یک حج خود را بدهم
سلطان اهم یک عیب که بداد مظلوم رسیدن ندهد

حکایت دیگر عارفی گفت اگر لیلة قدر را دریافت کنم
هیچ دعای در حق خود نخواهم کرد مگر آنکه دعا سلطان کنم
چرا دعای عام است

ناظم هرا

بدر تا رفتی تو ز شهر بدر شبه | دلم بی حضورت صفائی ندارد
چگویم بدر جایی که بی شمع رویت | شبستان عمرم ضیائی ندارد
تو دور از بلائی و مرغ خیالم | بجز شوی تو میل بجائی ندارد
من اینجا علیل و چه سازد علاجی | که جز غم دوا و غذائی ندارد
غریب است آنکس که در خانهٔ خود | سر سایه آشنائی ندارد
دلم گم شد اندر بیابان حسرت | بجز وصل تو رهنمائی ندارد
منم از درد هجر تو مشکل رهانه | که دردم رموز شفائی ندارد
چنان زندگانی کنم بی تو یکسیه | که یکدشت هرگز صدائی ندارد
نمی ترسم از آرزویش بمیرم | که آهن وار مانی لقائی ندارد
بگو با بهت اگر نرجوا نیم | که در دحدائی دوائی ندارد
شود روزی که ایا نیم حیات | که دنیا بقا و وفائی ندارد

در آندم که عباس نام آوری || دو دستش جدا گشته [illegible]
چو از بهر آبا کمر تنگ بست || سکینه یکی مشک خالی بدست
بیامد بنزدیک آن شهریار || بگفتا که ای عم والا [illegible]
مرا تشنگی برده آرام و تاب || دلم میسوزد از بهر یک قطره آب
چو عباس بشنید از او این سخن || به پیچید چون مار بر خویشتن
گرفت از سکینه همان خشک مشک || ز مژگان فرو ریخت بر چهره اشک
روان شد بمیدان چو شیر ژیان || یکی حمله افکند بر لشکر کیان
بیفشرد در جنگ پای ثبات || رسانید خود را بشط فرات
ز شط کرد آن مشک را پر ز آب || در آویخت از دوش خود با شتاب
کفی آب برداشت با تشنگی || بیاد افتدش لب لعل خشک حسین
فرو ریخت آب و ز شط شد برون || لب تشنه و با دلی پر ز خون
کشید از کمر تیغ آن شیر گیر || بر آن ناکسان حمله ور شد چو شیر
یل صف شکن سیل شیر اله || ز خونریزش [illegible] صف آن سپاه
چو ترسان ز نعره ز دل بر کشید || صف کوفی و شامی از هم درید
شتابت آن شهر سراسر بهم || رساند که آب را سوی حرم
گرفتند گرد وی از چار سو || ز کینه جنگ کردند [illegible] براد

[illegible] بکنند بدان [illegible]
دو دست از تنش [illegible] از پیکرش
یکی تیغ الماس کوفت بر سرش || یکی بر زره [illegible] بر پیکرش
زنی بر زره بشکست انداز [illegible] بر پیکرش
قضا چون ازو گشت اندر رسید || که ناگاه تیری به مشکش رسید
بریخت آب از آن [illegible] و ز خشکی جگر [illegible]
نه [illegible] دگر طاقت [illegible] بر تن || که بر دستش [illegible] دگر [illegible]
[illegible] گردید از [illegible] از زمان
بهادر ز پا [illegible] برادر جان
تنش را بزنجیر [illegible]
بکندند او را [illegible] هلاک
شده زخم بر تن ز تیر و ز تیغ ریز
تن نازپرورد او ریز ریز
زنی صد ریا [illegible] ز خاک
از اهل [illegible] لخت لخت بر خاک کن

معراج اول

بسم الله الرحمن الرحیم

سحر که پیک نوبت گرفت بر خاک شبانگه علم چار بالش زد بر افلاک
شبی رخ تافته زین دیر مایف بخلوت در سرای ام هانی
رسیده جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر آورده از نور
نگارین پیکری چون صورت باغ سرش بیگوکلاه و رانش از داغ
نه ایزار از نشان درفشان تر نه باد از پا دلستان خوش عنان تر
چو دریا گوهر کرده تنش شکسته واهم کس زورق تنش
قوی پشت و گران نعل و سبک خیز بدیدن دوربین و در شدن تیز
وشاق تنگ چشم هفت خرگاه بدان همگی شده نزد رسش شاه
چه مرغ از ره ببته بر پریده با افقی الغایات اقصار شیده

قبه

نموده انبیا را قبله خویش — به تفضیل امامت کرده در پیش
چو کرده پیشوائی انبیا را — گرفته پیش راه کبریا را
بروی رفته چو وهم تیز هوشان — ز خرگاه کبود سبز پوشان
چو بیرون رفت زین دهلیز خضرا — رکاب افتاده شد بحر اخضرا
بدان پرندگی طاوس اخضر — فکنده زیر عرشش هم بال و هم پر
ز رانش گرد آب چرخ با دهشتی — بساحل گاه قطب آورد کشتی
فلک را قلب و زعقرب دریده — اسد را داشت بر جبهت کشیده
مجره کهکشان بشی براقش — درخت خوشه چو از اشتیاقش
ز رفعت تاج داده مشتری را — ربوده ز افتاب انگشتری را
زحربه داده چو زرا ایکی بر — چو برق شرق از رو لو خورده
چو یونس وقعه در حوت کرده — ثریا در رکابش مانده مدهوش
چو سرهنگ حمایل سینه جو دوش — نیزنش نفر طایر پر فشانده
دران چون نسر واقع باز مانده — ز رنگ اخضری ریحان ان باغ
نهاده چشم چو زر مهر با زاغ — چو جبرئیل از رکابش باز پس گشت
عنان باز زد ز میکائیل بگذشت — سرافیل آمد و بر ترشاد دستش

بمعراج

ز هیچ جا نه زرق نشاندش — ز فرق برف طوبی علم زد
وز انجا بر سر سدره قدم زد — جریده بر جریده نقش میخواند
بیابان دریاها رخش میراند — چو بیرون شد شتابزا فرش بر فرش
باستقبالش آمد تا که عرش — فرس بیرون جهاند از کل کونش
علم زد بر سر مآب قوشیانی — جهت را هیچ بر جهت شکستند
مکان را نیز برقع باز بستند — قدم برقع ز نور خویش برداشت
حجاب کاینات از پیش برداشت — محمد در مکان بی مکانی
پدید آمد نشان بی نشانی — کلام سرمدی بی نقل شنید
خداوند جهان را بی جهت دید — بهر عضوی تنش رقعی بر آورد
زهر موئی وش چشمی در آورد — خطاب آمد که ای مقصود درگاه
بران حاجت که مقصودت در خواه — سرای فضل دید از بخل خالی
گنه کاران امت را دعا کرد — خدایش جمله حاجتها روا کرد
چو بر شید از کرامت خلعت خاص — بیامد باز پس با گنج اخلاص
گلی بشکفته سرو قدی شد که آمد — هلالی رفت و بدری بود کامد
خلایق را برات شادی آورد — ز دوزخ نامه آزادی آورد

ای نقش معارج معالی | معراج تو نقل اشتمالی
بر هفت خزینه در گشاده | بر چار گهر قدم نهاده
از حوصله زمانه تنگ | بر فرق فلک زده شباهنگ
چون شب علم سیاه برداشت | خلوتگه عرش گشت جایت
پروازگری گرفت پایت | سر بر زدی از سرای فانی
بر اوج سرای ام هانی | جبریل رسید طوق در دست
کز بهر تو آسمان کمر بست | هفت فلک که حلقه بستند
نظاره تو را همه نشستند | برخیز هلا نه وقت خوابست
مه منتظر تو در رکابست | در نسخ عطارد از هر وقت
منسوخ شد آیت وقوفت | زهره طبق نثار بر فرق
تا نور تو کی برآید از شرق | خورشید بصورت هلالی
زحمت زده لو گرده خالی | مریخ ز جمله و شاقت
مرکب رو کمربی تیاقت | دراعه مشتری بدان نور

از چشم تو گفته چشم بد دور   کیوان علم سیاه بر دوش
در بندگی تو حلقه در گوش   امشب شب قدر تست بشتاب
قدر شب قدر خویش دریاب   آرایش سرمدی است امشب
معراج محمدی است امشب   ای دولت آن شبان که چون روز
گشت از قدم تو عالم افروز   پرگار بخاک درکشیدی
جدول به سپهر درکشیدی   بر سقف جهان شکفته بخشی
طیاره شده چو پیک بختی   برق که براق بود نامش
ربع ملک از چهار گوشه   داراز دو صد هزار توشه
زانجا که جهان بپیک اسپه راند   دوراق دو اسپه باز مانده
بر طره هفت بام عالم   نی طاس گذشتی نه پرچم
از سرخ سفید دخل آن باغ   نقش نظر تو مهر ما زاغ
هم پرچم چرخ را گسیختی   هم طاسک مهر را شکستی
طاوس پران چرخ اخضر   هم بال فکنده تو هم پر
جبریل ز همرهیت مانده   دلهه سعک ز دور خوانده
افرف

[illegible]

رفرف که شد رفیق راهت   برده بشر برشده کماهت
چون از بر سدره درگذشتی   اوراق حدوث را نوشتی
رفتی ز بساط هفت فرشی   تا طارم پیشگاه عرشی
سبوح زبان ز عرش سایه   از نور تو کرده غسل سایه
از حجله عرش برپریدی   هفتاد حجاب را دریدی
تنها شدی از براق رخت   هم تاج گذاشتی و هم تخت
باز از جهت اهم گذشتی   از زجهت تحت و فوق رستی
خرگاه برون زدی ز کونین   در خرگه خاص قاب قوسین
هم حضرت ذو الجلال دیدی   هم سر کلام حق شنیدی
زغایت فهم و عقل و ادراک   هم دیدن و هم شنیدنت پاک
درخواستی آنچه بود کامت   درخواسته خاص شد تمامت
از قربت حضرت الهی   باز آمدی آنچنان که خواهی
گلنار شکفته از جبینت   توقیع کرم در آستینت
آورده برات رستگاران   از بهر چه ما گناهکاران

ما را چه محل که چون تو شاهی — در سایهٔ خرد دهد پناهی
زانجا که تو روشن آفتابی — بر ما نشگفت اگر بتابی
دریای مروت است رایت — خضرای نبوت است جایت
شد ختم تو بخلق بر مروت — در بسته ترا در نبوت
هر که از قدم تو سر کشیده — دولت قلمش در کشیده

سر بلندیش را ز پایهٔ پشت — جبرئیل آمد و براق بدست

گفت بر باد نه پی خاکی — تا زمینت بگردد افلاکی

پاس شب را رحیل خانهٔ خاص — ترا ای امشب تیاق را خلاص

سرعت برق اندر براق تراست — بر نشین کامشب این تیاق تراست

چونکه پی تیافت آوردم — بجنیب براقت آوردم

مهد را بر چرخ ران که ماه تواست — بر کواکب دوان که شاه تواست

شش جهت را ز هفت پنج برار — نه فلک را ز چار پنج برار

بگذران از شمار چرخ شمند — قدسیان را در ره سر بکمند

عطر سایان شب بکار تواند — سبز پوشان در انتظار تواند

نازنینان مصر ابدی مهر کار — بر تو عاشق شده زلیخا وار

خیز تا در تو یک نظار کنند — هم کف و هم ترنج پاره کنند

آسمان را بزیر پایهٔ خویش — طره نرگسی ز سایهٔ خویش

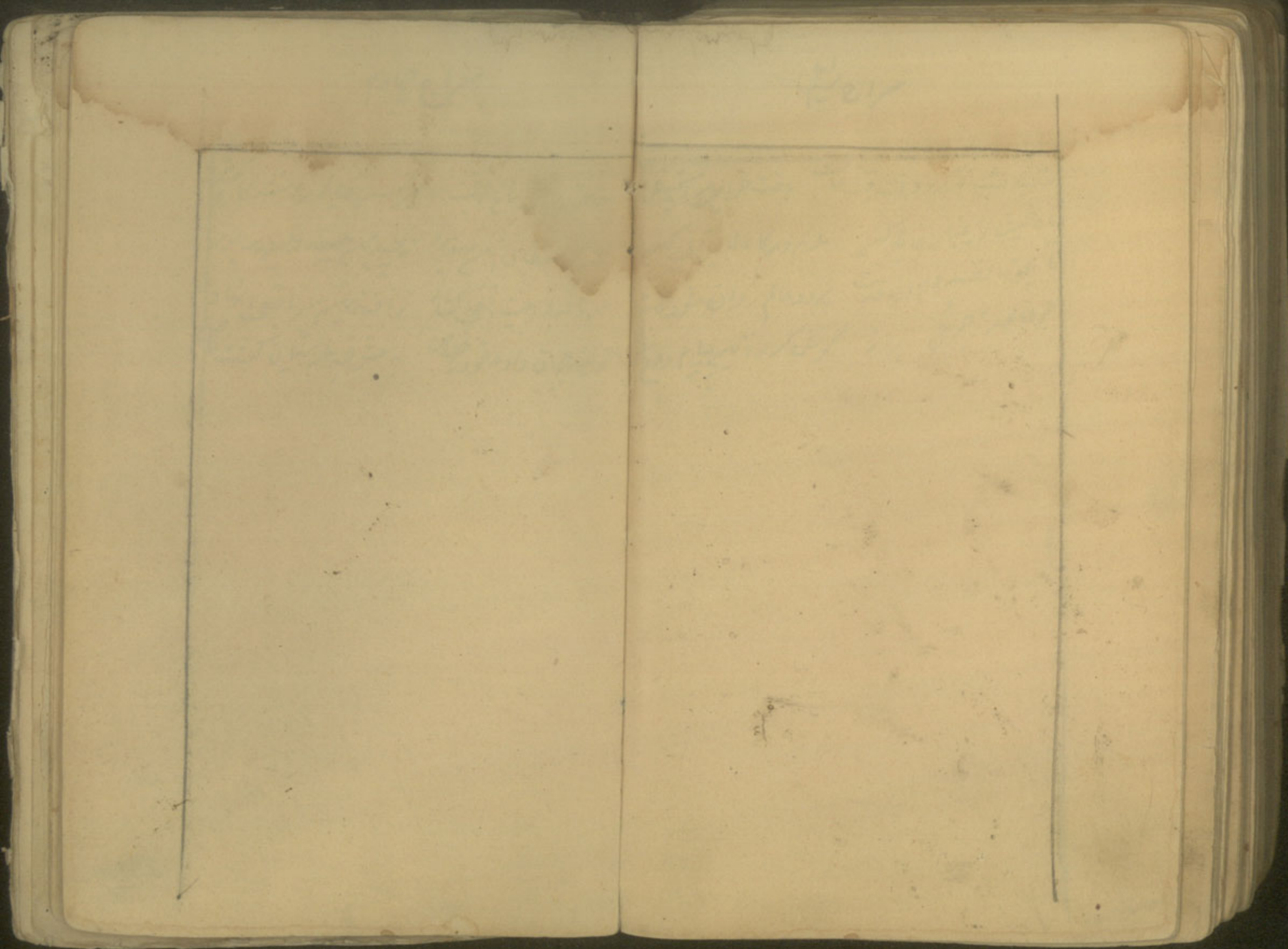
بزم وان را شگوفه ده چراغ — تازه رو باش چون شگوفهٔ باغ

شبِ شب قدر و وقت دعاست   یافت خواهی هر آنچه خواهی خواست

ماه خویش از غبار خالی کنی   عزم درگاه لایزالی کنی

تا بحق القدوم ان قدمت   بر دو عالم روان شود علمت

چون محمد ز جبرئیل براز   گوش کرد این پیام روح نواز



همه سبز پوشان باغ بهشت ... ز سرسبزی ار راشته کار و گشت

محمد که سلطان این عهد بود ... ز چیدن خلیفه ولیعهد بود

سر نافه در بیت اقصی اگر ... ز نافه زمین سر باقصی انهاد

زبید جهان داده خود را خلاص ... به عشق قبه عرشیان گشت خاص

شبانگه چون اسرا را خرابه منزل شد   زیاده ...

دران خرابه بی سقف و پایه جا کردند   ز خاک بستر و از خشت متکا کردند

نه شمع و نه چراغ نه فرش و نه شامی   و گر نه کوزه آبی و سفره ای

طعامشان همگی بود لختهای جگر   شرابشان همه از قطره های اشک بصر

تمام شب کریبان دران خرابه تنگ   برای شه چو اسیران ز غم ...

یکی برای پدر و دیگر برادرش واه و فغان   یکی ز هجر پسر از دو دیده اشک فشان

رقیه نام یکی دختر از امام شهید   دران خرابه ز هجر پدر آهی نا امید

ز بسکه گریه نمود آن صغیره شد بیتاب   بروی خاک سر خود نهاد و رفت بخواب

بخواب دید که بابش آمده ز سفر   گرفته تنگ چو جان عزیزش اندر بر

زبان بگشود آن صغیره مضطر   بگریه گفت چرا دیر آمدی ز سفر

از آن زمان که تو غایب شدی ز دیده من   شکیب و صبر برفت از دل رمیده من

ز خیمه جانب شام مرا کشانیدند   به پشت ناقه عریان مرا نشانیدند

میان راه زبس شمر میزدم سیلی   رخم ز صدمه سیلی شده نیلی

ز ترس شمر ... بروی ...   جدا نمی‌شدم از پیش عمه‌ام زینب

ز خواب

...

دریده جامه و از دل کشیده آه و فغان   یقین نمود که در خواب دیده باشد را ...

بیا در کربلا ای دل بحسرت دیدها بگشا بطرف قتلگاهش بنگر چه سیلها دارد

سراسر کربلا بینی نوجوانان بنی هاشم که زهر اکبرشان چون لاله بر دل داغها دارد

علمدار سپاه دین سقای ظلوم مان کنار نهر تشنه لب نشسته دو دست از تن جدا دارد

علی اکبر شبیه مصطفی ان هیجده ساله تنی صد پاره و فرق شکافته ز جفا دارد

یتیم مجتبی قاسم ندیده کام از دنیا تن غلطیده بخون و پا زخون خود حنا دارد

[illegible] را بنگر اندر ملکه افتاده صد پاره بروی سینه اش جا شمر شوم بی حیا دارد

[illegible] دامن [illegible] زخاک کربلا هم [illegible] مکان دارد

[illegible] تشنه لب سبط نبی اما دلی پر حسرت و چشم بسوی خیمها دارد

[illegible] زینب [illegible] زترس شمر رخساری نیلی گهرها دارد

[illegible] زینب رو بسوی حرم اما بهر کاهی که بردارد نگاهی بر قفا دارد

جانی ای تشنه راه خدا در باب [illegible] که زینب بیرانه سر به سر عزای کربلا دارد

[illegible] که شد در کربلا [illegible] بیا از مردن چه ترسی [illegible] روز جزا دارد

[illegible]

[illegible]

چه ماتمی است [illegible] بلا کردند

چه عهدها که شکستند [illegible]

ز تیز پیش نبوی کربلا کشانیدند | بدشت کرب و بلا [illegible]

شه حجاز حسین در عراق با صد شور | قدم نهاد بر او کوفیان جفا کردند

بخشت بار ره آب را ز او بستدند | بدرد تشنگیش سخت مبتلی کردند

مخالفان ز ره رحمت چشم پوشیدند | چه نحب دل حرم او بیراز نوا کردند

ز راه کینه نمودند تیر باران‌ش | نه رحم بردند و نه شرم از خدا کردند

سری که شست ز گیسوش جبرئیل غبار | تنش بریده و سر روی نیزها کردند

تنی که پرورشش در کنار زهرا بود | بخون کشید و پامال اسبها کردند

شه تشنه عباس نامدارش را | کنار دجله دو دست از بدن جدا کردند

چراغ تازه خطش را ز پا در آوردند | ز درد فرقت او قامتش دوتا کردند

گل ریاض حسن شاهزاده قاسم را | در آن زمانی بلا شادیش عزا کردند

خیام محترمش را کین زدند آتش | بدشت کربلا محشری بپا کردند

بروی دختر مظلومش طپانچه زدند | ز روی فاطمه نه شرم و نه حیا کردند

[illegible] زدند [illegible] | ز چنین انس کسی در جهان ندارد یاد

بس واقعه

ای ارض کربلا تو مگر عرش اکبری | گر عرش نیستی ولی از عرش برتری

زیبد ترا اگر که نمائی بکعبه فخر | زیرا که جای مدفن سبط پیمبری

لب تشنه جان بشیر دهان بهر آب دو | کز آب که بهر ... مادرش نبود

در حال احتضار زهر سو نظر نمود | غیر از سنان و تیر ...

بر سینه اش که داشت فزون از ستاره زخم | زخمی به تر ز داغ علی اکبرش نبود

از بس شده بود به جسمش سنان و تیر | جای درستی در همه پیکرش نبود

پوشیده بود بر تن خود کهنه پیرهن | انجا مه بعد کشته شدن در برش نبود

نازم همتش که زینب غم بدار شد | غیر از غم سکینه غم دیگرش نبود

تا الحق بریده سرش از کین بکر | خوف از خدا و شرم ز پیغمبرش نبود

از آن دم که همراه زینب فگار | رفت مشتری شام و بشر معجزش نبود

پس واقعه

مطبخ کجا و رتبهٔ امام مبین کجا | خولی کجا و سبط رسول امین کجا

تا کی ملک بال ... جفا کنند | خنجر کجا و حنجر سلطان دین کجا

ای چرخ نیلگون نشه ای زهر بر کون | جسم حسین کجا و تراب زمین کجا

شد پاره پاره پیکر فرزند بوتراب | خنجر کجا و آن بدن نازنین کجا

ای روزگار از تو بیمهری تو داد | زینب کجا و بزم یزید لعین کجا

ابر الطاف کجا و پل ... کجا

در ... و ... کجا

سلطان ... کجا

در ... کجا

و ... کجا ...

ای روزگار ...

و ... کلی ...

در قتلگاه چون [illegible] بر نعش بی سر [illegible] فتاد

چندان گریستند ز زنداه اشتیاق [illegible] اتهام [illegible] بر نعش بی سر [illegible]

آن یک سر از سینه به پای پدر نهاد وان یک سر از پای سر بی سر [illegible] نهاد

لیلای بروی کشته اگر داشت غم زد آنقدر به سر که ز خود بیخبر فتاد

ناگاه چشم زینب محزون در آن میان بر جسم چاک چاک شه و بحر در فتاد

از دل کشید ناله هنا اخی چنانکه از ناله آتشی به سر اهل فلک تر فتاد

نزدیک شد که جان رود از جانش از آن چون دیده اش بان تن بی سر دوباره بر فتاد

و آنگه [illegible] کرد بصد خوف و اضطراب با نعش چاک چاک پدر این چنان فتاد

یکباره بیش ز رسته شرم را میان خلق یکجا ببین در بدر گشتی گرو شدم ای پدر

از بی بصورتم زده سیلی ز کینه شمر از صدمه آتشی پرید ز سر [illegible] شدم ای پدر

خوردشن یتیم ز گریه ولی شمر بیحیا از تازیانه شاخته خبر [illegible] شدم ای پدر

خالی ز زینت جای اصغر و دیگر ماه کو آن صحره طفل لبی [illegible] شدم ای پدر

رو پوش و معجر ربودند کوفیان گرد و غبار ره شده رو پوشم ای پدر

هر کف راز خود به پدر در حلیی کا فدقشان و ناله کنان خبر از چنین

[illegible]

هر زمان یاد کنم از لب عطشان حسین دجله سان آب سرشکم ز [illegible] سر زد

بهر خونی که چکید از گلوی وی تیر آن از ره دیده مرا خون جگر [illegible] زد

یادم از خنجر خشکیده او چون آید اشک خونابی من از دیده [illegible] زد

زان تیراری که ز سوز عطش بر جان بود گوئیا بر دلم از غصه تیر سر زد

تیر با چکمه پا بسته او را بشکست طایر روح ز راهی واقعه پر سر زد

اینهاره

آب نا داده سرش را ز قفا شمر برید جبرئیل از غم او خاک به سر زد

فاطمه علیها نوشته نامه

فرشته بود در دوران نامه که صغری بدر ‌ ‌ نموده زحمت از این سلسله قطع نظر

شما مرا ز وفا سربلند نزد کسان ‌ ‌ سلام حق به عمو عمه برسان

اگر به کربلا قاسم شده داماد ‌ ‌ عروس را بده از جای من مبارکباد

بگو به اکبر یوسف جمال مه سیما ‌ ‌ بیا مرا ز مدینه به بر بکش بیلا

مرا بدل هوسی دیدن سکینه بود ‌ ‌ ز رنگ که دل من سر در مدینه بود

گفتگو با مرغ

ناله کم کن ز غم خون جگری دارم من ‌ ‌ رحم آور که ز هجر بسوی دارم من

من ماتم زده اخر بیدارم در تب و تاب ‌ ‌ از غم هجران او خورد دلم در تب و تاب

نه خبر از پدر نه ز برادر دارم ‌ ‌ روز و شب آرزوی دیدن اکبر دارم

پر بالت همه را غرق بخون می‌بینم ‌ ‌ کربلا کرده ملک خاک یمن بسرم

مرغ جواب داد

گفت با فاطمه با زرنه اندام ‌ ‌ قاصد مرگم ز کربلا اندام

کربلا بگذر صحرای بنما بر دیروز ‌ ‌ از قربانی شاه شهدا بود امروز

پدرت بیکس و تشنه لب بی‌یاور بود ‌ ‌ تن تنها بر نعش علی اکبر بود

اعوذ بالله من الشیطان الر

اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ
خدایا بشناسان خودت را بمن اگر

اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ
نشناسانی خودت را من نمیشناسم نبی تو

اَعْرِفْ نَبِیَّکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی رسو
خدایا بشناسان بمن

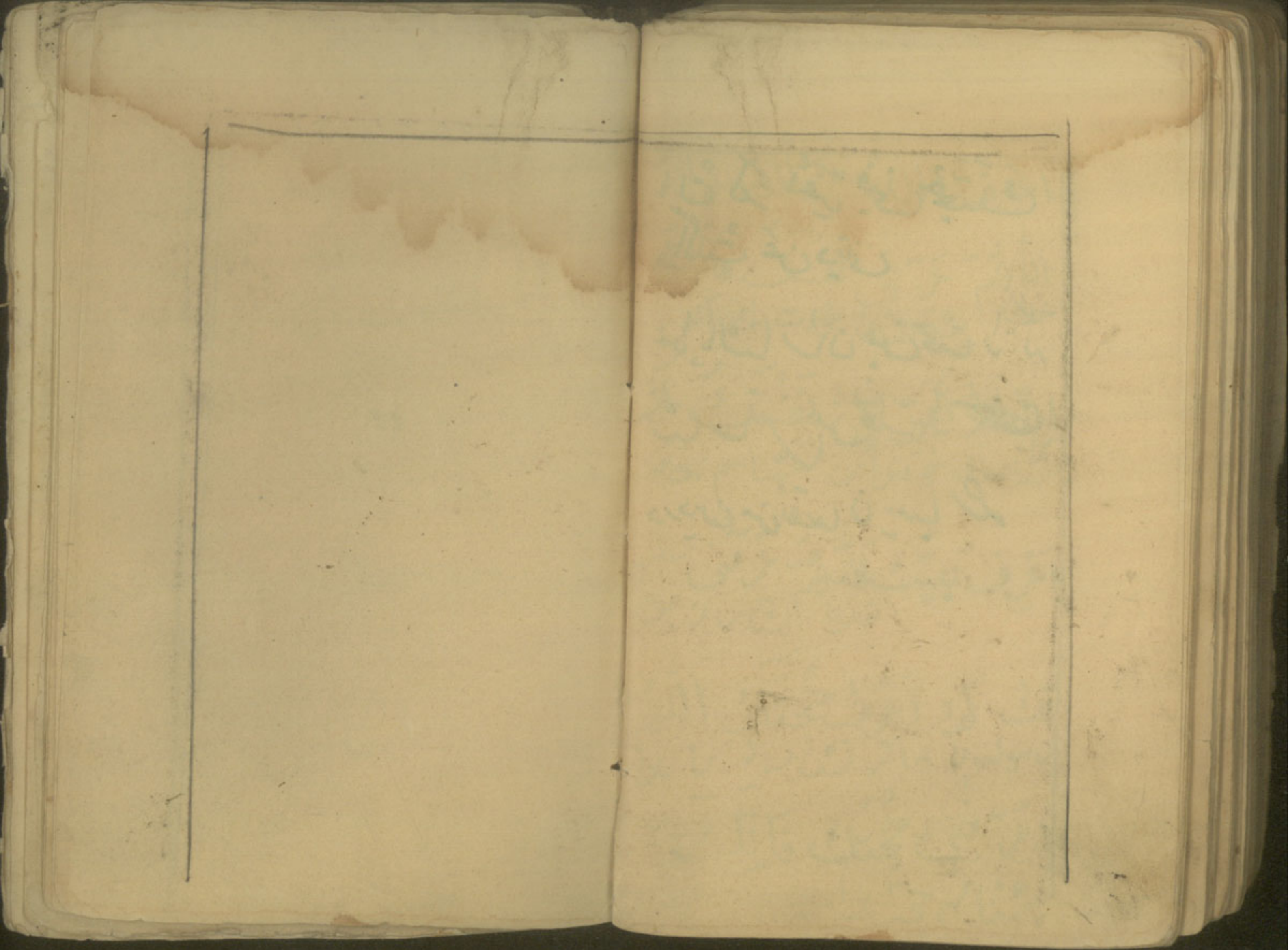
لَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّٰهُمَّ
رسولت را که اگر نشناسانی بمن رسول

عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ
نشناسم حجت را

اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ
ضَلَلْتُ عَنْ دینی

خدایا بشناسان بمن حجت را که
نشناسانی بمن حجت را [illegible]

در دین من نقصان پیدا شد



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی

خدایا بشناسان خود را بمن که اگر نشناسانی خود

نفسک لم اعرف نبیک

بمن نمیشناسم پیغمبرت را

اللهم عرفنی رسولک

خدایا بشناسان بمن پیغمبر را

فانک ان لم تعرفنی

رسولک.

الحکه دادم به پسر خودم شاه زاده [illegible]

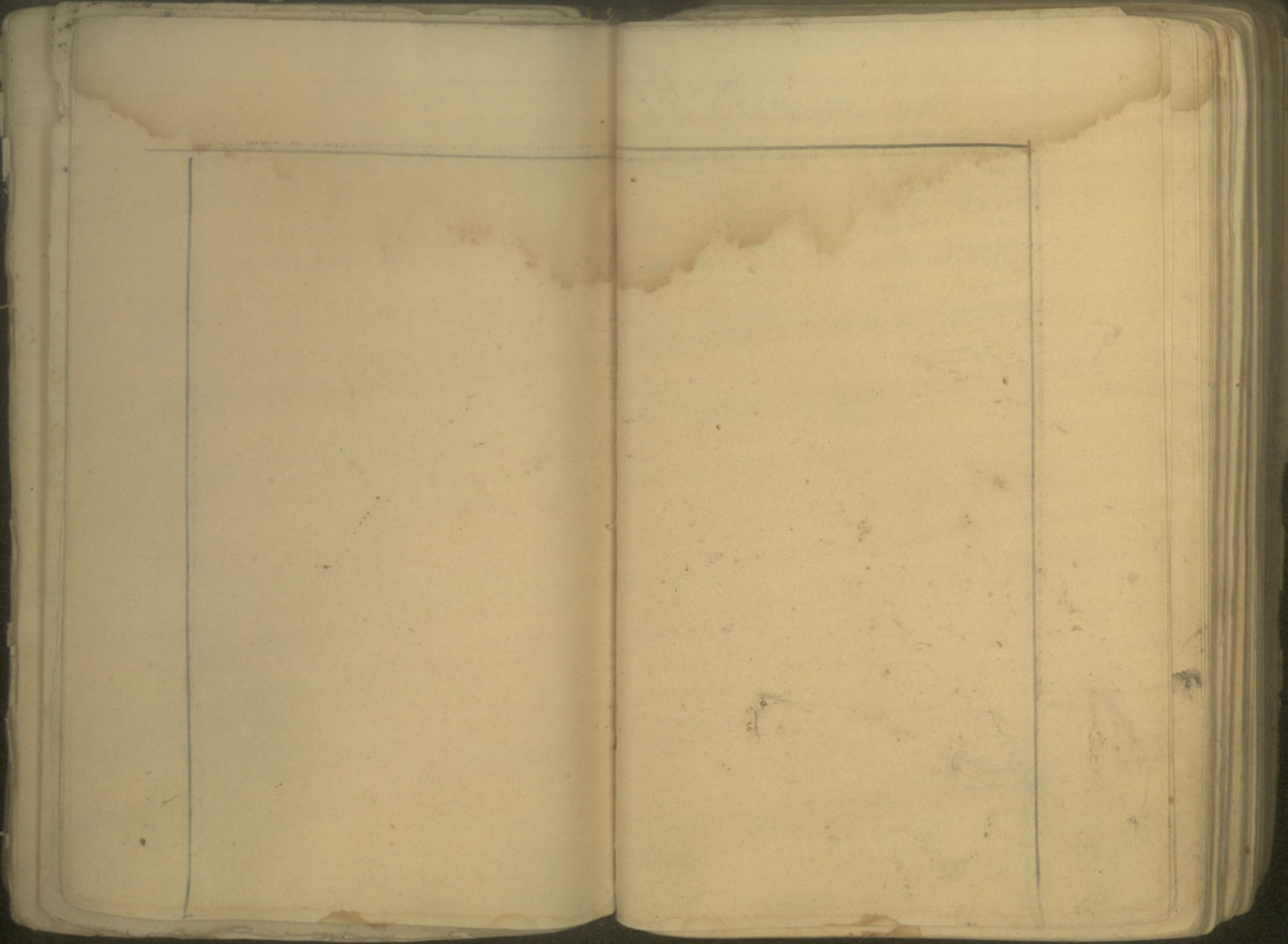
سال اول [illegible]	سال دوم [illegible]	سید محمد داد [illegible]	سال دوم [illegible]	الغا سال سوم [illegible]
قرض لعل [illegible]	الغا قرض [illegible] کرد [illegible]	[illegible]		
خرید چوب [illegible]	سید [illegible]	پرشت و اداد [illegible]		

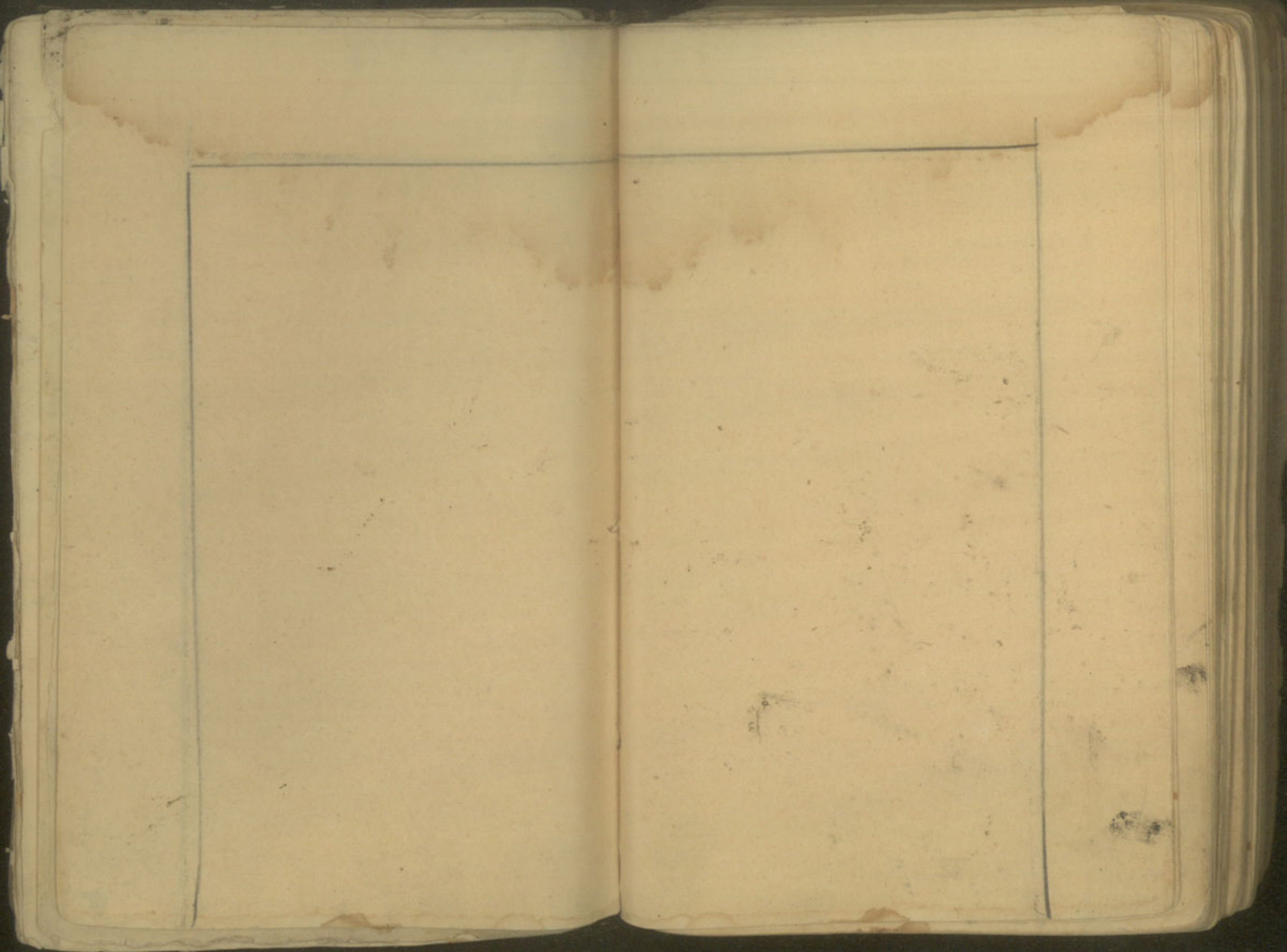
خرج [illegible] دارم [illegible]

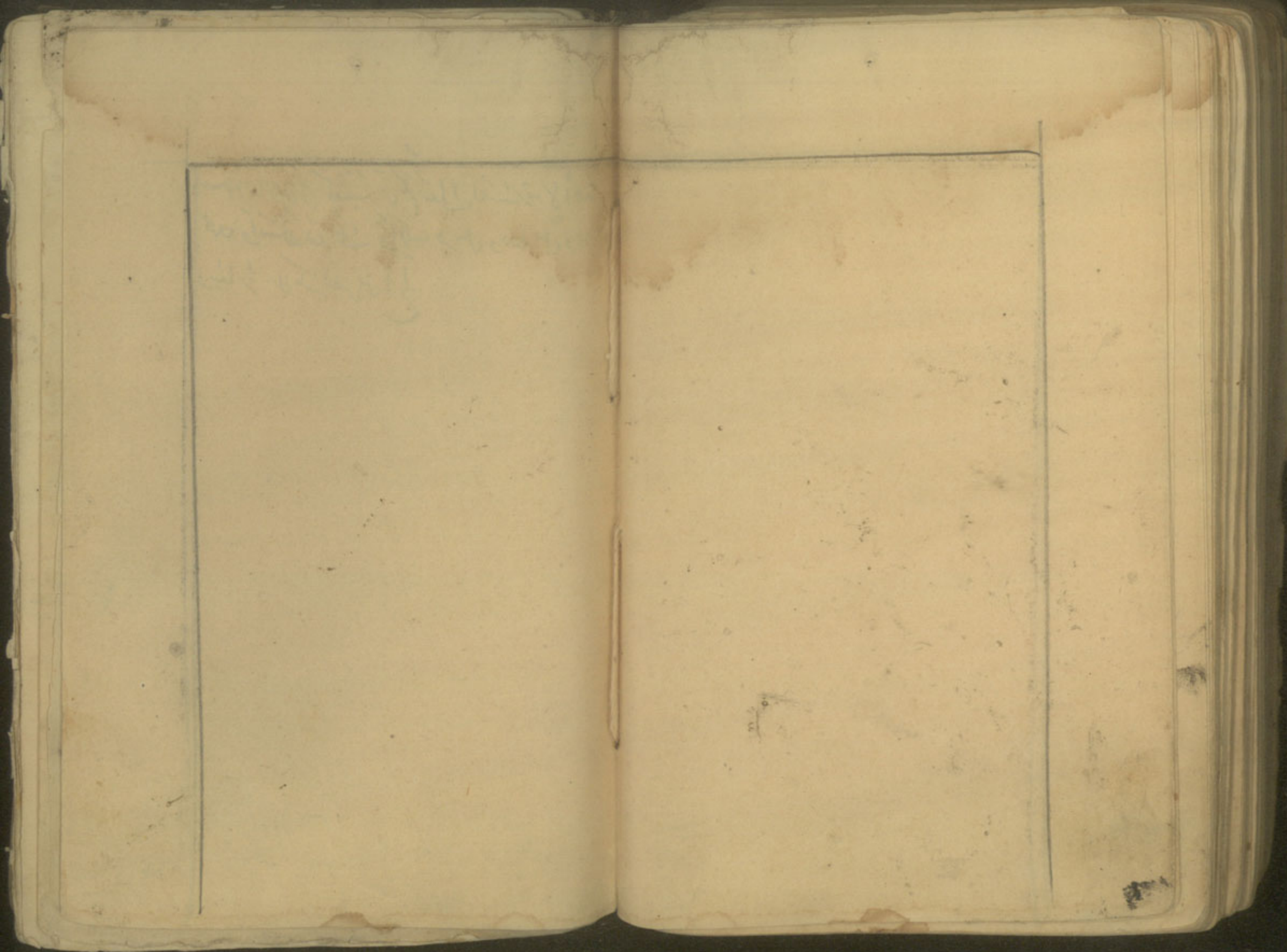
به خرید [illegible]

با [illegible]

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم كَتَبَ رَبُّكُمْ على نفسه الرحمة لِأُمّة
محمد وَاسْتَشْهَدَ على ذالك جبرئيل وميكائيل واسرافيل
وسائر الملائكة المقربين الخ

ماه ربیع آمد و جدای محمد / پرده برانداخت از لقای محمد
بود در این ماه بعد هم در ظهور / کرده جهانی جمله را ضیای محمد
عرش مشعشع شده ز شمس بصورت / قرن طلای ز کیمیای محمد
شمس و قمر خود چه است چون شده ظاهر / گنج چه هم واز طلای محمد
تا بیفتد طاق در مقابل طاقش / تا که نماند بجز بنای محمد
کنگره کاخ کسروی همه آتش / رخت فرو بر ز هیبت خدای محمد
تخت شهان سرنگون شده همه یعنی / هست نهد در جهان سوای محمد
لال بگشته خسروان در یکتی / هیچ نباشد بجز صدای محمد
آتش زردشت شده خموش بیکبار / در اثر جلوه ثنای محمد
ظلمت شب رفت چونکه نورفشان شد / آیت والشمس والضحی محمد
اهرمنان قاهرتند سرگرانند / کرده بر آفاق از لوای محمد
هر چه که بتخانه بود شد سرنگون / کعبه آمال شد سرای محمد
هر صنمی بود روی خاک فتاده / تا که کند سجده از برای محمد
زنده شده از تو باره عالم مرده / از دم جانبخش جانفزای محمد
خار ز باغ جهان برفت و گل آمد / گل همه پرورش هوای محمد

جانفزای

شد قدوه زمانه چرخ گردش برد / بهره ز بهر روشنی [illegible] محمد
فرش بر تحسین آمده شب ز اکمل او / بوسه زنان [illegible] ز دیبای محمد
پرچم باطل نگون گشت یکسره / رایت برافراشت قد لوای محمد
شد معدوم خانه جمله رسم خرافات / جلوه گری کرد چون هدای محمد
چهره گرو گشت چونکه بهار زار / بخشش شده علم پربهای محمد
قرآن علوم محمدی همه یعنی / گشت در جهان گیر شد علای محمد
ملتفت احمدی است جمله حقایق / چونکه خدا هست رهنمای محمد
نزد دانش تمام داده کمالش / رو بماه آشنای محمد
دیگر چه تنها بود پیمبر اسلام / هست نبی شفیع شفای محمد
بیمرض روح که هست بغفور / بر تو برات دهد دوای محمد
دین محمد قیامت بر سر پا شد / تا بقا هست بود بقای محمد
بعد محمد علی است مانند خلیفه / غیر علی نیست مرتضای محمد
شاه جهان حکم داده است باشد / عترت قرآن حق بجای محمد
گفته بهم ز جد در رحم منذر بخلقان / هست ولای علی ولای محمد
تا همه توصف ای کس نتواند / گفت بغیر از خدا ثنای محمد

بیان · سنه [illegible] سطر [illegible] سمای محمد
[illegible]

عــــ اصغر

تشنه گرفت آن طفل همه اندر کنار　　یافت دری در دل دریا قرار

ای ای همه که شد جوش تمام　　در کنار شور نمود رو را سقام

بردان همه را شوی زر نگاه　　کرد در یا شاه هان رو سیاه

گفت که کافر دلان بد رسگان　　هم بر دم تشنه بدآب زلال

شاه در گفتار کودک گرم خواب　　که زبرنگ ناوکش دار زند آب

در کمان نهاد تیری حرمله　　او فتاد اندر ملایک غلغله

الحکم عسمعه حرمله گر زده لبت

[illegible]

حرّر وحان های علاء [illegible]
[illegible] الواسع

خموشی

[illegible] در [illegible] های زبان [illegible] ای که عقل [illegible]
[illegible] نبود دا در [illegible] یکها خموشی خموشی [illegible]

سخن شنو بے عیب باید گفت ... دگر صابحبه [illegible] اند خموشی باید [illegible]
زگفتن که [illegible] از آن خموشیے به ... [illegible] زبان چه شود حمله گوش باید [illegible]
زبان بریده به کنجی نشسته [illegible] بکم ... به از کسیکه نباشد زبانش اندر حکم
زبان در خموشی چه رام تو شد ... طرب کن که دولت بکام تو شد

باره ادب [illegible]

[illegible] علم و ادب ورز که در مجلس شاه ... هر کرا نیست ادب لایق صحبت نبود
در زبان قوم [illegible] چید و کس
[illegible] کرد [illegible] ودان [illegible] کمان
[illegible] درختی هر د بے ادب بندان ... ماند [illegible] بلا در [illegible]
[illegible] ادب بے کسے بجای [illegible] شد ... هرکس که ادب ندارد حیوانست
حقا که ادب وظیفه مردانست

ز رشک تا با کرای اهل [illegible] کسی (۲۲)

دختر [illegible] ن صد شاد دستم [illegible] سنجم

ز [illegible] جدد [illegible] روز در [illegible] دل [illegible]

[illegible] شاه الله درکلکو [illegible]

راین [illegible] کاشان [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible]

حمد کنم از [illegible]

[illegible] رحمت و سلامی [illegible]

السلام بر محمد [illegible]

[illegible]

پیغمبر فرمود من قال علی ما لم اقل فلیتبوأ مقعده من النار
هر کس بگوید از قول پیغمبر و حال آنکه نفرموده باشد مقعد از آتش است

حدیث اول

از احادیث که وضع کردند این حدیث است پیغمبر فرمود
ان مثل ابی بکر و عمر مثل جبرئیل و میکائیل است فی السماء
شیخ ابو علی طبرسی در کتاب احتجاج ذکر نموده که یحیی بن اکثم
در حضور مأمون از حضرت جواد سؤال کرد از صحت و سقم این
حدیث حضرت در جواب فرمودند که جبرئیل و میکائیل
دو فرشته مقربند هرگز در راه خدا عصیان نکرده اند
و یک لحظه از عبادت خود را باز نداشتند و این هر
دو مشرک بودند بر فرض تقدیر که مسلمان شدند بیش

تر اوقات ایشان در کفر و شرک بودند و محال و ممتنع است
تشبیه کنند و برابر دانند پیغمبران هر دو را به جبرئیل و میکائیل

حدیث ۵

پیغمبر فرمود صحابه من مثله کالنجوم اند حضرت جواد در
فرمود بعضی از نجوم نحس و شوم هستند در این

حدیث ششم

پیغمبر فرمود ابوبکر و عمر سید کهول اهل الجنة یعنی
این هر دو سید کهول اهل بهشتند و کهل کسی را
گویند که در میان سی تا پنجاه باشد و در کتاب
احتجاج است یحیی بن اکثم سؤال همین حدیث را از حضرت
جواد جواب فرمود این حدیث کذب و محال است
برای آنکه تمام اهل بهشت جوان خواهند بود پیر ندارد
این حدیث را وضع کردند بنی امیه برضد حدیث پیغمبر
خدا

فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة در کتاب
خود النهایة است پیره زنی امد حضرت پیغمبر عرض کرد دعا کند که
داخل بهشت شوم پیغمبر فرمود پیره زنان داخل بهشت نمی شوند پیره زن
ابتدا کرد به گریه کردن پیغمبر خنده اش داد فرمود مرا انشا کردم تو را
انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا یعنی ایشان
آنجا جوان شوند به بهشت میروند این حدیث حسن است بنابر
مطلب که مراد بهشت دنیا باشد برای اینکه کهول در بهشت
دنیا زشت است چنانکه پیغمبر فرمود الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر
یحیی بن اکثم این حدیث در حضور مأمون سؤال کرد پیغمبر فرمود
که جبرئیل بر من وارد شد گفت ای محمد بدرستیکه پروردگار تو
ترا سلام میرساند و میگوید که ابابکر از من سلام برسان و
بگو او را بدرستیکه من که خداوندم از تو راضی ام آیا تو هم از من
راضی هستی یا نه صحیح است این حدیث یا خیر حضرت جواب
داد فرمود خدا فرموده ولقد خلقنا الانسان
ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من

حبل الورید آیا خداوند نمیدانست که ابابکر از او راضی است
یا خشمناک و حال آنکه خداوند عالم سر و الخفیات است
و به کلیات و جزئیات واقف و مطلع است علاوه بر آن
پروردگار را رضا بودن نبودن ابابکر چه ثمر است خداوند از
کدام کار او خوشنود شده در جنگ احد از او راضی شد
که پیغمبر خدا را در میان کفار گذاشت رفتند در جنگ خیبر هم
لشکر اسلام را شکست داد در غزوه ذات السلاسل سپاه را
گذاشت رفت با آنکه در جیش اسامه تخلف کرد با آنکه
پیغمبر خدا او را غضب کرد با پیغمبر خدا روان نکند جبرئیل را
که من راضی هستم او هم راضی است یا نه یحیی بن اکثم عرض کرد چه
میفرمایید از این حدیث پیغمبر فرمود اگر من مبعوث نمی شدم
هر آینه عمر مبعوث میشد اگر مرا رسول نمی کردند عمر را رسول
میدادند حضرت جواب داد فرمود این حدیث کذب است
قال الله تعالی ولقد اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک
ومن نوح

بعد از آنکه خدا عهد پیمان از پیغمبر گرفته باشد پس چگونه ممکن است
که تبدیل میثاق و عهد خود کنند • عمر ابتدا خود بار رو به پیغمبران
هرگز شرک به خدا نیاورند یک چشم بهم زدن چگونه به پیغمبری
قرار دهد بهر کسیکه شرک بوده • پیغمبر فرموده هرگز جبرئیل دیر شد
آمدنش به نزد که من گمان کردم البته بر عمر نازل شده حضرت
فرمود این حدیث کذب است محال است پیغمبر شک نداشت •
از پیغمبری خود که این را بگوید که خدا در بارش پیغمبر آید در قرآن
اِنّ الله اصطفا من الملائکة رسلاً و من الناس

سهو صحاح

ابوحنیفه اسمش نعمان است پسر ثابت و ثابت پدر دو تای
کابلی است و ذطا غلام یکی از بنی تیم بود و ازاد شد و در
سال هشتادم از هجرت متولد شد و در سال صد پنجاه از هجرت
از دنیا رفت اهالی شام عمر او بود ابوحنیفه زیدی مذهب بود
و خلفای بنی عباس را متقلب میخواندند و شاگرد حضرت امام
جعفر صادق بود نوبت خلافت به منصور عباسی رشید جمعیت
بسیار خانه حضرت میرفت منصور اندیشه کرد در سال صد و
سی ۳۰ از هجرة ابوحنیفه و مالک را طلبید عواطف بسیار رو
طایفه به سال قرار داد مردم زمان هم طالب دنیا هستند بد
قید مذهب حق نیست طالب دنیا مجالست هر کدام اخلاف هر کسی
کردند منصور برای شاگردهای حنیفه مالکی وظیفه قرار
موکل در خانه حضرت صادق هر کس میرود یک اشرفی میگیرد
هر کس در درس ابوحنیفه میاید یک اشرفی بد میدهد و
در کتاب صحاح که ترکی بود طاق بر گفته موکل طاق کف
نزد ابوحنیفه یک اشرفی میگرا مردم در خانه حضرت میدهم

اوقات در خانه ابوحنیفه طفل حرزاده کی مروی بول حرام ترکیب
وقتیکه امد حضرت حضرت فرمود ها درست همین قدر
رفت مومن طاق وارد خانه شد ما در کفت سنی
پهلوی پدرت بودم علام انطرف بام حرام شد حرام
طفل حرزاده درست کشیدم امدم بدر پدر تو سوار شد
نطفه نوشته شد الی حکایت هر امدن شرا راه
حضرت حکایت بر بد ساو هم حرکت خود الخ

مومن طاق همیشه ابوحنیفه تو حرکت میکرد بکاله میکرد روزی
ابوحنیفه بمومن طاق کفت تو میکوی رجعت در دنیا واقع
میشه هزار اشرفی بمن بده وقت رجعت پس میدهم طاق
کفت ضامن بده ضامن بده که بصورت انسان وارد
شدی اکر بصورت خوک سک شدی ظاهر بدهد
روزی دشت ابوحنیفه بدشت طاق بود یک صدا میکرد
طفل راه کم کرد مومن طاق کفت طفل کم بدبخت سنی
کمراه صحرا میا ما دشت او را بدشت تو میکذارم

روزی طاق وارد شد بر ابوحنیفه ابوحنیفه کفت صدا حکم
شیطان بی امد شیطان طاق خواند انا ارسلنا
الشیاطین علی الکافرین پس بی اکرم شیطان نیستم تو هم کافری

علما اهل سنت و جماعت ابوحنیفه را مذمتها نموده اند شعر
که از علماء سنت شد میکفت که کف خاکی بهتر است از ابوحنیفه
سفیان و مالک و حماد و اوزاعی و شافعی میکفتند که زاید
نشده در اسلام کسی که شوم تر بوده باشد از ابوحنیفه هم حنی
شافعی کفت نظر کتابهای ابوحنیفه کردم صد و سی ورق
او را بر خلاف خدا و رسول دیدم مالک میکفت ابوحنیفه
حرزش برای امت نعیم شتر از فتنه ابلیس بود
در کتاب نهایة الکرامة از کتب اهل سنت نقل میکند مردی
ابوحنیفه اکر تحت در شرق شد و کیل آن زن لعقد
مردی در او رد در مغرب بعد چند سال بمشرق اید
و زن خود را حامله به بچه و چند فرزند از ابدان
به بچه اق فرزند حلال و فرزندان دیکر حال الخ بر اشرار

اینزدی گوید چگونه این فرزندان فرزند قاضی حنفی بر گوید
احتمال دارد محتلم شده باشی انزال تو با زن دیگر جماع کرده
باشی ملک تقاره منی تورا بر رحم زوجه تو نقل کرده باشد
با منی تو زن نسبت با که تو را داور را برده شرف زمین این زن ان
بیضه با که نه را نجو و لذا از زوجها حامله شد اگر مردی زنی را به عقد
خود در آورد و فی الحال در حضور قاضی زن را سه طلاق کند
با این حال زن طلاق دیده و شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه
فرزندی بیاورد مدعی نزاید آن فرزند تعلق بشوهر دارد
اگر مردی سفر باشد دو کس گواهی دهند که شوهرش مرده است
زن عده نگاه دارد و شوهر کند از شوهر دوم فرزند حمل آورد
اگر شوهر اول از سفر آید جمیع فرزندانی که از شوهر دوم بحمل آورد
شوهر اول است فرزندان میراث برند از هم میراث برند
از فرزندان خود اگر دو نفر با یک زن وطی کنند در یک طهر
و آن زن فرزندی در مدتی که احتمال داشته باشد

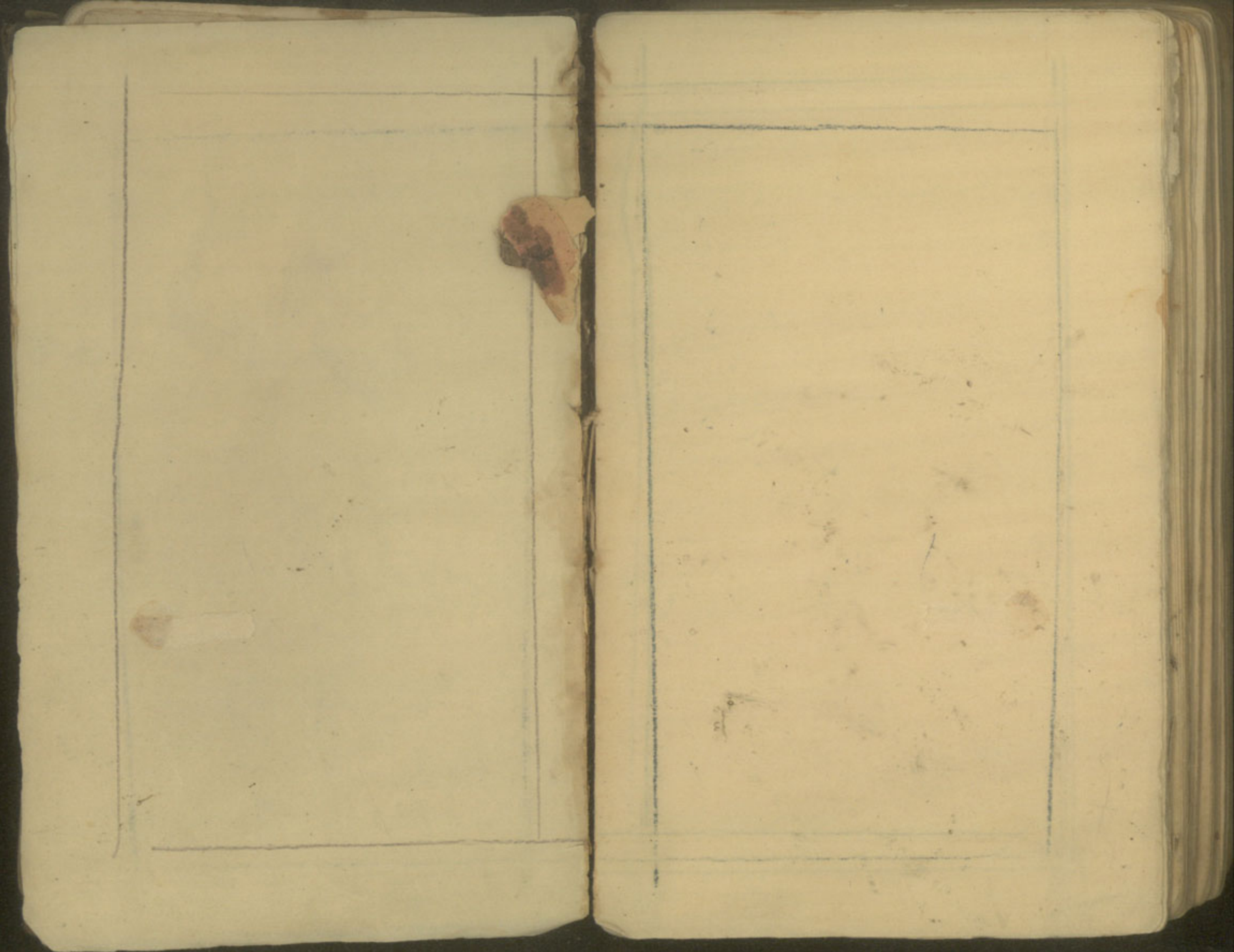
که فرزند از هر یک ایشان بود آن فرزند بهر دو ملحق میشود آن
فرزند از هر دو پدر ارث میبرد و هر دو پدر هم از فرزند ارث میبرند
به سه کس ملحق نمیشود از چهار یا زن خلاف این حکم جاری است با حصد
اگر دو کنیز داشته باشد و طفل بهم برسد و هر یک از این دو
کنیز دعوا کنند که این فرزند از من است و مولای خود دارم
این فرزند از هر دو کنیز محسوب شود و دیگر جائز میداند که اطلاع را
با پسری که او را اجاره گرفته باشد وطی کردن خواهر بعد از
عقد خواهر در یکی از کتب ابوحنیفه این حکم مسطور است
ولیس فی لواطة من حد ولا یبطل الاحصان بعد العقد
اگر مردی زنی را اجیر کند برای رخت شوی یا برای نان و آش
یا صنعتهای دیگر اگر با او خسبد اولا و حمل آورد اولاد حلال
هر دو است و حد از آنها ساقط است ما علو حر حکم
الا المرافق ان گوید جائز است بر حکمی اول با بعد

تمام پوست حیوانترا پاک میدانند غیر پوست خوک اگر دباغ
میدهند انهم پاک میشود جائز میدانند پوست سگ را دباغ
کردن و در نماز نه پوشند نماز صحیح نیست با پوست مردار اگر پا بیندازد
نماز نخوانند با رخت مغصوب نماز صحیح نیست سجده به قصد ادای
شرط انکه خاک باشد و از زمین نیز درست باشد سجده نماز را اعاده
گویند عیب ندارد یا سر خود را اندکی خم کند بدون انکه
دگر رکوع کوید بعد از ان سجده رود و صلوات را جائز میدانند سهو را
واجب میدانند قنوت را بدعت میدانند خروج نماز را به
سه چیز میدانند سلام دادن یا حرف زدن یا خروج
ریح پس از سلام اگر عمدا بادی خارج کرد نماز صحیح نیست اگر
سهوا بادی خارج شد نماز باطل است و سجده شکر بعد از نماز
بدعت میدانند حذر کن از خیال کردن بنمازی
اگر داری بآخرت نیازی هر آن سجده که باشد اندر نمازش
دران بوته دوزخ گدازش روزی بهلول الله علو کند

و هر صفت میگویند من قبول ندارم حلال است اگر بود چرا دیده
نمیشود هرچه نمودها عامل مختار است سلطان [illegible] تیمور
طلوع ز زمین او را شکست هر مسئله را جواب دادی

در کتاب فصول الحق مسطور است که در تاریخ هزار و
هجری مولانا روزبهان شیرازی که از اجله علمای شافعیه
بود تعصب زیادی در سنت نمودن نشست تا علما دیار
خود رفتار کند از وطن خود دوری کرد رفت نزد اکبر
شاه والی هندوستان اعتبار هم رسانید کتابی در رد او
شد بنا کرد اوصاف مذهب شافعی کفی و مذمت شیعه
کردن اگر شاه فوت کرد پسرش سلطان سلیم که پدر
والی هندوستان شخص مذهب شیعه در نزد او نمود امر کرد
که طوائف ام موافق دین و مذهب خود عمل نماید
در مجلس او اهل ادیان مختلفه راه داشتند اتفاق مولانا
روزبهان در اثبات مذهب شافعی و نفی مذهب
شیعه سخن کفت و مولانا نقی شوشتری که از علمای طبقه

ناجی بود در آن مجلس حاضر بود و نقل احادیث و سخنان
موضوعه ناصبه بر گفت تا اینکه در میان آنها گفتگو بسیار شد
والی هندوستان گفت ولامی برای مذهب شما دید تا
حق ثابت شود مجادله را کنار گذارید حقیقت آیین مذهب
بر من معلوم نشد اند و عالم قرار بمباهله شده رسید بدین
دار دیدنشت روزه و در شب بغذا هم ملازم روز مباهله تا چهار
رفت در کتاب جامعه روز مباهله پس اتحاد ما کرد شخص
روز مباهله آمد چو آتش کشید در اطاق هم آمد از در ور
پس روز مباهله حق و تنها گرفت تمام اکابر و والی
هندوستان هوادار شیعه کردید چو شنیدند دشمن حقه ها
بردند برای انعام





رساله شریفه

مسمّی

بمختصر الاحکام

که مطابق است با فتاوی حجتین اثنین
آقای آقا سید ابو الحسن اصفهانی
و آقای حاجی شیخ عبد الکریم
الحائری الیزدی مدّ ظلهما که بخاتم
شریف مزین فرمودند بعلاوه
اصول دین و مذهب امامیه در
کمال دقت در صحت و طبع و کاغذ
در مطبعه علمی بطبع رسید

محل فروش
کتابخانه محمدی شیخ مهدی مسئله گو

رسالهٔ مختصر الاحکام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله الطاهرین
بدانکه اصول دین پنج است اوّل توحید دوّم عدل سیّم
نبوّت چهارم امامت پنجم معاد توحید یعنی خداوند تبارک
وتعالی یکی است وشریك ندارد ودیده نمیشود نه در دنیا و
در اخرت عدل یعنی خداوند عادل است وظالم نیست و
کسی میکند که جاهل باشد یا محتاج وخداوند نه جاهل
نه محتاج نبوّت یعنی یکصد وبیست وچهار هزار پیغمبر از جانب
همه حقند اوّل انها ادم واخر انها محمّد بن عبد الله
الله علیه واله وسلّم هر کس بعد از ان بزرگوار ادّعای نبوّت کند
کافر وکاذب است امامت یعنی دوازده نفر ائمّه ما صلوات
علیهم اجمعین امام وخلیفه بلا فصل پیغمبرند اوّل ام
حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام دوّم امام

سیّم امام حسین ع چهارم امام زین العابدین پنجم امام محمّد باقر ع
ششم امام جعفر صادق ع هفتم امام موسی کاظم ع هشتم امام
رضا غریب ع نهم امام محمّد تقی ع دهم امام علی النقی ع یازدهم امام
حسن عسکری ع دوازدهم حضرت صاحب الزمان عجّل الله فرجه که حجّت
زنده است همه دایم هست وغایب است از نظرها وظاهر خواهد شد
دنیا را پر از عدل وداد میکند بعد از انکه پر شده باشد از ظلم و
جور معاد یعنی روح که از این بدن بیرون رفت دو مرتبه دیگر
بدن بر میگردد یکی در قبر از برای سؤال وجواب نکیرین ویکی در روز
قیامت از برای حساب وان روز یستکه هر کس بجزای عمل خود
خواهد رسید چه ثواب کار وچه گناه کار نجاسات یازده چیز است
اوّل ودوّم بول وغایط است از هر حیوانیکه حرام گوشت باشد
خون جهنده داشته باشد لکن در بول وفضله حیوان حرام
گوشت اگر پرنده باشد خلافست اقوی طهارت واحوط اجتناب است
خصوصاً از بول خفّاش سیّم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته
باشد خواه حرام گوشت باشد یا نه چهارم میته از هر حیوانیکه
خون جهنده داشته باشد پنجم خون از حیوانیکه خون جهنده
داشته باشد هر چند از دل نباشد چه حلال گوشت و چه حرام
گوشت ششم وهفتم سگ وخوک هر گاه دریائی نباشند هشتم

شراب خواه از انگور یا غیر ان و هر مست کننده که در اصل روان
نجس است نهم فقاع وان شرابی است که از جو عمل میاورند دهم
کافر وان کسیست که خارج از دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری
و مجوس یا انکه با احتیاط اسلام منکر ضروری دین اسلام باشد
عرق جنب از حرام نماز جایز نیست و احوط اجتناب است از ان یازدهم
عرق شتر جلال س مطهرات چند چیز است ج یازده
چیز است اول اب مطلق است دوم زمین وان پاک کننده
است کف پا و تر کفش را اگر نجاست ان از راه رفتن بر زمین نجس
باشد بنا بر احوط و معتبر است پاک بودن زمین و خشک بودن ان
سیم افتاب وان پاک میکند زمین و عمارات و در و پنجره و حصیر
و بوریا را چهارم استحاله است یعنی هر نجسی که بسوختن خاکستر
یا دود یا بخار شود پاک می شود پنجم انقلاب مثل انکه شراب سرکه
گردد ششم انتقال مثل خون نجسی که کیک و پشه بمکد جزء بدن
او شود هفتم اسلام او در کافر است هشتم تبعیت اما مانند طفلی
که پدر یا مادر یا جد او احتیاطا اسلام نماید پس ان طفل نیز پاک میشود
نهم زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقا دهم
غیبت یعنی هرگاه بدن مسلم یا فرش یا رخت یا ظرف یا سایر چیزهای
متعلقه با و نجس باشد و غایب شود و احتمال طهارت داده شود

باز است

پاک است یازدهم سنگ و کلوخ استنجا دوازدهم استبرا سیزدهم
جدا شدن غساله وان پاک کننده است ظروفی را که باقی میماند در
بعد از فرو بردن چهاردهم بیرون امدن خون از محل ذبح حیوانات ماکول
بحر شرع پس حکم بطهارت خون باقی مانده میشود پانزدهم استبرای
حیوان جلال یعنی نجاست خوار که در اصل حلال گوشت باشد پس
همینکه از خوردن نجاست زمانی گذشت و او را نجاست خوار نگویند
بول و فضله اش پاک است مقدمات نماز شش چیز است اول طهارت
یعنی وضو و غسل و تیمم دوم ازاله عین نجاست از بدن و لباس
نماز در حال اختیار سیم پوشانیدن مرد عورتین خود را که قبل و دبر
و بیضتان است و پوشیدن زن جمیع بدن را مگر صورت و کفین چهارم
وقت شناختن پنجم قبله شناختن ششم مکان نماز غصبی نباشد
و جای سجده پاک باشد و پست و بلند بنا باشد مگر بقدر چهار انگشت
بهم بسته س حقیقت وضو بیان فرمایید ج حقیقت وضو هفت چیز
است اول نیت دوم شستن صورت از رستنگاه موی سر تا اخر چانه
از بالا بپایین سیم شستن دستها است و چپ از مرفق که محل اتصال
استخوان بازو و ذراع است از بالا بپایین چهارم مسح پیش سر بقدر یک
ناخن پنجم مسح پای راست و چپ از سر انگشتان تا بند پا علی الاحوط
ششم ترتیب هفتم موالات یعنی پی در پی که روی نخشکیده دست

وضو و واجبات

در غسل

را بشوید س طریقه غسل کردن را بیان فرمائید ج غسل بر دو قسمست
ترتیبی و ارتماسی ترتیبی سه شستن است اول تمام بدن را از نجاست پاک
کند بعد بنیت سر و گردن برود زیر اب بعد بنیت طرف راست بعد
بنیت طرف چپ و اگر تمام بدن زیر اب باشد و بقصد شستن هر عضوی
بدن را حرکت دهد کفایت میکند اما غسل ارتماسی عبارتست از فرو بردن
تمام بدن در زیر اب بیکدفعه بنیت غسل با بدن پاک س تیمم بر چند چیز
میتوان کرد ج بر شش چیز اول خاک دوم زمین سیم ریگ چهارم
سنگ پنجم غبار ششم گل و احوط مراعات ترتیب است در چهار اول و با
نبودن انها بغبار و با نبودن ان بگل اگر خشکانیدن ممکن نباشد س
کیفیت تیمم کردن را بیان فرمائید ج تیمم زدن دو کف دستهاست بر زمین یک
مرتبه باهم و مسح پیشانی و جبینین و ابروها بتمام کف دستها باهم از ابتدای رستنگاه
مو تا بینی و ابروها بطول و بعرض پس از ان پشت دست راست بکف دست چپ
از بند تا سر انگشتان و بعد از ان مسح پشت دست چپ بکف دست راست
از بند تا سر انگشتان و احوط دو ضربتست و نیت بدل از وضو و غسل
معین باشد و دوام نیت تا اخر باشد س اذان و اقامه واجبست
یا مستحب ج اذان مستحب موکد است در نمازهای پنجگانه یومیه و در غیر اینها
از نمازها حرامست گفتن ان بلکه اقامه را احتیاطا ترک نکند مرد مگر در
موارد سقوط مقارنات نماز یازده است اول نیت (۲) قیام (۳) تکبیرة الاحرام (۴)

[illegible]

قرائت (۵) رکوع (۶) سجود (۷) تشهد (۸) سلام (۹) ذکر (۱۰) ترتیب (۱۱) موالات
مبطلات نماز یازده چیز است (۱) حدث (۲) تکفیر یعنی دست بستن (۳) پشت
بقبله کردن (۴) حرف زدن (۵) خندیدن قهقهه کردن (۶) گریه کردن از برای امور دنیا
(۷) کار دیگر که او را بیرون ببرد از صورت نماز که از مثل دوختن و کف زدن
(۸) خوردن و (۹) اشامیدن (۱۰) امین گفتن بعد از حمد (۱۱) شک در عدد رکعات نماز
دو رکعتی یا سه رکعتی یا در رکعت اول از چهار رکعتی (۱۲) چیزی در نماز کم
و زیاد کردن در شکیات نماز هشت قسم از ان صحیح است و معتبر اول
شک دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه گذارد و دو رکعت چهارم
بخواند بعد از سلام یکرکعت نماز احتیاط ایستاده بجا اورد دوم
شک دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا اورد سیم شک دو و سه و چهار
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا اورد چهارم شک سه و چهار در هر
جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بعد یکرکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجا اورد پنجم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو بجا اورد و در حال
قیام فرو نشیند شک بر میگردد به سه و چهار عمل ان را بجا بیاورد و دو
سجده سهو ششم شک سه و پنج در حال قیام فرو نشیند شک بر میگردد
به دو و چهار عمل ان را بنماید با دو سجده سهو هفتم شک میان سه و چهار و پنج

بلکه مطلق چیزی که از حال [illegible] بگرداند ع

با نقل دو رکعت ایستاده ع

و اعاده نماز [illegible] بعد [illegible] ع

دردحال قیام بنشیند شک بو مبکردی یا و بیشتر چهار عمل ان را بجا بیاورد
با دو سجده سهو هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند نماز را
بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو از برای خراب شدن قیام
و دو سجده سهو از برای شک چهار و پنج و دو سجده دیگر احتیاطا اگر قرائت یا
ذکر خوانده باشد فصل نماز احتیاط واجبست یک رکعت با ایستاده یا دو رکعت پیش از آنکه
نیت کند تکبیر بگوید و حمد تنها آهسته بخواند و رکوع و سجود و تشهد و سلام
بگوید سجده سهو واجبست جهت کلام بیجا سلام بیجا قیام و جلوس بیجا
تشهد فراموش شده سجده فراموش شده شک میان چهار و پنج و بجهه هر زیاده
و نقیصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و ذکر آن بسم الله و بالله اللهم صل
علی محمد و آل محمد و تشهد و یک سلام است شرایط روزه بلوغ عقل
مسافر نبودن مریض نبودن خالی بودن از حیض و نفاس و سلامت از بیهوشی مفطرات روزه
پرهیز کردن از مفطرات است از اول طلوع فجر صادق تا مغرب شرعی مفطرات
روزه خوردن[1] و آشامیدن[2] و جماع کردن[3] و کذب بخدا و رسول[4]
و ائمه علیهم السلام و فقها بنا بر احتیاط است[5] و ارتماس یعنی سر در زیر آب بردن[6]
عمدا و رسانیدن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء نقطه دار است[7] و قی
کردن و آن موجب قضا است[8] و استمنا[9] و حقنه بغیر ما لاید بمایع[10] و بقا
بر جنابت عمدا تا طلوع فجر کفاره افطار کردن صوم رمضان یا ماه
بنده آزاد کردن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین
را طعام دادن و با افطار بحرام کفاره جمع است الاحوط است علی الاقوی

در روزه

در صوم خروج ... غ

الحمد وقدم کمد منهم لفظ الله وفی ضمیر کل منهما نکات
حمد لا متعارضه کما لا تخالف لفظ المسند الیه للاختصار
وقد یکره الکونه الاصل ولا مقتضی للعدول عنه ای من حیث هو
ان مقام الحمد لا یقتضی تقدیم لفظه لان تحصیل معنی الحمد
والثناء لله تعالی لا یتم الا بمجموع المبتدا والخبر فیقتضی
تقدیم المجموع علی ما سواه والجواب ان لفظ الحمد من
بین اللفظین انسب بالتقدیم نظرا الی ان هذا اللفظ
موضوع لمفهوم هذا المعنی قوله ای علی انعام من جمیل مجد ان
لان الحمد علی الانعام اکثر من الحمد علی النعمة او ان الحمد
علی الاعمال بلا واسطة وعلی الذات بواسطة اثر من اثر الانعام
لانه قد وقع فی القرآن الشکر علی نفس النعمة لقوله تعالی
واشکروا نعمة لانا نقول فیه تجوز مع ان المفهوم من الکشف
ان النعمة بمعنی الانعام انها العصور الی الاحکم ان
التعرض لقصر العبارة عنه حصر لا انها کما فی القسم
الثانی فاذا ارید بالکلام منها تعلیل ترک التعرض
الاول مالایهام باعتبار ان ترک هذا التعرض
لیس نقص فی افادة قصور العبادة لجواز ان یکون
لنکتة اخری وان ارید تعلیل ترک التعرض الثانی
ما لایهام باعتبار ان القصور لیس بحقیقی بل
بسوء [illegible] التعلیل ظاهره اذا التعلیل بقوله

چه گشت از چه کجا که سیر نهان شد
کل [illegible] برادر [illegible] جر اخران شد
گرفت از چه تو را خاک تیره در [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] شد [illegible]
[illegible] خاک های [illegible]
برادر [illegible] نگاه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
چه دوره که [illegible]
[illegible] حجله [illegible]
[illegible] بکس [illegible]
[illegible] ندیدم

لئلا يتوهم اختصاصه أي مخصوص بالقسمين الآخرين
من المعوض ويمكن ان يقال لم يعوض لانه المعرف التعريف
الاجمالي الكلي لان ما انعم به عين الانعام الذي يتعلق به
والمصدر المضاف يصلح للعموم وذكر الانعام في نحوه
المنعم به الحال لا يبقى امر آخر يحوله بوضع التوضيح
لبعض المنعم به بعضه حيث قيل وعلم من البيان لانا
نقول المقصود بالمطلوب هنا حذف المنعم به في انوار
الكلام عند ذكر الانعام **قوله** رعاية لبراعة الاستهلال
هي في الاصل بمعنى الابتداء والكلمة ههنا في
الاصطلاح ما يوجب التفوق اي كون الابتداء
مناسبا للمقصود ثم ان رعاية البراعة ههنا باعتبار
ان علم المعاني والبيان متعلق بالبيان اي المنطق
الفصيح ولقائل ان يقول ان رعاية البراعة تحصل
بمجرد ذكر البيان سواء لوحظ فيه العموم اولا
فلا يصح تعليل عطف والجواب انه يعتبر اولا الخ
كونه يشير ايضا الى رعاية ثم يحصل المجموع علاوة لا شك
ان حصول المجموع يقتضي ملاحظة كونه عطف
خاص على عام يعني ان البراعة لا تحتاج الى العطف
فانه يقع الاشارة الى فضيلة البيان بمجرد
انه يحمد عليه كانه يقع النعمة عليها في الاثر

الكتابة

الكتابة بمجرد ذكره عند تعداد النعم حيث قيل وعلم
الانسان ما لم يعلم ويمكن ان يقال العطف يفيد زيادة
التفضيل لانه يشير الى ان المعطوف صار كأنه جنس
آخر **قوله** ما لم نعلم لا حاجة اليه وقيل في تفسيره ان المراد
ما لم نعلم بدون اجتهاد ما وفيه ان جميع العلوم كذلك
لا يحصل بدون الهام الله تعالى وحمله ان لا يليق
انه يطلق في العرف على العلم السهل المأخوذ من مقدور
الاجتهاد العباد **قوله** علام رعاية لسجع لا يقال لكن
الرعاية هنا وما لم نعلم من البيان علم لانا نقول
المراد انه قدم بعد ذكر العالم بل اي علم البيان
على المبين رعاية لسجع للتنبيه لمخاطب ان العلم
المخاطبون بينهما ظاهرا الاخلال وقصورهم في فهم المعاني
وانت خبير بان ذلك لا يظهر في جميع القرآن سيما المثال بهامش
خصوصا على رأي من قال لا يعلم تأويلها الا الله
تعالى ويمكن ان يقال المفهوم من الكشف ان المراد
بذلك كونه بحيث يعلم المخاطب مواضع فصل الخطاب
والمحذوف والاظهار والعطف وتركه الى غير ذلك
من اوصاف الالفاظ الموجبة لبلاغتها **قوله**
بدليل اهيل وذلك لانه لم يسمع اصلا او لم
يسمع اهيل فلو لم يكن اصل الآل الاهل لسمع

او حل في الجملة مما يعتبر ولقائل ان يقول اختصاصه
باولي الخطر والشرف ممنوع عن التصغير والجواب
ان المعتبر فيه الشرف باعتبار المضاف اليه
دون ذويه ثم قال قدس سره في شرح الكشاف
جرى في الآل تخصيصان بحيث لا يضاف الى التالي
وهو لا يضاف الا الى من له خطر في الدين او الدنيا
ولو سلم فالمخ باعتبار لا ينافي الخطر باعتبار آخر
مع ان الخطر والشرف متساويان حرا ابنه بحيث الاضافة
قوله وصحابته الصحابة بالفتح الاصحاب وهي في
الاصل مصدر قوله جمع حر بالتدبيج في الاصل او في
فلا يرد ان الانجبار لكونه جمع حر مخفف ... ثم
منه الكتف فعل بعول يهوى الحقيقة على التقدير بين جمع
خير مالشدد لان الكثير يروي بالاشتا الى التشويها
ثم خير اذا كان اسم المنفصل لا يستقر على الكسر بل انه
يجوز ان يكون جمع خير اسما بعكس العارضه
بعد الحمد فيه اشارة الى ان الظرف معمول لاما
لكونه من متعلقات الشرط معه وقد اختار
قدس سره في بحث متعلقات الفعل من الشرح
ان الوسط بين اما والفا من معمولات الجزاء
مطلقا وكانه اختار قدس سره ذلك ههنا اشارة

الي

الي جواز اعمال اما في الظرف على ما نقل بعض النحويين عنهم
مع ان في ذلك الاعمال رمزا الى انه ينبغي ان يكون
كل شيء بعد الحمد واعلم ان المناسب ان تجعل اما
ههنا للتجريد والفصل لا للتأكيد ووقوع الجزاء فانه جزم
قوله نصب الجملة على طريقة المسامحة كالتي جعلت
من الابتداء قوله لو مهما النغار على الغالب الا انه
قد تخلف على السبل في الضرورة او عند تقرير القول
في الجزاء قوله ولصوق الاسم لفظا او تقديرا
على ما جعل صاحب الكشاف لفظ المثنوي مقدرا بعد
اما في قوله تعالى فاما ان كان من المقربين واختار
صاحب اللباب لكن المحشي الرضي وصاحب المغني يجوز
ان لا يقع بعدها اسم قوله اقامة للازم مقام
آه ان اريد بذلك جعل اللازم في موضع الملزوم
على ما هو الظاهر فبيان المراد ان الفاء لم يقع موضعه
الشرط اعني فعل جميع اجزاء الجزاء بل في خلالها لئلا
يلزم الفصل بين اما والفاء فانها واقعة صدرا
تقديرا وكذا لم يقم الاسمية مقام المبتداء
بل القائم مقامه اما لكنها لما التزم لصوق الاسم
بها كان اللازم خارج موضع الملزوم وفيه بحث
لان الظرف معمول لاما لا محة اجزاء الجزاء على ما اختاره

قدس سره بهما فالف وصدر الجزاء فالوجه ان بالاقامة
جعل وجود اللازم بمنزلة وجود الملزوم في الجملة
فالمقصود واما بيان ايجاد الاثر في الجملة فهو ان
آثار المبتدا او علامة كثيرة بين المبتدا والخبر والحمل
بينهما فلصوق الاسم بمنزلة وجود اثر في الجملة وكذا
علامات الشرط متعددة من جملة الشرط والفاء والجزاء
فلزوم الفاء الجزائية في الجملة **قوله** علم البلاغة
ليس المعنى بكلمة بل المراد به علم له زيادة تعلق بالبلاغة
فلا يلزم من عطف توابعها على البلاغة العطف
على جزء العلم ولان رجع الضمير في توابعها رجعه
الى جزء الكلمة **قوله** فيكون من اوفق العلوم الخ نوع
على ما يدوم بواسطة مقدمة مسلمة هي ان دقائق
الوصية من جملة ادق الدقائق ولا حاجة الى ضم
المقدمة الادعائية الغير الحقة بان جميع دقائقها ادق
الدقائق وذلك لان المدعى كون علم البلاغة
وتوابعها ادق العلوم **قوله** يعرف ان
القرآن معجز الخ اي يعرف على التفصيل والتحقيق
انه مشتمل على الخواص الخارجة عن قدرة المخلوق
فيعرف انه معجز الاعجاز الكوني بسبب نهاية درجات
البلاغة واما ما ذكر في كتب الكلام من انه

مجـ

معجزة فعلى وجه الاجمال ومن الماهي مسئلة كلامية
من اثبات النبوة لسند تامة **قوله** فيكون من اجل
اه حالتعليل على اللف والنشر الغير المرتب او كل من العلتين
يكون دليلا على كل من الحليتين الادقية **قوله** واثبات
الاستعارة بهذا مبني على ما هو المعروف من اختصاص
السحر بالمحسوس والا فالسحر يطلق لغة على المعنوي
ايضا **قوله** مرتبة المعاني المراد بمرتبة المعاني ان
يؤدي كل معنى على الوجه الذي يليق به بان يلاحظ
مثلا المسند مع المسند اليه بعد ما عند عدمهما
متناسبة الدلالات الظ ان المراد بالتناسب الخلو عن
التعقيد المعنوي فكل بالمثالها والاظهر ان
يحمل على كون الدلالات مطابقة لمقتضيات
الاحوال على ما يستفاد من شرح المفتاح للعلامة
من جعله صفة للقسم الثالث على جعل التعريف
في العلم لفظيا او يكون ان يقدر على حال الظرف
معرفة او حالا في اسم كان على ما جوزه صاحب الكشف
قوله من الكتب المشهورة لا يخفى ان القسم
الثالث كتاب بعينه انه كثيرا يعرد بالتنوين
كتابا ما عرف ايضا **قوله** صنع كل شيء غاية التوجيه
لهذا الكلام ان يحمل الضمير الراجع الى شيء حكم

هو واضح في المرتبة للعهد الخارجي اي وضع كل فرد
في المرتبة التي يليق بها الفرد الموضوع فيها قوله الهها
بحر الاسماع ان يراد بالتمام الوجه الذي يجوز ا
نظاير وان الزيادة في التمام غير متصورة خارج
صيغة التفضيل وان تمام التهذيب لا يجتمع
مع وقوع الحشو والتطويل قوله والحق جواز
ذلك الخ لتحقيق مذهب الجمهور والحق اختيار
المحقق الرضي ويؤيده جواز اعمال الضمير الراجع الى الحدث
في الظرف واعمال لفظ المصدر فيه باعتبار الاصل
وان لم يرد بهما معنى المصدر قوله ويستوقف
الفرق بينهما هو ان الزائد متعين في الحشو دون
التطويل وليت شعري انه لم اقتصر على ما ذكره ولم يرد
الفرق الآتي مع اختصاره بلا حاجة الى بسط الكلام
على ان هذه الفرق هو المناسب هنا حيث جعل المص
الحشو محتاجا الى التجرد عن التطويل فالاولى اختصار
فان الفرق الذي ذكر ههنا اشهر بالعكس قوله
هو كون الكلام اه ينبغي ان يحمل متنه والضعف
التاليف نظرا الى ان خلاف النحو في الكلام يوجب
صعوبة فهم المرام بالنسبة الى المتتبع لقواعد الاعراب
اي الحكم كلي الخ اي قضية كلية مشتملة بالقوة

الوبر

القرينة الى الفعل على احكام ما تحتها ثم ان الشايع
اطلاق الجزئيات على افراد المفهوم الكلي لا على
القضايا التي تحت القضية الكلية بل الشايع
اطلاق الفروع عليها فان حمل الجزئيات على
ما هو الظاهر منها يحتاج الى حذف مضاف اليه
اي على احكام جزئيات موضوعها وان حملت
على الفروع تجوزا على وجه التشبيه لا حاجة
الى ارتكاب حذف واما طريق واستخراج الفروع
بان يجعل القاعدة كبرى لصغرى سهلة الحصول
كان يقال مثلا ان زيدا قائم كلام ملقى الى المنكر
وكل كلام كذلك يجب تاكيده فيجب تاكيده ثم
اللام في التعريف للعاقبة والغاية قوله
في اخص من الامثلة باعتبار الصلوح لها
بمعنى ان كل ما هو شاهد يصلح ان يكون
مثلا من غير عكس كما قالوا ان مصر التعين
اعم بهذا المعنى وانما جعلنا الاعمية على هذا
الوجه لانه اعتبر في المثال ايضاح القواعد
وفي الشاهد اثباتها فان اريد الايضاح
والاثبات في الجملة فبينهما عموم وخصوص من
وجه لكن المفهوم من الحاشية المنقولة عنه قدس سره

ان الاخصه باعتبار انه اظهر في الشاهد
كونه من كلام المصدر دون المثال وجعل قيد
الفصاح والاثبات خارجين عن مفهومها
وهذا مع انه لا يفهم من عبارة الشارح خلاف الظاهر
التفريع **قوله** من الالو وقد يجيء بالتشديد للنحو
الغالب في الفعل اللازم وقد روي بالتخفيف
ويؤيده صاحب المفتاح جعل المصدر في الاول
استطاع والابعي قصر واحد وهو في الاول
بالتحقيق قطعا **قوله** قد استعمل ههنا الخ اي كانه
انه يجوز حمل الالو ههنا حقيقة من غير تجوز وتضمين
على ان يكون جهدا حالا اي مجتهدا او تمييزا عن
نسبة التقصير الى الفاعل فيكون في المعنى فاعلا
مجازيا او منصوبا بنزع الخافض اي في الجهد
والاجتهاد ويجوز ايضا تضمين معنى الترك فلا
حاجة الى حذف المفعول وكانه اختار ما قرره
ما اختار لانه ابلغ اذ يقع جهدا في موضع التمييز
الى ما يستعمل سائر الاجتهاد ومع انه الموافق
بالاستعمال المشهور من التعدية الى مفعولين
قوله ان المختصر الانسب بقوله واصعب سبيلا
وذلك ان يرجع الضمير الى القسم الثالث

لكن

لكنه نظر الى ان ما ستاني والترتيب والتهذيب سبيل
مجموع المختصر احسن **قوله** اي احداو اختيار النفس الترتيب
او احد المعاني من الالفاظ المرتبة **قوله** لما نفيته حقيقة
لم ابلغ اي تركت آه فيه اشارة الى ان لو تامل
فيه المتتبع لانه اذا دخل النفي على كلام خبر فيه كان
المقصود والمناط نفي القيد على ما نقل عن الشيخ
الشيخ وقال في الحاشية ان هذا كلي لا كلي ولا
شك ان المطمئن يقصد النفي لا نفي القيد
لكن سياق الكلام في انه لا يكتفي في الاعمال حرف
النفي وما يستفاد منه على ما فهم منه اما ان
الى جهة ذكره قدس سره ههنا بيان الاعمال
النفي ونفيه وتوضيح لحاصل المعنى او تحت تاويل
النفي بفعل مثبت ليصلح للتعليل وهو الطلان
المفعول له هو الغرض الحامل على الفعل المعلل
واعلم ان المفهوم من شرح الكشاف انه
لا يجب نفي القيد على تقدير ان يدخل النفي على
الكلام المعلل بالقيد وقد كسا عبارته في حاشية
الشرح فتامل **قوله** لتطابق اسمه الخ اي يكون
اسمه باعتبار المعنى العلمي مطابقا حسنا لمعناه
الاصلي **قوله** قدم المسند اليه قصدا الخ

ودلك لانه لا يناسب جعل الواو للعطف لان
من محسنات الوصل تناسب المعطوفين في
المضارعية والماضوية ولا يصح جعلها للحال ايضا
التقديم لان المضارع المثبت انما يكون حالا
بالضمير لا بالواو ولا يجوز ان يجعل معطوفا
على ما سبق بناء على انه عدل في المعطوف عن الماضي
الى المضارعية لقصد الاستمرار لا ما لقول في
التقديم افاد الاستمرار صح الاحتراز عن عدم تلك
المناسبة بين المعطوفين فالمناسب التقديم بغير
انه حاجة في افادة المقصود الى زيادة الواو وكان
على المص ترك الواو وجعل الجملة حالا لا يحتاج
الاشتمال على ضمير المتكلم هو حين ذي الحال ان يجعل
فاعل سمعه قوله حال من ان تنفع بر اتمام الحكم
طرف لفعل الكتاب اشارة الى ان النفع بمجرد
الفضل والكرم لا الامر تم ينقص منه على وجه
الحقيقة او المجاز اي اسم اول كل شي ويتعين
المراد بها اللاحق في مقدمة الكتاب ومقدمة
العلم ومقدمة الكلام واما ان يتعلق الوصف
الى اول كل شي ويقصد التعين بالاضافة
كالجنس والكتاب والكلام على الاول التعلل

التعكس

الى

الى مقدمة الكتاب لو سلط وعلى الثاني بل يسلط وعلى
اعتبار الوسط بنظر كلام الفاضل حيث قال المقدمة
الجماعة التي يتقدم الجيش من قدم بمعنى تقدم واستعيرت
لاول كل شي فعيل مقدمة الكتاب ومقدمة الكلام
والى اعتبار علم الوسط يميل كلام المغرب حيث
قال مقدم وتعلم يجيء ومنه مقدمة الجيش ومقدمة
الكتب في اما الفاء المقدمة يطلق الوصف واطلاقها
على الامور المذكورة باعتبار معنى التقدم فقد انه
من الف ملابس وردت القايل بمجرد من الكتاب و
ان تعلم ان المقدمة بكسر الدال يجب الرواية على
ما صح في الفايق وبوه الرواية اذا المتبادر
في الكسر الا تحقق الذاتي في التقدم وانما جاز
واحدها من قدم اللازم دون المتعدي لان الظاهر
ان يضاف الصفات المتعدية الى المفعول
لما ما له نوع تعلق به كالكتاب هنا لان المقدم
في الحقيقة الصاحب لا الكتاب قوله يتوقف عليه
الشروع [illegible] فيه انه جعل العلامة في شرح المفتاح
مقدمة العلم اعم مما يتوقف عليه تصور العلم او
او شروعه قوله ومقدمة تطابق [illegible]
ان المتبادر من العبارة ان اطلاق مقدمة

لكن باصطلاح من القوم لا كما فعله الشارح
في مقابل مقدمة العلم حيث قال في شرح المفتاح
انهما اسم لتلك الطائفة فاعترض عليه بان القوم يطلقون
المقدمة على الالفاظ الدالة على مقدمة العلم للعلاقة
الظاهرة بين اللفظ والمعنى ولا يطلقون على
ما يكون مدلول اللفظ هو اعم من مقدمة العلم فلا
يتم كلام الشارح وان لكل احد ان يصطلح على ما شاء
ولا بان كثيرا من القوم يطلقون المقدمة على طائفة من
الكلام امام المقصود على ان يقال من القوم ما يدل على
اصطلاح منهم على اسم المقدمة بازاء طائفة من الالفاظ الدالة
على ما هو اعم من مقدمة العلم ويمكن ان يوجه كلام الفاضل
والموجه بناء على ان ذلك الاطلاق لعلاقة الاولية لا
للعلاقة التي بين اللفظ والمعنى ولا اختصاص في
كلامه بما يدل على مقدمة العلم ولا شك في ان
ذلك الاطلاق في عبارة المصنفين كاطلاق
مقدمة العلم من جهل المقرب وذلك الاطلاق لعلاقة
في مقابل مقدمة الجيش والاطلاق هنا حقيقة عرفية
عند الاكثر وكثير من المصنفين مقدمتها اعم
مما يدل على مقدمة العلم فلا قوله وهي في الاصل
الاصالة بالنسبة الى المعنى الاصطلاحي فالمراد

بالاصل

بالاصل المعنى اللغوي سواء كان على حقيقة او مجازا
او المقصود من الاصل اعم من ان يكون بطريق
المطابقة او التضمن او الالتزام يوصف بها المفرد
الى آخره ان الظاهر انه يوصف المركبات الناقصة
ايضا بالفصاحة وهي خارجة عن ظاهر العبارة فينبغي
اعتبار التاويل في المفرد او في الكلام بحسب الشيخ
قدس سره الى الاول نظرا الى انه شاع اطلاق المفرد
على ما يقابل المثنى والمجموع والمضاف والكلام ولم
يعهد مثل ذلك في لفظ الكلام واختار بعضهم التاويل
في الثاني بان يراد بالكلام المركب مطلق اطلاق
الاسم الخاص على العام وهو الحق لانه يلزم ان يكون
تلك المركبات الخالية عما يخل بفصاحة المفرد فصيحة
مع اشتمالها على ما ينافي فصاحة الكلام والحاصل
ذلك الاعتبار خروجها عن الفصاحة بقسميه فصيحة
والشيخ من ذلك غير وارثها غير فصيحة باعتبار
تجرد الاسناد فيهما على زيادة كلمة او نقصانها
هذا وقد اعترض بان المفرد ما لا يدل جزء على
جزء معناه فيتناول الاعلام المركبة المشتملة
على ما ينافي فكلما تنبئ على ضعف التاليف لان

الاعراب باعتبار المعقول حتى يمتنع ان يكون فصيحا او
يرادف نوع فصاحت المفرد وقيد آخر والجواب
ان تلك الاعلام مركبات في اصطلاح المحققين
حتى التي تخفان المفرد عندهم الملفوظ بلفظ
واحد الجب العرف اذ نظرهم في اللفظ من حيث
الاعراب والبناء وكل علم مركب يشتمل على اجزاء
لكنها مفردات في اصطلاح المنطق فان نظره
في المعاني اصاله بهذا التعريف للمفرد باصطلاحهم
الى هذا المحقق الشارف في حاشية المطالع قوله حتى
يسمع عن الوصول الخ انما ترك بهنا قيد الاصل
اذ معنا محد لعدم اصطلاحا فانه حال العلامة
في ديباجة شرحه على المفتاح البلاغة في الاصل
مصدر بلغ الرجل اذا صار بليغا وهو ان يبلغ
الرجل بعبارة كنه مراده مع الجاز بلا
اخلال واطالة في غير الممل وهو اسم جامع
حسن اللفظ في ضمه المعنى والصحيح ما ذكره المصنف
وهو ان البلاغة بلوغ المتكلم في تادية المعاني
الى آخر تعريف المفتاح قوله ولم يسمع كلمة بليغة
الحق من عليه بان ذلك الحصر الملاع ادا المفرد
على الوجه فكس يتناول المركبات الناقصة

الف

الخ والقول باستعمال الكلمة عليهما بعيد جدا والجواب
ان الكلمة ايضا جدا تحتمل متناوله لها الخ ظاهرا ما يفهم
من اول القسم الثالث من المفتاح قوله لان ذلك
انما هو آه الى لا دليل على انحصار البلاغة عليهما الخ
كلام الادبار المصنف الخ قوله في افرادهما
يصلح التعريف بحيث يكون كل منهما عما سواه و
الاحلال شك في وجود المفهومات العامة قوله كالعين
قسم ابن الحاجب الخ وقد اورد على ذلك
مشتركان في حقيقة واحده اعني المذكور بعد الافراد
فافهم قوله فالفصاحة في المفرد الظرف اما صفة
بتقدير العامل المعرف على ما يفهم جوازه من كلام
قدس سره في بحث ترك المسند من شرح المفتاح
او بتقديره منكرا نظرا الى ان اللام في الفصاحة للجنس
والمعرف بلام الجنس مطلق في حكم النكرة على ما ذكره
في شرح المفتاح واما ظرف لغو بمعنى النسبة التي تشتمل
عليها الخ واما حال على ما جوزه بعض النحاة من الحال
عن المبتدا او فان قيل الحال يقتضي العمل والحال مقيد
للعامل وعلى الاطلاق قد صرح بذلك المحقق الرضي
فان الحال يجعل صفة قلنا اطلاق المعتقد فيما اذا احل
العامل في الحال الا ان هذا غير مسلم ولو سلم فيناول

الصبغة الى الحال بحسب البعيد فان التحصص الكرر
بسبب تعدد معنى الحكم كما اعتاده فى المحاورات والخطا
بيات كما يجى فى بحث الاستتباع من الفن الثالث
قوله وتعرف الفصاحة بالخلوص الخ وذلك لما
نقل عنه قال قدس سره فى حاشية المطول
ان الخلوص لازم غير محمول لكون الفصاحة
وجودية والخلوص عدميا فلا يصح ان يقال ان
الفصاحة هى الخلوص وان صح ان يقال ان
الفصيح هو الخالص وانما التسامح فى الجملة لعقد
المبالغة ما لا يلتفت اليه فى التعريفات لانا
نقول الادباء كثيرا ما يتسامحون ويكتفون
بمجرد ان المقصود المعرف يستلزم تصور
المعرف ولعدون قصد المبالغة والادعاء
فى التعريفات وامتناع التعريف بالمباين
اصطلاح المنطقيين نعم يرد عليه ان الظ
ان المراد بالوجودى ههنا ما لا يكون العدم
داخلا فى مفهومه وبالعدمى ما يدخل العدم
فى مفهومه ويصح احدهما على الآخر كما فى العلم
لا سواد ومع ذلك اثبات القوم
القضايا المعدولة وانما امتنع التعريف

ههنا لو كان الفصاحة موجودة والخلوص معدومة
او الفصاحة وجودا امرا والخلوص عدم تامل قوله
يوجب الثقل فالثقل على وزن الصعو خلاف
الخفة مصدر ثقل الشئ بالضم والثقل بكسر الثاء
وسكون العين واحد الاثقال ومعناه
بالفارسية گرانى على ما فى المهذب والمغرب
الاول انسب لفظا باعتبار عطف الغرابة
لكن معنى الثانى اولى بحسب المقام قوله والضمير
عائد الى الفرع المذكور فى البيت السابق
اعنى وفرعا يزين المتن اسود فاحم اثيث
كقنو النخلة المتعثكل قوله فيكون اسناد العد
الى الفرع من اسناد الجزء الى الكل اذا الفرع
الشعر مطلقا على ما فى المهذب او الشعر التام
كما فى الصحاح والاسم الكثير والقنو بالكسر
من النخل بمنزلة العنقود من العنب والعثكول بالضم
والعثكال ما عليه البسر من عيدان القنو
والمتعثكل القنو الكثير عثاكيله وقد يجى العثكال
بمعنى القنو الغدائر الكلام مبالغة بليغة والعلم
النجاسة الشاقى والمهذب الحرير مطلق
الشعر للنساء فعلى هذا المناسب ان يحمل

ضمير غدائره راجعا الى الجملة ما اول المذكور بعد
ذلك ثم انه روي ان المعهود في تستر العرب
شد مجموع الشعر وسط الراس وجعل قطعة
منها كالرمانة ثم تحتها تحت المثنى والمرسل
قوله من الحروف المهموسة الرخوة الحروف
المهموسة حروف هذا التركيب ستشحثك
خصفه الشحث بالشين المعجمة والحاء المهملة اسم
امرأة والمجهورة ما عدا حروف ذلك التركيب
والشديدة حروف قولك اجدك قطبت اي مزجت
الشراب بالماء والرخوة ما عداها وعدا ما في
قولك لم يروعنا وهذه الحروف بين الشديدة والر
خوة ما عداها وعدا ما في قولك قوله وفيه نظر لان
اي واحد بالسؤال المهموسة والمجهورة بين
الشديدة والرخوة وانت خبير بان وصف
الراء بالتوسط كوصف المستشزر بدون المخففة
لغو قوله على ان هذا القائل يلزمه فالقول بوجود
كلمات غير فصيحة في كلام فصيح بناء على ان فصاحة
الكلمات شرط في فصاحة الكلام مطلقا اذ
ادخل المركبات الناقصة والتامة في معاني
الكلام بخلاف من فسر الكلام بالمركب التام

فانه

فانه لو صح كلام فصيح في الجملة غير المركب الناقص
بدون شرط فصاحة الكلمات قوله والقياس على
الكلام اه يعني ان هذا القائل قاس بوقوع الكلمة
الغير الفصيحة في كلام فصيح على وقوع الكلمة الغير العربية
في القرآن الذي هو عربي لقوله تعالى انا انزلناه قرآنا
عربيا وذلك القياس فاسد لان الكلمات القرآنية
التي انها رومية او فارسية او هندية كالقسطاس
والسجيل والمشكاة عربية بناء على توافق اللغتين
ولو سلم فالضمير في انا انزلناه راجع الى السورة
واطلاق القرآن على بعض اجزائه ولو سلم
فلا نسلم ان عربيته باعتبار اغلب الاجزاء كما
زعم هذا القائل بل باعتبار الاسلوب ولو سلم
فالقياس مع الفارق لانه اشترط في
فصاحة الكلام ولم يشترط عربية الجزء في عربية
الكل لان كون الاكثر على لغة العرب يسير الجميع اليهم
واعترض ذلك بانه يشترط فصاحة الكلمات في فصاحة
المركب التام او مطلق المركب الكلي ولا يقتضي
ذلك ان يشترط فصاحة الكلمة في فصاحة عدة
كلام مسماه باسم كالسورة او القرآن فكلام
ذكره ان الزائد يحل المسند اليه تجاوز عن حقيقه

لايتوقف على ما وراء مسند ومسند اليه لكونه [illegible]
اطلاق الكلام على المركب مجازا او عليهما وفصاحة
مثل السورة والقرآن لا يمكن اذ خالهما في فصاحة
المفرد فيجب ان يدخل في فصاحة الكلام و[illegible] شرط
في فصاحة الكلمات فيهما لا [illegible] بعدم فصاحة احد
الجزئين اعني المسند والمسند اليه لو صف الكل بالفصاحة
اذا لم يكن بعض اجزائه فصيحا وان ذلك التحقيق
مركبا تاما **قوله** مما يعود الى حكم [illegible] الجهل بان
المورد غير فصيح او بان الايراد ايراد الفصيح
او بسبب العجز عن ايراد بالفصيح بدل على غير الفصيح
فعلى هذا احتمال القسم الثالث وهو ايراد غير
الفصيح لنكتة وحكمة لا يصل اليه عقولنا مع القدرة
والعلم بما ذكر وجب بان ذلك وصف لا يليق
بحال القرآن الذي اتى به محمد وتصديق التحدي
في كمال بلاغته وفصاحته والطاف الاتيان
بالسفه [illegible] الجهل بان [illegible] تدخل تحت
[illegible] الجهل [illegible] وبان ذلك [illegible] التبادر
كما يتصور واما بالنسبة اليه تعالى فلا لان
ما يفعله الله تعالى فهو حسن وقياس الغائب
على الشاهد غير مستقيم على ما علم في الكلام والجواب

ان الفص

ان الجمهور لم يجوزوا وقوعه وربما لا يليق بالحكم من
الحق تعالى اصلا والاشاعرة وان قالوا بالجواز
لكنهم لم يقولوا بالثبات وكذلك من يعتقد انتفاء
بلا ضرورة ودليل من الكتاب والسنة مثل ذلك
الامر ما [illegible] كون الكلمة [illegible] طاهر والمعنى
[illegible] بانه يلزم على هذا التقدير استعمال القرآن
على غير فصيح مثل المتشابهات وكلفظ الاب
بالتشديد المشتبه على كثير من الصحابة وكذا القول
ان هذان لساحران بناء على [illegible] اي [illegible] لطول
هذا مخالف للكلام الصحيح لكنه ذكر في الكشاف
الرجوع الى حب [illegible] **قوله** اي تكلف
السرحي في اللغة الا سواء [illegible] يمكن ان يحمل هذه
الجملة وجه يستقيم على قواعدهم وهو ان يقال
ان فعل قد يجيء بصيغة [illegible] كاصله نحو قوس
الرجل فالسرح مصدره مبني بمعنى الفاعل ويوجه
بان الفعيل يجي بمعنى النسبة الى اصله نحو تميمة
الى [illegible] التميم فالمسرح من السرح اي منسوب
الى السرحي او السراج وذلك بان التفعيل
لم يجي للنسبة كالمشابهة **قوله** قلت [illegible]
من هذا التعليل انا خوذ من السراج على ما صرح

به الامام المرزوقي حيث قال السكري منسوب
ويجوز ان يكون وصف ملك لكثرة ما روي فيه
كان فيه سراجا وسنة فتبل سرج الله امرك ازهر
ونوره هكذا كتب قدس سره في الجواب بخط
الشريف على حاشية على الصحيح غيره مما كتب في
كثير من النسخ وينبغي ان يعلم انه وقع عطف فاخرد
في خط ماول بالواو فالجواب وجهان لكن يرد
على الوجه الاول انه ورد سرج الله الخ المعنى في
الديوان والتاج وغيرهما من كتب اللغة من
المتاخرين بعد الحكم من قدما اهل المعاني بتواتر
المرج وحسنت بان ذلك الاشتهار لا ينبغي
الاحتجاج الى الحمل على الوجه البعيد وبهذا حسن بانه لا
يحتمل الجواب وجهين قوله تعالى من قوله على خلاف
ما ثبت عن الواضع لقد احسن قدس سره في تعميم
القانون ههنا لكن المذكور في المطول ان المراد
بالقانون ههنا القانون الصرفي وعليه انه اذا
غير في العين مثلا الى الكسر صار غير فصيح وذلك
ان ذلك متعلق بعلم اللغة دون الصرف ويمكن
ان يكون الكلام في فصاحة اللفظ الموضوع وتشكل
ذلك ليس بموضوع لانه فالاصل الى خارج

لانه

لانه ليس بموضوع لانا نقول لفصاحتهم بان اصل
الاجل الا اجل بمعنى انه الموضع له اليه عند الاخر
انه الى الاستعمال واعلم انه ينبغي ان يحمل المفردات
ههنا مبنيا على المركبات التي قصد التي في حكمها
لانه اذا قيل سكوني بعون تجلب حي او باء في الاعلام
كان غير فصيح لعني منافية باعتبار انه يقع شي ذلك
في المركب النظام ايضا فانه اذا قيل من انك
لسكون النون من وبحركة الهمزة في انك
كان غير فصيح تامل قوله الحمد لله آه او لانك
الناس ربا في قتل نحو قوله حكوا آل وما رد ذلك
لان اصل ال اهل واصل ماء ماه وابدال الهمزة
من الهاء غير قياسي قوله الا عن الجمل
الجيد في اللغة للابيض مطلقا والا لابيض الجبهة
من الخيل كلمة من للبيان قدمت او حال قدما
جي اليه خبر انفه انه لا استعمال في العبارة
وفيه نظر وجه النظر انه ان اراد حسن خبث العقد
ان المخلوص من الكراهة داخل في مفهوم الفصاحة
ممنوع اليه قوله انما هي من جهة الغرابة فان توجه
المنع على ذلك ظاهر غاية الظهور بل اراد ان ثبت
الكراهية من نوع الغرابة فالقول بشرط الخلوص

عن الغرابة فی قوة اشتراط الخلوص عن الکراهة
لکن ذکر الاحتمال الثانی فی محل المنع قوله وقیل
لان الکراهة اه وقد یتوهم ان هذه الاشارة
الی ما ذکره المحشی من ان الکراهة اما راجعة
الی المتنعم او الی الغرابة او الی استعمال ترکیبت
سوء عن الطبع مطلقا الاول ذکر الکراهة بمعنی
عنه وعلی الاخر لا من ذکرنا فی تعریف الفصاحة
ولا یخفی ان لفظه ذکر لا یتوجه علی ذلک لان
المحشی القاصر عرف بان کراهیة بعض الفاظ
هو النعم واما اثبات انه لا دخل للنعم فی
الکراهیة اصلا فمشکل اقول لا ضرورة فی القول
بان مقصوده ذکر ایراد النظر علی کلام
المحشی بل علی قول من قال بان الکراهة ذ
النعم الا ان علیه النقل ویمکن ان یعلم ان کلام
المحشی باطل لانه یکفی لصاحب القید المذکور فی
المتن ان یلزم فی بعض الصور ذکر الکراهة
فی تعریف الفصاحة ولا یتعرض احدا لوجوه الکراهة
فی الجملة بدون النعم واعلم انه قال الکافی شارح
المصباح ان التنعم بالفتح مصدر قولهم تنعم الرجل
وبالکسر جمع نعمة الحسن الصورة فی القراءة

والمع

هولا

والمعنی الثانی انسب بهما قوله مع فصاحتهما یجوز ان
یکون صفة مصدر محذوف ای خلوصا کائنا مع فصاحة
الکلمات او ان یکون بمعنی بعد علی ما فی الهادی للغاری
واما جعلها ظرفا لغوا للخلوص فما تخلف فیه النحاة لان
الاخفش اشترط ان یکون المفعول معه بحیث یصح
اسناد الفعل الیه وخالفه بعض النحاة وبعض
مذهبه بقول العرب استوی الماء مع الخشبة
بحکم السیاق من الشرح الکبیر علی الکافیة وایضا
ما ذکره صاحب المغنی من ان مع تفید الاضافة ثلث
معان الاول موضع الاجتماع الثانی زمانه الثالث
مرادفة عند الاول ان المشهور مذهب الاخفش
سیما من جمع القیاس بخلاف قول العرب الا
ان الشیخ الرضی جوز فی تعریف الکلام ان یکون
الجار فی تحو ابالاسناد کمع فرده السید بانه
یلزم ان یصیر المتضمن والمتضمن واحدا قوله
حال من الضمیر وخلوصه حال من الضمیر انه یصیر
مثل ربما حلل فصیحا فانه یصدق علیه فی تلک
الحالة انه خالص مما ذکر فی حالة فصاحة الکلمات
کما یقال الکریم والسماوة حال المکنة ثم صار فقیرا
یصدق علیه الکریم وان لم یکن سخیا حال الفقر

ان الحال ومذهب بعض النحاة ان المشتق مجاز
في غير زمان الحال فلا يصدق حلاوة الحلو الا اذا
حالص ومصح في زمان فصاحة الكلمات الذي هو
قبل هذا الزمان او بعده واجيب بان مثل زيدا
حلو ليس متحدا مع زيد الحلو بل تغايره فليس الكلام
واحد حالتان بخلاف الفقه فانه يختص بالحوالة
حالتان ونسيانه وذكر لكسر في المطول ان مثل
ضربي فصيح في موضع غير فصيح في مقام آخر اللهم
الا ان الا ليق التلفظ في كل مقام بما يليق التلفظ
الآخر بالشخص قوله ويلزم ان يكون الخ وذلك
لانه يصير الطرف عند التنافر الداخل تحت النفي
اعني الخلوص عن انتفاء المقيد يتصور بانتفاء القيد
فقط وهو الاظهر او بانتفاء المقيد فقط وهو
قليل والمعتبر هو المتوسط فيقع الخلل في التعريف
لاحتمال غير المعتبر لا يقال اذا علم ان التنافر
فصاحة الكلمات فعلم منه اختلال التنافر مع علم
الفصاحة بالطريق الاولى لانا نقول ذلك غير
لمعرفة التعريفات سيما مع الوجه الصحيح
ولو سلم يقول التعريف متناول لانتفاء
التنافر والفصاحة معا والحال انتفى الفصاحة

لمجرد الغرابة ومخالفة القياس بدون تنافر الحروف
والاولوية فيه غير مسلمة لانه يمكن شرط وجود شرط آخر
كما في صورة التنافر مع الفصاحة بالغرابة والمخالفة
معا اذا اجتمع الاجتماع تنافر الحروف لانه يكون
مع الاخلال لا بحرف قوله المشهور بين الجمهور
لما اعتبره الجمع قوله لفظا او معنى او حكما اي ام
للعلة والتقدم على ذكر المرجع او قيام الذكر
لكن الاول هو المشهور في الكتب والامر في ذلك
سهل ثم التقدم اللفظي ان يكون المرجع ملفوظا به
صريحا قبل الضمير سواء كان من حيث الرتبة والمعنى
ايضا مقدما اولا والتقدم المعنوي ان لا يكون
المرجع ملفوظا به صريحا قبل الضمير سواء كان من
حيث الرتبة والمعنى ايضا مقدما اولا والتقدم
المعنوي ان لا يكون المرجع مصرحا بتقدمه لكن
يكون هنا ما يقتضي ذكره قبل الضمير وذلك على
انواع مثل ذكر الفعل المتضمن للمرجع نحو اعدلوا
هو اقرب للتقوى ومثل سياق الكلام بما
المستلزم له استلزاما قريبا او بعيدا او مثل
تقدم العامل والاشياء المقتضية لتقدم العامل
والمبتدا على المفعول والخبر وكذا المفعول الاول

فی باب العطیت بعضهم لیتقدم علی المفعول الثانی
والتقدم الحکمی ان ساغ المرجع عن الضمیر لفظا و
لایکون بمعنی لاما ما یقتضی تقدمه الا الضمیر الموجب
بحث اصل وضعه معروف لتقدم المرجع لکنه قد خولف
ذلک الاصل لنکته الابهام ثم التفصیل فاضمار
الممتنع ما لا یقصد به نکته اصلا قوله والواو فی الواو
للحال اما اذا رد ذلک علی العطف مع انه الاصل لرعایة
المناسبة فی المعاطفة فان قوله وحدی حال اعنی بلفظه
وحدی وایضا تقدیر العطف فالمعطوف
علیه اما مجموع قوله او الضمیر المستکن لو جوا الفاصل
وعلی تقدیرین یلزم ان یتوقف مع الوری علی
درجة کما هو المتبادر من العبارة وان یجد الشرط
والجزاء الاول لاتق احتیاج العطف قبل الجزاء
فی الجزء فی الحقیقة مجموع مع الوری وعلی الثانی
لانا نقول فایدة حتی ضم الشاعر حرمع هم و یمکن
ان یقال المعنی انه یمشی الی الوری مشار الیه حتی
شیء لا یشتبه فی احکم عن غیره وبهذا اظهر فایده
قوله مع وایضا ای والشرط والجزاء ایراد عالم
الملح الکامل علی ما هو المتعارف لا یمکن بتلک
الصورة هم نعم ما لم یک المدح یمکن الکثار

بانه اشاره لک الی ان وهمه لا ینبغی ان یخطر ببال
احد ولو علی سبیل الشرطیة والتعلیق الا یری انه
اورده فی الدم بلفظ اذا التی للاهمال وفی المدح بلفظ
متی التی سور الکلیه قوله یا ق کل السافرات الظاهر
ان ذلک مثال للمتباهی فی التنافر والثقل کما
فی انشار جل کل الرجل لکنه یحتمل ان یراد انه
کامل فی التنافر فی الجمله بحیث یکون فوقه الحل کلام یتنافی
بلسبق قوله الا ان یکون الخ فیه انه یلزم ان لا یکون
القول والمعنی یصحان مع احتمال المحسنات والجواب
انه ان کان الدلالة منهما واضحه العطره السلیمه بعد
العلم بالاصطلاح فهما فصیحان والا فلا وحصل لیت
فصیحان اصلا ولذا لم یذکرهما المصنف وصاحب المصباح
فی المحسنات قوله لعدم اوتاخیر الخالم یقتصر علی واحد
منهما مع استلزام کل منهما الاخر اشعار بکفی به الحاجة
فی الخلل ای حذف بلا قرینه واضحه فان الحذف
مع تلک القرینه فی قوه الاثبات فلا یحق الخلل قوله
او غیر ذلک ان یحق منتعا ول کثیر العطف علی الی
بلا و ونحو حرف الجوار وغیرهما وان لم یوجد الخلل
فی ترتیب الالفاظ علی وفق ترتیب المعانی لکن
المفهوم من المطول ان التعقید اللفظی لا یکون

بلکه تامل قوله اسماعیل الحروی فی ذکر شرح
المفتاح بان المعره کالسهیل بهم والمعره بعب
قوله مثل ذکر ضعف آه لا یخفی انه لیس فی کلام
عکس من ضرورة تدعو الی حمل هذا التعقید علی ما ذکره
المحلی لی بت احد الامرین الی الضعف والتعقید
معین عن ذکر الاخر ولو حمل علی ذلک لا یتم ذکر
قدس سره الا بالتمام ان الضعف ایضا یتحقق
بدون التعقید فی سعی حاتی الهدا ابا التنوین ای ان
اعتبار قیدا عن الاخر لیس بمعتبر فان المقصود تکمیل
العقود فی الحدود والا فالخلوص عن العرابة یغنی
خلوص التنافر قوله واکان کل منهما آه فیه اشکال
قوی وهو ان اجتماع ملک الامور اما ان یکون
مخالف للقانون النحوی المشهور او لا فعلی
الاول لا یوجد التعقید بدون ضعف التالیف
وعلی الثانی لا یصح تمسک به فی اخر المقدمة ان
الاحتراز عن التعقید اللفظی یحصل بالنحو تامل
قوله لخلل فی انتقال الذهن آه ینبغی ان یعلم
ان المراد بالذهن السامع والمقصود بالانتقال
من معنی الی آخر توجه النفس من الاول الی الثانی
لعلاقة بینهما والخلل فی الانتقال بطوء الانتقال

تم الجز.

کلام علی اکبر علیه السلام
...لا نم خدایا تا دریم دارد خنبر...
...م میرود در جنانک فوم طلب...
یا چون ببیند تا دریم من را بابر...
...وانکه روحم کردم بن دنیا صغر...
کلام لیلا علیها السلام
...بر حال زار من داری خبر...
...دین نالدمن در دلت دارد اثر...
...ناکه در شبکها کشیدم الهی تو...
...هست آیا شهر من وقت سحر...

